

# رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟

یه گفتگوی خودمونی میون من و تو



برای اولین بار عکس سندهای سری و محرمانه دولت بریتانیا را  
ببین و بخوان و خود قضاوت کن

بدیع بدیع الزمانی

# رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟

پدیدآورنده: بدیع بدیع الزمانی

نخستین انتشار در شهر سن دیه گو، کالیفرنیا، ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۲۰ برابر با ۱۳۹۹ خورشیدی  
بوسیله انتشارات ایست وست آندرسندینگ (تفاهم خاور و باختر) East West Understanding Press  
وابسته به ایست وست کانسالتینگ East West Consulting  
[www.rezashah2020.com](http://www.rezashah2020.com)

همه حقوق محفوظ است

Copyright © 2019 Badi Badiozamani  
All rights reserved

شابک ISBN: 0-9742172-0

۸	امروز به دیدن نیایشگاه آئین ایرانی مهر در ایتالیا بروید
۱۰	کلمی ها تلمود ایرانی را بیشتر از تلمود اورشلیمی دوست دارند
۱۵	شیرزن ایرانی که امپراتور هند را نجات میدهد
۱۷	پول دادن انگلیسیها به آخوندها
۲۰	اولین سند انگلیسیها
۲۲	رشوه گیری احمد شاه، فرمانفرما، قوام و قشقائی و بختیاری ها از انگلیس
۳۱	اوضاع دنیا و جهانخواری
۳۴	کلک مظفرالدین شاه به ملت و مشروطه خواهان
۳۹	کمک انساندوستانه مردم امریکا به ایران
۴۳	احمد شاه میگه: هرکی پول گرفته بیاد (قرارداد ۱۹۱۹ را) امضا کنه
۴۴	همه میخوان کودتا کنن
۴۷	گمان میکنم همه فکر میکنند که کودتا را من مهندسی کردم
۴۹	گزارش سفیر انگلیس به لندن از شخصیت رضا خان
۵۹	سند دیگر- تلگرام سفیر میگه رضا خان از کنفرانس ایتالیا و گفتگوی انگلیس با ترکها آگاهی داشته
۶۱	دست نوشته زیر سند: او شخصیت مستقلیه
۶۲	مامور اطلاعاتی انگلیس: رضا خان مخالف اینه که قدرت اجرائی به افسران انگلیسی داده بشه
	گزارش وابسته نظامی انگلیس به لندن: وزیر جنگ (رضا خان) حالا علنا ضد انگلیسی شده و
۶۴	بگونه نزدیک با روسها کار میکنه
۶۶	گزارش محرمانه سفیر به لندن: وزیر جنگ دیگه از ما ترسی نداره
۶۸	نظر کارشناس انگلیسی: رضا خان به دام سفیر روسیه افتاده... بزودی طرد خواهد شد
۷۰	سند: تنها چاره این خواهد بود که همه تدارکات قطع بشه تا او از بین بره
۷۱	وابسته نظامی: رضا خان از اول مخالف مشاورها و نیروهای خارجی در ایران بوده
۷۹	سند: توطئه قوام السلطنه برای کشتن رضا خان کشف شده، قوام قسر در رفته
	سفیر انگلیس: رضا خان (نخست وزیر) میدونه که همه شرایط علیه اونه و ممکنه شکست بخوره،
۷۹	اما خطر را به جان میخره و همه کوشش خودشو بکار میبره تا کشورش را از بدبختی نجات بده.
	گزارش افسر اطلاعاتی: ایران تونسته زندگی زیر حکمرانی مردی (سردار سپه) با ایده ها
۸۶	و آرزوهای میهن پرستانه را تجربه کنه...

- ۸۹ ارتجاعیون (آخوندها) سراپا فاسد، کاملاً خودخواه و از بیخ و بن غیر قابل اتکا هستند
- ۹۳ گزارش سفیر: دولت ایران میکوشه منافعش به انگلستان نرسه
- ۹۳ ایران میخواد خودشو از زیر یوغ اقتصادی انگلیس و روسیه خلاص کنه
- ۹۳ هیچ چیزی بجز مرگ ناگهانی نمیتواند رضا خان را از موقعیت کنونی اش بزیر آورد
- ۹۹،۱۵۰،۱۵۱ خزعل، خانهای بختیاری، پشتکوه و قوام علیه سردار سپه دست به یکی کردن
- ۱۰۰ خزعل به فرستاده انگلیس میگه که نمیتونه به دو ارباب خدمت کنه!
- ۱۱۰ گزارش اطلاعاتی به لندن: روسها از سردار سپه پشتیبانی میکنند
- ۱۲۱ گزارش سفیر به لندن: سفارت روسیه با افتخار از رضا خان پشتیبانی میکند
- ۱۲۵ وزارت خارجه انگلیس: باورم نمیشه که رضا خان عمداً به لورین کلک زده باشه
- ۱۲۹ لورین: مشکل من وارد آوردن فشار به رضا خان. خزعل در کنترل کامل منه.
- کنترل حکومت ایران بر خوزستان به این معنی خواهد بود که مناطق نفت خیز
- ۱۳۳ زیر اراده ایران خواهد رفت که ممکنه هر لحظه با تحریک بلشویکها با ما دشمن بشه
- ۱۴۳ سفیر روسیه: روشنه که رضا خان وظیفه خودش دونسته که ایران را یکپارچه کنه.
- ایزوستیا (روزنامه رسمی شوروی): ایران دیگرمثل گذشته نیست و ممکنه جواب
- ۱۴۴ دندان شکنی به اولتیماتوم انگلیس بده
- ۱۷۵ احمد شاه با سفارت انگلیس در پاریس تماس گرفته و پرسیده آیا به ایران برگرده یا نه!
- ۱۸۰ گزارش لورین به لندن: هیچکس از نقشه های واقعی سردار سپه خبر نداره
- ۱۸۱ از دید منافع انگلیس وضعیت کنونی مایه خجالت انگلیسه
- مقام انگلیسی: ممکنه رضا خان بعنوان نخست وزیر سودمند بوده باشه، ولی آگه شاه بشه،
- ۱۸۶ سودمندیش از میان خواهد رفت. روزهای سختی در پیش است.
- لورین: مردم منتظر بودن ببینن که آیا کسی با قدرت و دلیری پیدا میشه تغییر ایجاد کنه.
- رضا خان هم دلشو داشته و هم انجامش داده... رضا خان وسواس داره که بصورت یک
- میهن پرست مستقل دیده بشه، کسیکه میخواد ایران را سربلند کنه و از هیچ کس بجز از
- ۱۹۲ ایرانی و برای ایران حرف شنوی نداشته باشه.
- ۲۰۴ مجله تایم: برای ۲۰ سال او مسکو و لندن را به بازی گرفته بود و همیشه برنده میشد
- ۲۰۶ مجله تایم امریکا: رضا خان ایران را از هیچ آفرید.

# رضا شاه

## مزدور یا میهن پرست؟ میتونی رضا شاه بشی؟

### گپ خودمونی میون من و تو

دوست من، با وجود بیش از چهل سال دوری از ایران، دلم میخواد با تو گفتگو، یا بهتر بگم، درد دل کنم. برخلاف کتاب دیگرم بنام ایران و امریکا: شعله ور ساختن یک عشق از دست Iran & America: Rekindling A Love Lost رفته، که نوشته ای رسمی و سنگین و پژوهشی داشت و هدف اصلی آن گامی در راه جلوگیری از حمله نظامی به ایران از راه آگاه ساختن مردم و سیاستمداران امریکا نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران بود، دلم میخواد این نوشته را خیلی ساده و خودمونی مثل گفتگوی دوتا دوست جون جونی بی غل و غش که حاضرین جانشون را فدای همدیگه کنن، بنویسم. امیدم اینه که با اینکار بتونیم بدور از سلیقه های مختلف سیاسی، چهره ای از یک شخصیت که به باور همه دگرگونی بزرگی (چه خوب و چه بد) در ایران بوجود آورد، بدست بیاریم. و اینکه این کتاب بتونه جرقه ای باشه از آتش عشق به ایران در دل شماها، میلیونها دختر و پسر جوان ایرانی که آینده کشور را می سازین.

پیش از آغاز کتاب، میخوام از اینکه بجای لغتای عربی واژه های فارسی بکار می برم منو ببخشی. بکار بردن واژه های بیگانه و عربی یه ضدحال خیلی بزرگیه که حسابی حالمو میگیره و مثل اینه که یکی داره به جد و آبادم فحش میده. خدا کنه که منو ببخشی، بردباری داشته باشی و کتاب را تا آخرش بخونی تا بدونی که واقعاً شاهنامه آخرش خوشه. یه خواهش دیگه یا شایدم یه آرزوی دیگه من اینه که وقتیکه داری این کتابو میخونی، بکوشی در دنیای خیال و اندیشه، خودتو بجای رضا شاه بذاری و در هر مورد کلاه خودتو قاضی کنی و از خودت بپرسی که اگر جای او بودی، وجداناً و "راست حسینی" چیکار میکردی. اگر هم دلت خواست و عشقت کشید، میتونی به من ایمیل بزنی [badi@badi.net](mailto:badi@badi.net) هرچی دلت خواست برام بنویسی. منم قول میدم که اگه فحش خوار مادر ننوشته باشی، با جون و دل جوابتو بدم و هرچی را که میدونم برات بنویسم. چرا؟ برای اینکه من هنوزم که هنوزم که تا آخر عمرم ایران و ایرانی رو دوست دارم و با اینکه میدونم ممکنه برای بعضی ها سخت باشه که قبول کنن، اما باور کن که خواست من سربلندی برای ایران و آزادی و رفاه نسبی برای همه ایرانیان، از هر زبان و فرهنگ و دین و مذهب و دید سیاسی.

اندیشه نوشتن این کتاب از روزی سرچشمه گرفت که در میان کتابهایی که از دوست گرانقدرم، روانشاد دکتر یحیی ارمجانی، استاد تاریخ در امریکا، به من به ارث رسیده، کتاب زیر را دیدم:



که در مرداد ماه ۱۳۲۹ خورشیدی چاپ شده بود. چون عکسهای زیادی از سران ایل ها و قومهای گوناگون ایرانی توی اون بود، به خودم گفتم که شاید بد نباشه آنرا اسکن کنم و تو اینترنت بذارم تا هم برای یادگار بمونه و هم بچه ها و نوه نییره های صاحبای عکسها از دیدن اونا حال کنن. خوب اگه نوادگان این آدمآ تو سراسر دنیا پراکنده شده باشن و آرزو کنن که کاش میتونستن زبان شیرین فارسی را بخونن چی؟ با خودم گفتم که اونو بزبان انگلیسی ترجمه میکنم. خوب اگه نسلهای جوان پیرسن که رضا کی بود و چه کرد، چی؟ بعد یهو به فکرم رسید که شاید میلیونها جوون توی ایران هم همین سنوالو داشته باشن. اصلا چرا یه کتاب بزرگتر با اطلاعات بیشتر ننویسم که همه جوونهای توی ایران هم اونو بخونن و شاید از اون الهام بگیرن که ایرانو دوباره بسازن؟ همین فکر بود که باعث شد سالها و ماههای زیادی رو برای کند و کاو جستجو و پژوهش صرف کنم. یکی از چیزهای با ارزشی را که پیدا کردم چندین هزار برگ سند های تاریخی دولت انگلستان یا بریتانیا بود که خوشبختانه چند سالیه که از حالت محرمانه درآمده و در بایگانی ملی بریتانیا و جاهای دیگه در دسترسه. حقیقه که بگم که نویسندگان زیادی از جمله دکتر سیروس غنی و دکتر هوشنگ صباحی وقت و نیروی بسیار روی این سندها گذاشتن که راهنمای خوبی برای من بود. اونا نکته های زیادی را از میان این کوه اسناد درآوردن و از آنها نقل کردن. کاری که من در این کتاب کرده ام، که تا اونجائی که میدونم تا حالا نشده و تازگی داره، اینه که بجای نقل قول، و بر پایه "شنیدن کی بود مانند دیدن" عکسهائی از این سندها را در کتاب روبروت میذارم تا خودت ببینی و داوری کنی. سندهائی را که من جمع کردم بیش از پونصد عکسه که از اونا نزدیک صد تاشو برات گلچین کردم برای اینکه نميخواستم حوصله ت سر بره. همینجا ازت خواهش میکنم که منو برای بالا نبودن کیفیت عکسها ببخشی که بهتر از این نمیتونستم بکنم. شاید اگه علاقه ای باشه، روزی همه اون سندها را در یک تارنمای اینترنتی بذارم تا در دسترس همه باشه.

دیگه اینکه، آرزو دارم که پس از خوندن کتاب همه مون به نتیجه زیر برسیم:

در هر دوره از تاریخ بازی شطرنج چند جانبه دنیا، همیشه کشورهائی هستن که دست بالا را داشته و میکوشن خواست خودشون را به دیگران تحمیل کنن یا بقبولونن. این کشورها گاه روسیه و انگلیس، گاه امریکا و روسیه، گاه چین و امریکا و ... خواهند بود که کشورهای دیگری مثل آلمان، استرالیا، اسرائیل، برزیل، فرانسه، عربستان، ژاپن، هند و ... با اونا هم آواز و همدست میشن. هر کشوری که در آن زنان و مردان از جان گذشته با بررسی شرایط سیاسی دنیا و با زیرکی ولی بدون احساس، به موازات حکومت قانون در داخل کشور، بده بستون با کشورهای بانفوذ دنیا را بنفع کشور خودشون رهبری کنن، برای ملت و میهن خودشون آرامش و امنیت و رفاه و شکوفائی اقتصادی به ارمغان میارن. برعکس، اگر با احساسات و بدور از عقل و خرد، ک...ن خودشونو را با شاخ گاو درگیر کنن، برای ملت بیچاره خود دلهره دائم از دشمن، بیکاری و گرونی و تورم جانگیر فراهم میکنن. نمونه زنده کشور ونزوئلا است که مردم بیچاره اون در کشورهای همسایه غیرتشنون، دینشنون (شکم گرسنه دین و ایمون نمی شناسه)، تن خودشون، بچه هاشون، و حتی موی خودشون را میفروشن تا شکمشونو سیر کنن!

و سرانجام برای اینکه تصویری از دوست خود که با تو گفتگو میکنه داشته باشی، اجازه میخوام عکس زیر را برات بذارم.



دوست خوبم، این تو و این کتاب با امید سرافرازی برای ایران.

## اوضاع و احوال دنیا، خاورمیانه و ایران به هنگام روی کار آمدن رضا شاه

اول بیا با هم تاریخ ایران را خیلی فشرده مرور کنیم برای اینکه گذشته ما مثل شناسنامه ماست. آگه کسی شناسنامه نداشته باشه، نمیدونه بابا ننه ش کی بوده، از کجا اومه و ریشه ش کجاس. خوبه که بدونیم پدر و مادرای ما کیا بودن و چه کارا کردن. تازه، بهتر از من میدونی که همیشه گفتن گذشته چراغ راه آینده س. همینجا هم بذار بگم که دوستای دانشمند من هی بمن میگن که چکیده تاریخ ایران را تو کتاب رضا شاه برای تو ننویسم چون ممکنه حوصله ت رو سر بیره و ربطی هم به اصل اوضاعی که یه کسی مثل رضا شاه رو بوجود آورد نداشته باشه. اما من از ته دل باور دارم که تو میخوای و نیاز داری که بدونی که جد و آبادت کیا بودن و چه آدمهای بزرگی و همچنین چه نامردها و بزدهائی هم در سرنوشت همه ما ایرانی ها اثر گذاشتن. اینه که خواهش میکنم با من باش و بیا با هم به یه سفر کوتاه بریم.

می پرسی: تاریخ ایران از کی شروع میشه؟ جوابش اینه که هیچکس به درستی نمیدونه تاریخ آدمای کره زمین از کجا شروع میشه. مجموعه هائی از آدمهای اولیه پیدا شده که گمون میکنن مال یک تا نزدیک چهار میلیون سال پیشه. من در مورد ایران از وجود یه همچی استخونهائی خبر ندارم، اما فکر کنم حال کنی که برات بگم که خود من نقاشی های تخته سنگی در لرستان خودمون را دیده ام که پروفیسور مک برنی McBurney از دانشگاه کمبریج انگلستان تخمین زده که مال چهل و دو هزار (۴۲۰۰۰) سال پیشه، یعنی بیشتر از چهل هزار سال پیشتر از حضرت مسیح و حضرت محمد!



کوروش هخامنشی با متحد کردن کردها و پارسیها، نخستین امپراتوری تاریخ جهان را برپا میکنه. بزرگترین ویژگی کوروش که او را بالاتر از هر رهبری و به رده ابر-انسانی میرسونه، باور و احترام او به برابری حقوق آدمای زبون، فرهنگ و کیش و دین و آئین اوناس. استوانه یا فرمان کوروش که در موزه بریتانیا نگهداری میشه، نخستین فرمان حقوق بشر دنیا محسوب میشه. این یه افتخار خیلی بزرگه برای همه ما.



ویژگی دوم او روش اداره کردن نزدیک به بیست و هشت کشور در شاهنشاهی پهناور اونه که بدلیل احترام او به حقوق مردم با دادگستری و راستی و درستی همراهه. آوازه این نیک رفتاری کوروش موجب میشه که یک یونانی بنام گزنفون (تلفظ انگلیسی اون میشه زینونفون) Xenophon کتابی بنام کوروش نامه یا سایروپیدیا Cyropeadia بنویسه که هم برای

سده ها در اروپا برای آموزش شاهان و دولتمردان بکار میرفته و هم پدران بنیانگذار امریکا در ساختن ایالات متحده و قانون اساسی اون کشور از اون الهام گرفتن. می بینی چه باحاله؟

دلم نمی آید که ننویسم که مردم مصر، کشوری که برای بیشتر از هفتاد سال بخشی از شاهنشاهی ایران شده بود، به پاس اینکه داریوش استادکاران کندن کاریز(قنات) را به آن سرزمین برده و آب را به مردم تشنه آن ارزانی داشته بود، به او لقب فرعون یا نیمه خدا دادن. اینم یه چیز با حال دیگه!

خواهش میکنم یه کمی دیگه هم حوصله بخرج بده تا برات بگم که کتیبه های (فارسی ش همیشه سنگ نوشته های) داریوش ثابت میکنن که نیروی دریائی او از دریای پارس (همون خلیج فارس خودمون) رفتن و شبه جزیره عربستان را دور زدن و از آبراهی که بدستور داریوش در محل امروزی کانال سوئز کنده شد گذشتن و به دریای مدیترانه رسیدن. یکی از سه سنگ نوشته داریوش در موزه قاهره نگهداری میشه، که اگه گذارت به اونجا افتاد، حتما برو و ببینین و افتخار کن که پدران ما در دو هزار و پونصد سال پیش چه کارهای بزرگی کردن که هیچکس نمیتونه اونارو ندیده بگیره.



افسوس که پس از دویست سال، بزرگان ایران به فساد کشیده شدن و جوری شد که اسکندر مقدونی، که در کار جنگ نابغه بود، شاهنشاهی ایران را شکست داد و خودش با افتخار لباس داریوش سوم را به تن کرد. چرا؟ برای اینکه به فرهنگ و تمدن پارسی افتخار میکرد. اون پس از خوندن کورش نامه گزنفون، احترام بسیاری برای کورش بزرگ پیدا کرده بود تا اونجائی که وقتی شنید برخی از سپاهیان به آرامگاه کورش بی احترامی کردن، دستور داد اونارو بکشن. اینو هم نمیتونم ننویسم که گمان میره که دیواره خاوری کاخ آپادانا پس از اینکه اسکندر فلان فلان شده تخت جمشید را به آتش کشید، روی بایگانی کاخ خراب شد. در کاوشهای سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۳ نزدیک به چهارده هزار گل نیشته پیدا شد که وقتی که در دانشگاه شیکاگو ترجمه شد، نشون داد تمدن پدرا و مادرای ما ایرانیا در بیش از دو هزار و پانصد و پنجاه سال پیش چقدر والا و انسانی بوده. پرداخت دستمزد به کارگران و استادکاران زن و مرد، پرداخت سه ماه دستمزد پس از پایان کار، قانون های مهربانی و رسیدگی به حیوانات از جمله سگ، که هنوز هم وفادارترین دوست انسان بشمار میره، از جمله چیزهائی هستن که مردم غرب که خودشونو متمدن میدونن، شاید فقط از صد سال پیش بهش رسیدن. من خودم این افتخار را داشته ام که هم در موزه ملی (ایران باستان) و هم در امریکا با دکتر عبدالمجید ارفع (عکس زیر)، تنها کارشناسی که بیش از پنجاه سال زندگی خودشو صرف شناسائی و ترجمه این گل نیشته ها کرده، گفتگو کنم، کلی چیز یاد بگیرم و چندتا از گل نیشته ها را ببینم و با لمس کردنشون با نیاکان نیک اندیشمون در عالم خیال ارتباط برقرار کنم. جات خالی چه حالی داشت!





اسکندر در راه بازگشت از هند در شهر بابل که حالا جنوب عراقه بیمار شد و پس از دوازده روز درد، از دنیا رفت. در باره بیماری او فراوان نوشته اند، اما به تازگی یک استاد دانشکده پزشکی در نیوزیلند فرضیه تازه ای داده که میگوید اسکندر دچار یک بیماری نادر شده بوده که بدنش را از تو نابود کرده و باعث شده همه ماهیچه هاش فلج بشن و حتی حرف هم نمیتونسته بزنه. در نتیجه، پزشکاش که می بینن نفس نمیکشه، میگن مرده در صورتیکه بر پایه یافته های پزشکی امروزه، مغز چنین بیماری شش روز پس از فلج کامل بدن زنده میمونه. آگه این فرضیه رو قبول کنیم یعنی اینکه اسکندر زنده به گور شده.

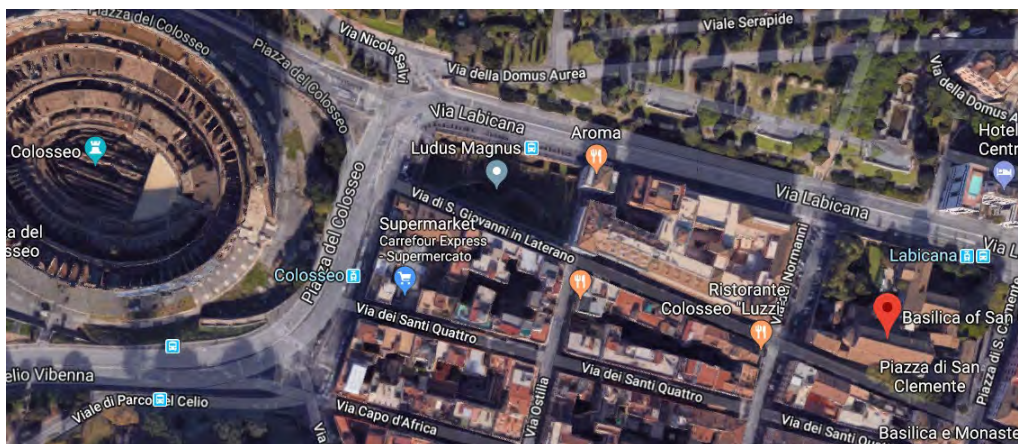
سرداران او برای بدست گرفتن قدرت در سرزمینهائی که اسکندر گرفته بود نزدیک به چهل سال جنگ و خونریزی بران انداختن. سرانجام امپراتوری اسکندر سه تیکه شد و سرزمینهای ایرانی تا مرز چین برای مدت نزدیک به یکصد و شست سال زیر یوغ دودمان سلوکیه قرار گرفت، اما به اعتراف همه اونائی که چیزی سرشون میشه، فرهنگ یونانی هرگز نتونست به فرهنگ ایرانی چیره بشه.

ایران با روی کار آمدن اشکانیان دوباره زنده شد. شاهان اشکانی از نزدیک مرز چین تا ارمنستان (بخشی از ترکیه امروزی) و بخشی از عراق، سوریه، و سرزمینهای جنوبی خلیج همیشه پارس (کویت، امارات، عمان ... کنونی) را دوباره به ایران برگردوندن. این سروری ایرانی ها برای نزدیک به ۴۶۴ سال ادامه داشت. یه نکته خیلی جالب و افتخارآمیز اینه که گفته شده در این دوران ایران مشروطه واقعی داشته و برای تصویب قانون، انتصاب های مهم، حتی تعیین شاه، دو مجلس وجود داشته که مجلس بالاتر را مهستان میگفتند. در سال سی و شش پیش از زایش مسیح، سواران ایرانی در یکی از جنگهای خود علیه سردار معروف رومی، مارک انتونی، که بیشتر از دویست هزار مرد جنگی رو به میدون آورده بود، او و سپاهش را شکست سختی داده و او را مجبور به فرار و پناه بردن به زیر دامن کلئوپاترا در مصر کردن. پلوتارک، تاریخ نویس یونانی، کشته های سپاه روم را در این جنگ به هشتاد هزار نفر تخمین زده.

مهمترین رویداد در شاهنشاهی اشکانیان، پذیرش آئین میترا بعنوان دین رسمی ایران بود. بنا بر گفته های دو پژوهشگر، زبانشناس و نویسنده ایرانی پروفیسور ذبیح بهروز و پروفیسور محمد مقدم (روان هردوشون شاد)، مهر یا میترا در ۲۵ ماه دسامبر سال ۲۷۲ پیش از زایش مسیح به دنیا آمد. آئین مهر را خیلی ها گرفتن و اونو به سرزمینهای گوناگون دنیا از چین گرفته تا ایرلند گسترش دادن تا جائیکه در قرن چهارم پس از زایش مسیح، آئین نزدیک به ۹۰ درصد اعضاء ارتش امپراتوری روم پیرو آئین مهر بودن تا اینکه سزار دستور داد که همه باید مسیحی شن! بدنبال این دستور همه نیایشگاه های مهر را (که بشکل غار در سطحی پائین تر از زمین ساخته شده بود) در سراسر سرزمینهای زیر فرمان سزار یا نابود کردن یا روی آنها کلیسا ساختن. دلم میخواد آگه به روزی به امید خدا به شهر رم در ایتالیا رفتی، حتما سری به یکی از این نیایشگاههای مهر که در زیر زمین کلیسایی بنام بسیلیکا دی سن کله منته

Basilica Di San Clemente که کمتر از دویست متر از استادیوم باستانی کاله سیوم Colosseum/Coloseo

فاصله داره بزنی و کیف کنی. من عکسهائی را که از در ورودی این کلیسا و بخشی از زیرزمین اون گرفته ام را همراه با یه عکس هوائی از میدون و محل کلیسا (علامت قرمز) را که از گوگل Google قرض کردم، برات میدارم.





پس از سروری ۴۶۴ ساله اشکانیان، نوبت به ساسانیان رسید تا اونها هم نام ایران را برای بیش از ۴۲۰ سال پرآوازه کنند شاپور ساسانی در طی جنگهای ۱۵ ساله با امپراتوری روم، سرانجام موفق شد در محلی بنام ادسا (Edessa) میانه ترکیه (امروزی) والرین امپراتور روم را شکست بده و اون و همه بزرگان رومی و هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) مرد جنگی را اسیر کنه! عکس زیر زانو زدن امپراتور روم را در برابر شاپور ساسانی نشون میده که با کنده کاری در دل کوه در نقش رستم، نزدیک تحت جمشید، خاطره این افتخار را جاودانی کرده.



در دوره ساسانیان، نخستین دانشگاه جهان بنام دانشگاه گندی شاپور که عربها آنرا جندی شاپور تلفظ میکنند، برپا شده و بزرگترین کانون فکر و اندیشه و علم و هنر در سراسر دنیای آنروز شد. باورت میشه که انوشیروان دادگر آنقدر رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?

پیشرو بود که نزدیک به ۱۵۰۰ سال پیش دستور داد در سراسر شاهنشاهی ساسانی از مردم، حیوانات اهلی و حتی درختان خرما و زیتون آمار گرفته بشه! در این دوره، دو بانو به نامهای پوراندهخت و آذرمیدخت به پادشاهی رسیدن. زنان در گفتگوها و مهمانی ها و شکار شرکت میکردن و دختران اختیار داشتن شوهرای خودشون را انتخاب کنن. تازه، زنهایی که از دست شوهرشون شاکی بودن، میتونستن در خواست طلاق بدن و گواهی طلاق بگیرن. بد نیست یادآوری کنیم که تخته نرد هم بدستور انوشیروان در برابر بازی شطرنج که از هند به دربار او آورده بودن، ساخته شد.

در دوران شاهنشاهی ساسانی تمدن و فرهنگ و ادب و هنر، از جمله موسیقی، ایران به بالاترین درجه شکوفائی رسید جوریکه برخی از پژوهشگران آنرا دوره رنسانس یا زایش دوباره فرهنگی ایرانی مینامند. فرهنگ ساسانی روی فرهنگ روم، اروپای غربی، هند، ترکستان، چین و افریقا اثر ژرفی/عمیقی گذاشت. رومی ها ساختار ارتش و روشهای جنگاوری ایرانی، و همچنین آئین تشریفاتی درباری و دولتی ساسانی را الگوبرداری کردن تا آنجائی که گفته میشه تشریفات دیپلماسی امروز دنیای غرب از روابط دیپلماسی میان ایران و روم گرفته شده.

نکته جالب دیگر اینکه تلمود بابلی Babylonian Talmud (مجموعه قوانین فردی، اجتماعی و حقوقی دین یهود) در

۳۷ جلد بوسیله کلیمیان ایرانی در پایتخت شاهنشاهی ساسانی نوشته شد که خود نشانه ای از آزادی و برابری حقوق آنان با دیگر ایرانیان در دوره ساسانی است. دیگر اینکه این تلمود امروزه هم مورد استفاده کلیمیان دنیاس و بیشتر از تلمود اورشلیمی محبوبیت داره.

اما بدبختی ایران از اونجا شروع شد که خسرو پرویز، شاهنشاه ساسانی، راستی و درستی و انسانیت را فراموش کرده و فرهنگ جنگ و خونریزی پشت سرهم، مخصوصا با امپراتوری روم شرقی، را جاش گذاشت و با این کارها دودمان چهارصد ساله ساسانی و ایران را به نابودی کشید. برعکس کورش بزرگ که پس از گرفتن بابل، یهودی ها را آزاد کرده و دستور داده بود که نیایشگاه های آنها را دوباره بسازند (و بهمین دلیل در تورات بعنوان چوپان فرستاده خدا و کسیکه دست راستش در دست خداست، از او ستایش شده)، خسرو پرویز که همه سرزمینهای امروزی سوریه و لبنان و اسرائیل و اردن و... را گرفته بود، صلیبی که مسیحیان می پندارند حضرت مسیح بر آن مصلوب شده را بعنوان غنیمت جنگی به پایتخت خود در تیسفون آورد. هر اکلپوس رومی هم که مثل خسرو پرویز جنگ را یک عادت کرده بود، شش سال بعد تونست به دروازه های پایتخت ساسانی برسه، ولی از اونجائیکه هر دو امپراتوری بزرگ دنیای اون روز پس از سالیان دراز جنگ با هم دیگه، دیگه رمقی نداشتند، فقط صلیب را پس گرفت و رفت.

در این زمان دیگه جونی در بدن این دو امپراتوری نمونه بود. در همین وقت بود که عمر که می دید مسلمانان در

کمتر از سه سال پس از درگذشت پیامبر خودشون برادری و اخوت اسلامی را کنار گذاشته و با همدیگه جنگ میکنن، بعنوان خلیفه نبوغ خود را بکار گرفته و به عربهای صحرا نشین وعده داد که بجای جنگ با همدیگه اگر برای گسترش اسلام به کشورهای دیگه حمله کنن و در راه الله کشته بشن به بهشت میرن و نعمت های اون دنیا از جمله حوریان بهشتی گیرشون میاد، و اگه زنده بمونن، در این دنیا کنیز و غنیمت های جنگی را به جیب میزنن. میگن وقتیکه عربهای بیابونی کاخ ساسانی را گرفتند، از دیدن اونهمه زیبایی و نعمت فکر کردن که کشته شدن و به بهشت رفته اند! بعد که دیدند که بهشت روی زمین را گرفتن، فرش بهارستان را که به بزرگی یک زمین فوتبال و در بافت گلهای آن مروارید و جواهر بکار رفته بود، با خنجر و شمشیر تیکه تیکه کردن و بعنوان غنیمت با خودشون بردن. اگه میخوای یک کمی آگاهی از زور و ستم و کشتار و بیدادی که تازیان بر سر ایران و ایرانی آوردن پیدا کنی، کتاب "دو قرن سکوت" نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب را، اونی رو که سانسور نشده، پیدا کن و بخون ولی خواهش میکنم خشم و گریه و عصبانیت و فحش دادن خودتو به حساب من نذار!

فکر میکنم فردوسی پاکزاد وضعیت ایران اونروز را بخوبی توصیف کرده. خواهش میکنم چند بیتی را که برات گلچین کرده ام با حوصله بخون:

همی بخت ساسانیان تیره شد	چو بخت عرب بر عجم چیره شد
...	...
ز ساسانیان نیز بریان شدم	به ایرانیان زار و گریان شدم
...	...
همه نام بوبکر و عمر شود	چو با تخت، منبر برابر شود
...	...
گرامی شود کژی و کاستی	ز پیمان بگردند و از راستی
ز نفرین ندانند باز آفرین	رباید همی این از آن، آن از این
دل مردمان سنگ خارا شود	نهانی بتر ز آشکارا شود
...	...
روان و زبان ها شود پر جفا	به گیتی نماند کسی را وفا
نژادی پدید آید اندر میان	از ایران و از ترک و از تازیان
...	...
شود روز گار بد آراسته	بریزند خون از پی خواسته
بجویند و دین اندر آرند پیش	زیان کسان از پی سود خویش
...	...
عرب را به جایی رسیده ست کار	ز شیر شتر خوردن و سوسمار
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!	که فر کیانی کند آرزو

راستی یادم اومد که بیش از شست و پنج سال پیش در کتاب درسی دبستان نوشته بودن که وقتی که پیامبر اسلام آمد، به دوران جاهلیت پایان داد. اینو جوری نوشته بودن که من بچه مدرسه ای خیال میکردم که همه دنیا در جاهلیت بوده. بعدها که با فرهنگ انسانی کورش بزرگ و نیاکان نیک اندیش خود، با فرهنگ و تمدن یونانی و رومی و هندی و چینی و ژاپنی و ... که هزاران سال پیش از اسلام شکوفا بودن آشنا شدم، تازه فهمیدم که برداشت من از کتاب درسی چقدر بچه گانه و بی خردانه بوده!

بدبختی اینجاس که برخی از ایرانی ها نوکر تازیان شدن و به اونها که عمرن اداره و کنترل یک امپراتوری را بخواب هم ندیده بودند، کمک کردن. نتیجه این شد که یک امپراتوری اسلامی بوجود اومد و پهنه آن در اروپا در شمال تا نزدیکی های وین و در جنوب از شمال افریقا تا مراکش و سپس به اسپانیا و پرتغال در جنوب غربی اروپا رسید. بعدها ادعا شده که این دوره، به یک دوره طلایی اسلامی تبدیل شد. این یاوه ها را باور نکن! من خودم این افتخار را داشتم که در دانشگاه پهلوی شیراز شاگرد ایرانشناس ارجمند، پروفیسور ریچارد فرای، استاد رسمی دانشگاه هاروارد باشم. اون که بخاطر عشق به ایران وصیت کرده بود که او را در ایران به خاک بسپارن، میگفت (و نوشته بود) که اگر دستاوردهای ایرانیان (فلات ایران که در گذشته شامل بخشهایی از ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان، قرقیزستان، پاکستان، هندوستان و چین بوده) را از تمدن اسلامی بیرون بکشیم، شاید یه چیزی کمتر از پنج درصد از اون باقی بمونه!

طاهریان که از دهقانان خراسان بودن، اولین حکومت مستقل ایران پس از حمله عرب را در بیشتر سرزمین ایران، افغانستان، ترکمنستان، قزاقستان و تاجیکستان امروزی تشکیل دادند و برای ۵۲ سال بر سر قدرت بودند. کشور ایران با نیرو گرفتن طاهریان زنده شد و جون تازه گرفت.

یعقوب لیث صفار یا رویگر/مسگر، کرمان و شیراز را گرفت و بعد طاهریان را در خراسان شکست داد. زبان فارسی را زبان رسمی کرد. او که به باور همه تاریخ نویس ها مردی بسیار شجاع و دلاور و باهوش بود، دوبار کوشید حکومت بنی عباس را سرنگون کند، اما در بار دوم در حالیکه خوزستان را هم گرفته بود، از بد شانسی ایران، ناگهان بیمار شد و در گندی شاپور از دنیا رفت. صفاریان ۱۳۵ سال بر سر کار بودن. در این دوره زبان و فرهنگ ایرانی دوباره شکوفا شد.

سامانیان دودمان دیگری از ایرانیان بودن که برای ۱۳۰ سال در سرزمینهای خراسان و سیستان و مکران و خوارزم و کرمان فرمانروائی کرده و آنها هم پشتیبان شکوفائی زبان فارسی دری بودند. در دربار سامانیان به بزرگان ایرانی مثل پور سینا یا ابوعلی سینا (نایب ای که کتابهایش قرنهای دانشکده پزشکی اروپا تدریس میشد) و محمد ذکریای رازی (بمعنی اهل شهرری) کاشف الکل، خیلی احترام میذاشتند و بهشون حال میدادند.

دیلمیان (اهل دیلم در لاهیجان گیلان) هم که خود به دو بخش آل بویه و آل زیار تقسیم شده بودند، در بخش مرکزی و غربی و جنوبی ایران و عراق برای ۱۲۱ سال فرمانروائی کردند. در این دوره وضعیت خلفای اسلام در بغداد اونقدر خراب شده بود که در طی ۱۴ سال خلافت ۵ بار دست بدست شد. شاید به همین دلیل که تا این اواخر هم مد بود که به کسی که وضعش خراب بود میگفتند: "حاجی بغدادت خرابه!" خلیفه مستکفی که جونش از دست محافظ های ترک به لب آمده بود، از علی بویه درخواست کمک کرد و او هم برادرش احمد را که اهواز را گرفته بود به کمک فرستاد. خلیفه عرب از شادی احمد ایرانی را فرمانده کل قوا کرد. بعد از یه ماه همون احمد بویه دستور داد جناب خلیفه رو کشون کشون به حضورش آوردن، و دستور داد که آقا(بیخشین، حضرت خلیفه اسلام) رو بندازن تو زندان. جانشین او خلیفه ای بود بنام مطیع که در عمل هم مطیع فرمانهای احمد بود. پادشاهان بویه برای اینکه بر ریشه ایرانی خود تاکید کنند، به خودشون شاهنشاه میگفتند.

دودمان بعدی ایران را غزنویان ترک تبار تشکیل دادند که آنها هم برای ۲۲۴ سال در بخشهایی از شرق تهران و اصفهان و بندرعباس، پاکستان و افغانستان و ترکمنستان و قرقیزستان امروزی فرمانروائی داشتن. معروفترین اونها سلطان محمود است که با آنکه سواد نداشت و زبان فارسی را هم خوب نمیدونست، دانشمندان و شاعر ها و نویسندگان را حتی گاهی با زور و آدم ربائی در دربار خود جمع میکرد. فردوسی ما هم که سی سال رنج برد تا با سرودن شاهنامه زبان پارسی را زنده کند، از دربار محمود فرار کرد تا جون خودشو نجات بده.

طغرل سلجوقی با شکست دادن سلطان مسعود غزنوی در نیشابور بر تخت نشست و امپراتوری ترکمنها را پایه گذاری کرد که در اوج قدرتشون نه تنها ایران امروزی، بلکه افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، ارمنستان، عراق، سوریه و نیمی از ترکیه امروزی را هم زیر فرمان خود داشتن. آنها روی هم رفته ۱۵۷ سال فرمانروائی کرده و زبان فارسی را زبان رسمی قرار دادند.

جد بزرگ سلسله خوارزمشاهیان، مثل اصل غزنوی ها، برده یا غلامی بود که در زمان سلجوقیان در خراسان خریداری شد اما با نشون دادن کفایت و استعداد زیاد، سرانجام امارت خوارزم را بدست آورد. خوارزمشاهیان تقریباً تمام ایران امروزی، نیمی از افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان و قرقیزستان را برای ۱۶۰ سال بدست گرفتن. شاید بشه گفت که بزرگترین اشتباه و حماقت تاریخ ایران بعد از خسرو پرویز که منجر به شکست از تازیان شد، را محمد خوارزمشاه مرتکب شد که به ویرانی و نابودی ایران بدست مغول انجامید. تا اونجائیکه میدونیم داستان از این قراره که حاکم شهر اوترار چندین بازرگان و نماینده چنگیز خان مغول را که برای گفتگو آمده بودن، کشت و همه هدیه هائی را که اونا برای پادشاه آورده بودن، غارت کرد. چنگیز نماینده خودش را به دربار محمد شاه فرستاد و درخواست کرد که حاکم احمق شهر اوترار تنبیه بشه. محمد شاه بی خرد که مغول ها را آدم حساب نمی کرد، مثل حاکم شهر، فرستاده چنگیز را کشت. و از اونجا بود که ناگهان سیل مغولها به ایران سرازیر شد و همه چیز را در سر راه خودش کشت و نابود کرد. تنها دلخوشی ای که از این جریان برای ایرانی ها باقی مونده اینه که جلال الدین، پسر محمد خوارزمشاه مردانه در برابر چنگیز ایستادگی کرد و جونش را در این راه از دست داد.

سرزمینهای پهناوری از چین و کره و ویتنام گرفته تا روسیه، از جمله مسکو، و مجارستان و لهستان (۲۵ درصد کل مساحت دنیا) همگی دچار فتنه مغول شدن. دوره حکمرانی مغولها در سرزمینهای گوناگون ۱۶۲ سال بود.

جالبه که بدونی هلاکو خان به تشویق خواجه نصیرالدین توسی بغداد را گرفت اما چون همه جا شایعه کرده بودن که خلیفه اسلام نماینده خداست و ریختن خون او بلای آسمانی به وجود میاره، خلیفه اسلام را که لقبش معتصم بالله یعنی وصل و چسبیده به الله بود را به پیشنهاد خواجه نصیرالدین توسی توی نمذ کرده، مثل فرش لوله شده، و کوبیدن تا ببینن که آیا بلای آسمانی نازل میشه یا نه. هرچه او را کوبیدن، نه زمین لرزه اومد، نه سیل اومد، نه آسمون قرمبه و نه آتش سوزی. بدبخت بینوا که معلوم شد به الله هم نجسبیده بود، زیر نمدمالی مرد!

نکته دیگه اینه که مغولها که هیچ دینی نداشتن، بعد از گرفتن کشورهای زیاد، نویسندگان، روشنفکرها و هنرمندها و مردم را زیر فشار باورهای خود نگذاشتن. اینه که گفته میشه یک دوره زایش دوباره فرهنگ، روشنگرائی و آزادی فکری و هنری به وجود اومد. اما وقتیکه غازان خان مغول بوسیله برخی از ایرانی ها مسلمون شد، این دوره آزادی اندیشه هم رفته رفته با ایران خداحافظی کرد!

از سوی دیگه اجازه بده یک نکته دیگر را هم بگم که نشون میده چگونه جریان های سیاسی و نظامی و اقتصادی دنیای رو به پیشرفت، در کشورها از جمله ایران اثر میذارن. این تاثیر جریان های دنیا را خوبه که همیشه در ارتباط با جریان های ایران در نظر بگیریم. در میانه سده چهاردهم میلادی یعنی هفتصد سال پیش و در آخرهای دوره ایلیخانین که دنباله مغول بودن، شهر تبریز بجای بندر بزرگ کانستن تی نوپل / قسطنطنیه (ایستانبول امروزی) مرکز پر اهمیت بازرگانی شده بود. چرا؟ برای اینکه امپراتوری عثمانی داشت هی بزرگتر میشد و جنگ های پشت سر هم اونا برای گرفتن سرزمینهای گوناگون موجب محاصره دریائی این بندر شده بود و بازرگانی در آنجا سخت شده بود. در نتیجه تبریز جای اون را گرفت. پس میبینیم که جریانی که در بیرون از ایران اتفاق افتاده بود، روی ایران اثر گذاشت.

دوره مغول هم مثل همه دوره های دیگه با فساد و اختلاف میون بزرگان اون به پایان رسید و تیمور لنگ، از ترک تباران با فرهنگ ایرانی، برای خود دودمانی ساخت که کم و بیش صد و سی و یکسال فرمانروائی داشتن.

بعد نوبت اسماعیل صفوی که از مادری یونانی بنام "مارتا" زاده شده بود رسید که به کمک هفت ایل کرد و لر و ترک و تالشی و تات و پارسی که رویهمرفته قزلباش (سرخ سر) نامیده میشدن، و همگی پیرو طریقت صوفی بودن، خودشو شاه نامید و در عرض ۱۵ سال مرزهای ایران را از سوریه تا رود سند و از قفقاز تا خلیج فارس رسوند.

چون مذهب رسمی امپراتوری عثمانی، که بعد از جنگ جهانی اول به کوچکترین اندازه خود یعنی ترکیه امروزی رسیده (در اوج قدرت در اروپا تا نزدیکی های اتریش، در افریقا از مصر گرفته تا الجزایر و حبشه و سودان، و از جنوب تا عربستان و یمن را زیر فرمان خود داشت)، سنی بود و همیشه به ایران حمله میکرد، صفوی ها ایرانیان را مجبور کردن که شیعه بشن تا بتونن در برابر عثمانی ها مقاومت کنن. گفته شده که قزلباش ها هر کسی را که به نشانه شیعه و مخالف سنی بودن، به ابوبکر و عمر و عثمان لعنت نمی فرستاد، می کشتن! برخلاف گفته قرآن که همه مومنان (مسلمانان) باهم برادر هستن (با معذرت از خواهران که یادی از شون نشده) (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. سوره حجرات/۱۰) جنگهای خانمانسوز میان شیعیان ایران و سنی های عثمانی نزدیک سیصد سال ادامه داشت!

یه مورد دیگه در باره تاثیر اوضاع بین المللی بر ایران اینه که انگلیسیها که می دیدن راه بازرگانی دریائی ای در جنوب افریقا (که به تازگی توسط یک دریانورد پرتغالی کشف شده و پادشاه پرتغال بدلیل امیدواری به بازرگانی با هند و

کشورهای خاوری آنرا دماغه امید نیک Cape of Good Hope نامیده بود)، در انحصار پرتغالی هاست، با تزار روسیه،

به دیدن ایوان مخوف، شرکتی بنام مسکووی کامپانی تشکیل دادن تا یک راه بازرگانی از راه شمال باز کنن. به همین دلیل، برای نخستین بار، یک انگلیسی بنام انتونی جنکینز Anthony Jenkins شاه تهماسب اول رفت. گفته شده که تهماسب

که بدلیل تعصب مذهبی و خرافی حاضر نبود با هیچ "کافری" تماسی داشته باشه، دستور داد جای پای کافر را خاکستر بریزند تا از نجسی در بیاد. انگلیسیها که از پیش از شیوع خرافات و سلطه آخوندها در همه زمینه ها در کشور خیر داشتند، با زیرکی مودبانه خودشون، بهترین راه برای رسیدن به هدفهای استعمارگرانه شون را دامن زدن به خرافات مذهبی و همکاری زیرزیرکی با ملاها دیدن. و از اینجا بود که بدبختی عمیق ایران شروع شد. حتی گفته شده که بعدها برخی از ماموران جاسوسی انگلیس که زبانهای رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?

فارسی و عربی را خوب یاد گرفته بودن، کم کم لباس آخوندی پوشیدن و برای اینکه مردم بیسواد و نادان را فریب بدن، با قرار قبلی ترتیبی می دادند که مردی از میان جمعیت ناگهان فریاد بزنه که آقا آخوند تقلبیه. بعد همون آدم به مردم بگه اگر آقا حقیقتاً آخوند و نظر کرده است، عمامه اش را جلوی چشم همه توی آتش بندازه. آگه عمامه اش نسوخت، می فهمیم که نظر کرده است. آخوند انگلیسی که خودش همه برنامه را از قبل چیده، عمامه اش را که از نخ نسوز تهیه کرده بوده تو آتش میندازه و چون نمیسوزه، مردم نادان صد درصد مریدش میشن!

در دوره صفوی دو عامل باعث شد که تماس ایران با دنیای غرب زیاد بشه. البته وقتی از تماس می‌گیم، صحبت از تماس فرمانروایان است نه مردم. یعنی اینکه بدلیل حاکمیت ملاها و خرافات بر سراسر کشور، مردم عادی حتی به فکر نمی افتادن که شاید با تماس با دنیای پیشرفته چیزی یاد بگیرن یا چیزی به اون اضافه کنن یا دانش و فهمشون را گسترش بدن. بگذریم، دلیل اول تماس با غرب سیاست ضد عثمانی شاهان صفوی بود که همسو با سیاست کشورهای غربی بود. البته نه کسانی مثل شاه تهماسب اول که اونقدر تعصب دینی داشت که حاضر نبود با هیچ "کافر" تماسی داشته باشه. شاه عباس چندین هیئت به کشورهای اروپائی فرستاد (چندین تخته از فرشهای ایرانی بزرگ را که بعنوان پیشکش فرستاده بود، هنوز میتونی در موزه کلیسای سن مارکو در ونیز ببینی) تا آنها را متقاعد کنه که همزمان ایرانی ها و اروپائی ها به عثمانی حمله کنن، اما کسی تحویلش نگرفت. عامل دوم این بود که سده شانزدهم میلادی شروع سفرهای اکتشافی اروپائی ها بود که بدنبال پیدا کردن راههای داد و ستد بازرگانی دیگری بجز دریای مدیترانه بودن. در این سده پرتغالی ها که ادویه و چاشنی را از هند صادر میکردن، در خلیج فارس برای خود در جزیره های قشم و هرمز و بندر گمبرون/گبرون/گیران (بعدها بندر عباس) و مسقط و بحرین جایی دست و پا کردن و شاه اسماعیل صفوی که قصد جنگیدن با اونا را نداشت (چون در اون موقع پرتغال قدرتمند ترین امپراتوری جهان بوده و حتی بخشی از هندو چین را زیر فرمان خود داشت)، یک پیمان بازرگانی و نظامی (ضد عثمانی) با امپراتوری پرتغال امضا کرد و به این ترتیب راه بازرگانی در خلیج فارس برای پرتغالی ها و بعدا اسپانیائی ها باز شد.

۱۰۸ سال بعد، شاه عباس یک پیمان بازرگانی با کمپانی هند شرقی بریتانیا بست.

### The British East India Company

این شرکت که در اوج شکوفائیش نیمی از همه بازرگانی تمام دنیا، از پنبه و ابریشم گرفته تا تریاک و برده فروشی، را در اختیار خودش داشت و به گفته ای خشت اول امپراتوری بریتانیا بود، کنترل دولت و سیاست و جان و مال مردم هند را در اختیار گرفت. در آزمون هند همسایه و هم مرز ایران بود. کشور پاکستان چند سده بعد در سال ۱۹۴۷ از دل هندوستان جدا شده و همسایه ایران شد. ۶ سال بعد از امضای پیمان با کمپانی هند شرقی بریتانیا، نیروهای ایرانی با شجاعت و مردونگی زیاد و با کمک نیروی دریائی بریتانیا، پرتغالی ها را شکست دادن و از خلیج فارس بیرون کردن. شاه عباس بندر تازه ای در کنار گمبرون ساخت که بندر عباس نامیده شد.

و از اینجا بود که پای انگلیسیها به ایران باز شد. بیشتر بازرگانی انگلیسیها از این بندر آغاز شد و شاخه هائی از شرکت های آنها در شهرهای شیراز و اصفهان تشکیل شد.

راستی دوست من، تورو خدا بیا همت کنیم با کمک هم به غیر ایرانی های دنیا بفهمونیم که تنگه هرمز باید همون جوری که ما ایرانی ها تلفظ میکنیم هرمز Hormoz خونده و نوشته بشه نه هرموز Hormuz! من خودم چندین ساله که کوشش میکنم که رسانه های امریکائی سی ان ان و فاکس و بی بی سی انگلیسی را شیر فهم کنم که درست بنویسن و بگن، اما توخودت بهتر میدونی که به دست صدا نداره. هیچ ایرانی هرگز نمیگه هرموز مگه اینکه به شاخه بزرگ موز تو سرش خورده باشه. هیچ ایرانی هرگز نمیگه کیرمان Kirman. هیچ ایرانی هرگز نمیگه اصفهان Isfahan محض رضای خدا. بیاین همه با هم از دولتی ها و رسانه های داخلی و خارجی و سازمانهای بین المللی بخوایم که این اشتباه های استعمار گرانه انگلیسی خودشون را برطرف کنند و نامهائی مثل هرمز Hormoz و اصفهان Esfahan و کرمان Kerman و غیره را درست بخونن و بنویسن.

بیخش حاشیه رفتم. آخه من هر وقت که این اشتباه ها را میخونم و می شنوم همه جای بدنم میسوزه!

در دوره صفوی نفوذ آخوندهای شیعه آنچنان بر دربار و مردم زیاد شد (مثل سینه و زنجیر و قمه زنی - که بعضی ها میگن اصل شون از مسیحیای متعصب پیش از قرون وسطی گرفته شده- و استخاره کردن بجای فکر کردن و برنامه

ریزی کردن) که شاه سلطان حسین خرافاتی و قتیکه خبردار شد که محمود افغان به دروازه های پایتخت رسیده، بجای دفاع از کشور، علامه مجلسی (ملا باشی کشور) و آخوندهای دیگر دربار را صدا کرد تا استخاره کنند که آیا دفاع از کشور خوب میاد یا بد! چون استخاره بد اومد، سلطان حسین بی غیرت گفت که این خواست خدا بوده و بدست کثیف خودش تاج شاهی را بر سر محمود گذاشت. یعنی چی؟ یعنی خدا خواسته خودشو بوسیله تسبیح و استخاره به اون بی غیرت خبر داد! افغان هم او را زندانی کرد و بعد از ۴ سال دستور داد گردنش را بزنند. آگه بخوایم مثل شاه سلطان حسین فلان فلان شده فکر کنیم، باید بگیم ۴ سال بعد خدا خواست خودشو به جوری بدون استخاره به محمود افغان رسوند که سر مرتیکه رو بزنه!

با اینکه میخوام تا اونجائی که میشه همه چیز را کوتاه و خلاصه بنویسم تا تو دوست عزیزم حوصله ت سر نره، در اینجا مجبورم دو نکته را بنویسم که تصویر بهتری را بهت بدم. اول اینکه حاکم هائی را که پادشاهان صفوی به افغانستان فرستاده بودند، ناموسی برای افغان ها (که سنی بودند) نگذاشته بودن. در رستم التواریخ اومده:

نگاده زن و دختر نامدار	قزلباش نهاد در قندهار
زن و دختر و امرد کابلی	ز هرسو قزلباش گاد از یلی
برآمد ز هرسو ز افغان فغان	ز جور قزلباش خواهان امان

یعنی زن و دختر و مردی نمانده بود که قزلباش های صفوی به آنها تجاوز نکرده باشن.

حالا بذار یه داستان شنیدنی را از یک شیرزن ایرانی برات بگم که مثل گرد آفرید شاهنامه فردوسی. در یکی از خانواده های اصیل ایرانی که از فشارهای صفوی فرار کرده و به امپراتوری گورکانی پناه برده و در نزدیکی قندهار زندگی میکردن، دختری بدینا اومد که نامشو گذاشتن مهرالنسا. همین خانم ایرانی سرانجام با جهانگیر شاه ازدواج کرد که نام نورجهان را روش گذاشت.



Source: Wikipedia

نور خانم بنا به نوشته های شاه جهان، شد یک مشاور زیرک، تیزبین، علاقمند به دیگران، چیره دست، شکارچی ماهر، دیپلمات و دوستدار فرهنگ و هنر و تنها زنی که همراه همسرش (با اراده تر و محکمتر از شوهرش) اداره امپراتوری گورکانی را در دست گرفت. یه چشمه از کارهای شهبانوی مقتدر گورکانی را که هنوز که هنوزه مردم هند ازش یاد میکنند اینه که نورجهان در یک جنگ فرماندهی یک لشکر را بدست گرفت و شوهرش (امپراتور هند) را که اسیر شده بود با دلاوری خودش نجات داد. خانمهای ایرانی حال کردین؟

نکته دیگه اینکه بعد از مردن شاه عباس قدرت پادشاهان صفوی روز به روز کمتر میشد و عثمانی ها و روسها (که بخواسته پتر کبیر همیشه آرزو داشتند که به آبهای گرم خلیج فارس برسند) بار دیگر شروع به دست اندازی به خاک ایران کردن. بعدا خواهیم دید که پس از نادر شاه افشار و کریم خان زند، در دوره نکبت بار قاجار، روسها نه تنها چندین شهر را در جنگ از ایران گرفتند، بلکه روسیه بار دیگه به بهانه اومدن انگلیسیها به ایران چندین بار استقلال ایران را تهدید کرد و عثمانی ها هم پیوسته به ایران حمله میکردن. در این میان، تجارت در خلیج فارس هم که مدتها رونق داشت و درآمد خوبی هم برای ایران ایجاد میکرد، بدلیل زوال قدرت پادشاهان آخری صفوی اینکه نمیتونستن صلح و امنیت را در خلیج فارس نگه دارن، رو به کساد گذاشت و حتی هلندی ها هم که داد و ستد زیادی در منطقه داشتند، کم کم به کشورهای خاور دور روی آوردن.



جونم برات بگه، بعد از آبروریزی شاه سلطان حسین، پسرش بنام تهماسب دوم بکمک سردار دلیرش نادرقلی، که بگفته بسیاری نه تنها شجاعت و جنگاوری داشت، بلکه نبوغ نظامی هم داشت و به همین دلیل به او میگن ناپلئون ایران، کوشید کشور را دوباره یکپارچه کنه. نادر در خاور ایران با افغانها و ازبک ها در حال جنگ بود که عثمانی ها با نقشه قبلی، به غرب ایران حمله کردن. تهماسب دوم شکست خورد و به قرارداد صلح با او ارضا کرد و ۵ شهر را در قفقاز به ترکها واگذار کرد. نادر در مخالفت با این قرارداد ننگ آور شورش کرد و پسر نوزاد تهماسب دوم را بنام عباس سوم شاه کرد و خودش نایب السلطنه شد. نادر در عرض ۳ سال جنگ در غرب ترکهای عثمانی را شکست داد، در شمال روسها را مجبور به عقب نشینی کرد و در شرق ایران را از چنگ افغانها در آورد. شاه کوچولو ناگهان مرد و نادرقلی خودش در دشت مغان در آذربایجان بعنوان نادر شاه افشار تاجگذاری کرد. در طول یازده سال دیگر سلطنت، همه کوشش نادر شاه این بود که سرزمینهای از دست رفته ایران را پس بگیره، برادرکشی میان سنی و شیعه را پایان بده و مردم را از شر آخوندها و خرافات نجات بده.

کریم خان زند، رئیس طایفه کرد نژاد زند، که خودش را نه شاه بلکه نماینده مردم می خواند، با شکست دادن ایل قاجار و دیگران، ۲۱ سال شاهنشاهی ایران را با مهربانی اداره کرد. او حتی پسر رئیس شکست خورده ایل قاجار یعنی آغا محمد قاجار را که اخته شده بود، بجای کشتن، با احترام در خانه خود بعنوان مهمان برای سالیان سال پذیرائی کرد. همین آدم توطئه گر و کلک و کینه جو و بی رحم و خسیس و گریزان از آدمها، پس از مرگ بی موقع کریم خان، از شیراز فرار کرد و بعد از ۱۷ سال جنگ، در تهران بعنوان اولین شاه دودمان قاجار تاجگذاری کرد.

شاید بشه گفت که آغا محمد خان آخرین شاهنشاه/امپراتور ایران بود چون پس از کشته شدن او، شاهان دیگر قاجار، که بجای اینکه از اوضاع کشور و پیشرفت فرهنگی و اقتصادی دنیا و همچنین برنامه های استعماری انگلیس، روسیه و فرانسه باخبر بشن، بیشتر وقتشان را صرف خرافات و روضه خوانی جا مونده از زمان صفوی ها و خوشگل بازی میکردند، در جنگهای گوناگون بخشهای مهمی از شاهنشاهی ایران مثل ترکمنستان، افغانستان، پاکستان کنونی، قفقاز، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را از دست دادند. به گفته دیگه خفت و شرمساری از بین رفتن شاهنشاهی یا امپراتوری ایران روی پیشونی دوره نکبت بار ۱۲۹ ساله قاجار ثبت شده.

چون حالم خیلی از صفویه و قاجار گرفته، و چون خوبه که همیشه فکر کنیم که چه جوری میشه ایران را بهتر کرد، ازت خواهش میکنم یه کمی دیگه حوصله کن و بزار چند خط دیگه هم در این باره بنویسم آگه شاهای صفوی با تعصب مذهبی خود آزادی خواهی و خلاقیت فکری و فرهنگی را در ایران خفه نکرده بودن، آگه نور حکومت شاه عباس چراغ راه و گرما دهنده زایش دوباره فرهنگ ایرانی و خرد و پیشرفت عقلی و علمی ایرانیان شده بود، نه اینکه اونو با خنجر خرافات دینی در نطفه بکشه، در طی دوپست سال بعد، مادر ایران رهبرانی را به جامعه تحویل میداد که دست کم با جنبش بیسابقه فکری و اقتصادی و سیاسی و نظامی ای که به اروپا جان و نیروی تازه داده بود، آشنا بشن و بتونن کشور را تا اندازه ای از همه نظر نیرومند کنن که ایران در صحنه شترنج دنیا حریف قدری باشه و خودشو حفظ کنه.

بذار یه چشمه از نادانی و خرافاتی بودن را برات بگم. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات نوشته که یه روز رفته بوده دیدن سید ابوطالب صدرالذاکرین که از روضه خوانهای طراز اول تهران بوده. "سید متوجه زنی بود که آمده بود آقا جنش را بگیرد. تا چند نوبت دست در سینه آن زن کرد و گفت جن تو خیلی حرامزاده است، در میرود و مستمر تجدید میگرد (یعنی مرتب سینه های خانم را می مالید) تا آخر جن را از بغل آن زن گرفت در شیشه ای کرد و درش را محکم بست. آن زن که پای درگاه حیاط ایستاده بود، یک اشرفی روی آستانه گذارد و رفت." هدایت به سید میگه: این دیگه چه بازی ایه؟ سید جواب میده: "این مردم همه جن دارن. بعضی ها را شما میگیرید، بعضی ها را من. پس بگذارم همه جن ها را شما بگیرید؟"

بدبختی به اندازه ای شد که فتحعلی شاه، برادرزاده و جانشین آغا محمد خان، بجای اداره کشور، آنقدر زن و صیغه جمع کرد که میگن دوهزار (۲۰۰۰) بچه یا بگفته خودشون "سازده" پس انداخت. تازه، فتحعلی شاه مسلمان در ماده سوم از پیمانی که با امپراتور فرانسه، ناپلئون، امضا کرد خواسته که ناپلئون شهادت بده که گرجستان ملک حلال و موروئی فتحعلی شاه است! دو ماه بعد، ناپلئون پس از شکست از روسیه، قراردادی با روسها امضا کرد و روسها گرجستان، این لقمه حلال را خوردن و یک شیشه ودکا (بجای آب) روش سرکشیدن! تنها کسیکه از قاجار در تاریخ نام خوبی برای خودش گذاشته عباس میرزا پسر فتحعلی شاه و ولیعهد اونه که در جنگهای علیه روسیه و عثمانی جنگ آوری و دلیری زیادی نشان داد ولی پدر نامردش از او پشتیبانی نکرد تا بار دوم ایران در برابر روسیه شکست سختی خورد و پیمان

ننگین ترکمنچای در اسفند ۱۲۰۶ برابر با ۱۸۲۸ میلادی امضا شد. جناب فتح علی شاه نه تنها هیچ جا را فتح نکرد و فاتح نشد، بلکه رویهمرفته نزدیک دویست و پنجاه هزار کیلومتر مربع از سرزمینهای ایران و صد و بیست هزار کیلومتر مربع از آبهای دریای خزر و سیصد و ده کیلومتر از خط ساحلی دریای سیاه را از دست داد. فکرشو بکن. سیصد و ده کیلومتر کنار دریای سیاه آگه حالا مال ایران بود چی میشد! بدبختی بزرگتر اینکه در ماده چهار پیمان گلستان نوشته شده که روسیه هرگاه که نیاز باشه به پشتیبانی از ولیعهد های ایران (قاجار) خواهد پرداخت "تا از خارج کسی نتواند دخل در مملکت ایران نماید..." اینجوری شد که راه مداخله روسیه رسماً در ایران باز شد. روباه پیر انگلیس هم که نمیخواست از قافله عقب بیفته پشتیبانی خودش را در این مورد اعلام کرد. از اون به بعد، همه ولیعهد های قاجار (پنج ولیعهد) بوسیله نیروهای روسی و انگلیسی از تبریز به تهران اسکورت میشدن! و ایران عملاً زیر نفوذ این دو کشور قرار گرفت. دقت کن که از اون به بعد، هرکس در ایران کسی بود یا میخواست کسی باشه، یا وابسته به روسیه میشد یا وابسته به انگلیس. و بدبختی اینکه این داستان در خود دربار قاجار هم بوده.

اعتمادالسلطنه در خاطراتش مینویسه: ۶ ذیقعدة ۱۳۰۹ عصر دیدن ظل السلطان رفتم. شاهزاده حرف غریبی زد که بیشتر اسباب تعجب من شد. نمی بایستی چنین حرفی را از یک پادشاه زاده ایرانی بشنوم. میگفت "عما قریب مملکت ایران به سه قسمت خواهد شد و به من به حمایت انگلیس ها که خیلی دوست هستیم یک قسمت عمده را خواهند داد." حکومت های زیر نظر و تسلط ضل السلطان بنا بر اشاره و صلاحدید و حمایت انگلستان بود و حکومت هایی که زیر نظر کامران میرزا پسر دیگر ناصرالدین شاه و نایب السلطنه اداره میشد بنا بر تمایل روسیه صورت گرفته بود. از کتاب رجال ایران جلد ۴.

سفیر ناپلئون در ایران بنام ژوبر Jaubert ، جمله ای از عباس میرزا نوشته که چیزی را که من پیشتر گفتم تأیید میکنه. ژوبر میگه: عباس میرزا پرسید:

نمی دانم این قدرتی که شما (اروپایی ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه (بکار بردن نیروی عقل و خرد) متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب (فتنه و فساد و آشوب) غوطه‌ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.

گمونم بد نباشه که ما هم بکشیم بجای احساسات و آشوب و فساد، نیروی عقلمون را بکار ببریم.

فتحعلی شاه کمی پس از مرگ پسرش، عباس میرزا که در مشهد از بیماری درگذشت، مرد و پسر عباس میرزا بنام محمد شاه تاجگذاری کرد. او زیر نفوذ روسها بود. این آقا هم که ثابت کرد که مثل پدر بزرگش کوتاه فکر، خرافاتی و بی کفایته در یک معامله با عثمانی از مالکیت شهر سلیمانیه در عراق امروزی دست کشید و دولت عثمانی هم در عوض از ادعای خود برای مالکیت بر اروندرود و محمره (خرمشهر) و جزیره آبادان دست برداشت.

ناصرالدین شاه که با قرض دار کردن کشور به اروپا سفر میکرد، بجای دیدن پیشرفتهای صنعتی و اقتصادی و فرهنگی اروپا، با دیدن رقص باله از دامن کوتاه رقصنده های باله خوشش میومد و دستور میداد زن ها و صیغه های زیادی که داشت همه همون شکل دامن را بنام شلیته بیوشن. حتما شایعه داشتن سرسره اش رو هم شنیدی! مظفرالدین شاه هم به بهانه درمان بیماری سه بار با کلی دارو دسته به اروپا رفت و امین السلطان، نخست وزیرش، در عرض دو سال دو وام کلون از روسیه گرفت که با امتیازهایی که داد، اقتصاد ایران بدبخت را بیشتر به خاک سیاه نشوند. بدبختی دیگری که یقه ایرانی ها را

میگیره اینه که به نوشته پروفیسور پیتر ای وری Peter Avery در سری کتابهای تاریخ ایران تدوین شده در دانشگاه

کمبریج، انگلیسیها که از گسترش نفوذ روسها نگران شده بودند "یه مقدار پول به رهبران علما (آخوندها) در تهران و شهرهای زیارتی عراق دادن و تشویقشون کردن که به فعالیتهایی کمک کنند که علیه پیمان بازرگانی با روسها بود. نمیدونم چرا ناگهان یادم میاد که در کودکی خیلی ها میگفتن که آگه ریش آخوندها را بلند کنی، زیرش نوشته "ساخت انگلستان."

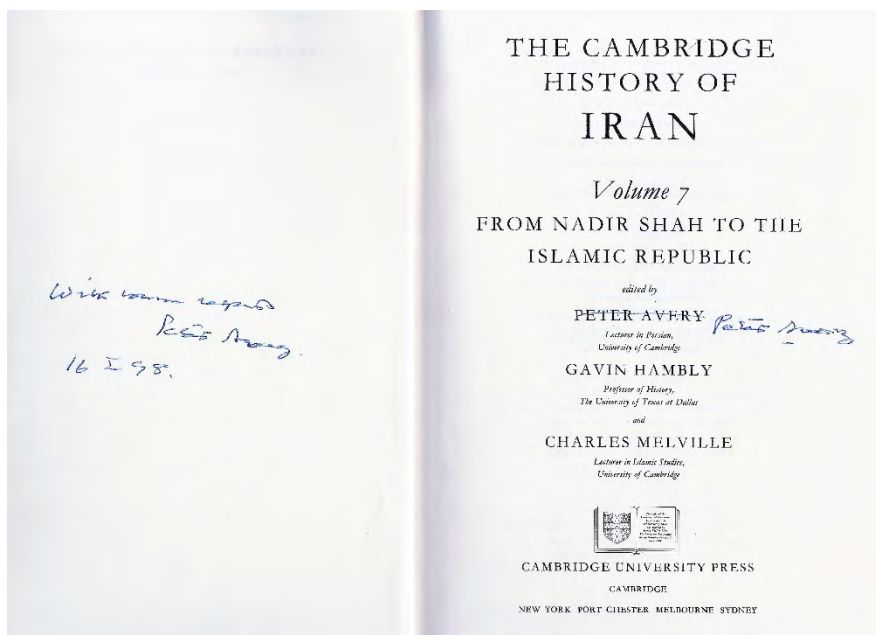
چون اعتراف به پول دادن انگلیسی ها به روحانیون ایرانی و عراقی برای دامن زدن به هیجانات مردم علیه روسها و بنفع انگلیسی ها اهمیت زیادی داره به ویژه برای اینکه این اعتراف توسط استادی از دانشگاه کمبریج انگلیس در کتابی که رسماً توسط او از سوی این دانشگاه منتشر شده، در اینجا عکسی از صفحه ۲۰۰ این کتاب و همچنین برگ شناسه کتاب را که خود پروفیسور ای وری با مهری که بمن داشته در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۸ امضا کرده و نوشته "با درود گرم/مهرآمیز"، برات میذارم.

## IRAN UNDER THE LATER QĀJĀRS, 1848–1922

One of Amīn al-Daula's projects was to invite in some Belgian customs administrators to reorganize the customs, which had been farmed out region by region, resulting in customs farmers underbidding each other, below the already low 5% limit, in order to attract trade, and also in farmers collecting far more than they paid in. The Belgian experiment was extended under Amīn al-Sulṭān, and the leader of the Belgians, Naus, was made Minister of Customs. This resulted in an increase in efficiency and collection, but also widespread complaints by Iranian merchants that they were discriminated against in favour of foreigners, particularly the Russians, with whom the Belgians had close relations. The exact validity of these charges is unclear, but it is clear that many Iranian merchants had now to pay more than formerly, and that they blamed this on the Shah, the prime minister, and the presence of foreigners. Naus's influence soon extended far beyond customs, and he became *de facto* Minister of Finance.

In order to pay for the foreign trips recommended by the Shah's doctors, Amīn al-Sulṭān floated two large loans from Russia, in 1900 and 1902. The first loan required Iran to pay off its British debts and not to incur any other debts without Russian consent, while the second one included major economic concessions. The Russians also insisted on a new customs treaty, which was signed in 1902, and gave key Russian goods lower rates than the already low 5% *ad valorem*. The income gained from the loans and from customs reform was not used productively, and went largely for the three extravagantly expensive trips to Europe which the Shah and his entourage took between 1900 and 1905.

Meanwhile, discontent with the government was becoming organized once again. Secret oppositional societies became active in Tehran and elsewhere, and distributed inflammatory leaflets, called *shabnāmas* (night letters) because of their night-time distribution, against the government in 1900 and 1901. Some members of the societies were afterwards discovered and arrested. A new coalition among some of the leading ʿulamā, courtiers, and secular progressives began to focus on the dismissal of Amīn al-Sulṭān, who was seen as responsible for the alarming growth of loans and concessions to the Russians that were leading to Russian control of Iran. Even the British, alarmed at the growth of Russian influence, gave some money and encouragement to leading members of the ʿulamā in Tehran and in the shrine cities of Iraq to help arouse activity against the Russian-favoured trade agreement. This opposition movement also called for the removal of Belgian customs officials and closure of newly established modern schools. These agitations were accompanied by an outburst of anti-foreign and anti-minority feelings in a few cities, instigated by some of the ʿulamā. Chief among these were the anti-Bahā'ī riots of the summer of 1903

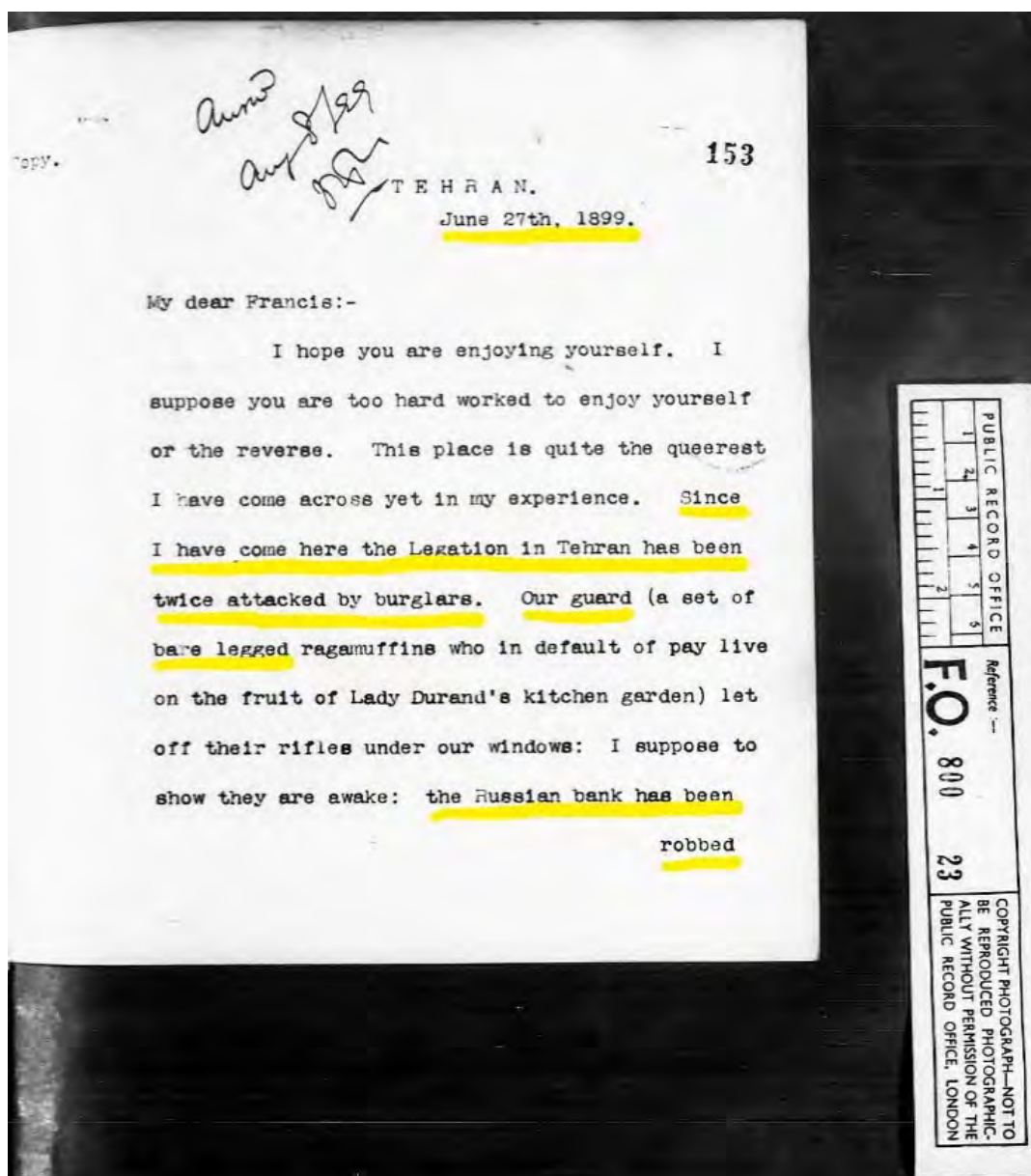


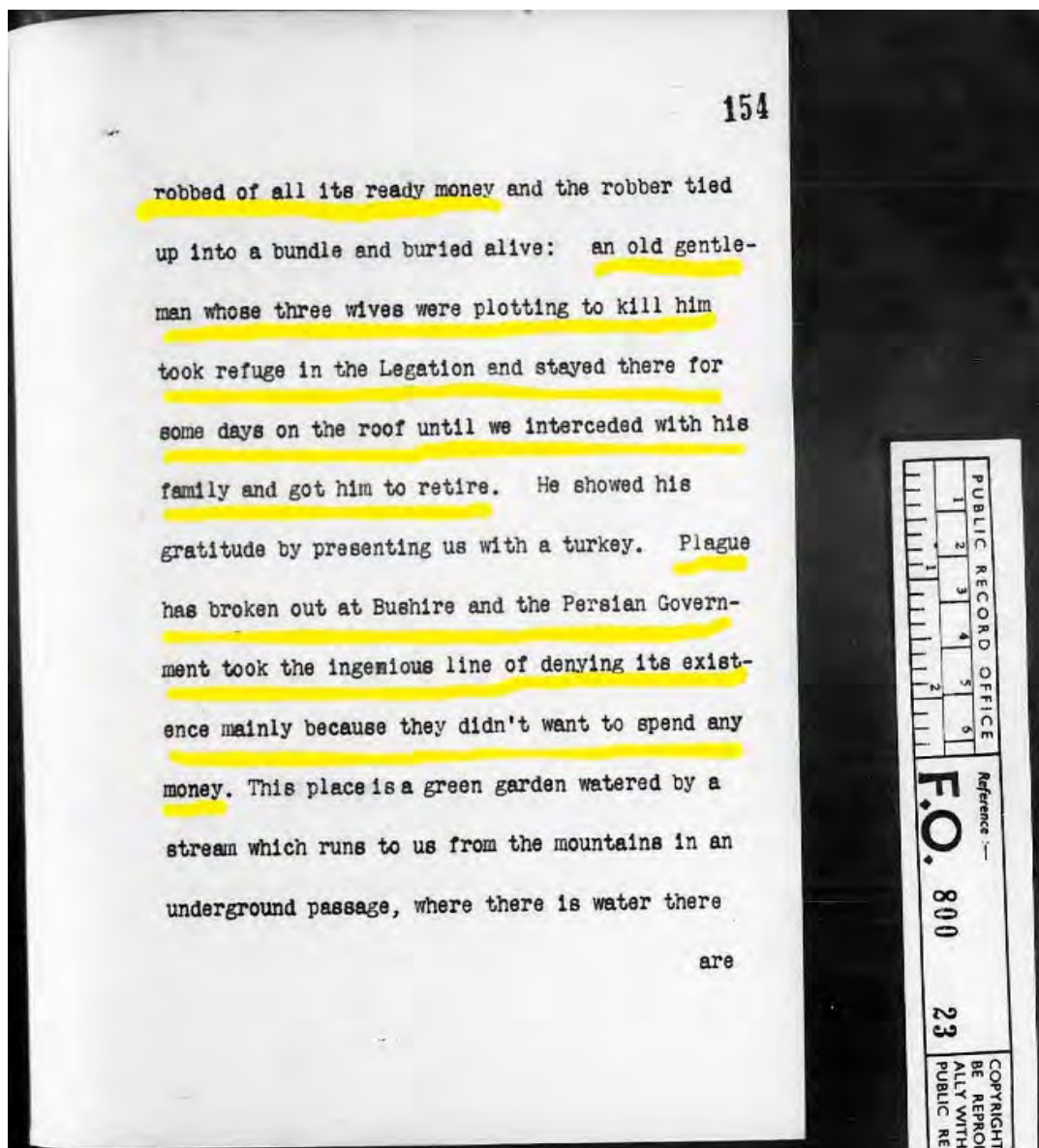
برای نشون دادن دخالت انگلیسها در همه کارهای کشور یه نمونه دیگه برات میارم. در کتاب نیای بزرگ من (پدر پدربزرگم)، شکرالله سنندجی (فخرالکتاب) که در سال ۱۲۷۹ برابر با ۱۹۰۰ میلادی نوشته شده و در ۱۳۶۶ برابر با ۱۹۸۷ به کوشش دکتر حشمت الله طبیبی چاپ شده، آمده که یه شیخ کردی بنام عبیدالله سر به شورش برمیداره و میگه که روح پدرش بهش گفته: "باید خروج کرد و عشایر را جمع نمائی و در ایران صاحب تاج و تخت شده ریشه رافضی ها (شیعه ها) را از بیخ و بن براندازی." آنگاه برای تحریک عشایر اعلام جهاد نوشته و در همه جا منتشر ساخته که: "شیخ ماضی (پدرش) شفاها بر قتل و نهب رافضی راضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده، نوید حکومت و بهشت داده است." شیخ عده زیادی را دور خودش جمع میکنه و چند ده و شهر از جمله ساوجبلاغ (مهاباد) و میاندوآب را هم میگیره و میخواست که به ارومیه حمله کنه. کنسول انگلیس که مشاور شیخ بوده، ناگهان وارد نشست بزرگان ارومیه شده و به آنها میگه: دفاع و جنگ شما با شیخ مصلحت نیست و بهتر است با تسلیم شهر خود را از عواقب وخیم پیکار با او رهائی بخشید! بعد هم به دیدار مسیو امانوئل گلزار، خلیفه کاتولیکهای ارومیه رفته و پیشنهاد میکنه که "کاتولیکها یا از شهر بیرون بروند یا پرچم انگلیس را بر بام خانه های خود برافرازند تا مصونیت جان ارامنه حاصل آید" و استدلالش این بوده که بزودی ارومیه هم مثل میاندوآب بدست شیخ سقوط خواهد کرد. خلیفه بهش میگه: "شما بهتر است بجای تکلیف تسلیم به اهالی و دلسوزی بحال ارامنه، شیخ را از این خیال فاسد منع کنید... تا بی جهت موجبات قتل نفوس بیگناه را فراهم نیارود."

می بینی؟ این فلان فلان شده ها تو همه جای ایران بودن و "موش میدووندن!"

یادته گفتم بجای نقل قول از سند های مربوط به ایران عکسشو رو برات میذارم؟ حالا فکر میکنم وقتشه که اولین سند رو برات بذارم. این دو برگ بخشی از نامه ایست که توسط دبیر تازه وارد سفارت انگلیس ( اینجا بذار برات بگم که جایی را که ما امروز میگیریم سفارت انگلیس و کسی را که میگیریم سفیر انگلیس در زمان قاجار نامهای قلنبه سلنبه دیگری داشتن مثل وزیر مختار Minister Plenipotentiary که تلفظش هم خیلی سخته: مینیستر پلنی پوتنشیاری که برای سادگی کار از این پس من بجاش مینویسم سفیر و سفارت. امیدوارم که ریزبین ها از من خرد نگیرن) در تهران به فرنیسیس ویلیرز در وزارت خارجه بریتانیا نوشته شده و گوشه هایی از وضعیت ایران را در دوره قاجار در ۶ تیرماه ۱۲۷۸ یعنی دوره مظفرالدین شاه، سه سال بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه نشون میده. در این دو سند شناسه دفتر بایگانی عمومی انگلیس در لندن را با شماره سند گذاشتم که مطمئن بشی که سند واقعیه، اما با اجازه ت، بقیه سندها را بدون شناسه و قسمت سیاه صفحه خواهم گذاشت. اگر هم کسی شک کرد، میتونه از من بخواد که هر پونصد تا برگ سند را برایش بفرستم. دیگه اینکه بد نیست بدونی که سه سال پیش از اون موقعی که نگهبان های سفارت انگلیس در ایران پاپتی بودن، در شهر سن دیه گو در ایالت کلیر نیای امریکا پیاده روها رو سیمان میکردن. سندش هم دوتا عکسی است که خودم گرفتم و در زیر سند انگلیس برات گذاشتم.

آقا نوشته از وقتیکه به اینجا اومدم، سفارت انگلیس در تهران دو بار مورد حمله دزدا قرار گرفته. بعد نوشته که نگهبان های محلی ژنده پوش و کثیف و پابرهنه هستند که چون حقوق بهشون داده نمیشه، شکمشونو با میوه های باغچه خانم دوران سیر میکنند. نوشته تمام پولهای نقد بانک روسیه هم دزدیده شده که دست و پای دزد را بستن و زنده بگورش کردن. دیگه اینکه به پیرمرد که سه تا زنش نقشه کشیده بودن که اونو بکشن، به سفارت انگلیس پناه برده و چندین روز رو پشت بوم مونده بوده تا بالاخره با میانجیگری انگلیسی ها به خونه برگشته! خجالت آورترین قسمت نامه اینه که نوشته بیماری طاعون در بوشهر شیوع پیدا کرده اما دولت ایران برای اینکه نمیخواد پولی خرج کنه، با زرنگی وجود طاعونو تکذیب کرده!





سیمانکاری پیاده روهای شهر سن دیه گو در بیش از صد و بیست و سه سال پیش.

به نمونه دیگری از بی شرفی بزرگان زمان قاجار: کنت آرتور دو گوبینو Count Joseph Arthur de Gobineau

فرانسوی که وزیر مختار فرانسه در ایران بوده، در کتابش بنام سه سال در ایران نوشته: قبل از اینکه به ایران بیایم در لندن کتاب حاجی بابای اصفهانی بدستم افتاد و در حین خواندن این کتاب بنظرم رسید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه وزیر مختار انگلیس مقداری سیب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید، هرگز دچار قحطی نخواهید شد زیرا کشت و زرع آن سهل است و محصول فراوان میدهد و بخوبی جانشین نان میگردد، ولی صدراعظم فتحعلیشاه (میرزا شفیع بند پئی مازندرانی) قبل از دریافت سیب زمینی گفته بود چقدر بمن رشوه بدهید که کشت این گیاه را در ایران رایج کنم؟

آن هنگام که هنوز به ایران نیامده بودم حیرت میکردم که چگونه میشود صدراعظم دولت بزرگی نظیر ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت میشود تقاضای رشوه نماید ولی اینکه که مدتی است در ایران زندگی میکنم احساس مینمایم که آن گفته حقیقت داشته است. محال است که شما در ایران با یکی از مامورین دولت کاری داشته باشید و بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید.

به چشمه دیگری اینکه مهدی بامداد در کتاب رجال ایران نوشته که اعتمادالسلطنه که مترجم ناصرالدین شاه بوده و در سفرهای اروپا هم همراه او بوده، نوشته: صحبت شاه با وزراء معین است همه گفتگوی نقد و جنس است پلی تیک (سیاست) دولت ایران منحصر است به پول و جمع و خرج نقد و جنس و بس. به زبون امروزی یعنی گور پدر کشور و مملکت داری و قانون و امنیت و رفاه مردم و ... گمونم زیادی دور ور داشتم!

ریاست قورخانه به آجودان مخصوص در عوض پانزده هزار تومان پیشکش در هر سال داده شد.

شاه توپخانه را با گرفتن پنجهزار تومان پیشکشی به اقبال السلطنه داد.

لقب اقبال الملک به میرزا محمد مستوفی نظام که تازه حاکم کردستان شده است، بعد از دادن پانصد تومان پیشکشی، داده شد.

محمد ابراهیم معمارباشی با دادن پانصد تومان پیشکشی به شاه لقب وزیر نظام گرفت. محمد مستوفی قوام الدوله، پسر محمد تقی قوام الدوله در سال ۱۲۷۵ قمری با دادن پیشکشی قابلی به شاه برای بار دوم بجای حسام السلطنه به استناداری خراسان تعیین شد.

مسعود میرزا یا ظل السلطان (سایه شاه) پسر بزرگ ناصرالدین شاه (از زن صیغه ای) حاضر شد یک میلیون تومان به شاه تقدیم کند تا شاه مظفرالدین میرزا (پسر دیگرش از یک زن عقدی) را از ولیعهدی معزول و وی را بجای او به ولایتعهدی تعیین نماید! ناصرالدین شاه احتمالاً به طمع گرفتن پول بیشتر داستان رشوه را به ولیعهد در تبریز می نویسد!

سند زیر صورتجلسه سری کمیته خاوری کابینه جنگ انگلیسه که در ساعت ۳ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۱۸ برابر با ۶ خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی در لندن تشکیل شده بوده. نوشته در اون جلسه درخواست احمد شاه را بررسی کردن که احمد شاه خواسته در برابر دادن فرمان نخست وزیری ایران به وثوق الدوله (که به خواست و فشار انگلیس بوده)، دولت انگلیس ماهیانه بیست هزار تومن به جیب آقای احمد شاه بریزد و اگر احمد شاه تبعید شد، خرج آقا رو در تبعید دولت انگلیس به عهده بگیرد! صفحه اول را برات گذاشتم که تاریخ و اطلاعات افراد شرکت کننده از جمله لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس را نشون میده. صفحه های دوم تا هفتم چیزهای مختلف را در بر میگیره که نداشتم، ولی صفحه ۷ یعنی اونجائیکه در باره تقاضای احمد شاه گفتگو کردن و سرانجام تصمیم گرفتن که در طول نخست وزیری وثوق الدوله بجای بیست هزار تومن، ماهیانه پونزده هزار تومن به پادشاه ایران رشوه بدن را برات گذاشتم! البته جناب سر چارلز مارلینگ، سفیر انگلیس در ایران، در تلگرافش به لندن نوشته بوده که به شاه فهمونده که "ما تسلیم اخاذی/باج سبیل نمیشیم!"

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

Printed for the War Cabinet. June 1918.

22

SECRET.

E.C. 10th Minutes.

WAR CABINET.

EASTERN COMMITTEE.

*Minutes of a Meeting held in Lord Curzon's Room at the Privy Council Office on  
Tuesday, May 28, 1918, at 3-15 P.M.*

Present:

The Right Hon. the EARL CURZON OF KEDDINGTON, K.G., G.C.S.I., G.C.I.E.  
(in the Chair).

Lieutenant-General the Right Hon. J.C. SMUTS, K.C.	SIR MARK SYKES, Bt., M.P., Foreign Office.
The Right Hon. A. J. BALFOUR, O.M., M.P., Secretary of State for Foreign Affairs.	The Right Hon. E. S. MONTAGU, M.P., Secretary of State for India (for Minutes 1 and 2).
The Right Hon. the LORD HARDINGE of PENSHURST, K.G., P.C., G.C.B., G.C.S.I., G.C.M.G., G.C.I.E., G.O.V.O., I.S.O., Permanent Under-Secretary of State for Foreign Affairs.	Mr. J. E. STURGEON, India Office.
	General SIR H. H. WINSOR, K.C.B., K.C.M.G., D.S.O., Chief of the Imperial General Staff (for Minutes 1 and 2).
	Major-General SIR G. M. W. MACDONALD, K.C.M.G., C.B., Director of Military Intelligence.

Also attended:

The Right Hon. LORD ROBERT CECIL, K.C., M.P., Minister of Blockade  
(for Minutes 1 and 2).

Mr. H. W. KENNARD, Foreign Office.

Mr. J. M. KEYNES, Treasury.

Lieutenant-Colonel L. STONE, Secretary.



Sir Charles Marling had replied that the military advantages of the alliance would be small but not negligible, while he submitted that the acquisition of an independent Moslem ally would have a far-reaching effect in Asia. We had since received a telegram from the Indian Government (E.C.-390) dated the 24th May, stating the pros and cons of such an alliance and appearing on the whole to advise against it.

*It was decided--*

*That it was not necessary to issue further instructions at this stage.*

Shah's Subsidy.

6.--(2.) Lord Hardinge referred to a telegram from Sir Charles Marling, dated the 26th May (E.C.-396) stating that the Shah was pressing for more money, and threatening not to appoint Vossughed-Dowleh Prime Minister, unless his demands were met. The Shah was asking for 20,000 tomans a month during Vossugh's tenure of office, and a pension in case of exile. Sir Charles Marling said that he had given the Shah to understand that we would not submit to blackmail. He thought, however, that the Shah would be prepared to accept 15,000 tomans a month, and he asked for authority to grant this in case of absolute necessity.

*It was decided--*

*That Sir Charles Marling should be authorised, in case of necessity, to grant the 15,000 tomans a month.*

این جناب احمدشاه بی اندازه پول پرست بوده. سر پرسی کاکس Sir Percy Cox که وزیر مختار یعنی سفیر انگلیس در ایران بوده در تلگرامی که در ۱۸ خرداد ۱۲۹۹ به وزیر خارجه انگلیس زده، مینویسه: ...وثوق الدوله میگفت که رشته مذاکراتش با (احمد) شاه از هر نقطه ای که آغاز گردد سرانجام منتهی میشود به یک نقطه بخصوص یعنی تامین وجوه مورد نظر شاه. شاه در همین شرفیابی اخیر از نخست وزیر بازخواست کرده که چرا موقعی که در اروپا بوده وجوه لازم را برایش ارسال نکرده اند. اقلامی که معظم له در حال حاضر از دولت مطالبه میکند عبارتند از:

- یک میلیون فرانک که از حساب شخصی خود خرج کرده است،
- هشت هزار لیره که پیش از حرکت از ایران از نصرت الدوله قرض کرده،
- پنجاه هزار تومان پول نقد که پیش تومانیانس داشته ولی صراف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تادیه آن نیست!

تورو خدا می بینی؟ آقا میخواد خرج خانم بازی ها و شرابه های فرانسوی و هزار کوفت و زهرمار دیگر را مردم بدبخت ایران بدن! از اون گذشته، یه صراف که مقداری از پول آقا پیشش بوده ورشکست میشه، اونوقت آقای شاه میخواد دولت ایران تاوانشو بده، چرا؟ چون آقا شاهه!! اینجا عکس یکی از شهرها و یکی از هتلهایی را که جناب احمد شاه در آنجا خوشگذرانی میکرده و پول دستمالشو هم از ایران میخواست برات میذارم.



هتل رویال باریه Royal Barrier در شهر دوویل Deauville - شمال غربی فرانسه



شهر ساحلی بیاریتس Biarritz در جنوب غربی فرانسه



فرمانفرما، قوام و سر پرسى كاكس

جناب سفیر انگلیس در تلگرامش ادامه میدهد: ... رویه ای که شاه در این باره پیش گرفته نشان میدهد که حتی سفر فرنگستان (اروپا) و دیدن رفتار و روش شاهان اروپائی کوچکترین تأثیری در عوض کردن خصیصه ناپسندش که پولپرستی بی اندازه است، نبخشیده!

بدبختی ما اینه که برپایه سندهای بایگانی ملی بریتانیا، بسیاری از افراد دیگه کشور از جمله سردار ظفر بختیاری، فرمانفرما و قوام هم از انگلیس پول ماهیانه، حتی در صورت تبعید یا مرگ برای خود و خانواده شون میخواستن و میگرفتن!

در سند زیر نوشته شده که انگلیس موافقت کرده که ماهی هزار و پونصد تومن به سردار ظفر بختیاری داده بشه با این شرط "تا هنگامیکه رئیس ایل باشد و همه جوره از همه خواستهای ما پیروی کند!" همچنین در پائیز آینده شش هزار تومن بطور مشترک به ایل خان و ایل بیگ داده خواهد شد در برابر اینکه فتنه دشمن را جلوگیری کرده و ماموران مخالف (آلمان ها؟) را اخراج کنند.

Bakhtiari's  
Subsidies to  
Ilkhani and Ilbegi.

9. With reference to Minute 3 of the Second Meeting, Lord Hardinge drew attention to Sir C. Marling's telegrams No. 335 (E.C.-186) and No. 434 (E.C.-368) regarding the arrangements to be made for the Ilkhani and Ilbegi. In the latter telegram, Sir C. Marling had pressed for an early decision on the question raised in his former despatch regarding the subsidy to be paid to the heads of the aforesaid clans. He notified the provisional arrangement to be

that Sirdar Zaffar should receive 1,500 tomans a month from the 30th April until the end of the war, provided that he remained Ilkhani and conformed to our wishes in every way. The said arrangement also comprised the payment of a lump sum of 6,000 tomans to the Ilkhani and Ilbegi jointly next autumn in return for an undertaking on their part to check enemy intrigue and to expel hostile agents.

Mr. Keynes having intimated the acquiescence of the Treasury in this provisional agreement,

*It was decided—*

*To authorise the above payments.*

2, Whitehall Gardens, S.W.,  
May 29, 1918.

سند بعدی صورتجلسه سری کمیته خاوری کابینه جنگ انگلیسه که در ساعت ۳ بعد از ظهر روز جمعه ۲۱ ماه ژوئن ۱۹۱۸ برابر با ۳۰ خرداد ۱۲۹۷ خورشیدیه که پیرامون تقاضای فرمانفرما و قوام الدوله است.

آماده ای؟ فقط خواهش میکنم کنار پنجره نباش که نکنه یه وقت عصبانی بشی و بخوای خودتو از دق پرت کنی پائین یا شیشه و تلویزیون و اینجور چیزا رو بشکنی!

خواستہ جناب فرمانفرما، ہم میهن ایرانی ما، از انگلستان اینہ کہ:

الف - به دلیل اینکه در سه سال گذشته به آنها خسارت وارد آمده و درآمد املاکشان را از دست داده اند، دولت بریتانیا به او و پنج پسر بزرگش غرامتی برابر با سالیانه چهل هزار پاند انگلیس بدهد،

ب - این درآمد را تا هنگامیکه مشکلات ادامه داشته باشد، تضمین کند،

ت - انگلیس جان و حیثیت و آزادی بهره وری از املاک خود و خانواده اش را تضمین کند،

ث - در صورت مجبور شدن به فرار از کشور، دولت بریتانیا املاکی در سرزمین بریتانیا همراه با درآمد شخصی برابر با آنچه از دست رفته، به او بدهد،

ج - همچنین افزایش ثابتی به او و پس از او به پسرانش پرداخت شود.

جناب رئیس کمیته می فرماید که فرمانفرما برای چندین سال دوست خوبی برای منافع بریتانیا بوده؛ او در جانبداری از ما وفادار بوده، اما موضعش بسیار سخت بوده و اکنون برای اینکه او را در راه راست نگه داریم از ما خواسته شده که با یک رشوه مسخره موافقت کنیم.

آقای مونتگ میگوید: اگر ما بخواهیم به او رشوه بدهیم تا در کنار ما بماند، باید رشوه ای به اندازه کافی بدهیم تا تبعیت/هاخواهی/طرفداری او را بدست آوریم.

رئیس میگوید که او (فرمانفرما) با ما هست و الزامی نیست که حالا رشوه بیش از اندازه ای به او داده شود.

سرانجام در صفحه سوم صورتجلسه آمده که کمیته تصمیم گرفت که از وزارت خارجه خواسته شود که تلگرامی به شرح زیر به آقای مارلینگ بفرستند:

الف - تا هنگامیکه اطلاعات کاملتری پیرامون اندازه و ارزش املاک فرمانفرما و زیانهای ادعائی درآمزش از آنها بدست نیامده، دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلیس) نمیتواند معین کند که خسارت یا چه اندازه خسارت به او پیشنهاد یا وعده داده شود. اما، این دولت آماده است که چنانچه او املاکش را بخاطر دوستی با ما از دست بدهد، این مسئله را مورد بررسی قرار دهد.

ب - میتوان به فرمانفرما و خانواده اش یک مقرری ماهیانه که مبلغ آن از شش هزار تومان تجاوز نکند، را فقط در طول زمان جنگ اعطا و تا زمانیکه والی (استاندار) فارس باشد و رفتار دوستانه با ما داشته باشد، اعطا کرد!

بعد از فرمانفرما نوبت قوام الملک میرسه! رئیس کمیته در همون جلسه میگه که در ۱۸ ژوئن برابر با ۲۷ خرداد (همان سال) مارلینگ تلگرافی کرده و گفته بوده که کنسول (انگلیس) در شیراز به او آگاهی داده بوده که قوام الملک درخواست تقاهم کرده بوده برای مطالب زیر:

الف - دولت بریتانیا تضمین کند که زیانهای را که به دلیل اعلام پشتیبانی از ما به او وارد شده، جبران کند،

ب- این تضمین در صورت کشته شدن یا مرگ او به ورثه اش پرداخت شود،

پ- در صورت تبعید اجباری او، زیانهای او را جبران کند.

این خواسته ها از دید کنسول غیر منطقی نبوده و کمک فعالانه او (قوام) به قیمت آن می آرزد. کنسول همچنین گفته که قوام الملک منتظر جواب ما است تا به عرب هایش دستور اعلان جنگ علیه صولت (اسماعیل خان قشقائی معروف به صولت الدوله، یکی از مقتدرترین ایل خان های ایل قشقائی که گفته شده طرفدار آلمان بوده) بدهد. آقای آلیفانت توضیح داد که قوام ایلخان ایل عرب خمسه است و صولت ایلخان ایل قشقائی...

در صفحه چهار این سند می بینیم که:

کمیته تصمیم گرفت از وزارت خارجه خواسته شود که تلگرامی به شرح زیر به آقای مارلینگ، سفیر انگلیس در تهران، بفرستند:

الف. دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلیس) نمیتواند خود را متعهد به پرداخت تاوان برای زیان های نامحدود کند، اما آماده است که خواسته را چنانچه اتفاق افتاده باشد و زمانی را که رخ داده است مورد بررسی قرار دهد به شرط آنکه قوام به دوستی با ما ادامه دهد و دیگر اینکه زیان های وارده بخاطر دوستی او با ما بوده باشد؛

ب. در صورت تبعید اجباری قوام، غرامت منطقی ای که تصویب شود به او پرداخت خواهد شد؛ و

پ. به خانواده اش داده خواهد شد در صورتیکه مرگ او در راه ما بوده باشد.

کمیته همچنین تصمیم گرفت که هزینه هرگونه کمک خرجی که تصمیم گرفته شود به فرمانفرما و قوام پرداخت شود، باید بطور مساوی به عهده دولت هندوستان و خزانه داری اعلیحضرت (پادشاه انگلیس) باشد.

این یعنی اینکه بیچاره هندی ها که کشورشون اشغال شده بود و مستعمره انگلیس شده بودند، میبایست نیمی از رشوه های فرمانفرما و قوام را بدهند! یعنی اینکه دور، دور زوره!



احمد شاه

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.] Mr. Barnes.

Printed for the War Cabinet. June 1918.

**SECRET.**

E.C. 15th Minutes.

6

**WAR CABINET.**

**EASTERN COMMITTEE.**

*Minutes of a Meeting held in Lord Curzon's Room at the Privy Council Office  
on Friday, June 21, 1918, at 3 P.M.*

Present:

The Right Hon. the EARL CURZON OF KEDLESTON, K.G., G.C.S.I., G.C.I.E.  
(in the Chair).

Lieutenant-General the Right Hon. J. C. SMUTS, K.C.	Mr. L. OLIPHANT, C.M.G., Foreign Office.
The Right Hon. A. J. BALFOUR, O.M., M.P., Secretary of State for Foreign Affairs.	The Right Hon. E. S. MONTAGU, M.P., Secretary of State for India.
The Right Hon. the LORD HARDINGE OF PENSHURST, K.G., P.C., G.C.B., G.C.S.I., G.C.M.G., G.C.I.E., G.C.V.O., I.S.O., Permanent Under-Secretary of State for Foreign Affairs.	Mr. J. E. SHUCKBURGH, India Office. Major-General SIR G. M. W. MACDONOGH, K.C.M.G., C.B., Director of Military Intelligence (representing the Chief of the Imperial General Staff).

Also attended:

Mr. J. M. KEYNES, Treasury.

Lieutenant-Colonel L. STORR, Secretary.

Our Liabilities in  
Persia.

Payments to  
Firman Firma  
and the Kawani.

1. The Chairman said Sir C. Marling had telegraphed on the 16th June (E.C.-564) that our consul at Shiraz had received a letter from Firman Firma, making the following requests:—

- (a.) That the British Government should pay him compensation at the rate of 40,000L. a year for losses sustained owing to non-collection of revenue for the last three years from estates belonging to him and his five elder sons;
- (b.) Will guarantee them that revenue as long as troubles continue;
- (c.) Will guarantee the lives, honour, and their free enjoyment of property to himself and his family;
- (d.) That in the event of his having to flee the country, and loss of his estates, the British Government will grant him property in British territory and private income equal to that lost;
- (e.) That such increment be paid him and to his sons afterwards.

Sir C. Marling had suggested the following alternatives:—

- (1.) 15,000L. down in respect of (a);
- (2.) 3,000 tomans a month so long as he remains Governor of Fars;

[365--14]

B

- (3.) 3,000 tomans a month to his family in Teheran, of which 1,000 tomans to Firuz ;  
 (4.) 40,000*l.* a year in case of exile, of which 10,000*l.* to Firuz.

The Chairman said that he thought Firman Firma's demands were quite preposterous. The alternatives had apparently been shown by Gough to Firman Firma, who objected to them as being inadequate. Gough had then strongly urged that the original proposal should be accepted without discussion.

Mr. Balfour said that as we had not enough troops in South Persia, he thought we must adopt the alternative of payments.

The Chairman said that Firman Firma had been a good friend to the British interests for some years; he was committed to our side, but his position was very difficult, and now in order to keep him straight we were asked to consent to a ridiculous bribe.

Lord Hardinge said that, so far as his department was concerned, the purely office point of view was that we might accept the first three alternative suggestions of Marling's, and also give Firman Firma a lump sum in lieu of the annual payment of 40,000*l.* a year, provided that we were given satisfactory guarantees in return.

The Chairman said that the losses of revenue from his property sustained by Firman Firma were really due to disorders in the country, and had nothing to do with us, so far as he could see.

Mr. Oliphant pointed out that most of Firman Firma's property lay in the north, and especially around Teheran, and he may have been unable to collect the revenue for some time. His great fear was that if he definitely came over to us and an unfriendly Persian Government came into power, he would be deprived of all his revenue.

Mr. Montagu said that he agreed with Mr. Balfour. If we wished to bribe him to remain on our side, we must be prepared to offer a sufficiently large bribe to secure his adherence. He thought, however, that if we offered a lump sum, he might actually seek exile. He suggested that Marling should be informed that he was at liberty, within certain limits, to negotiate with him.

The Chairman pointed out that he was already on our side, and said he did not see the necessity to pay him an excessive bribe now. We certainly might have to pay him if he actually lost either his estates or his Governorship, or were compelled to leave the country.

Mr. Oliphant said that unless we paid him we might lose our only asset in the province of Fars, which was the friendship of the Governor-General.

Mr. Keynes said it was impossible to give 40,000*l.* a year. It could not be done out of the Vote of Credit, and, as a recurring charge, it would have to come before Parliament; besides which, as Mr. Montagu pointed out, if we gave him this money, it would appear to be more lucrative for him to abdicate than to remain. He suggested offering him some monthly sum so long as he acted on our side. He strongly advised against giving a lump sum, and stated that his department would sooner pay in sterling than in tomans.

General Smuts said, to guarantee the lives, honour, and free enjoyment of property to Firman Firma and his family was an entirely undefined claim, and, moreover, a preposterous demand. So far, Firman Firma had not been actively assisting us with forces; he had merely given his blessing to the South Persia Rifles.

The Chairman suggested that Marling should be informed that we cannot decide about compensation without further information, but that he might be offered, say, 2,000*l.* a month so long as he remained—(a) Governor-General of Fars, and (b) friendly to us.

Mr. Keynes thought that we should only offer this monthly payment for the period of the war.

The Chairman said as regards the remaining items, we might say that, if his estates were confiscated or he had to go into exile,

we would take these questions into consideration if, and when, these events occurred.

Mr. Montagu then read a draft of a telegram to Sir C. Marling, which he had just written down.

Mr. Balfour said that all lump sums were open to the disadvantage that the man who received them might not "deliver the goods."

Mr. Montagu suggested that discretion should be given to Marling and Gough to negotiate, within certain financial limits, whether it was decided to give a lump sum or to make monthly payments.

Mr. Keynes said that his department could not view with equanimity the proposal to give Marling and Gough a free hand.

Mr. Balfour said that he agreed with the Chairman that Firman Firma might be bribed with an annual sum, but that we wanted more information about his estates.

Mr. Oliphant reminded the Committee that the question of the payment of Firman Firma had been raised by the latter last February, when he was apprehensive of an advance on the capital.

*The Committee decided—*

*To ask the Foreign Office to telegraph to Sir C. Marling in the following sense:—*

- (a.) *That until they were in possession of fuller information as to the extent and value of Firman Firma's estates and his alleged loss of revenue therefrom, His Majesty's Government are unable to determine what compensation, if any, should be offered or promised to him. They would, however, be prepared, in the event of his losing his estates on account of his friendship with us, to give that matter their consideration.*
- (b.) *That Firman Firma and his family may be granted a monthly allowance, not exceeding 6,000 tomans for the period of the war only, so long as he remains (i) Governor-General of Persia, (ii) friendly to us.*

The Chairman said that on the 18th June Marling had telegraphed (E.C.-572) to say that the consul at Shiraz had informed him that the Kawam-ul-Mulk had asked for an understanding on the following points:—

- (a.) That the British Government would guarantee to reimburse him for the money losses sustained as a result of his openly declaring for us;
- (b.) That the same assurance should hold good for his heirs if he were killed or died;
- (c.) That the British Government would, in case of his enforced exile, compensate him for his losses.

These demands the consul considered as not more than reasonable, and thought that his active assistance would be well worth the price; he also stated that the Kawam-ul-Mulk was awaiting our reply before ordering his Arabs to declare war against Soulet.

Mr. Oliphant explained that the Kawam was the Ilkhani of the Khamseh Arab tribe as opposed to Soulet, the Ilkhani of the Kashgais. He himself was disposed to support this claim, and suggested that the Treasury should be asked to fix a sum, and that the consul should be told not to exceed it.

Mr. Keynes said that as regards this claim we had absolutely no data to go upon. He urged that we must limit the financial assistance we gave, to very important people only. He thought, in

the first instance, the consul should be told that his telegram, as it stood, was not understood.

Mr. Montagn thought the Committee should certainly promise the Kawam or his heirs an allowance on the same lines as had been proposed in the case of Firman Firma.

The Chairman agreed, and suggested that a telegram should be sent in the following sense:—

"We cannot agree to grant compensation for unknown losses, but if we can be satisfied that certain losses have been definitely sustained, we would consider the question, and that in the event of his enforced exile we would grant compensation to him, and, in case of his death in our cause, to his family."

The Committee decided—

To request the Foreign Office to telegraph to Sir G. Marling to the effect that—

(a.) His Majesty's Government cannot commit themselves to giving compensation for losses to an unlimited amount, but they were prepared to consider the question if and when such losses are incurred, provided that the Kawam remains friendly to us and that the losses sustained are on account of his friendship with us;

(b.) In the event of the Kawam's enforced exile, such reasonable compensation as may be decided upon will be paid to him; and

(c.) In the event of his death in our cause, to his family.

The Committee further decided—

That the expenses of any subsidies it might be decided to give to Firman Firma and the Kawam should be borne in equal shares by the Indian Government and His Majesty's Treasury.

(At this point Mr. Keynes withdrew.)

چون فکر میکنم ممکنه از خبردار شدن از این نامه صد و بیست ساله و سیمان کاری پیاده روهای سن دیه گو و بخور بخورهای بزرگان قاجار حالت گرفته شده باشه، پیشنهاد میکنم حالا بریم ببینیم تو اون موقع اوضاع دنیا چه شکلی بوده. موافقی؟

## اوضاع دنیا و جهانخواری

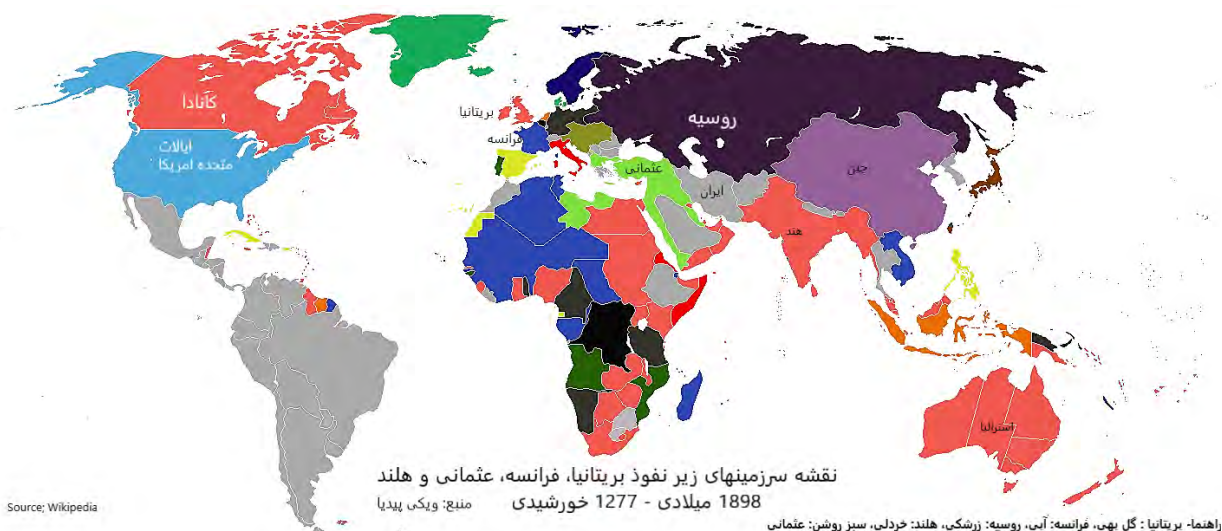
استعمار یا امپریالیزم یا جهانخواری همیشه در همه جای دنیا در تاریخ بشر بوده، اما اونی رو که ما می شناسیم از سده پونزده میلادی به رهبری پرتغالی ها و بدنبال اونها بوسیله اسپانیایی ها با پیدا کردن قاره امریکا توسط کریستف کلمب زاده ایتالیا شروع میشه که دنباله ش به کشورهای ساحلی قاره افریقا و خاورمیانه و هند و خاور آسیا سرایت میکنه. در سده های شونزده و هفده روسیه، بریتانیا، فرانسه، جمهوری هلند (که جمهوری کوچک و نیرومند بود در ۱۵۸۱ تشکیل و در ۱۷۹۵ از میان رفت و نخستین کشور هلند مستقل خوانده شده) هم وارد معرکه شدند و بعدها بلژیک هم وارد گود شده و همه باهم برای استعمار کشورها به رقابت افتادن. امپراتوری عثمانی و ژاپن را هم نباید فراموش کرد.



در نقشه زیر می بینی که رنگ گل بهی که سرزمینهای زیر نفوذ بریتانیا رو نشون میده، از کانادا در طرف بالای چپ نقشه شروع میشه میاد به امریکای جنوبی و دریای کارائیب و افریقا و جنوب شبه جزیره عربستان و هند و نیپال و بنگلادش و میانمار و میره پائین و تا استرالیا میرسه! فرانسه (رنگ آبی سیر) هم کلی از افریقا و ویتنام رو قورت داده. روسیه هم که با رنگ زرشکی دیده میشه، چندین کشور و هفده شهر و سرزمینهای پهناوری از ایران را بالا کشیده و یه آب هم روش خورده!

یه نکته ای را هم دلم میخواد از چین که میتونه درسی برای ما باشه برات بگم. در سده نوزدهم میلادی انگلیسها و فرانسوی ها و حتی روسها به بهانه های گوناگون مثلا اینکه چرا دولت چین از فروش غیرقانونی تریاک به چینی ها جلوگیری میکنه (که گفته شده چند تا از شیرازی های خود ما در کار حمل کشتی های پر از تریاک از هند به چین با انگلیسها همکاری میکردن)، به چین بیچاره حمله کردن و سرزمینهای زیادی از جمله بندر هنگ کنگ و تمامی کشور های منطقه هندوچین را از اونها گرفتن. شاید بشه گفت خنده دار یا شرم آور که در سال ۱۸۶۰ انگلیسها و فرانسوی ها در حمله ای که به شمال چین کردن، کاخهای شهر پکن را به آتش کشیدن و نابود کردن و طلا و جواهر های توی اونها را غارت کردن، ولی چون نادان بودن و باورشون نمیشد که بیکره ها و چیزهائی که غارت کردن طلای واقعیه، اونها را یا با عرق و شراب عوض کردن یا انداختن دور! برعکس اونها، ژاپنی ها از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵ که بخش خاوری چین و کره را اشغال کرده بودن، بگونه منظم و سیستماتیک تا اونجائیکه ممکن بود طلاها و جواهرات و ثروت چین و کره را به ژاپن و بخشی از اون را به فیلیپین که در اشغالشون بود بردن و در ۱۷۵ غار زیر زمینی بسیار پهناور خاک کردن که ادعا شده بعدها بوسیله امریکائی ها پیدا شد و آنقدر اندازه اش زیاد بود که بخشهایی از اونو در بانکهای بسیاری از کشور های دنیا از جمله ایران پخش کردن. آگه خیلی سرت برای این جور چیزا درد میکنه و دوست داری اثر اقتصادی و سیاسی این جریان را روی کشور های دنیا بدونی، کتاب جنگاوران طلا Gold Warriors را بخون.

این بخش را برای این نوشتم که بدونی تنها ایران نبوده که قربانی گردن کلفت های دنیا بوده. و درس بزرگی که میتونیم بگیریم اینه که کشور چین با وجود اینکه همزمان با ایران مورد حمله و تجاوز انگلیسها، فرانسوی ها، روسها، آلمانی ها و ژاپنی ها بوده، امروز تبدیل شده به یکی از ابرقدرت های اقتصادی دنیا. پس حتما ما هم میتونیم یک قطب بزرگ اقتصادی در جهان بشیم. فقط باید فکر و دانشمونو بکار بندازیم تا راهشو پیدا کنیم.



بدبختی ایران ما این بود که همون وقتی که پرتغالی ها و اسپانیائی ها شروع کردن به گشتن و پیدا کردن و خوردن دنیا، بزرگان کشور ما بجای باخبر شدن از دنیا و رابطه دوستی برقرار کردن با کشورهای بزرگ و پیشرفته، بیشتر به مذهب و خرافات رو آوردن. این خرافات و بیسوادی و دنباله روی کردن از ملاهائی که فقط با خوردن چهار پنج تا کتاب پوسیده و دور از دانش دنیا به درجه "عالم" بودن میرسیدن، ملت را بیشتر در لجن زار نفهمی و فکر نکردن و تسلیم مشیت بودن فرو می برد. این بود که کشورهای دیگه شروع کردن به تجاوز سیاسی و اقتصادی به ایران. برای اینکه بدونی الکی نمیگم برات مینویسم که مهدی بامداد در کتاب تاریخ رجال ایران نوشته که اعتمادالسلطنه که مترجم ناصرالدین شاه بوده و در سفرهای اروپا هم همراه او بوده، نوشته که ناصرالدین شاه به مطالب سیاسی روزنامه و اخبار مهم عالم چندان اهمیت زیادی نمی دهد و روزنامه خواندن من

برای شاه در حقیقت بمنزله یکنوع نقالی است! دیگر اینکه همین شخص نوشته: وقتی که من مشغول ترجمه کاغذ وزیر خارجه انگلیس بودم که با وزیر خارجه فرانسه در باب مسئله تونس مبادله نموده بود، و تصور میکردم خیلی مسئله عمده قابل اعتنائی خواهد بود... شاه از ملیجک سؤال کرد پسر امسال بیلاق کجا خواهی رفت!

در کودکی گمونم در کتاب رابینسن کروزونه بود که خوندم که گرفتار قبیله آدمخورها شده بود و میخواستن اونو بخورن. اون که از روی تقویم میدونست چه شبی ماه میگیره، به آدمخورها میگه که با خداها رفیقه و میتونه حتی از اونا بخواد که ماه را هم سیاه کنن. وقتیکه آدمخورهای بی خبر از علم و دانش می بینن که ماه سیاه میشه، به اون سجده میکنن و آقا تا مدتی که دلش میخواست از اون آدمهای نادان سواری میگیره! اون وضع را میشه تا حدودی به وضعیت ایران زمان قاجار تشبیه کرد. یه آخوند به عینک ذره بینی خدا بیمارز محمد علی فروغی ایراد میگیره و میگه: این کافر حتی روز عاشورا هم عینک میزنه!!!

در سالهای آخر قاجار کشور عملا ورشکسته شده بود. ارزش واحد پول که در اون موقع "قران" بود سقوط کرده بود بطوریکه در سال ۱۲۹۳ خورشیدی برابر با ۱۹۱۴ میلادی، ارزش پول به یک پنجم ارزش اون در یکصد سال پیش رسیده بود ( البته اگه بخوای به ضد حال بزنی و بگی اینکه چیزی نیست، بابای من چهل سال پیش، زمان محمد رضا شاه، برای خرید یه دلار امریکا ۷۰ ریال میداد، حالا من همون یه دلار را باید نزدیک صدوپنجاه هزار ریال بخرم یعنی ارزش پول جمهوری اسلامی بعد از چهل سال بیشتر از دو هزار برابر کمتر شده، حرفتو با شرمندگی می پذیرم، ولی به هر حال اونم وضع خراب ایران زمان آخر قاجار را نشون میده). یکی از دلایل این بدبختی سیاست اقتصادی روسیه و انگلیس در ایران بود. دلیل دیگه فساد دولت از دربار و دولت قاجار گرفته تا عمده مالک ها و خانها که هرروز زمینهای بیشتری را از چنگ کشاورزا و رعیتهای بیچاره در می آوردن. این وضع موجب شده بود که عده زیادی از مردم بیچاره به جنوب روسیه مهاجرت کنند. آمار نشون میده که در سال ۱۲۸۴ برابر با ۱۹۰۵ میلادی یعنی ۱۶ سال پیش از اینکه رضا شاه به سلطنت برسه، سیصد هزار نفر بطور قانونی و غیرقانونی از ایران به روسیه مهاجرت کردن. جمعیت ایران در اون موقع (پس از قحطی بزرگ) کم و بیش هفت و نیم میلیون تا ده میلیون نفر تخمین زده شده. صحبت از آمار شد، بد نیست بدونیم که در همون زمان کل تعداد کسانیکه در کار صنعت، اونهم بصورت سنتی، در ممالک محروسه ایران زمان قاجار بودن، کمتر از هشتصد و پنجاه نفر بود! باورت میشه؟ فقط ۸۵۰ نفر در سراسر کشور "ممالک محروسه ایران" در کار شبیه صنعت مثل شیشه گری، دباغی پوست، سرامیک سازی، آجرپزی، ساخت صابون، ریسمان ریزی و چلوار بافی کار میکردن. بر پایه نوشته های فریدون آدمیت و دیگران، در اواخر دوره قاجار و همزمان با پیشرفت صنایع در اروپا تأسیس کارخانه توسط امیرکبیر در ایران آغاز شد. امیرکبیر معتقد بود که صنایع جدید اروپا را باید با احداث کارخانه ها، در خود ایران رواج داد. او حتی چند نفری را برای یادگیری ماهوت بافی و چینی سازی و کاغذسازی به اروپا فرستاد. او برای ایجاد صنعت حتی چند متخصص را از اتریش آورد، اما پس از کشته شدن او، تمام برنامه ها و نقشه هاش به دست فراموشی سپرده شد و بجای آن دادن امتیاز به بیگانگان به ویژه روس و انگلیس مد شد. در زمینه صنعت، ایران بدبخت حتی از کشورهای عقب افتاده خاورمیانه هم عقب افتاده تر شده بود. اگه حوصله داشتی که در این باره، یا هر مطلب دیگه که صحبتشو کردیم و میکنیم پژوهش کنی، یه سری بزن به لیست کتابها و منابع که در پایان کتاب برات میدارم.

حالا باز بر میگرددیم به چند نکته پراکنده دیگه که حال و هوای ایران آخرای دوره قاجار را نشون میدن تا حساب کار دستمون بیاد که رضا خان در چه شرایطی دست بکار شد و چه جوری به شاهی رسید. باز هم خواهش میکنم یک کمی دندون رو جیگر بذار و بردبار باش تا اوضاع اروپا را یک کمی بررسی کنیم تا بتونیم تصویر بهتری از اوضاع دنیا که روی ایران هم اثر داشت، بدست بیاریم. اگه اوضاع دنیا را بدونیم، مثل پادشاهان صفوی و قاجار بی خبر و نادان نخواهیم بود و به امید خدا، شما جوانها خواهید تونست ایران را نگه دارید.

اول اینکه رویداد دوازده ساله ای که اثر بسیار بزرگی روی اروپا و دنیا داشت، انقلاب فرانسه بود. خوندن نوشته های معتبر اروپائی در باره انقلاب فرانسه چشمهای آدم را خیلی باز میکنه. چکیده داستان اینه که:

ساختار اجتماعی فرانسه تشکیل شده بود از دربار، کلیسا(آخوندها)، طبقه اشراف و فئودال یا عمده مالک ها (که مثل خان ها حکمرانی میکردن)، مردم بازرگان و صنعتگر و کارمند(بورژوازی) و طبقه رعیت ها.

کلیسا (آخوندهای کاتولیک) که دارای بزرگترین وقف و بیشترین زمینهای غصبی کشور بود، با همدستی دربار و طبقه اشراف پدر مردم را درآورده بودن. مردم مجبور بودن یک دهم از محصول و درآمدشون را بنام مالیات مذهبی Tithe تایت (که مثل خمس آخوندها یک پنجم نبوده بلکه یک دهم بوده) به آخوندهای مسیحی بدن.

فرانسه از یک سیستم اداری و اقتصادی پوسیده رنج میبرد و جنگهای بیخودی کشور را ورشکست کرده بود،

جمعیت کشور در عرض مدت کوتاهی دوبرابر شده بود و مردم گرسنه بودن،

مردم میخواستن دین و دولت از هم جدا بشه،

مردم میخواستن کلا از شر شاه و آخوند و اشراف و خانها و اوضاع فلاکت بار راحت بشن.

در این میان، نوشته های فیلسوفها و روشنفکرهایی که زیر تاثیر بزرگانی مثل مونتسکیو، ولتر، روسو بودند، اصلاحات اجتماعی و از بین بردن طبقات اجتماعی و سهم بودن مردم در سرنوشت خودشون را میخواستن. مونتسکیو هشدار میداد که آگه قوه قضائیه (دادگستری) از قوه قانونگذاری (مجلس) و قوه اداری (دولت) جدا نباشه و استقلال نداشته باشه، آزادی وجود نخواهد داشت.

Montesquieu warned that "there is no liberty, if the power of judging be not separated from the legislative and executive powers."

یه انتخابات برای مجلس اصلاحات انجام شد و ۳۰۰ نفر از اشراف، ۳۰۰ نفر از آخوندها و ۶۰۰ نفر از مردم معمولی انتخاب شدن ولی اشراف و آخوندها از همون اول خواستن کلک بزنن که بجای هر نفر یک رای، هر طبقه یک رای داشته باشه. یعنی چی؟ یعنی طبقه اشراف و روحانیون میتونستن با هم تبانی کنن و در برابر مردم دو به یک رای بیارن! مردم مجلس ملی تشکیل دادن و بعد زمین تنیس سرپوشیده شاه را اشغال کردن و سوگند خوردن که تا یک قانون اساسی تازه به اونها داده نشه، اونجا را ترک نکنن. لوئی شونزدهم با دلخوری قبول کرد و از اشراف و روحانیون هم خواست که به اونها بپیوندن. در نتیجه نام رسمی مجلس شد مجلس ملی موسسان قانون اساسی. اما، آقا لوئی پنهانی شروع کرد به جمع کردن ارتش که با کمک آن مجلس موسسان را منحل کنه. مجلس موسسان قانون لغو ارباب و رعیتی و لغو مالیات مذهبی را وضع کرد. همچنین اعلامیه حقوق مردم و شهروندان را شامل آزادی، برابری، حق مالکیت، و حق ایستادگی در برابر ظلم و ستم را وضع کرد. یکی دیگه از دستاوردهای انقلاب فرانسه ملی کردن زمینهای بسیار زیاد موقوفه کلیسا و آخوندها بود که قرار شد با پول بدست اومده از فروش اونها قرضهای دولت را بپردازن. اونا همچنین قانونی وضع کردن بنام حق حاکمیت ملی. برپایه این قانون منطقه آوینیون که زیر سلطه پاپ بود به دامن فرانسه برگشت. بعد فرانسه به اتریش اعلان جنگ داد. ماری آنتوانت، زن آقا لوئی، پنهانی از برادر خودش که امپراتور کشور همسایه اتریش بود خواسته بود که به فرانسه حمله کنه. فرانسه اول شکست خورد ولی وقتی مردم با خبر شدن، با اتریشی ها جنگیدن و اونها را شکست دادن. انقلابی های فرانسه به کاخ حمله کردن و خانواده سلطنتی و اشراف را در نیایشگاه کاخ زندانی کردن. چندی بعد، مردم به زندان حمله کردن و اشراف و آخوندهایی را که در زندان بودن، قتل عام کردن. مجلس ملی تازه در بیستم سپتامبر ۱۷۹۲ تشکیل شد و روز بعد حکومت پادشاهی را برانداخت و جمهوری اعلام کرد. لوئی و ماری خانم به جرم خیانت به تیغه گیوتین سپرده شدن. نتیجه همه اینا رو میگن انقلاب فرانسه.

دوم اینکه شمار کوچکی از ایرانیان آزادی خواه که نزدیک صد سال پس از انقلاب فرانسه، از پیشرفت سیاسی (دولت ها، که کار اداره کشور را بدست داشتند، توسط مردم یا نماینده های مردم در جایی بنام مجلس یا پارلمان انتخاب میشدند) و اقتصادی اروپا آگاه شده بودن، ب فکر افتادن که ایران هم باید یه همچین سیستمی داشته باشه. نام این شد مشروطه، یعنی اینکه شاه میتونه شاه باشه، به شرط اینکه اداره کشور بدست نماینده های مردم باشه. اول خوبه که بدونیم که "جنبش مشروطه" درسته نه "انقلاب مشروطه". متأسفانه بسیاری از بزرگان و تاریخ نویسان به غلط گفتن و میگن "انقلاب" مشروطه. در فرهنگ معین میخونیم که "انقلاب" یعنی "قیام گروهی برای واژگون کردن یک حکومت". اونی که در ایران پیش اومد انقلاب نبود. یعنی میبینیم که مردم و رهبران مشروطه نمیخواستن حکومت پادشاهی را از میان ببرن. جنبشی رخ داد، مظفرالدین شاه هم فرمانی بنام مشروطه صادر کرد و روش حکومتی پادشاهی عوض نشد. پس جنبش مشروطه درسته نه انقلاب مشروطه. دیگه اینکه آگه خیلی دلت میخواد

جریان های مشروطه را بدونی، خوبه که کتاب (سانسور نشده) تاریخ مشروطه نوشته شادروان احمد کسروی را بخونی.

با اینکه در پهنه تمام قاره آسیا، این ایرانیهای پاکزاد، بعد از ژاپنی ها، نخستین کسانی بودن که این سیستم خوب را میخواستن، از دید خیلی ها، از همون اول روشن بود که دلیل نفوذ روسها و انگلیسیها، و دلیل دانش کم اکثریت مردم، و پیروی بیسوادها از فتوای آخوندها (که خودشون هم نسبت به علم و دانش پیشرفته دنیا و روشهای مردمسالاری بیسواد بودند)، کار بجائی نخواهد رسید. داستان جن گیری آقا از سینه های خانم را یادت میاد؟ گفتگوی عباس میرزا با سفیر فرانسه یادت میاد، اونجا که گفت: شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه (بکار بردن نیروی عقل و خرد) متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب (فتنه و فساد و آشوب) غوطهور؟

به هر حال چیزهای زیادی اتفاق افتاد از جمله طرفداری روسها از پادشاهی مطلقه قاجار و انگلیسیها دلیل مخالفت با روسها و برای چرخوندن اوضاع به نفع خودشون، طرفداری از مشروطه. از سوی دیگه آخوندها هم که نمیخواستن از قافله عقب باشند، وارد کار شدند و گفتند بجای مشروطه باید مشروعه باشه، یعنی همه کارها باید بر اساس شرع اسلام (شیعه) باشه!

حالا بیا تیکه ای از نوشته ناظم الاسلام کرمانی را در کتابش بنام تاریخ بیداری ایرانیان بخونیم چون نکته ای داره که احتمالا خود نویسنده متوجه نشده:

امروز بازارها بسته شد. تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و با نهایت نظم و معقولیت رفتار میکنند. اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرانی را ظاهر میسازند. میتوان گفت سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است. چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم میدهد یعنی چیزهای تازه بگوش مردم میخورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان بیاورد...

چند نکته: اول اینکه این نوشته نشان میدهد که مردم در سفارتخانه، یعنی سفارتخانه انگلیس جمع شده اند. دوم اینکه سفارت از مردم پذیرائی میکنه. دیگه اینکه یه نفر عالم سیاسی مردم را تعلیم میده. فکر میکنی اون نفرها، که بگفته نویسنده "عالم سیاسی" بودن، در سفارت انگلیس چیزی میگفتن که خلاف خواسته انگلیس باشه؟ و نکته غم انگیز تر از همه اینه که نشون میده مردم چیزی از مشروطه و آزادی و دموکراسی و... نمیدونستن و همه چیز برایشون گفته میشد. مردم بیچاره دانش سیاسی نداشتن.

جناب مظفرالدین شاه فرمانی بنام فرمان مشروطه امضا کرد که اگه دقت کنی می بینی که چقدر مسخره س و چطور مردم را سر کار گذاشته:

جناب اشرف صدراعظم، از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف با کفایت ما سپرده و شخص همایون ما (جناب از خودراضی حتما برای خودش گل هم میفرستاده!) را حافظ حقوق قاطبه اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که اراده همایون ما بر این تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشبیه میانی دولت اصلاحات مقننه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان قاجاریه، علماء (آخوندها)، اعیان (پولدارها)، اشراف (آقا زاده های اون موقع)، ملاکین (زمین خورها) و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه (یعنی هر دسته خودشون از میان خودشون انتخاب کنند مثلاً آخوند آخوند را انتخاب کنه، پولدار پولدار را. یعنی اصلاً به فکر انتخابات توسط مردم نبود. دوم اینکه مردم بیچاره را جزو آدم حساب نکرده و اسمی از اونها نبرده) در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره (نه قانونگذاری) و مذاقه لازمه را به عمل آورده، به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه

همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ معین و مهیا خواهید نمود که به صحنه ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل است افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که سواد

دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این مجلس بی زوال باشند. در قصر صاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما

چون جناب شاه در فرمایش اشاره ای به مردم نکرده بود، مردم بعنوان اعتراض بست نشستند. میدونی کجا؟ توی باغ سفارت انگلیس. یعنی چی؟ یعنی اوضاع کشور انقدر خراب بود که مردم که میترسیدن حکومت عدل مظفر حمله کنه و اونها را بکشه، از ترس مار حکومت به افعی سفارت پناه برده بودن!

اگه دقت کنیم، می بینیم که آقا مظفر یه فرمان تکمیلی صادر کرد اما با دوتا کلک تازه:

جناب اشرف صدراعظم، در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ (در آن زمان هنوز از ... عرب ها میخوردن و نام ماهها عربی و تاریخ قمری را بکار می بردن. ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۵ اگست ۱۹۰۶) که امر و فرمان صریحاً در تاسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم (اصلاً چنین چیزی نگفته بود و هنوز هم نمیگه) مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله ما واقف باشند، امر و مقرر میداریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق (یعنی انتخاب همون دسته های شاهزاده ها و پولدارها و آخوندها) سریعاً دایر نموده بعد از انتخابات اجراء مجلس، فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی (اینجا کلک دوم را میزنه و بجای "مجلس شورای ملی" که در فرمان قبلی دوبار آنرا نوشته بود، مینویسه "اسلامی") را مطابق تصویب و امضای منتخبین بطوری که شایسته مملکت و ملت و قوانین شرع مقدس باشد، مرتب بنمائید که به شرفعرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.

یادت میاد نوشته بودم که شاه تهماسب اول که بدلیل تعصب مذهبی و خرافی حاضر نبود با هیچ "کافری" تماسی داشته باشه، دستور داد جای پای کافر را خاکستر بریزند تا از نجسی در بیاد؟ و اینکه انگلیسیها که از پیش از شیوع خرافات و سلطه آخوندها در همه زمینه ها در کشور خیر داشتن، با زیرکی مودیان خودشون، بهترین راه برای رسیدن به هدفهای استعمارگرانه شون را دامن زدن به خرافات مذهبی و همکاری زیرزیرکی با ملاها دیدن؟ یکی از اون کلک ها را اینجا میبینی. مردم نادان و ساده در سفارت انگلیس بست میشین. بعد گفتگوهای با دربار انجام میشه و در پایان بجای مجلس شورای ملی نوشته میشه مجلس شورای اسلامی، و مردم مومن و مسلمان هم اصل کلی قضیه را که بنا بود بر پایه ملت باشه فراموش میکنند و به اسلامی شدنش اعتراضی نمیکنن چون احتمالاً به اون توجهی نمیکنن و اگر هم توجه کنن بخیال خودشون در اون دنیا جاشون تو بهشت خواهد بود!

تازه، ظاهراً دعاگوئی مردم فایده ای نمیکنه و جناب مظفرالین شاه ۵ ماه پس از فرمان از دنیا میره و پسرش جناب محمدعلیشاه پادشاه میشه و با مشروطه مخالفت میکنه و یکمک روسها که پشتیبانش بودن، مجلس را به توپ می بنده. روسها در آذربایجان هم تبریز را محاصره میکنند و در آدمکشی بیداد مکنن. ازت پوزش میخوام که عکس زیر را برات میذارم که ببینی. عکسیه که در کتاب "نامه هائی از تبریز" نوشته ادوارد براون و ترجمه دکتر حسن جوادی چاپ شده.



عکس K - یوسف خان حکیم آبادی، که به امر روسها و به دست حاج صدخان شجاع الدوله دو شش‌اش کرده‌اند و چون گرسند به قاره‌اش زده‌اند.

بد نیست بدونی که در همون زمان یه جوان امریکائی بنام هاوارد بسکرویل Howard Baskerville که از سوی

میسوینرهای مسیحی برای آموزش زبان انگلیسی به تبریز اومده بوده، با دیدن وحشیگری های روسها میره پیش قهرمان مشروطه، ستارخان، و از اون میخواد که اجازه بده همراه او در پشتیبانی از مردم بجنگه. ستار خان از او تشکر میکنه و میگه بهترین کمک تو آموزش دادن به جوانهای ماست. اما او با اصرار از ستار خان اجازه میگیره و البته در جنگ کشته میشه.



جونم برات بگه شنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶ برابر با ۳۱ اوت ۱۹۰۷، دو دشمن ایران یعنی روسیه و انگلیس که در جریان مشروطه علیه هم کار کرده بودن، ناگهان با هم آشتی میکنن و کشور ایران را به سه قسمت تقسیم میکنن: شمال (از خراسان در خاور تا لرستان در باختر و، تا زیر اصفهان در جنوب) دست روسها، جنوب خاوری دست انگلیسیها و وسط بیطرف! البته چند سال بعد انگلیس جنوب باختری تا بوشهر و تمام خوزستان را هم میگیره.

اینجا میتونیم با هم یه بازی شترنج سیاسی را میون روسیه و انگلیس و فرانسه ببینیم که با سرنوشت نه تنها ایران، بلکه چند کشور بازی میکنه. اگه یه نقشه دنیا جلوت بذاری میتونی این بازی را روی اون دنبال کنی. انگلیس که از نزدیک شدن روسها به هندوستان میترسه، در سال ۱۹۰۴ تبت را که پهنه بسیار بزرگی در شمال خاوری هند بوده اشغال میکنه. در

همین سال انگلیس با فرانسه هم یک پیمان می بنده و قرار میذارن که هیچکدوم مزاحم اون یکی نشه یعنی انگلیس در مراکش (در اشغال فرانسه) کاری نکنه و فرانسه مزاحم انگلیس در مصر (در اشغال انگلیس) نشه. روسیه در جنگ دوساله ۱۹۰۴-۱۹۰۵ با ژاپن شکست میخوره. درست وسط جنگ، انگلیس پیمانی را که دو سال پیشتر با ژاپن بسته بود تمدید میکنه. روسها میترسن. از طرف دیگه انگلیس هم از اینکه روسیه تا مرز افغانستان راه آهن کشیده برای هندوستان نگرانانه و هم از تاثیر جنبش مشروطه ایران روی هندی ها میترسه. انگلیسها پیشتر بخاطر حفظ امنیت هندوستان و اینکه از بی کفایتی فتحعلیشاه نگران بودند، ترتیبی دادن که افغانستان از ایران جدا بشه تا بتونه با داشتن یه حکومت گردن کلفت برای محافظت هندوستان سد خوبی در برابر روسها بشه. روسها و انگلیسها نمیخوان با هم بجنگن. انگلیس به این نتیجه رسیده که گفتگو و دیپلماسی ارزونتر از جنگه. از سوی دیگه آلمان هم در این دوره داره حسابی قوی میشه و شاخی میشه در برابر انگلیس. انگلیس به این نتیجه میرسه که به نفعشه که با روسیه دوستی بکنه تا آلمان برای اینکه روسیه گردن کلفت تر از آلمانه اما فکر و خرد چندانی نداره. اینه که با روسها روی چند چیز به توافق میرسه: ایران را با هم تقسیم میکنن. روسیه قبول میکنه که افغانستان زیر نفوذ انگلیس باشه. در عوض انگلیس قبول میکنه از تبت بیرون بره و اونجا را زیر حکومت چین بذاره. اگه این بازی شترنج سیاسی دنیا را دنبال کنی، می بینی که انگلیس و روسیه و فرانسه یه جبهه متحد علیه آلمان میسازن و چند سال بعد جنگ جهانی اول شروع میشه و بزرگای ما در اونموقع که چندان خبری از این بازیها نداشتن بخیال خودشون اعلان بیطرفی میکنن که در عمل به ضرر ایران تموم میشه!

محمد علیشاه که زیر نفوذ روسها بوده، دستور میده مجلس را به توپ ببندن و عده زیادی از نماینده ها و بزرگان دیگر را بکشن. آقا پیشتر از دو سال و نیم دوام نمیاره و مجلس تازه پا گرفته او را از سلطنت برمیذاره (فکر نمیکنی با پشتیبانی انگلیس بوده؟) و پسر یازده ساله شو بنام احمد شاه به جاش میداره که می بینیم که چه جوری با انگلیسها جور میشه!

پژمان بختیاری، شاعر پرآوازه، در باره وضعیت ایران در زمان قاجار گفته: ...مشکلات روزافزونی مثل ایران که نه پول داشت و نه زور داشت و نه همبستگی اجتماعی...

حالا شاید بد نباشه چند تا عکس از مردم در زمان قاجار را ببینیم. کبابی و سقا (با مشک آب) و نعلبندی خر را از کتاب *چهره هائی در آئینه: خاطرات در تبعید شاهزاده اشرف پهلوی* وام گرفته ام و دو مرد بچه بدوش و کودکان کوزه بدست و خانم و مردم دور گاری غذا از کارهای آنتوان سوروگین Antoin Sevruqui است.





برای اینکه وضعیت ایران در زمان احمد شاه را باور کنی یه جریان دیگه را برات مینویسم که آدمو هم عصبانی میکنه، هم به گریه میندازه و هم یه جورائی باعث میشه آدم خدا را شکر کنه که در همه درازای تاریخ آدمهائی در دنیا پیدا میشن که واقعاً انسان هستن و برپایه گفته روانشاد سعدی عمل میکنن که گفته:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
 که در آفرینش ز یک گوهرند  
 چو عضوی ببرد آورد روزگار  
 دگر عضوها را نماند قرار  
 تو کز محنت دیگران بی غمی  
 نشاید که نامت نهند آدمی

جیمز ال. بارتن James L. Barton در کتابی بنام *داستان کمک رسانی به خاور نزدیک ۱۹۳۰-۱۹۱۵* نوشته که در

طول جنگ جهانی اول، مردم امریکا که از ویرانی و آوارگی و بدبختی مردم در خاور نزدیک (کشورهای خاور دریای مدیترانه مثل مصر، لبنان، سوریه، ترکیه، یونان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان) باخبر شده بودن، دست بدست هم دادن که کاری برای بچه های یتیم و آواره های جنگی گرسنه، بیمار و بی خانمان بکنن. هدف اولیه کمیته کمک رسانی، که همه اعضا اون در سراسر امریکا داوطلب بودن (یعنی حقوق نمی گرفتند)، این بود که صد هزار دلار جمع کنن و به کمک مردم این منطقه بیان. شروع کردن با هر فرد و شرکت و دانشگاه و بانک و بازرگان امریکائی و نماینده هاشون در مجلس گفتگو کردن تا اینکه در پایان بجای صد هزار دلار، مبلغی نزدیک صد و شونزده میلیون دلار که به پول امروز میشه چیزی نزدیک سه میلیارد دلار (تومن نه، دلار) یعنی ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار جمع کردن و با بیطرفی کامل و بدون در نظر گرفتن ملیت و کیش جنگزده ها، به این کشورها رفتن و چیزی نگذشت که ایران را هم به لیست این کشورها اضافه کردن.

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?



این در همون وقت هائی بود که احمد شاه در اروپا خوشگذرونی میکرد. کسیکه رهبری کمیته ایران را با همه سختی ها و خطراتش به عهده گرفت رئیس هفتاد ساله دانشگاه شیکاگو بود بنام دکتر هری پرت جادسن Dr. Harry Pratt Judson.

بد نیست اینو هم بدونی که سی نفر از داوطلبهای کمک رسان در ایران و کشورهای دیگه در حال خدمت دچار بیماری شدن و جونشون را از دست دادن. نکته خیلی با اهمیت که خوبه ما در نظر بگیریم و همیشه در محاسبه های زندگیمون در نظر داشته باشیم اینه که به دلیل خرافات مذهبی که با صفویه در ایران شروع شد و در زمان قاجار هم ادامه داشت، ایرانی های زردشتی که بیشتر از سه هزار سال در ایران بودن، ایرانی های یهودی که دوهزار و هفتصد سال در ایران بودن، ایرانی های ارمنی و آسوری که نزدیک دو هزار سال در ایران زندگی میکردن و ایرانی های بهائی که به تازگی برای خودشون دینی درست کرده بودن، بیشتر از همه مورد تجاوز و ستم و غارت قرار میگرفتن، ولی این گروه امریکائی مسیحی، به همه مردم کمک میکرد. بهترین نمونه هم سندهائی هستن که نشون میدن این دسته تنها در تهران به سی هزار نفر (۳۰۰۰۰) بیچاره و آواره کمک کرد. اونها بهتر از همه میدونستن که همه آدمها آفریده های خدا هستن! دوتا عکس از این کتاب وام گرفتم که برات میذارم. یکی یه خانواده بدبخت را تو خرابه ای نشون میده و دیگری عکس جالبی از یک آمبولانس کمک رسان های امریکائی در ارومیه است که یه نفر یه پرچم سفید و یه نفر دیگه یه پرچم امریکا بدست گرفتن که به همه طرفهای جنگ از جمله روسها نشون بدن که آمبولانسه و امریکائی و طرف جنگ نیست.



مجلس دوم چهار ماه بعد از برکناری محمد علیشاه برپا شد. در این مجلس دو دسته قدرت داشتن: دسته یا فرقه اعتدالی (میانه رو) و فرقه دموکرات. آیت الله بهبهانی، آیت الله طباطبائی و عبدالحسین میرزا فرمانفرما از سران اعتدالیون یا مشروعه خواهان بودن. این جناب فرمانفرما همونیه که در چند صفحه پیش برپایه سندی که از بایگانی انگلیس برات گذاشتم، ماهی شش هزار تومن از دولت انگلیس میگرفت و درخواست کرده بود در صورت مرگش، پول را به فرزندانش بدن! دسته دوم رویاهای پیشرفتهای اروپائی داشتن، میخواستن مردم را باسواد کنن و دست آخوندها را از حکومت و زندگی روزمره مردم کوتاه کنن. برخورد های شدید میان دو دسته ادامه داشت، اما ورشکستگی کشور مسئله ای جدی تر و بالاتر از خواسته های سیاسی بود چرا که از قدیم گفتن "شکم گرسنه دین و ایمون نمیشناسه." این بود که آقایان (متاسفانه در اون موقع خانمها را به حساب نمی آوردن!) سرانجام رای دادن که به امریکائی را استخدام کنن تا شاید بتونه وضع مالی خراب کشور را سر و سامون بده و کشور را از ورشکستگی نجات بده! نام او مورگن شوستر Morgan Schuster بود. اما چون کارهای شوستر بنفع کشور و به ضرر روس و انگلیس و دارودسته هاشون در ایران بود، روسها به کشور مثلاً مستقل و دارای مجلس و دموکراسی ایران اولتیماتوم دادن که شوستر بیچاره را بیرون کنه. انگلیسها هم نه تنها از روسیه پشتیبانی کردن، بلکه بوشهر را اشغال نظامی کردن! نمایندگان مجلس به همه دنیا تلگرام فرستادن و درخواست کمک کردن، اما هیچ کشور و مجلسی به کمکشون نیومد! نتیجه اینکه جناب نایب السلطنه به اتفاق صمصام السلطنه بختیاری، که صدراعظم یا نخست وزیر بود، مجلس را تعطیل کرد و تسلیم روسها شد و شوستر را بیرون کرد!

از این رویداد غم انگیز و شرم آور چند درس میگیریم:

اول اینکه آگه پول و قدرت نداشته باشیم دستمون به هیچ جا بند نمیشه،

دوم اینکه وقتی در کشوری پایه های دموکراسی و مردمسالاری، فهم مردمی و قانون یکسان برای همه، رفاه نسبی، دادگستری، مدرسه و دانشگاه، و نه تنها به حساب آوردن، بلکه برابری حقوق برای همه از جمله زن و مرد وجود نداشته باشه، مجلس و آزادی و استقلال و اینجور واژه های زیبا واقعاً کشکه و پوچه و بی معنی،

سوم اینکه در این دنیا، هرکی بفکر خویشه. هیچ کشور آزاد و آزادی خواه، یا دست کم یک کشور برادر و مسلمان محض رضای خدا، حاضر نشد به کمک به اصطلاح "نماینده های منتخب مردم ایران" و نمایه دموکراسی و مشروطه و مشروعه و بیاد. چرا؟ برای اینکه به نفعشون نبود که بخاطر دفاع از آزادی ایران با روس و انگلیس دربیفتن. پس این واقعیت را در همه حسابهای شترنج سیاسی به یاد داشته باشیم که فقط باید به خودمون اتکا داشته باشیم نه دیگران. دیگران وقتی بکمک آدم میان که در راستای منافع خودشون باشه، یعنی به هر دلیلی، در اون موقع بخصوص منافع اونا با منافع ما همسو و هماهنگ باشه. دیگه اینکه حتی آگه بکمک ما اومدن دلیل نمیشه که خوش خیال باشیم و الکی فکر کنیم همیشه با ما خواهند بود. نزدیک شدن و دور شدن انگلیسها و روسها را خوبه که بعنوان نمونه و الگو همیشه در ذهن داشته باشیم.

حالا بیا با کمی حوصله اوضاع ایران اواخر قاجار و ارتباط انگلیس و اروپا و روسیه را از به دید دیگه نگاه کنیم. گاه ممکنه فکر کنی که از این شاخه به اون شاخه می پریم یا چیزهائی را تکرار میکنیم، ولی آگه دقت کنی متوجه میشی که داریم میکوشیم اوضاع و احوال ایران پیش از وارد شدن رضا خان به گود سیاست ایران را از زاویه های گوناگون نگاه کنیم. درست مثل اینه که با دوربین یک پهباد (drone) کوه دماوند را از پائین و بالا و شمال و جنوب خاور و باختر و حتی توی دهانه آتشفشانش نگاه کنیم.

برای این بخش میخوام از کتاب دکتر هوشنگ صباحی بنام *سیاست انگلیس در ایران ۱۹۲۵-۱۹۱۸* وام بگیرم برای اینکه خیلی زیبا نوشته. از دید انگلیس ایران نقطه به هم پیوستن منافع اروپائی انگلیس و هندوستان بود، و کنترل هر قدرت اروپائی دیگه (بجز انگلیس) بر ایران منافع این کشور در هند را به خطر می انداخت. و هرگونه تهدید نسبت به هند، میتونست توازن قوا در اروپا را برهم بزنه. برای جلوگیری از چنین خطری، انگلیس سیاستهای گوناگونی را بکار بست. اول انگلیس و هند با اکراه سیاست هم پیمان کردن ایران با خودشون یا بزییر قیمومیت درآوردن اون زیر نفوذ انگلیس را امتحان کردن. اما شکست سخت ایران در جنگ با روسیه که بدنبال پیمان ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ نفوذ روسیه بر تهران را پایه گذاری کرد، موجب شد که انگلیس این سیاست ها را کنار بذاره. در تمامی بقیه قرن نوزدهم، اصل سیاست انگلیس این شد که از کنترل روسیه بر ایران جلوگیری بکنه بدون اینکه باهاش وارد جنگ بشه. بر پایه این سیاست، میخواست ایران را بعنوان یک کشور حائل یا به سد میون روسیه و هند حفظ کنه. اما همینجور که نفوذ روسیه در شمال بیشتر میشد و

میرفت که به جنوب هم گسترش پیدا کند، سیاست انگلیس هم شروع به تغییر کرد. حالا دیگه استقلال ایران بجای اینکه برای امنیت هندوستان امتیاز مثبتی باشه، داشت بصورت یک چیز منفی در میومد. در آغاز قرن بیستم بنظر میرسید که شمال ایران بدون برو برگرد تو دستهای روسیه افتاده، این بود که سیاست انگلیس بر این شد که جنوب ایران باید برای انگلیس حفظ بشه. طرفداران فکر سازش با روسیه در کشمکشهای سیاسی درون دولت انگلیس برنده شدن و پیمان ۱۹۰۷ ایران را به دو بخش زیر نفوذ روسیه و انگلیس تقسیم کرد! اما اختلافات و ستیز میان دو قدرت تا جنگ جهانی اول ادامه داشت. در پایان این جنگ، و با از میان رفتن رقیبهای انگلیس، به ویژه آلمان، بنظر میرسید که انگلیس میتونه کنترل بر کشور ایران را گسترش بده. همزمان، با اشغال میانرودان (عراق و کویت و سوریه امروزی) و نیاز روزافزون نیروی دریائی انگلیس به نفت ایران که در ناوها و کشتی های جنگی اونا جانشین ذغال سنگ شده بود، اهمیت کشور ما برای اونها بیشتر از گذشته شده بود.

در این شرایط بود که لرد جورج نتانیل کرزن Lord George Nathaniel Curzon، سیاستمدار انگلیسی، نماینده پیشین مجلس اعیان، که چندین سال بنام نایب السلطنه هندوستان خدمت کرده بود، در میانه جنگ جهانی اول به ریاست مجلس اعیان رسید و از آن پس یکی از اعضای دولت بود، به سیاست و کارهای جنگ جهانی پرداخت. بعدها، جناب کرزن شد وزیر خارجه انگلیس. این آقا که نوبغ ذاتی و انضباط بسیار داشت، مردی بسیار خودپسند نوشته بود، و از خود راضی بود. در کتابی که بنام *ایران و چیستان ایرانی Persia and the Persian Question* ایران را مثل یک مهره سرباز شترنج میدید: "ترکستان، افغانستان، فراکاسپس، ایران... برای من مهره های روی تخته شترنج هستند، بازی ای که برای فرمانروائی و سلطه بر دنیا داره بازی میشه." فکر نکن دارم بیراهه میرم. رفتار کرزن و رابطه اش با دولت و وزارت خارجه انگلیس و سفیر اینکشور در ایران و حتی ارتش انگلیس (موقعیکه نایب السلطنه هند بود بخاطر اختلاف نظر با وزارت جنگ مجبور به استعفا شد و به انگلیس برگشت) میتونه چیزهایی را در موقع شروع و اوج گیری رضا خان نشون بده.

بنا به پیشنهاد کرزن یا سازنده سیاست جدید انگلیس نسبت به ایران، در سال ۱۹۱۷ کمیته ای بنام کمیته ایران متشکل از نماینده های وزارتخانه های گوناگون و ارتش تشکیل شد که با اینکه ریاستش را آرتور جیمز بالفور، که وزیر خارجه بود، به عهده داشت، اما کرزن بر همه جلسه ها فرمانروائی داشت.

موقعیت کرزن با بوجود آمدن کمیته خاوری کابینه جنگ Eastern Committee of the War Cabinet محکمتر شد.

کمیته در فروردین سال ۱۹۱۸ به درخواست رئیس ستاد ارتش انگلیس برای هماهنگ کردن سیاست دولت و ارتش انگلیس که با فروپاشی حکومت تزاری روسیه، نفوذش به سرزمینهای میان دریای سیاه و دریای خزر و شمال ایران گسترش پیدا کرده بود، تشکیل شد. امید رئیس ستاد این بود که با بوجود آمدن هماهنگی، کاغذ بازی های اداری که باعث تاخیر و تلف شدن وقت میشد، از میان برداشته بشه. کرزن به ریاست این کمیته گمارده شد. ساخته شدن این کمیته ضربه بزرگی به موقعیت وزیر خارجه و معاونش که اعضای این کمیته شدن، زد. اختلاف میان دو گروه شروع شد و دفتر امور هندوستان و دفتر امور جنگی هم از پا گذاشتن روی دمشون بوسیله کرزن دلخور شدن. چند نفر از جمله معاون وزیر خارجه کوشیدن زیرآب آقا را بزین (کار بجائی رسید که کرزن تهدید به استعفا کرد) اما زورشون نرسید. سرانجام کرزن و دارو دسته اش سیاست را بر این گذاشتن که اگه قراره انگلیس در ایران بمونه، باید کنترل پول و زور (نیروهای مسلح) ایران را بدست بگیره! از اینجا بود که برنامه قرارداد شوم ۱۹۱۹ ترتیب داده شد.

اینارو مینویسم برای اینکه وقتی کتابهای ایرانی ها را میخونیم، می بینیم جوری از انگلیسها نوشتن که مثل اینه که همه افراد توی دولت و مجلس انگلیس مثل ساعت دقیق و مرتب و هماهنگ و بدون هیچ اشکالی با هم کار میکردن. و این بالاتر دوندتن انگلیسها آنچنان اثر منفی بزرگی روی روحیه ایرانی ها و شرقی ها گذاشته بود که حتی وقتی یه خرابکاری و حماقتی از اونها میدیدن فکر میکردن حتما از روی نقشه س و "کار، کار انگلیسها!" دانی جان ناپلئون یادت میاد؟

زرنگی ای که انگلیسها داشتن این بود که یاد گرفته بودن همیشه خودشون را آرام و خونسرد نشون بدن و دیگه اینکه اختلافهای میونشون را به بیرون درز نندن.

چون قرارداد ۱۹۱۹ ایران را عملا زیر کنترل کامل انگلیسها میبرد، کرزن و دار و دسته ش کوشیدن یواشکی و پنهانی انجام بشه. سه نفر ترتیب این قرارداد را دادن: وثوق الدوله نخست وزیر، شازده فیروز وزیر خارجه و شازده صارم الدوله وزیر مالیه (دارایی). این جنابان میهن پرست که در ازاء گرفتن چهارصد هزار تومن که اونموقع ۱۳۱۰۰۰ پوند انگلیس میشد، قرارداد را یواشکی امضا کردن. امروز، ۲۴ مهر ۱۳۹۷ که این بخش از کتاب را مینویسم، نرخ برابری تومن با

پوند انگلیس هست  $1 = 1000/0$  یعنی هر پوند برابره با پنجهزار و پونصد و پنجاه و یک تومن و خرده ای. با این حساب با پول امروز، رشوه ای که این سه جناب از انگلیس گرفتن میشه هفتصد و بیست و هفت میلیون و دویست و بیست و پنج هزار و نهصد و نود و چهار تومن  $994/225/227$ . من که سرم سوت کشید، شما رو نمیدونم!

از این رقم ناقابل، نصفشو وثوق الدوله برداشت و نصف دیگه ش را دو شازده قاجار باهم تقسیم کردن و این وسط هم سر احمد شاه و هم سر ملت ایران بی کلاه موند! وقتی از احمد شاه در انگلیس خواستند که پای قرارداد را امضاء کنه، میدونین چی گفت؟ گفت: "هرکی پول گرفته بیاد امضاء کنه." محمد جواد شیخ الاسلامی در کتاب *سیمای احمد شاه قاجار* نوشته که احمد شاه دو چیز میخواست تا قرارداد را امضاء کنه: اول اینکه پول ماهیانه ای را که انگلیس بهش میداد، (۱۵۰۰۰ تومن یادت میاد؟) تا آخر عمر بشه نه تا زمانی که وثوق الدوله بر سر کاره. دوم اینکه دولت انگلیس سلطنت احمد شاه و دنباله هاشو را تضمین کنه.

انگلیسها برای اینکه رشوه به اون سه نفر را پنهان کنن، اونو بعنوان اولین پرداخت یک وام دو میلیون پوندی به کشور بدبخت ایران به حساب دولت واریز کردن! بعدها به دلیل مخالفت ایرانی ها که عملاً با فشار و پشتیبانی روسها دامن زده و انجام میشد، و به بهانه اینکه مجلس باید این قرارداد را تصویب کنه، قرارداد هیچوقت جنبه عملی نگرفت و روباه انگلیس رشوه ای را که به سه نفر داده بود از دست داد. ولی تورو خدا برای انگلیس اشک نریز برای اینکه روباه پیر از راه های دیگه از جمله بالا کشیدن سهم ایران از فروش نفت، چندین برابر ضرری را که کرده بود جبران کرد. در کتاب تاریخ *رجال ایران* چیزی نوشته که دلم را کمی خنک کرد: "رضا شاه پهلوی که بسطنت رسید وجوه مزبور را در سال ۱۳۰۶ خورشیدی از هر سه نفر پس گرفت."

پیش از اینکه ببینیم این جنابان میهن پرست کی بودن، اجازه بده برات بگم که مردم تا پیش از پادشاهی رضا شاه نام خانوادگی نداشتن. کله گنده ها یا اونهایی که میخواستن کله گنده بشن، با دادن پولهای زیاد به پادشاه های قاجار لقب هائی مثل *دوله و سلطنه و دیوان و...* میگرفتن. بدبختی اینجاس که صاحبای این لقب ها پس از مدتی، با دادن پول بیشتر لقب بالاتر میگرفتن، مثلاً فلان الدوله با دادن پول بیشتر میشد فلان السلطنه! اینه که اگه با خوندن دوله و سلطنه های زیاد گیج میشی نذار ناراحتت کنه چون همه دچار این حالت میشن. با فرمان رضا شاه این مسئله حل شد و کسیکه نامش مثلاً شیرزاد ایرانی بود، از تولد تا آخر عمر شیرزاد ایرانی میموند. هر چند که با انقلاب اسلامی بعضی ها اسماشونو از نامهای پاک فارسی به اسمای عربی زشت و گوشخراش عوض کردن!

وثوق الدوله همون جنابی است که با زور و رشوه ماهی پونزده هزار تومن انگلیس به احمد شاه فرمان نخست وزیریش صادر شد. همین آقای وثوق الدوله برادر جناب قوام السلطنه است. یادت میاد که در سند بایگانی انگلیس که برات گذاشتم، دولت انگلیس به ایشون (قوام) بشرط همکاری، ماهیانه پول میداد. این دو برادر هرکدومشون چند بار نخست وزیر شدن. و بعد خواهی دید که همین وثوق الدوله چگونه در زمان نخست وزیری برادرش، قوام السلطنه، پس از تبعید رضا شاه، ۳۵ میلیون متر زمین را در سلیمانیه در خاور تهران بالا کشید و بنام خودش به ثبت رسوند!

نفر دومی که قرارداد را امضاء کرد شازده فیروز میرزا نصرت الدوله پسر بزرگ عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود. همون فرمانفرمایی که بر پایه همون سند بایگانی انگلیس که پیشتر برات گذاشتم، انگلیسها پذیرفته بودن که تا وقتی که از اونها فرمانبرداری کنه، به خودش و در صورت کشته شدنش، به فرزندانش پول بدن! خیلی جالبه، نه؟ جونم برات بگه که این حاجی فیروز، که در دولت وثوق الدوله وزیر عدلیه (دادگستری) بود، دو روز پیش از امضاء قرارداد ۱۹۱۹ میشه وزیر خارجه. چرا؟ بنا به نوشته کتاب *سیمای احمدشاه قاجار*، به دو دلیل. اول اینکه در سرتاسر گفتگوهای قرارداد شرکت کرده بود و با قراری که گذاشته بودن، آماده بود که حالا بعنوان وزیر خارجه اونو امضاء کنه. دوم اینکه بعنوان یکی از بزرگان که قرار بود بزودی در سفر اروپائی احمد شاه با او همراه باشه، میبایست هر جا که لازم شد سفیرهای ایرانی مخالف قرارداد را عوض کنه و مانع بشه که ایرانیان میهن پرست مقیم خارج، یا خارجیان علاقمند به ایران، به احمد شاه نزدیک بشن و او را متوجه عیب های قرارداد کنن.

نفر سوم اکبر میرزا مسعود صارم الدوله پسر ظل السلطان و نوه ناصرالدین شاه است که تحصیل کرده انگلیس بود و روابط نزدیکی با انگلیس ها داشت و به توصیه آنها وزیر مالیه (دارایی) دولت قرارداد شده بود.

داستان قرارداد و پول گرفتن آقایان از انگلیسها برای امضاء اون تا دلت بخواد چه در ایران و چه در اروپا اقتضاح بپا کرد به ویژه وقتی که بنا به نوشته ملک الشعرا بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران:

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani / Reza Shah: Puppet or Patriot?

روزی که بنا بود شبش (احمد) شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قراردادیکه بین دولتین منعقد شده است صحبت کند، بعد از آنکه صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند و قرار شد که جوابی تدارک نمایند، (احمد) شاه از تصدیق قرارداد و حسن قبول آن سر باز زد و گفت: کسانیکه پول گرفته اند تصدیق کنند، من هرگز تصدیق نخواهم کرد!

چکیده حرف اینه که اوضاع کشور آنقدر خراب شده بود که جناب فتح الله اکبر با لقب سپهدار اعظم که احمد شاه حالا فرمان نخست وزیری را بنام او صادر کرده بود در یک "بیانیه" رسمی که متن اون در کتاب تاریخ بیست ساله ایران نوشته حسین مکی چاپ شده میگه:

در موقعیکه بواسطه بحرانهای اقتصادی و تحولات سیاسی رشته امور مملکت از هر طرف درهم آشفته و از هم گسیخته، امور تجاری و معیشت عمومی گرفتار ارتعاشات شدید، اوضاع اداری بکلی خارج از ترتیب، انتظامات امور دچار تزلزل و پیکره یک بی نظمی معیشتی و فکری با زشت ترین عاقبتی در حال نمایش است... و از سوء اتفاق در همین موقع که میتوان آنرا تلخ ترین مواقع سیاسی و اجتماعی و حتی غیر قابل جبران ترین موارد حیاتی این کشور بیچاره دانست...

بد نیست بونی که دوران نخست وزیری این جناب وقتیکه نخست وزیرهای دیگه تا ۹۰ روز دوام می آوردند، فقط ۷۸ روز دوام داشت! بار دوم هم که فرمان بنامش صادر شد فقط ۲۶ روز ریاست کرد! می بینی ایران بیچاره چه وضعیت قاراشمیش و شیر تو شیری داشته؟

## کودتا

در باره بکار بردن واژه کودتا هم ما میتونیم یه درس بگیریم. نمیدونم چرا ما ایرانی ها زیاد اهل دقت و بکار بردن دقیق هیچ چیز بویژه واژه های خارجی نیستیم. دانشنامه معتبر بریتانیکا واژه کودتا را که فرانسوی است، اینجوری تعریف میکنه: "کودتا" یا "کو" (در فرانسه حرف آخر یک واژه را تلفظ نمیکنن، مثلا کوپ دتات مینویسن ولی کودتا میخونن)، براندازی ناگهانی و خشونت بار یک دولت بوسیله یک دسته کوچک.

Coup d'état, also called Coup, the sudden, violent overthrow of an existing government by a small group.

گویا پدران ما آنقدر بیچاره و درمانده شده بودن که نام هر دگرگونی یا تغییری برای نجات کشور را میذاشتن کودتا، مثلا حسین مکی در کتابش نوشته که نخست وزیر هم با احمدشاه گفتگو کرد تا با هم کودتا کنن! آخه بابا جان بر پایه تعریف بالا، رئیس دولت و پادشاهش که علیه خودشون کودتا نمیکنن! اگه هم غلطی بکنن نامش کودتا نمیشه. بدبختی اینجاست که همه بزرگان و دانشمندان و پژوهشگرای ما هم هنوز که هنوز به غلط رویداد سال ۱۲۹۹ خورشیدی یعنی آمدن رضا خان با قزاقهای زیر فرمانش به تهران و رفتن به دیدار احمد شاه همراه با سید ضیاءالدین طباطبائی را کودتا میگوین. من به همه بزرگان و تاریخ نویسان پیشنهاد میکنم برای نشان دادن اون چیزی که رضا خان و سید ضیاء انجام دادن که سرانجام به پادشاهی رضا شاه و انجام کارهای گوناگون برای کشور انجامید بجای واژه نادرست "کودتا"، واژه "جنبش" را بکار ببرن. رضا خان فرمانده نیرو و سید ضیاء سیاستمدار دوتائی پس از ورود به تهران به دیدن شاه کشور میرن و خدمتگزاری و وفاداری خودشون را به احمد شاه و کشور اعلام میکنن. این کودتا نیست!

مکی نوشته:

فکر (کودتا) در سرهای اصلاح طلب دور میزد و نظرها متوجه افق بود که ناگهان دستی از غیب برآید و ریشه پوسیده آن دولت ضعیف و حکومت های پوشالی عاجز را با یک ضربت قاطع برکند و اگر اعمال خارق عادت و اعجاز آسا انجام نمیدهد اقلا امنیت را محفوظ دارد و دست تعرض راهزنان و یاغیان را از مال و جان و ناموس مردم بیگناه کوتاه نماید...مدرس (آخوند) برای کودتا نقشه میکشید، سردار اسعد بختیاری و عده ای از خوانین...در چهل ستون متمرکز میشدند و سالار جنگ تفنگچی فراهم میکرد، نصرت الدوله با فکر کودتا میخواست بسرعت باد از قله های پربرف غرب بگذرد و به تهران برسد، سید ضیاء با مراکز قدرت سازش مینمود و استاروسلسکی (فرمانده روسی بریگاد قزاق) نیز این خیال را در سر داشت. خلاصه آنکه مسابقه ای بطرف هدف "کودتا" جریان داشت. هرکس سعی میکرد زودتر و مطمئن تر بمقصد برسد.

از نامزدهای کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی نصرت الدوله (پسر فرمانفرما و یکی از اون سه نفری که قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس را امضاء کرده بود) بود که در لندن هم برای ایفای این نقش در نظر گرفته شده بود و بسرعت بطرف ایران باز میگشت تا در تهران کودتا را اعلام کند.

...پس از ورود به تهران به فاصله چند ساعت مستر نرمان وزیر مختار (سفیر) انگلیس از او ملاقات میکند و در حدود دو ساعت و نیم با او مذاکره مینماید. راوی این خبر که در منزل نصرت الدوله حضور داشته و یکی از دوستان بسیار نزدیک و محرم وی بود میگوید که: سفیر بریتانیا در ضمن بحث نقشه کودتا و شرایط آن که باید رهبر انقلاب (حالا بجای کودتا میگوید انقلاب!) انجام دهد توفیق و دستگیری عده ای از محترمین را تعیین میکند. نصرت الدوله مخالفت میکند و میگوید: در لندن من و لرد کرزن در کلیات نقشه کودتا موافقت کرده ایم ولی در جزئیات امر و این قبیل عملیات من باید کاملاً آزاد باشم!

جالبه که بهار هم که دید سیاسی متفاوتی از مکی داشته، در کتاب احزاب سیاسی نوشته: "...همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان به سرمنزل مقصود رسید!" همچنین نوشته: "اتفاقاً در همان اوقات مستر اسمارت از اعضاء سفارت روزی به خانه مولف (بهار) آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید- مذاکره کرد و من هم با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم." در جای دیگر مینویسد که دو روز پیش از آمدن رضا خان با سید ضیاءالدین طباطبائی به تهران، به سید ضیاء: "صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط به اوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد." حالا بذار این جنبش یا به اصطلاح همه کودتا را از چند زاویه دیگه هم نگاه کنیم چون نکته های آموزنده زیاد داره. خواهش میکنم کمی حوصله داشته باش و کمی حواستو جمع کن تا بتونیم با هم نقطه های اساسی جریان را به هم وصل کنیم تا شاید تصویر درستی بدست بیاریم.

بر پایه همه اسناد بایگانی بریتانیا و روزنامه های انگلیسی و کتاب خاطرات ژنرال آبرونساید، می بینیم که وضعیت اقتصادی انگلستان در این زمان بقدری خراب شده بوده که ارتش انگلیس به افسرانی که در ماموریت و جبهه های جنگ نبودن، تنها نصف حقوقشون را میداده! نماینده های مجلسشون هم بشدت به دولت فشار می آوردن که هرچه زودتر نیروهای انگلیسی را از کشورهایی که از دید اونها منافی برای انگلیس داشتن، بیرون ببرن.

حالا اجازه بده برای به لحظه جریان ایران را کنار بذاریم و به داستان جنگ افغانستان و انگلیس نگاهی بکنیم، همون افغانستانی که با تحریک و دسیسه انگلیس در زمان فتحعلیشاه شروع به جدائی از ایران کرد و سرانجام در سال ۱۲۳۶ خورشیدی، برابر با ۱۸۵۷ میلادی، پس از اشغال جنوب ایران توسط انگلیس، ناصرالدین شاه مجبور شد بدنبال معاهده پاریس استقلال اونو به رسمیت بشناسه! داستان از این قراره که بر پایه سایت بی بی سی فارسی، در بهمن ماه یا فوریه ۱۹۱۹ پس از اینکه حبیب الله خان که ۱۸ سال بر افغانستان پادشاهی کرده بود، کشته شد، هم پسرش بنام امان الله خان و هم برادرش بنام نصرالله خان، که متهم به کشتن او بودند، ادعای شاهی کردند. امان الله عموی خود را کنار زد و گفته میشه که برای عوض کردن توجه مردم به اتهام قتل پدر، و به گفته ای برای اینکه "یک ژست بزرگ علیه بریتانیا" نشان بده به هند حمله کرد. زد و خورد نزدیک یک ماه ادامه داشت و پس از اینکه انگلیس از نیروی هوایی برای بمباران افغانستان استفاده کرد، درخواست آتش بس کرد. پیمان صلح امضا شد و پادشاه افغانستان متعهد شد که دیگر در امور مناطق قبایلی دخالت نکند. انگلیس هم استقلال افغانستان را، که تا آنزمان تحت حمایت انگلیس بود، به رسمیت شناخت. همچنین پرداخت پول ماهیانه به شاه افغانستان را قطع کرد!

می بینیم که این جریان همزمان با به قدرت رسیدن تدریجی رضا خان در ایران. شش سال بعد از استقلال افغانستان، رضا خان اعلام پادشاهی میکنه. چیزهایی را که من می بینم اینه که: انگلیس از جنگ جهانی اول پیروز، ولی خسته در میاد. هزینه هاش بالا رفته و اقتصادش خراب شده. از سوی دیگه به دلیل هم پیمان شدن با روسیه علیه آلمان و تغییر رژیم روسیه از تزاری به بلشویزم، بطور موقتی نگرانش در باره دست درازی روسیه به هند از راه ایران و افغانستان کمتر شده. در نتیجه با پیدا شدن دو شخصیت نیرومند یعنی امان الله خان در افغانستان و رضا خان در ایران، سیاست نوینی را به اجرا میذاره که با آرزوهای این دو مرد میهن پرست در دو کشور همخوانی پیدا میکنه. کوشش برای ایجاد دو کشور یکپارچه همراه با گسترش اقتصادی و برانداختن فساد. جالبه که برات بگم که دوستان افغان من همه از امان الله خان به عنوان

همسنگ رضا شاه و کسیکه کوشید افغانستان را بدنای مدرن وارد کنه، یاد میکنم. افسوس که هر دو کشور هر کدام به گونه ای پسرقت کرده اند.

حالا بیا بعد از کشیدن چند آه به جریان اصلی برگردیم.

در اینموقع به ژنرال اموند آبرونساید که تجربه زیادی در تخلیه ارتش انگلیس در کشورهای گوناگون داشته، ماموریت داده میشه به ایران بره و ترتیب بیرون رفتن ارتش انگلیس از ایران را بده. این وقتی که نیروهای انگلیس از روسها در شمال ایران شکست خورده اند و در وضعیت رقت باری هستن. به نوشته آبرونساید: "به اعتبار بریتانیا ضربه سهمگینی وارد شده بود." آبرونساید در خاطراتش نوشته (این بخش را از ترجمه بهروز قزوینی وام گرفته ام). در کتاب خاطرات ژنرال آبرونساید نوشته:

سربازان را در وضع رقت باری دیدم. هر جا که ساختمانی قدیمی یا کاروانسرای متروک وجود داشت، آنها در آن جمع میشدند. و در این اماکن اغلب مالاریا در کمین آنها بود. نفرات هنوز لباس تاپستانی به تن داشتند. (مهر و آبان) شلوارهای کوتاه نخ نما و پیراهن های پاره... وقتی به آنها نگاه کردم، دیدم که به عده ای زندانی جنگی که از یک اردوگاه آلمانها آزاد شده اند شباهت دارند... به محض اینکه افسر فرمانده آنها را دیدم، مجبور شدم او را به انگلستان بفرستم، چون دیگر بدر خدمت نظام نمی خورد.

حالا ببین ایران بدبخت در چه وضعی بوده که خیلی ها از جمله خود احمد شاه از ترس روسها میخواستن که انگلیسها در ایران بمونن!!! آبرونساید پیش از خروج از ایران، همراه با سفیر انگلیس به دیدار احمد شاه میره.

...یک صندلی کاملاً عادی گذاشته شده بود. شاه در حالیکه لباس فراک مشکی پوشیده بود و هیچ مدالی به سینه نداشت، روی این صندلی نشسته بود. او روی صندلی قوز کرده بود و سرش عمیقاً در شانه هایش فرو رفته بود. ...وزیر مختار (سفیر) به شاه گفت که حکومت بریتانیا از تاخیر در تصویب معاهده ای که او نیز آنرا امضاء کرده خسته شده است (معاهده ننگین ۱۹۱۹). او رک و راست به شاه گفت که بدون تصویب معاهده، برای حکومت بریتانیا غیر ممکن است که به پرداخت پول به حکومت ایران ادامه دهد. شاه در پاسخ... گفت... او مایل بود که معاهده تصویب شود زیرا آنها تنها راه نجات کشورش میدانست!!!  
... آنگاه او به ترسیم موقعیت تیره ی کشور پس از تخلیه قوای بریتانیا از ایران پرداخت. بنظر او در این صورت کشورش مورد تاخت و تاز قوای روسیه شوروی قرار میگرفت... او از وزیر مختار درخواست کرد که اگر نه بخاطر ایران، لا اقل بخاطر منافع امپراتوری بریتانیا و هند از تخلیه قوای بریتانیا جلوگیری کند!!!

خب، پس می بینیم که با فشار مجلس بریتانیا، و به دلیل وضع خراب اقتصادی اون کشور، دولت انگلستان سرانجام تصمیم گرفته سیاستشو در ایران عوض کنه و نیروهاشو از ایران بیرون ببره. البته جناب وزیر خارجه شدیداً مخالف اینکاره، اما چاره ای نداره و زورش به نخست وزیر و نماینده های مجلس نمیرسه. جالبه که در این گردش سیاسی، اونها هم از اینکه روسها ایران را بگیرن میترسن، البته نه بخاطر اینکه عاشق چشم و ابروی ایرانن، بلکه نگران بخطر افتادن منافعشون در هندوستان هستن. اینه که پاشنه سیاست بر این می چرخه که حکومت مقتدری در ایران بوجود بیاد که بتونه در برابر روسها بایسته. یعنی چی؟ یعنی اینکه در صحنه شترنج سیاسی، ناگهان هدف دولت انگلیس با خواست میهن پرستان ایران و منافع ایرانیان یکسو و همراه میشه. پس انگلیس دربر دنبال کسی میگردد که بتونه به حکومت مقتدر در ایران برپا کنه. اما طبیعتاً در این جستجو دو گروه با دیدهای متفاوت، شاید بطور پنهانی باهم رقابت و شاید حتی کارشکنی میکنن: سفیر انگلیس و کارکنان سفارت در تهران و وزارت خارجه در لندن، و ارتش انگلیس به رهبری محلی ژنرال آبرونساید. حتی میشه گفت که میون سفارت و وزارت خارجه هم اختلافهایی وجود داشته. یعنی چی؟ یعنی اینکه برخلاف تصور دای جان ناپلئونی ها، همه کارهای انگلیسها مثل ساعت مرتب و منظم و همگام نبوده.

پیشتر گفتیم که چندین نفر میخواستن برای نجات کشور از بدبختی و فقر و بیماری و بی امنیتی و فروپاشی و برخی هم برای نفع خودشون کاری بزرگ انجام بدن، اما هیچکس بجز رضا خان و سید ضیاءالدین طباطبائی نقشه و برنامه و جیگر و شجاعت نداشت که قدم جلو بذاره و عملاً کار را بدست بگیره. رضا خان بفرماندهی نیروی قزاقش همراه با سید ضیاء روز سوم اسفندماه ۱۲۹۹ خورشیدی وارد تهران شده و یکسره به دیدار احمد شاه میرن و میگن که برای نجات ایران آماده خدمتگزاری هستن.

شاه فرمان نخست وزیری سید ضیاء را صادر می‌کند و رضا خان هم فرمانده کل قوا و بعد وزیر جنگ می‌شود. ۹۳ روز بعد، کابینه ضیاء سقوط می‌کند و قوام السلطنه نخست وزیر می‌شود ولی رضا خان در اون دولت و دولتهای بعدی وزیر جنگ باقی می‌ماند تا اینکه در ۳ آبان ۱۳۰۲، یعنی ۲۱ ماه پس از ورود به تهران فرمان نخست وزیری بنام خودش صادر می‌شود. احمد شاه در همان ماه بار دیگر به اروپا میرود. ۲ سال در فرانسه مشغول خانم بازی و قمار و پول خرج کردن بوده که مجلس ایران او را از سلطنت برمی‌دارد و رضا خان را بعنوان شاه و سرسلسله دودمان پهلوی به رسمیت می‌شناسد.

مخالفان بسیاری که فقط پس از استعفای رضا شاه از سلطنت و پس از درگذشت او جرات کردن اظهار نظر کنن، بدون داشتن هیچ سند درست و حسابی ادعا کردن و می‌کنن که رضا شاه را انگلیسیها روی کار آوردن. دلیلی که میارن اینه که پسر آبرونساید، که خاطرات ژنرال را تدوین کرده و در سال ۱۹۷۲ یعنی پنجاه و یک سال بعد از به قدرت رسیدن سید ضیاء و رضاخان، بصورت کتابی منتشر کرده، در مقدمه کتاب در یکجا نوشته:

پدرم در خاطراتش مینویسد: "گمان کنم همه فکر میکنند که من کودتا را ترتیب دادم. راستش را بخواهی، تصور میکنم من این کار را کردم."

این ترجمه جناب بهروز قزوینی است که با پژوهش از ایشان باید بگم متأسفانه چندان دقیق و درست نیست. چرا؟ اول اجازه بدین جمله اصلی را بزبان انگلیسی از اصل کتاب برای شما بذارم. میبینی که روی جلد و صفحه اطلاعات کتاب را هم برات گذاشتم :

reigning Shah. In his diary he says, 'I fancy that everybody thinks that I engineered the *coup d'état*. I suppose I did strictly speaking.' The promise



First published in Great Britain 1972 by  
LEO COOPER LTD  
196 Shaftesbury Avenue  
London WC1

Copyright © 1972 Lord Ironside

ISBN 0 85052 077 0

Printed in Great Britain by  
Billing & Sons Limited  
Guildford and London

خوبه بدونی که ترجمه از زبانی به زبان دیگر کار ساده ای نیست به ویژه آگه دو زبان از دو فرهنگ کاملاً متفاوت مثل فرهنگ و زبان ایرانی و انگلیسی باشه. مثلاً اصطلاح *strictly speaking* را خیلی سخته که با دو لغت به فارسی ترجمه کرد. نزدیکترین معادل هائی را که من با توجه به چهل سال زندگی در امریکا و با کار ترجمه سروکار داشتن، میتونم بیارم "به ذات کلمه تکیه کردن" "مته به خشخاش گذاشتن" یا "ملا نقطی بودن" هست. اصطلاح دیگر *I suppose* هست که بمعنی تصور میکنم، گمان میکنم، فرض میکنم میباشد ولی بگمان من در جمله مورد



بحث ما شاید بهتر باشه بصورت "میتوانیم بگوئیم" ترجمه کنیم. حالا بیا باهم بکوشیم تا اونجائی که میشه به ترجمه دقیق که روح جمله را برسونه ، انجام بدیم.

**"گمان کنم همه فکر میکنند که من کودتا را مهندسی کردم. اگر بخواهیم به ذات کلمه تکیه کنیم/مته به خشخاش بگذاریم/ملا نقطی باشیم، میتوانیم بگوئیم من این کار را کردم."**

خب حالا از ترجمه که بگذریم، خوبه که به چند نکته توجه کنیم:

- لرد آبرونساید، پسر ژنرال، در پیشگفتار کتاب نوشته که ژنرال جمله بالا را در خاطراتش نوشته بوده. من با اجازه شما، چندین بار کتاب خاطرات ژنرال را خوندم و زیر و رو کردم، ولی این جمله را درش پیدا نکردم.

- این نوشته را در هیچ سند بایگانی بریتانیا نتونستم پیدا کنم.

- نه تنها در تمام مدت به قدرت رسیدن رضا خان تا استعفای رضا شاه، بلکه در صد سال گذشته هیچکوم از رسانه های انگلیس، اروپا، امریکا و دنیا و هیچ کسی هرگز چنین جمله ای از ژنرال آبرونساید را نه نوشته و نه بزبان آورده. حالا ممکنه که شخص دیگری در جای دیگری یا کتابی همین مطلب را به دلایل سیاسی و غیره نقل قول کرده باشه، ولی من ندیده ام. متأسفانه هم پدر و هم پسر، که کتاب خاطرات پدرش را همزمان با جشنهای دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی ایران منتشر کرده، (آیا میخواست زهری بریزه؟) زنده نیستن که از شون پرسیم عکسشو بما نشون بدن. از همه اینها که بگذریم، خود جناب پسر در چند خط بالاتر از این جمله که توسط مخالفین رضا شاه پیراهن عثمان شده، نوشته:

the Persian Cossacks. The story of his choosing Reza Khan to command them is known to many and although he could not know at the time that this man would one day become Shah of Persia, he clearly paved the way for him.

داستان انتخاب رضا خان از سوی او (ژنرال آبرونساید) برای فرماندهی این قوا (قزاق)، برای بسیاری، داستانی آشناست **هرچند که پدرم در آن موقع نمیدانست او روزی شاه ایران خواهد شد.**

حالا که روشن شده که ژنرال انگلیسی نمیدونست که رضا خان روزی شاه ایران خواهد شد و حتی ازش قول گرفت که علیه شاه قاجار اقدام نکنه، و آگه بر پایه همه سندهائی که موجود هست و در چند صفحه دیگه عکسهاشونو خواهی دید، سفیر و وابسته نظامی انگلیس و دیگران به لندن گزارش داده بودن که رضا خان با بلشویکهای روسی دست به یکی کرده و سر و سری داره، و بارها و بارها از میهن پرستی او نوشتن، شاید بد نباشه که برای ثبت در تاریخ نگاهی واقع بینانه به او بشه و بنویسن و بنویسیم که رضا شاه، با همه خوبی ها و بدی هاش، یه ایرانی خودساخته و مستقل و یه دنده و با پشتکار بوده که با فکر خودش و با توجه به شرایط زمان خودش و دورو بری هاش، برای نجات و دوباره سازی ایران خودش را فدای کشورش کرده.

حالا شاید وقتش باشه که روی دو نکته مهم دیگه انگشت بذاریم: اول اینکه پژوهشی که من کرده ام و کتابها و سندهائی را که خونده ام، همگی نشون میدن مردم اونموقع اصلا نه تنها هیچ حرفی از دموکراسی نمیزدن، بلکه دنبال یه قدرت دیکتاتوری و با کفایت مرکزی بودن که اول امنیت ایجاد کنه و سپس به وضع اقتصادی کشور سروسامانی بده. یادت باشه که بدبختی تا اونجا بود که زمان آخر حکومت احمد شاه دولت ایران و نخست وزیر های گوناگون اون محتاج کمک مالی هر ماهه انگلیس بودن! یعنی آگه انگلیس ماهیانه بهشون پول نمیداد که خرج دستگاه حکومتی و حقوق کارمندا رو بدن، سقوط میکردن! چند نفری گاهی از آزادی حرف میزدن، اما هیچکس حرفی از دموکراسی برای ایران نمیزد. ایران مثل بیماری بود که نزدیک مرگ بود. برای نجات و زنده نگه داشتن کسی که داره میمیره، هیچکس بفکر ورزش و اندام و هیکل متناسب نیست. تنها نگرانی آدم اینه که طرف نمیره، میکرب و عفونت و ویروس را با آنتی بیوتیک و عمل جراحی و غیره از تنش دور کنیم و از راه سرم و یواش یواش با غذاهای مقوی مقاومت بدنش را بالا ببریم تا نمیره. همینکه جون تازه بگیره غنیمته، خوش اندامی و رژیم متناسب اندام و جراحی دماغ و لب و گونه و ... پیشکشش!

داریوش همایون در روزهای پایان عمرش نوشته:

روشنفکران آن زمان چون به دوران مشروطه و واقعیات آن زمان نزدیکتر بودند، باززایی فرهنگی و نوسازی مادی ایران و بنیاد نهادن زیرساختهایی همچون دانشگاه، بیمارستان، راه آهن، آموزش زنان و دادگستری نوین را نیز از مهمترین بخشهای آرمانهای مشروطه می دانستند. آن ها به سادگی و روشنی بر این باور بودند که اگر بخش بزرگی از مردم گرسنه و بیسواد و محروم از آب آشامیدنی بهداشتی باشند و طبیعتاً از بیماریهای گوناگون رنج ببرند، چنین مردمی نه در پی آزادیهای سیاسی و مطبوعات خواهند بود، نه از آن سودی می برند.

دیگه اینکه به اون کسانی که در جنوب فرانسه و جنوب کلیرنیا و دانشگاه هانی همچون استنفورد نشسته اند و از حقوق و امنیت برخوردارند، باید گفت که با توجه به شرایط اونموقع ایران و چیزی که مردم میخواستن که چیزی جز داشتن امنیت و نون شب نبود، اینکه شماها ژست روشنفکرانه بگیرید و بگید و بنویسید که رفتار و کردار رضا شاه دمکرات منشانه نبود، بی انصافی و حتی ناجوانمردانه است. آیا همین حالا، پس از صد سال، در ایران و کشورهای همسایه و نزدیک به ایران دموکراسی وجود داره که شما انتظار دارید صد سال پیش می بایست بوده باشه؟ کمی خرد، اندیشه و انصاف هم خوب چیزیه!

حالا بذار نظریه پردازی و تئوری و دیدهای سیاسی و غرض آلود علیه یا به نفع رضا خان را که در عرض چند سال با تصویب مجلس رضا شاه شد، کنار بذاریم و از روی سندهای بایگانی بریتانیا بکوشیم دید درستی از این شخصیت بدست بیاریم.

اولین سند شش برگ تلگرام محرمانه از وزیر مختار (سفیر) انگلیس در تهران به لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیسه که در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ برابر با ۱۱ بهمن ۱۳۰۰ خورشیدی به لندن فرستاده شده، یعنی نزدیک به یکسال پس از اینکه احمد شاه فرمان نخست و زیری را بنام سید ضیاء الدین طباطبائی صادر کرده و وقتیکه رضا خان وزیر جنگ بوده.

من با اجازت در اینجا تنها نکته هائی را که درباره شخصیت رضا خان هست برات ترجمه میکنم، ولی همه سند را در این کتاب میذارم که اگر خواستی خودت بخونی. در دنباله سند هم برگه را که روی این سند در بایگانی بریتانیا گذاشتن که چکیده نوشته را نوشته ولی اظهار نظر خیلی مهمی از وزیر خارجه اونموقع انگلیس، لرد کرزن، را در بر داره، برات میذارم که با هم ببینیم و در باره اش حرف بزنیم.

اولین پاراگراف در باره شخصیت رضا خان پاراگراف دومه که اینجوری شروع میشه: **از آنجائیکه رضا خان بدون تردید برجسته ترین شخصیت در صحنه سیاسی ایران امروز است، ممکن است تاریخچه ای از گذشته او و برداشتی که من از او بدست آورده ام برای عالیجناب جالب باشد.**

بعد مینویسه که پدر رضا شاه اهل سوادکوه بوده و مادرش دختر یکی از "مهاجرین" قفقازی بوده که بعد از پیمان ترکمانچای (شکست مقتضحانه فتحعلیشاه از روسیه و از دست دادن هفده شهر) ترجیح دادن بجای اینکه زیر حکومت روسیه برن، به ایران کوچ کنن... رضا از پانزده سالگی وارد ارتش ایران شده... بدنی نیرومند، خوش هیكل، بلندبالا داره ... صدائی متین و آرام و حرف زدنی بسیار مستقیم و رک داره، چیزی که در میان ایرانیها پیدا نمیشه. چیزی را که باید بگه به راست میگه و برخلاف همه ایرانیها، وقتشو با بکار بردن لغت های قلنبه سلنبه و ... شعر گفتن تلف نمیکنه.

در گفتگو هائی که من باهاش داشته ام، تا حالا هیچوقت از خودش یا از دولتی که درش کار میکنه حرف نزده بلکه فقط از **کشورش حرف میزنه.**

یک بزرگی/شرافت/نجابت/وقار طبیعی چشمگیری در وجودش هست. و نشانی از نداشتن کنترل بر خود در رفتار و کردارش دیده نمیشه.

من از گفتگو هائی که باهاش داشته ام به این برداشت رسیده ام که این نیست که او مغزی تو سرش نداره، بلکه مغزی داره که بکار گرفته نشده، مغزی که میکوشه افق نو و غیر منتظره مسئولیتهائی را که ناگهان بر سرش ریخته، درک و جذب کنه و تونسته با موفقیت اونا را از هم تشخیص بده، و روی موضوعات اصلی تمرکز کنه و بطور مستقل برای خودش به نتیجه یابی برسه.

... میهن پرستی او بسیار عملگرایانه تر و جدی تر از بقیه هم میهنانش است و او حقیقتاً شانه خود را زیر ارابه میگذارد تا کشورش را از ته چاه عمیق و ژرفی که بدلیل بی خردی و بی کفایتی حکمرانانش در آن افتاده، نجات دهد.

... جنابعالی از شرایطی که موجب به قدرت رسیدن رضا خان شده آگاهی دارید و نیازی نیست که من آنها را بر شمارم، تنها کافی است که بگویم او استادی خود را در کاری به آن گمارده شده به اثبات رسانده و این موجب ناراحتی بسیاری از هموطنان اشرافی اش شده که هرگز نمیتوانستند حتی فکرش را هم بکنند که یک نادان تازه به دوران رسیده بتواند به این سرعت خود را به بالاترین درجه رسانده باشد. و در حقیقت "نادان تازه به دوران رسیده" باید دارای نیروی اراده ای استثنائی و هدفی واحد باشد که توانسته به این نتیجه برسد.

... تا آنجائیکه من میدانم رضا خان بطور نامشروع به پر کردن جیب خود دست نزده و اجازه نداده است که ملاحظات مالی روی نیروی قضاوت او اثرگذار باشد ... و مردم او را به رشوه گیری و فساد متهم نکرده اند. من آگاهی دارم که در گذشته نزدیک او مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰ تومان را در بانک گذاشته بود و بدون پنهانکاری آنرا حساب ذخیره میخواند. اینکه قصد داشته از آن استفاده شخصی بکند یا نه، من میدانم ولی من آگاهی موثق دارم که در عرض وضعیت خراب مالی چند ماه گذشته، او تا آخرین قران آنرا برای سربازان خود خرج کرده است.

... من فکر میکنم او خالصانه میخواهد کشورش را اصلاح کند و ببیند که کشور بر روی پای خود بایستد.

... به عقیده من بسیار ناعاقلانه خواهد بود که ما به او پیشنهاد پشتیبانی (از سوی دولت انگلیس) بدهیم، حتی اگر توجیهی برای اینکار داشته باشیم.

جالبه که ویژگیهای شخصیت رضا خان را انگلیسیها هم متوجه شده بودن. فکر میکنم تو هم با من هم عقیده باشی که وقتی به خارجی در گزارش محرمانه به به خارجی دیگه از هموطن آدم تعریف میکنه، آدم خیلی حال میکنه! میهن پرست، فقط از کشورش حرف میزنه، اراده پولادی داره، میخواد کشور را درست کنه، میخواد کشور بتونه روی پای خودش واسته!

یه نکته جالب دیگه رو هم اجازه بده برات بگم. در صفحه آخر میبینی که پائینشو یه گردی زرد رنگ کشیدم. این صفحه در بایگانی ملی بریتانیا توی یه پوشه شبیه به یه کتابچه که شماره سند، تاریخ فرستاده شدن تلگرام و رسیدن اون و اطلاعات دیگه رو همراه با خلاصه یا چکیده تلگرام نوشته. اونجائی رو که من مشخص کردم نوشته وزیر خارجه انگلیسه (لرد کرزن) هست که تقریباً هیچ ایرانی ازش خوشش نمیاد. اما نوشته خیلی جالبیه. آقا با خط خودش نوشته:

بسیار جالب است. من در شگفتم که آیا رضا (مادر قحب... مثل اینه که داره از شوهر ننه ش حرف میزنه!) از جنس دیاز (ژنرال مقتدر ایتالیائی در جنگ اول جهانی)، محمد علی (گمونم محمد علی جناح که سالها بعد پاکستان را از هند جدا کرد) و نادر (شاه افشار - نابغه نظامی که غربی ها بهش میگفتن ناپلئون ایران) هست یا نه؟ اینکه نصفش (از طرف مادری) قفقازیه (گمونم یعنی اروپائیه، سفید پوسته) به نفعشه.

یعنی اینکه کسیکه خودشو آقای دنیا میدونه، به رضا خان ایول آورده!

150  
British Legation,  
Tehran,

11

No. 62.

January 31st 1942.

E 3074

MAR 20 1942

My Lord,

In my telegram No. 21 of the 11th instant I had the honour to outline briefly to Your Lordship the position and possible ambitions of Reza Khan, Serdar Sepah, the present Minister for War. As Your Lordship has since learnt, I have meanwhile had an opportunity of becoming acquainted with Reza Khan, who was one of my fellow guests at an official dinner party recently given by the United States Chargé d'Affaires. Reza Khan was introduced to me on that occasion and on the 22nd instant I met him at dinner in the house of the Military Attaché, and was able to have a long private conversation with him, the gist of which is recorded in the accompanying memorandum, prepared by Mr. Smart.

As Reza Khan is undoubtedly the most striking character on the Persian political stage of to-day, some account of his antecedents and of the impressions which I have formed of him may be of interest to your Lordship.

Reza Khan is a native of Sewadkuh in the province of Mazanderan: his father was a Persian, his mother the daughter

The Most Honourable

The Marquis Curzon of Kedleston K.G.,

etc., etc., etc.,

Foreign Office.

one of  
 daughter of the "Muhajerin", or the refugee inhabitants of  
 the Caucasian districts wrested by Russia from Persia by the  
 Treaty of Turkomanchai, who preferred to emigrate to Persia  
 rather than remain in their native land under Russian rule.  
 He told me that he has been serving in the Persian military  
 forces since he was fifteen years of age, and his heart is  
 evidently centred on his Military career. He is a powerfully  
 built, well set up, big boned man, well above the average height,  
 with a quiet voice and a direct manner of speech which is most  
 unusual in a Persian. He gets straight to what he has to say  
 and does not waste time in exchanging the delicately phrased  
 but perfectly futile compliments so dear to the Persian heart.  
 In what conversation he has had with me so far, he has never  
 spoken for himself, nor for the Government of which he is a  
 member, but only <sup>on</sup> behalf of his country, and his references  
 to foreign powers have been merely concerned with the influence,  
 beneficial or otherwise, which they can exert on Persia's prosperity  
 and development.

It is only natural that having regard to his origin and  
~~the~~ humble upbringing, Reza Khan should be an ignorant and uneducated  
 man: nevertheless he betrays no awkwardness of manner, nor self  
 consciousness, he has considerable natural dignity, and neither  
 his speech nor his features reveal any absence of self control.  
 In speaking with him I had rather the impression of an unemployed  
 brain than of an empty one, but of one which was seeking to grasp  
 and assimilate the new field of vision which fresh and unexpected  
 responsibilities had thrust upon it and was striving, not without  
 success, to distinguish and fasten on the main issues, and to  
 form independently its own conclusions. I felt, in fact, that  
 His Excellency was a very promising pupil in the school of  
 responsibilities, that his patriotism was of a much more practical  
 and serious order than is common among his compatriots and that  
 he

~~131~~ 29

that he was really setting his shoulder to the wheel to lift his country out of the ever deepening rut into which it has sunk owing to the incapacity and folly of its rulers.

Your Lordship is well aware of the circumstances of Reza Khan's rise to power. I need not recapitulate them, and it will suffice to say that, having been selected as an instrument, he has proved himself a master, to the discomfiture of many of his aristocratic compatriots who had no idea that a man whom they regard as an ignorant parvenu could spring so swiftly and so inconveniently into the front rank; and indeed, the "ignorant parvenu" must be possessed of exceptional will power and singleness of purpose to have achieved this result. So far as I can ascertain, Reza Khan has not enriched himself unduly and has not allowed monetary considerations to influence his judgement. He has secured funds sufficient to build himself a commodious house suitable to his present station, and has no doubt accepted what pass in this country as courtesy presents from persons anxious to enjoy his favour, but judged by Persian standards, with the elastic nature of which Your Lordship is well acquainted, his attitude in this respect is not open to censure and the public do not accuse him either of venality or corruption. It is within my knowledge that not long ago he had a sum, of Tomans 150,000 tucked away, in the Bank: he himself made no secret of it, and called it his reserve fund. Whether or not however, he intended this money for his own personal use later on, I have it as a positive fact that during the last few months of financial stringency, he has spent every Kram of it on his troops.

The submissive respect with which he is treated is almost comical: he apparently has a very rough

rough edge to his tongue, which his fellow countrymen are not spared, however highly placed they may be; Persians are quite unaccustomed to this sort of treatment, and they seem to be just as puzzled how to deal with him as Jack Hearn was the first time he bowled to Mr. Jessop and was hit over the ropes about three or four times in each over. Reza Khan seems even to have struck with <sup>also</sup> all the august heart of His Imperial Majesty. I am informed, and it may well be true, that the Shah had for sometime been in an extremity of doubt whether, in his personal interest, it was wiser to back Reza Khan or Qavam es Saltaneh, and that his determination to evade the issue by bolting was the main reason for his precipitate departure at an inclement season most unfavourable for travelling. This means at least that the Shah hesitated to throw in his lot with the Persian magnates and bureaucracy, notwithstanding their unrivalled powers of intrigue and passive ejection, against the solitary but highly inconvenient intruder.

The military Attaché has kept me regularly informed of the progress made in respect of training, discipline and demeanour of the army which Reza Khan is creating; his reports have shown a great and rapid improvement which is unquestionably due to Reza Khan's strong personality and driving power. The day before the Shah's departure a review was held in His Majesty's honour on the big parade ground in the middle of the town, of the forces now stationed in the Capital, some 6,000 strong, at which the foreign representatives and their staffs were invited to attend. I thus had an opportunity of forming my own opinion and, recollecting the old fashioned Persian "Barbaz" who constituted the rag-tag and bob-tail infantry of my earlier stay in Persia, I could hardly believe my own eyes at seeing the new troops, of all arms, marching, performing evolutions, doing manual and physical drill with a smartness.




132

21

a steadiness and a precision which would compare not unfavourably with some second class European armies. The only person who seemed completely bored with the whole proceedings, was His Imperial Majesty who, during his inspection of the troops, did not deign to address a single word to a single officer or man on parade.

Of Reza Khan's future it is difficult to speak with any certainty. By all accounts he is an ambitious man and aims at concentrating all authority in his own hands; some believe that his aspirations reach even as high as the throne itself. I can only say that, except that he has hitherto subordinated all other interests to those of the army under his command, he has wielded the authority which he actually possesses with comparative restraint and moderation. When Qawam es Saltaneh fell he could undoubtedly have become Prime Minister had he wished to do so: but he felt that he would be getting too far out of his depth. His attitude towards the Mejlis is one of contemptuous toleration: he regards them as a set of tiresome, but on the whole fairly innocuous cacklers. He is, I think, genuinely anxious to have his country reformed and to see it stand on its own legs, but I fear that he relies too much on the Army as the instrument of its regeneration and, through lack of general education and experience, rather discounts other essential factors in that process. It would, in my opinion, be most unwise to offer Reza Khan our support, even if we had justification for doing so: if the conviction with which I have sought to imbue him, that England is the only real and disinterested friend of Persia, sinks into his mind, he will insensibly turn to us when difficulties arise for him, as they are bound to do, and we must then avoid any appearance of placing him under our protection. Meanwhile,





Meanwhile, I shall endeavour to keep touch with him, without  
 in the present sensitive state of public opinion compromising  
 him in any way, and keep him enlightened, as regards the true  
 state of affairs in matters of mutual interest to our two  
 countries.

I have the honour to be with the highest respect,  
 My Lord,  
 Your Lordship's most obedient,  
 humble Servant,  
*Percy Loraine*

109	E.	128	E 3074
1922	PERSIA		16
Registry Number E 3074/6/34 <b>FROM</b> Sir P. Loraine (Tehran) No. 62. Dated Jan. 31st 1922. Received March 20th 1922 E: Persia	<b>Position and ambitions of Reza Khan, Persian Minister for War.</b> Refers to Tehran telegram No. 21 of 11th January (E 538/6/34). Contains account of Reza Khan's antecedents and of the impressions which Sir P. Loraine has formed of him. Transmits copy of memorandum prepared by Mr. Smart on conversation between Sir P. Loraine and Reza Khan which took place on 22nd January, in which latter explained his attitude towards His Majesty's Government and gave his views on the policy of His Majesty's Government in Persia.		
Last Paper. E 3069 (Printed) A PRINTED (None disposed of) (14) S.O. (14) S.O. (14) W.O. Mch 31.	(Minutes) <i>The King's Cabinet.</i> Sir P. Loraine's estimate of Reza Khan is decidedly encouraging. While he is <sup>not</sup> free from the vices of most of his compatriots his heart <sup>seems</sup> <del>appears</del> to be in the right place, and <del>appears</del> to justify some hope of his proving satisfactory. This appreciation does not, I fear, coincide with Mr. Armitage Smith's view of the man whom he regards as bad even among Persians! Sir P. Loraine is wise in deciding that the Legation must avoid any appearance of placing him under our protection. Copy India Office Colonial Office. War Office. <i>L. Oliphant</i> March 23. 1922.		
(Action completed) 31 (Under) 31 Next Paper. E 3114.	Very interesting. I wonder whether Reza is of the stuff of which Dings, Mohammed Ali, + Nadir Shah are made? That he is half Caucasian is in his favour. R.C.L. Mar. 20 26/10 GTC Mch 25		

Reza Shah: Puppet or Patriot? Copyright © Badi Badiozamani رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ

سفیر انگلیس چکیده گفتگوی خودش با سردار سپه را هم که بوسیله آقای اسمارت نوشته شده همراه تلگرام برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده که در اینجا می بینی.

3

13

## Enclosure in No. 1.

*Memorandum of Conversation between Sir P. Loraine and Minister of War.*

SIRDAR SIPAH, after dinner, said that he would like to talk intimately with His Majesty's Minister. Accordingly, Sir Percy Loraine, Sirdar Sipah and Mr. Smart retired to an adjoining room.

Sirdar Sipah began by saying that he had repeatedly explained his attitude to members of His Majesty's Legation, but that he wished to repeat these explanations for the benefit of His Majesty's Minister, who had only arrived recently. People had accused him of being pro-Bolshevik because last summer he had frequented the Russian Legation assiduously. This frequentation was part of his policy to get the Russians out of the Caspian provinces. His policy had succeeded and the Russians entirely fooled, so that the Ghilan and Mazanderan questions were settled in a way they did not at all like. Since the settlement of these questions, his relations with the Russians had in the natural course of affairs become less close, and to-day, did their internal position permit, they would undoubtedly attack him. At present they did not dare do so.

He was a Mussulman and a Shia, and, therefore, anti-Bolshevik. Only Persians whose Islamism had been tainted with heresy could co-operate with Bolshevism.

He then went on to define his attitude towards England. He had frequently said to members of His Majesty's Legation that he would do with Persian hands that which the British had wished to do with British hands, i.e., create a strong army, restore order and consolidate a strong and independent Persia. He had always asked us to give him time and to content ourselves with watching.

The former Cabinet did not enjoy public confidence, and could not, therefore, handle Anglo-Persian relations in such a way as to disarm popular suspicion. He had, therefore, installed the Government of Mushir-ed-Dowleh because the latter enjoyed both native and foreign confidence. Whatever Mushir-ed-Dowleh did, even if it were wrong, would be accepted by the people. He had discussed policy with Mushir-ed-Dowleh. The Russians were holding out all sorts of promises and hopes to the new Cabinet, but he (Sirdar Sipah) had told Mushir-ed-Dowleh that he must first enter into negotiations with the British. Mushir-ed-Dowleh entirely agreed with this view. He (Sirdar Sipah) was sure that, if we came to an agreement with Mushir-ed-Dowleh, that agreement would be accepted by the Persian people.

He (Sirdar Sipah) was, however, of the opinion that His Majesty's Legation should modify its hard policy. He thought that this financial pressure was good for the Persians, as it made them think of means to stand on their own feet. He also realised that Great Britain had its own reasons for this policy. Nevertheless, in view of the Russian attempts to conciliate the Persian Government, it would be advisable for England to be more conciliatory and give the money required for the maintenance of the army and order.

His Majesty's Minister began by explaining that the basis of British policy in Persia had always been and still was that of the independence and integrity of Persia. This basic policy necessarily created a community of interests between the two countries.

He had heard reports of Sirdar Sipah's pro-Bolshevik tendencies, but had not attached any importance to them, because he felt sure that the man who had settled the Ghilan question in this manner could not really be pro-Russian.

His Majesty's Minister then expressed his satisfaction at the attitude preconised by the Minister of War, Sirdar Sipah. He felt sure that with such an attitude, a satisfactory agreement could be reached.

With regard to the lack of support by His Majesty's Government to which Sirdar Sipah had referred, His Majesty's Minister pointed out that His Majesty's Government had reasons for misgivings. Persia owed us nearly 20,000,000 tomans, and the service of these loans was not assured. His Majesty's Legation had communicated a memorandum on the subject to the Persian Government, but it had remained unanswered. Meanwhile, the Persians began going elsewhere to borrow money, and His Majesty's Government were anxious lest the security offered for such loans should be revenues which ought to be affected to the service of our own loans.

Sirdar Sipah said that he had some slight knowledge of this question. Anyhow, Mushir-ed-Dowleh would doubtless no longer leave the matter of British loans in suspense and discuss the question frankly with His Majesty's Minister. However, he (Sirdar Sipah) thought that we should not oppose the American absorption of

the Northern Oil. If England tried to get the Northern Oil Russia would make great difficulties for Persia. He thought it best to let the Americans get in there, before Russia became strong enough to turn out both the English and the Americans. He was not without knowledge of the oil question in its world aspects, but he thought it rather bad luck that Persia should have to burn in the rivalry of Anglo-American oil competition. In reply to an enquiry by His Majesty's Minister he said that he did not at all object to Anglo-American participation in the Northern Oil, provided that the thing was done in the name of the Americans, and British participation was kept in the background. This was the only way of disarming Russian hostility to Persia.

His Majesty's Minister suggested that it would be better to leave the oil question alone for six months to settle itself. If England, America and Persia were in agreement, Russia could do nothing.

Sirdar Sipah concluded by assuring His Majesty's Minister that he was a friend of England and not a pro-Bolshevik. His Majesty's Minister accepted his assurances with satisfaction, and said that he felt that this conversation would greatly advance the cause of an Anglo-Persian rapprochement.

W. A. SMART.

نکته های مهمی که در سند بالا میبینیم اینه که:

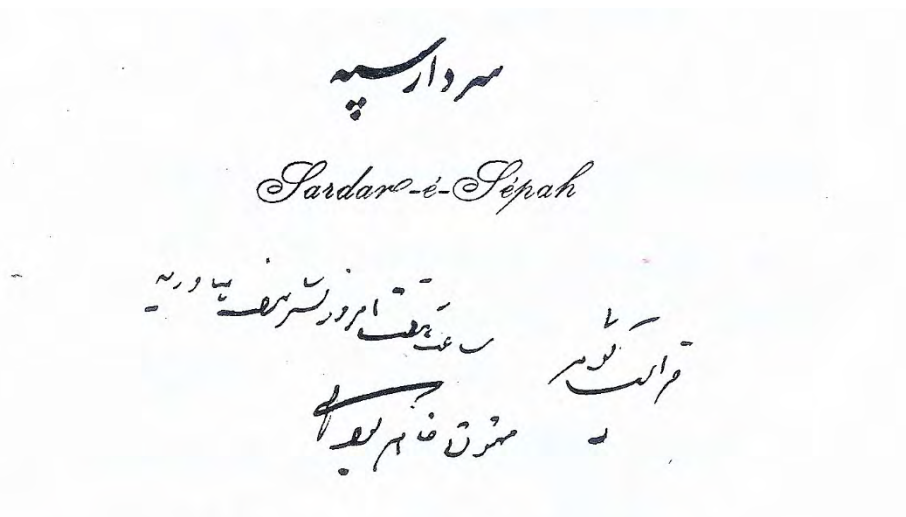
رضا خان سردار سپه با بلشویکها (روسها) حسابی گرم میگیره و با سیاست و زرنگی راضیون میکنه که دست از پشتیبانی از جمهوری های الکی و پوشالی گیلان و مازندران بردارن. بعد این دو استان را با نیروی خودش به ایران برمیگردونه و روسها از رودستی که خوردن ناراحتن.

از طرف دیگه وقتیکه میدونه زور انگلیسها خیلی بیشتره، بهشون مرتب میگه من چیزی را که شما انگلیسیها میخواین، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند، برقراری نظم و امنیت و یک ایران قوی و یکپارچه را با دستهای ایرانی انجام میدم. فقط از شما میخوام که بمن وقت بدین و راضی بشین که فقط نظاره گر باشین و دخالت نکنین.

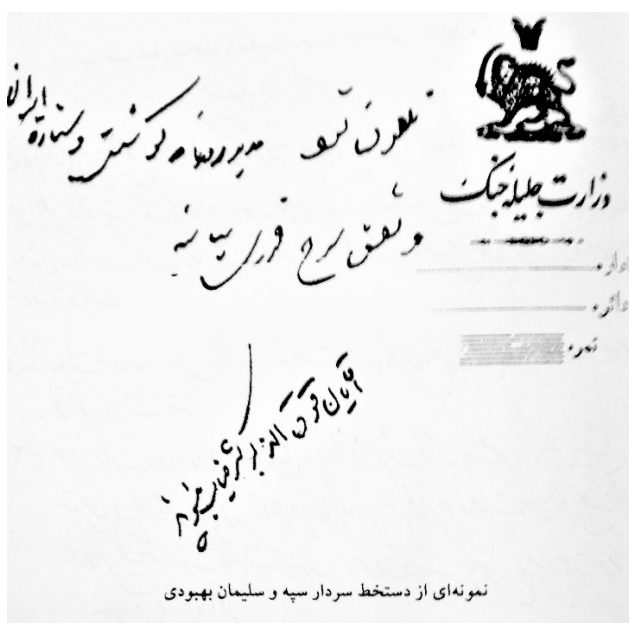
در سندهای آینده خواهی دید که به روسها میگه آگه زیادی بما فشار بیارین، من مجبور میشم برم تو دامن انگلیسیا! و این در زمانیه که انگلیسیا گزارش میدن که رضا خان با روسها همدست شده!

و نکته مهم دیگه در این سند اینه که نوشته رضا خان نسبت به داستان نفت و جنبه های جهانی اون بی دانش نبوده. یعنی چی؟ یعنی اینکه هم بزرگان و به اصطلاح اشراف و دانایان اونموقع و هم مخالفانش که هنوز هم هستن و هنوز هم میخوان فکر کنن که رضا خان یه سرباز کم سواد و نادان و بی خبر از دنیا بوده، کور خونده بودن و فقط این چیزا رو از روی دشمنی و حسودی میگفتن.

در مورد مفت بودن و یاوه بودن این حرف که رضا شاه بیسواد بوده، دستخط رضا شاه را از کتاب خاطرات آقای سلیمان بهبودی وام گرفته و برات میذارم تا ببینی که نه تنها سواد داشته، بلکه خطش هم بد نبوده:



نمونه‌ای از دستخط سردار سپه بر روی کارت ویزیت او



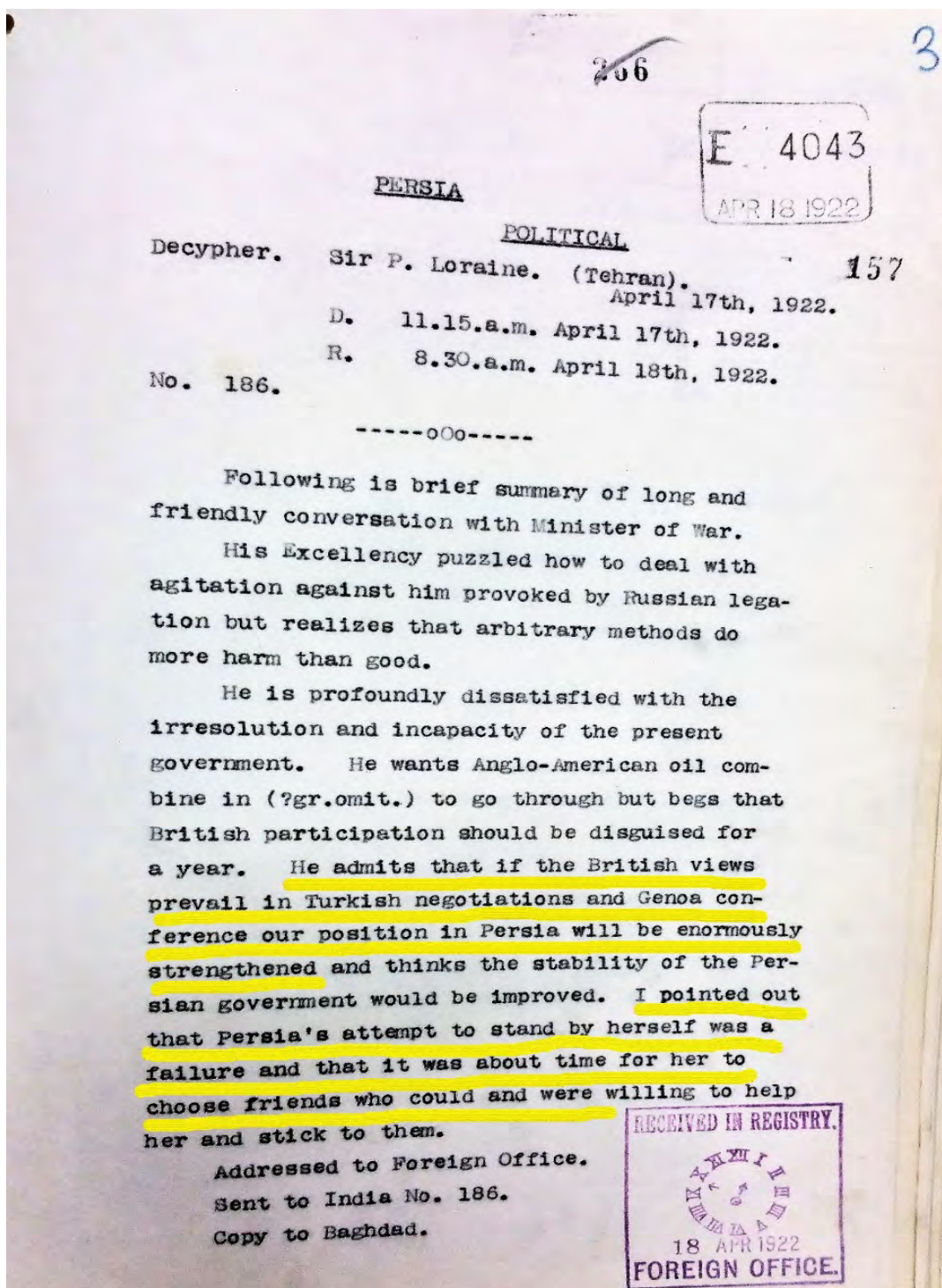
نمونه‌ای از دستخط سردار سپه و سلیمان بهبودی

حالا به سند زیر که یه تلگرام از سفیر انگلیس به وزارت خارجه خودشون در لندن ۷۶ روز بعد از سند بالاست نگاه کن که دو نکته قابل توجه داره:

اول اینکه نوشته: رضا خان اعتراف میکنه که آگه نظرهای بریتانیا در گفتگوهای با ترکیه و کنفرانس جنوا (ایتالیا) پیروز بشه، وضعیت ما در ایران بی اندازه تقویت میشه. این نشون میده که رضا خان هم از گفتگوهای انگلیسیها و ترکها خبر داره و هم در باره کنفرانس ایتالیا آگاهی داره و اونارو تجزیه و تحلیل میکنه. این یعنی چی؟ یعنی اینکه اونائی که رضا خان را عامی و بیسواد میدونستن و میدونن یا اشتباه میکردن یا از روی دشمنی این جوری فکر میکردن.

نکته مهم دوم اینه که سفیر (همون جناب سفیری که دوماه و نیم پیش نوشته بود که بسیار ناعاقلانه خواهد بود که انگلیس به رضا خان پیشنهاد پشتیبانی بده)، نوشته: من گوشزد کردم که کوشش ایران برای اینکه روی پای خودش بایسته شکست خورده و وقتشه که دوستائی انتخاب کنه که هم میتونن و هم مایلن کمکش کنن، و خوبه که ایران با اونا بمونه!

این گفته بما نشون میده که رضا خان کوشش میکرده که ایران روی پای خودش واسته و به کشوری متکی نباشه. برای همین هم بود که دیدی هم با روسها و هم با انگلیسیها موش و گربه بازی میکرد. سفیر داره بهش گوشه میزنه که با انگلیسیها دوستی کنه و باهاشون بمونه! نکته خیلی خیلی مهم اینه که امیدوارم که ارانه این سند و سندهای دیگه که پیشتر ارانه دادم و سند هائی که در برگهای آینده نشون خواهم داد، به کسانی که هنوز هم خیال میکنن رضا شاه سرسپرده انگلیسیها بوده ثابت کنه که رضا شاه مستقل و میهن پرست بوده، و این برای همیشه در تاریخ ثبت بشه.



آقای سفیر انگلیس همچنین در نوشته خصوصی و محرمانه ای که برای کنسول اینکشور در کرمانشاه فرستاده (برگ ۲ از سند زیر)، در باره سردار سیه نوشته: ممکنه، و به احتمال زیاد روزی خواهد رسید که او از ما درخواست کمک مستقیم بکنه، اما او شخصیت مستقلیه و بهتره که ما منتظر یک چنین موقعیتی بمونیم.

149 # L18.

British Legation,  
Tehran.

Tehran,  
April 15, 1922

Draft

Mr. P. Cowan Esquire  
Kermanshah

Private & Confidential

279/3

Dr. Sec<sup>ry</sup>  
to Sec.

My dear Cowan,  
Many thanks for your  
interesting letter of March 28<sup>th</sup>.

As regards my relations with  
Serdar Sepak. They are fundamentally  
very good: I see very little of him  
however, & your cause, because he  
is now so manifestly anti-BE that  
he is generally supposed, & the Rus-  
sians of course sedulously foster the  
belief, to be absolutely in our pocket,  
to do nothing without consulting  
this Legation, & to be financed by us  
secretly. Of course this is all humbug  
& quite untrue. But as I have anti-  
cipated for some time, Bolshevism  
being utterly antagonistic to all he  
thinks secure about, the inexorable  
pressure of circumstances is driving

him, without my lifting a finger, into  
our camp. One day he may, & very  
likely will, want our direct assistance,  
but he is an independent character,  
we had better await the occasion. On  
the rare occasions of our meeting, he is  
very friendly & ready to listen, & his  
relations with M.A. are also excellent.  
Briefly, it would be a serious mistake  
to compromise him by any <sup>close</sup> or <sup>intimate</sup> association  
with him, though of course, when I do  
see him, I never make any secret of <sup>anything</sup>  
I don't mind a bit what I say to him,  
& he takes it remarkably well. His  
Army is his passion, & he has done very  
good work with it indeed.

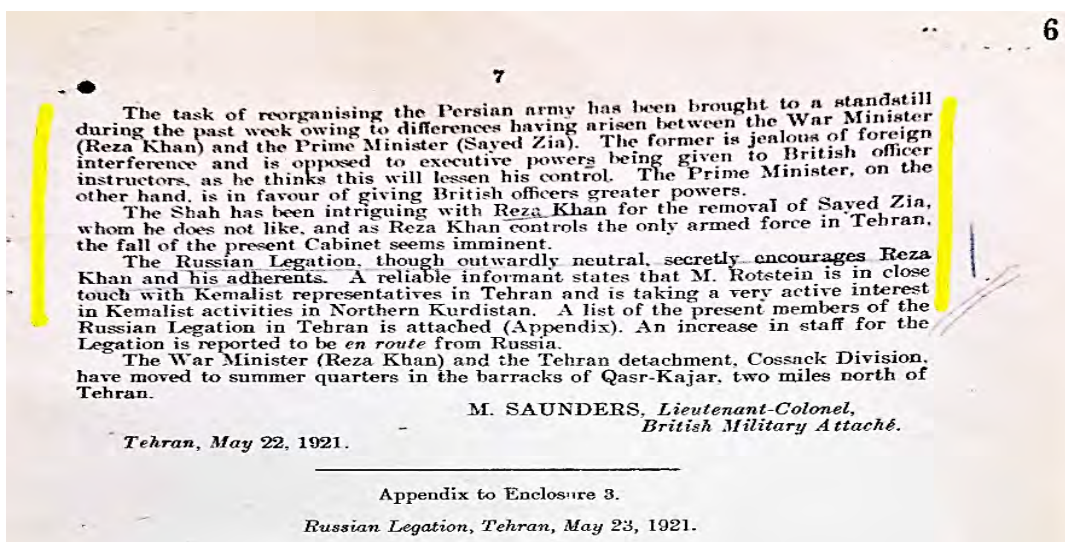
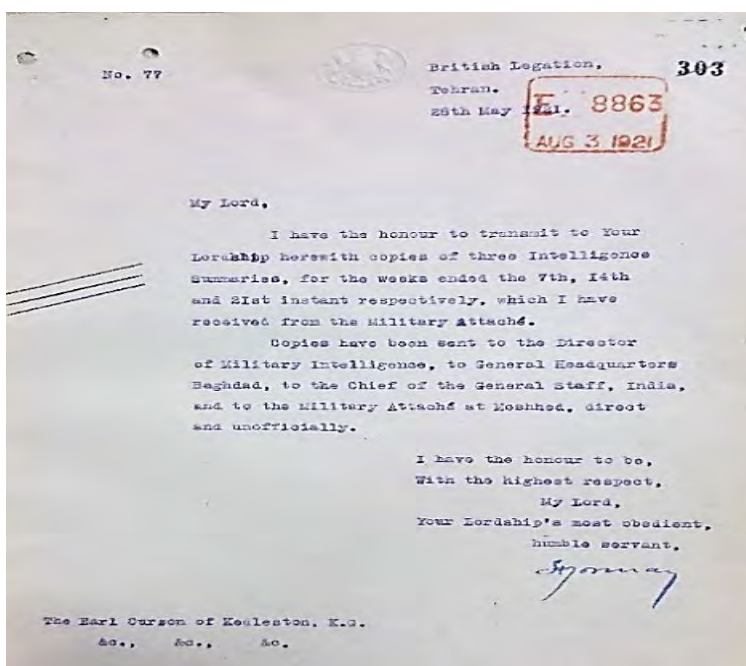
I am asking Monson, who has  
succeeded Bridgeman as Counsellor,  
to talk to Molitor about your Customs  
Belgium will let you know the

حالا بخشی از یک گزارش سری را خواهی دید که یک افسر اطلاعات ارتش انگلیس در ایران نوشته که سفیر در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۰۰ برای وزیر خارجه فرستاده. چیزهایی که خوبه توجه کنیم:

مامور اطلاعاتی انگلیس نوشته که: کار دوباره سازمان دادن به ارتش ایران در هفته گذشته بدلیل اختلاف نظر میان وزیر جنگ (رضا خان) و نخست وزیر (سید ضیاء) متوقف شد. رضا خان نسبت به دخالت خارجی ها مظنون و مخالف اینه که قدرت اجرایی به افسران آموزش دهنده انگلیسی داده بشه.

(احمد) شاه با رضا خان علیه برکناری سیدضیاء که ازش خوشش نیامد، در حال دسیسه بازی هستند، و او اونجائیکه تنها نیروی مسلح در تهران زیر فرمان رضا خانه، بنظر میاد کابینه بزودی زود سقوط کنه. جالبه توجه کنیم که گزارش مامور اطلاعاتی در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۰۰ نوشته شده و سید ضیاء در ۱۴ خرداد، یعنی دو هفته بعد، استعفا میده! یادمون باشه که سید ضیاء همیشه حتی تا آخر زندگیش میگفت که هوا خواه انگلیسه! بد نیست کسانی که چشم بسته میگن رضا شاه در بست در اختیار انگلیسها بود، به این دو نکته و نکته بعدی توجه کنن.

همین مامور اطلاعاتی می نویسه: سفارت روسیه که در ظاهر بی طرفه، پنهانی رضا خان و یارانش را تشویق میکنه!



در یہ گزارش دیگہ میخونیم کہ رضا خان در یہ دستور سری بہ ہمہ افسرای ایرانی در جبہہ جنگ (گیلان) و قزوین از اونا میخواد کہ با اینکہ فرماندہ شون انگلیسیہ، دقیقہ بہ دقیقہ حرکت نیروہا را بہ او گزارش بدن وگرنہ شدیداً تنبیہ میشن و ہیچ عذر و بہانہ ای ہم پذیرفتہ نمیشہ. مامور اطلاعاتی انگلیس نوشتہ کہ روشنہ کہ رضا خان اینکار را برای زدن زیرآب افسران انگلیسی و ضعیف کردن موقعیت اونا انجام دادہ. نوشتہ کہ رضا خان قویاً مخالف دادن اختیارات عملی بہ افسران انگلیسیہ. " باید دید در آیندہ رضا خان چہ فشاری وارد میکنہ تا موجب برکناری اونها (افسران انگلیسی) بشہ."

62

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8. ARCHIVES. 355

PERSIA. [September 5.]

CONFIDENTIAL. SECTION 2.

[E 9971/2004/34] No. 1.

*Mr. Norman to Earl Curzon.—(Received September 5.)*

(No. 85.) *Tehran, June 9, 1921.*  
My Lord,

WITH reference to my despatch No. 77 of the 28th May, I have the honour to transmit two copies of an intelligence summary for the week ending the 28th May, 1921, prepared by the military attaché to this Legation.

I have, &c.  
H. NORMAN.

Enclosure in No. 1.

*Intelligence Summary No. 4, for Week ending May 28, 1921.*

*Gilan.*

THE political crisis in Tehran, which has ended in the fall of Savid Zia, the Prime Minister, and his subsequent flight to Bagdad, has considerably affected the situation in Gilan. From the latest reports received, it appears that the Russians have suspended their evacuation and intend to remain at Resht and Enzeli.

The Persian Cossack Division are still holding the front in the same positions at Jubin, Menjil and Loshan, and the Persian rebels opposing them hold the position on the Siah Rud, which they took over from the Russian Bolshevik troops.

On the 25th May Kuchik Khan showed more activity on his front. A patrol of fifty of his men were seen at Reshteroud, 6 miles north-west of Naglobar.

On the 28th May reports were received from several independent sources that the Bolsheviks and Kuchik Khan's men fought on the 25th May near Reshteroud, casualties being slight on both sides. It is not clear yet whether these Bolsheviks were Russian or Persian ones, or what was the cause of the quarrel.

On the 23rd May the War Minister, Reza Khan, sent a secret cypher message to the Persian staff officers at the front and at Kazvin. This message ordered the latter to keep him minutely informed of all troop movements and threatened severest punishment if any mistake occurs, stating that no excuse would be accepted even though the movement was carried out by the order of a British instructor. Reza Khan had evidently done this to undermine the control of British officers and to weaken their position. He is very jealous of his authority as commander of the Persian Cossack Division, which position he retains in addition to being War Minister, and he is afraid of British officers gaining more control of the men than he has himself. He is therefore strongly opposed to executive control being given to British officers.

On the 26th May Reza Khan sent another secret cypher wire to the Persian commanders at Kazvin and Jubin forbidding all innovations in drill and ordering return to the old Russian system. The British officers are naturally much discouraged after having worked for some weeks in trying to improve the force, and it remains to be seen what further pressure Reza Khan can bring to bear in order to ensure their removal.

Under instructions by His Britannic Majesty's Minister at Tehran, the despatch of further munitions, stores and British officers for the Persian army has been suspended. A Russian deserter, who seemed reliable, gave himself up on the 24th May at Jubin and made the following statement:—



جالبه که در گزارش وابسته نظامی انگلیس هم که مربوط به ۱۶ و ۱۸ تیر ۱۳۰۰میشه، نوشته که دولت ایران افسرای انگلیسی را بدلیل وضعیت مالی دیگه نمیخواد. و اضافه کرده که دلیل اصلی بیرون کردن اونا بدون شک فشار وارده از دولت روسیه است که بر مخالفت قابل توجه وزیر جنگ (رضا خان) که "حالا علنا ضد انگلیسی شده و بگونه نزدیک با روسها کار میکنه" اضافه شده!

43

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES. 339

PERSIA. [August 24.]

CONFIDENTIAL. SECTION 1.

[E 9650/2004/34] No. 1.

*Mr. Norman to the Marquess Curzon of Kedleston.—(Received August 24.)*

(No. 120.) *Tehran, July 13, 1921.*  
My Lord,

WITH reference to my despatch No. 113 of the 3rd July, 1921, I have the honour to transmit to your Lordship herewith copy of Intelligence Summaries Nos. 9 and 10 for the weeks ending 2nd and 9th July, compiled by Lieutenant-Colonel Saunders, military attaché to this Legation.

I have, &c.  
H. NORMAN.

Enclosure 1 in No. 1.

*Intelligence Summary No. 9, for week ending July 2, 1921.*

*Gilan.*

THE delegates of the Persian Government are still in conference with Kuchik Khan at Kasna, and have requested the Persian Government to take no military action until the conference is over.

The rebel forces in Gilan and Mazanderan, however, have not been inactive. Masulia was reported to have been occupied by Kuchik Khan's forces on the 28th June, who are said to be preparing the way for an advance by that route on Zinjan. West of Masulia on the Zinjan-Ardebil road a detachment of 300-400 Shabsevans under Haji Baba Ardebili is co-operating in the rebel movement. These detachments are opposed by gendarmes from Zinjan.

Qalu Qurban's detachment, partly at Resht and partly astride the main road on the Siah Rud position, has shown no activity and appears to be purely on the defensive. It is opposed by the main body of the Persian Cossack division, who have remained in the same positions at Jubin and Menjil for over two months.

East of the Safid Rud rebels are reported to be holding Anbu (24 miles north-east of Kazvin (D.S.8L.), and the Salambar Pass at the eastern end of Aluhmut (D.S.8L). These are opposed by the detachment of Persian Cossacks sent from Kazvin as described in last week's summary.

Farther east, Kudjur is held by Persian Cossacks on a line running roughly north-east and south-west. This detachment had orders to advance and drive the rebels westward, but since taking up this line it has remained stationary.

Saed-ed-Dowleh, the rebel commander in the Tunekabus area, is reported to have handed over his command to Ihsanullah Khan, and to have proceeded by boat to Gumish Tappeh to induce the Turkomans to co-operate in the rebel movement. There has been for some weeks past considerable unrest amongst the Turkomans in this area, and the Governor of Astrabad reports that the situation is serious.

This rebel movement in North Persia is obviously co-ordinated, and everything points to the movement being controlled and directed by Russian Bolsheviks in touch with Rotstein. That the Kemalists are watching the movement is shown by the arrival a few days ago at Kuchik Khan's headquarters of six Turkish Kemalist agents.

Reza Khan, the War Minister, visited his troops at Kazvin, Menjil, and Jubin on the 30th June, and is still showing a masterly inactivity in dealing with the situation.

The Persian Government, in replying to His Britannic Majesty's Minister regarding the retention of British officers with the Persian Cossack division, states that it no longer requires these officers for financial reasons, and requests their withdrawal. It thanks them for their services and proposes to bestow decorations on individuals. Instructions have been given to these officers to concentrate at Kazvin, whence, after receiving the pay due to them, they will evacuate to Bagdad. Difficulty in obtaining their pay from the Persian Government is anticipated. The real reason for their removal is undoubtedly the pressure brought to bear by the Russian Government,

[6712 aa-1] B

2

added to the marked opposition to their employment by the War Minister, who is now openly anti-British, and working in close touch with Rotstein.

Reports as to the actual number of Russians left in Gilan are rather confusing. The most reliable of these state that there are at Resht and Enzeli about 150, mostly civilians, a few of whom have taken service with the rebels. A reliable report states that Russian staff officers are employed at rebel headquarters in Mazanderan (under Saad-ed-Dowleh).

Dussian gold 10-rouble pieces are now in circulation

در گزارش دیگری، همین وابسته نظامی گزارش داده که رضا خان با روتستاین (سفیر روسیه) دیدار پنهانی و مخفیانه دو ساعته داشته و اضافه کرده که اینگونه دیدارها مرتب انجام میشه!

53  
346

- 6 -

An anti-British propoganda leaflet, printed in Persian, was distributed in the city a few days ago. Translation attached (see Appendix "A").

ROSENBAUM, the Russian Assistant Military Attache, left Teheran on June 27th for Moscow with despatches.

NADIRKO, formerly Secretary to the Russian Consul at RESHT, has been temporarily appointed Russian Consul at Teheran until LEVIA returns.

Rotstein has requisitioned all property belonging to the official representative of the Azerbaijan Republic in Teheran. This has been done through the Persian Government, instructions having been sent to this effect by the present Soviet Government at BAKU.

On June 28rd, the War Minister, REZA KHAJ had a secret interview with ROTSTEIN which lasted two hours. These interviews take place at frequent intervals.

ASTRABAD. A reliable report dated June 21st states that a detachment of Russian troops is concentrating at HASAN QULI (S.E. corner of Caspian Sea). The trading boats which arrive there from MAZANDERAN are not allowed to return.

The Governor of ASTRABAD is concerned at the indiscipline of the local Persian troops, who refuse to take the field owing to not having received pay for some months.

*copies to Director of Military Intelligence, War Office, Chief of General Staff Simla, General Headquarters Baghdad, and Military Attache Meshed.*

*M Saunders*  
Lieut-Colonel,  
British Military Attache,  
Teheran.

To: - H.B.M. Minister, Teheran. (2 copies).

Copy to: - Dir. of Mil. Intelligence, War Office, London.  
Chief of the General Staff, Simla, India.  
General Headquarters, Baghdad.  
Military Attache, Meshed.

7-6712 aa1

پیش از اینکه سند بعدی را خدمتت بدم، میخوام پیشنهاد کنم که آگه کاری داری که باید در نیمساعت آینده انجام بشه، همین الان انجام بده که بعدش بتونی با خیال راحت و با دقت به نکته های توی این سند توجه کنی.

گزارش محرمانه سفیر انگلیس در تهران به وزیر خارجه این کشور در لندن به تاریخ ۴ خرداد ۱۳۰۰

جناب سفیر میناله که: وزیر جنگ که فرمانده لشکر قزاق هم هست، با (احمد) شاه پس از تلاش بسیار سرانجام موفق شده نخست وزیر (سید ضیاء که میگفت که انگلوفیل یعنی هواخواه انگلیسه) را از کار برکنار کنه.

بعد میخواد شکست خودشو برای وزیر خارجه کوچیک جلوه بده و هرچی میتونه عذر و بهانه سرهم کنه. مینویسه: همه کوششهای من برای منصرف کردن توطئه گران از این فتنه مصیبت آمیز با شکست روبرو شد. و دلیلش اینه که پس از بیرون رفتن نیروهای ما از ایران، وزیر جنگ (رضا خان) دیگه از ما ترسی نداره و شاه که از نخست وزیر میترسه و بهش گفتن که اون یه بلشویک خطرناکه که میخواد شاه را دستگیر کنه و شاید هم بکشه، در بست به وزیر جنگ اعتماد میکنه که فرمانده عالی همه نیروهای نظامیه!

...

وزیر جنگ که یک روستائی عامی ولی زیرک است که از درجات پائین به بالا رسیده، ممکنه خودش ریاست هیئت دولت را به عهده بگیره یا نفر بی اختیاری را برای اون سمت بذاره. به ما در مورد همکاری با ما، قبول کردن کنترل وزارت مالیه توسط انگلیسیها و حسابهای وزارت جنگ و نگه داشتن افسران انگلیسی در شمال بعنوان آموزش دهنده ولی بدون قدرت اجرائی قول شفاهی داده. اما نباید به او اطمینان کرد و در هر حال آنقدر از دید سیاسی بی تجربه است که امیدی به ثبات دولتش نیست. (یادمون باشه که همین روستائی بی تجربه چهار سال نخست وزیر باقی موند تا مجلس رای به پادشاهییش داد در حالیکه سیاستمداران با تجربه هیچکدومشون بیشتر از سه ماه دوام نمی آوردن)!

...

شاه حالا کاملاً تو دستهای وزیر جنگه که فعلاً یه دیکتاتور ه. به درخواست من وابسته نظامی تلگرافی به رئیس اطلاعات ارتش، هندوستان و بغداد فرستاده که فرستادن مهمات و افسران را متوقف کنن و مشاور مالی هم هیچ پولی (به دولت ایران) نمیده. من بر این باورم که وزیر جنگ (سردار سپه) صادقانه ضد بلشویکه، با این حال من برای آینده بسیار نگرانم.



رضا خان سردار سپه

This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government. 283

No. 8.—ARCHIVES.

PERSIA.

[May 26.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 1.

[E 6040/2/34]

No. 1.

*Mr. Norman to Earl Curzon.—(Received May 26.)*

(No. 310.)

(Telegraphic.)

*Tehran, May 25, 1921.*

MINISTER of War, who is also commander of Cossack division, and Shah have, after long struggle, succeeded in forcing Prime Minister out of office. His Excellency leaves for Bagdad 25th May. *Highness*

All my efforts to dissuade conspirators from this disastrous intrigue failed, owing to fact that, since withdrawal of our troops, Minister of War no longer fears us, and Shah, afraid of Prime Minister, who has been represented to His Majesty as a dangerous Bolshevik, who means to arrest and perhaps kill him, puts his whole trust in Minister of War, who is in supreme command of all military forces.

Courtiers, priests, officials and other corrupt elements, whose interests had been affected by comprehensive reforms initiated by Prime Minister, naturally supported intrigue, while some popular discontent has been caused by a recent increase in municipal taxation, which has not been accompanied by a fall in cost of living.

Minister of War, an ignorant but astute peasant, who has risen from the ranks, may himself assume Presidency of the Council or appoint a nonentity. He has given oral assurances of his readiness to co-operate with us, to accept British control of Ministry of Finance and of accounts of Ministry of War and to retain British officers in the north as instructors, but without executive powers. He is, however, not to be trusted, and is anyhow so politically inexperienced that his régime offers little prospect of stability.

Russian Minister is generally credited with an active part in movement, and is said to have offered Minister of War munitions and money for army unconditionally, with or without Russian officers.

Ostensible reason for Minister of War's action was Prime Minister's proposal to give British officers executive powers, but, though he is undoubtedly jealous of foreign interference in army, I believe this to be largely a pretext, his chief motive being ambition.

I think our only course is to abstain from offering advice and maintain an attitude of reserve till the policy of new Government, formation of which will probably be delayed, is clear.

Russian Minister is said to have suggested to Shah that new Prime Minister should be a neutral, *i.e.*, neither pro-British nor pro-Russian.

Shah is now entirely in the hands of Minister of War, who is, for the moment, a dictator. Military attaché, at my request, has telegraphed to Director of Military Intelligence, India, and Bagdad to stop despatch of any further munitions or officers for the present, and Financial Adviser is supplying no more money.

Energy, honesty and constructive effort of Prime Minister's three months' administration has been beyond all praise.

Minister of War is, I believe, honestly anti-Bolshevik, but future, nevertheless, inspires me with gravest misgivings.

(Sent to India, Bagdad and consular officers.)

[6248 cc-1]

در سند دیگه میبینیم که آقای چرچیل، کارشناس وزارت مینویسه: پاراگراف زیر (قسمتی از یک صفحه تایپ شده از گزارش آقای نورمن که تقریباً سه ماه پیشتر فرستاده شده بوده) در ارتباط با مخالفت با دولت سید ضیاء گزارش شده بود:

بجز سرگرد مسعود خان، جنبشی که موجب تغییر اخیر دولت شد، در رهبر نظامی دیگه هم داشت: یکی از اینها

رضا خان میرپنج (ژنرال)، فرماندهی کل نیروها را داره. او افسری است درستکار و با کفایت و بدون آرزو و

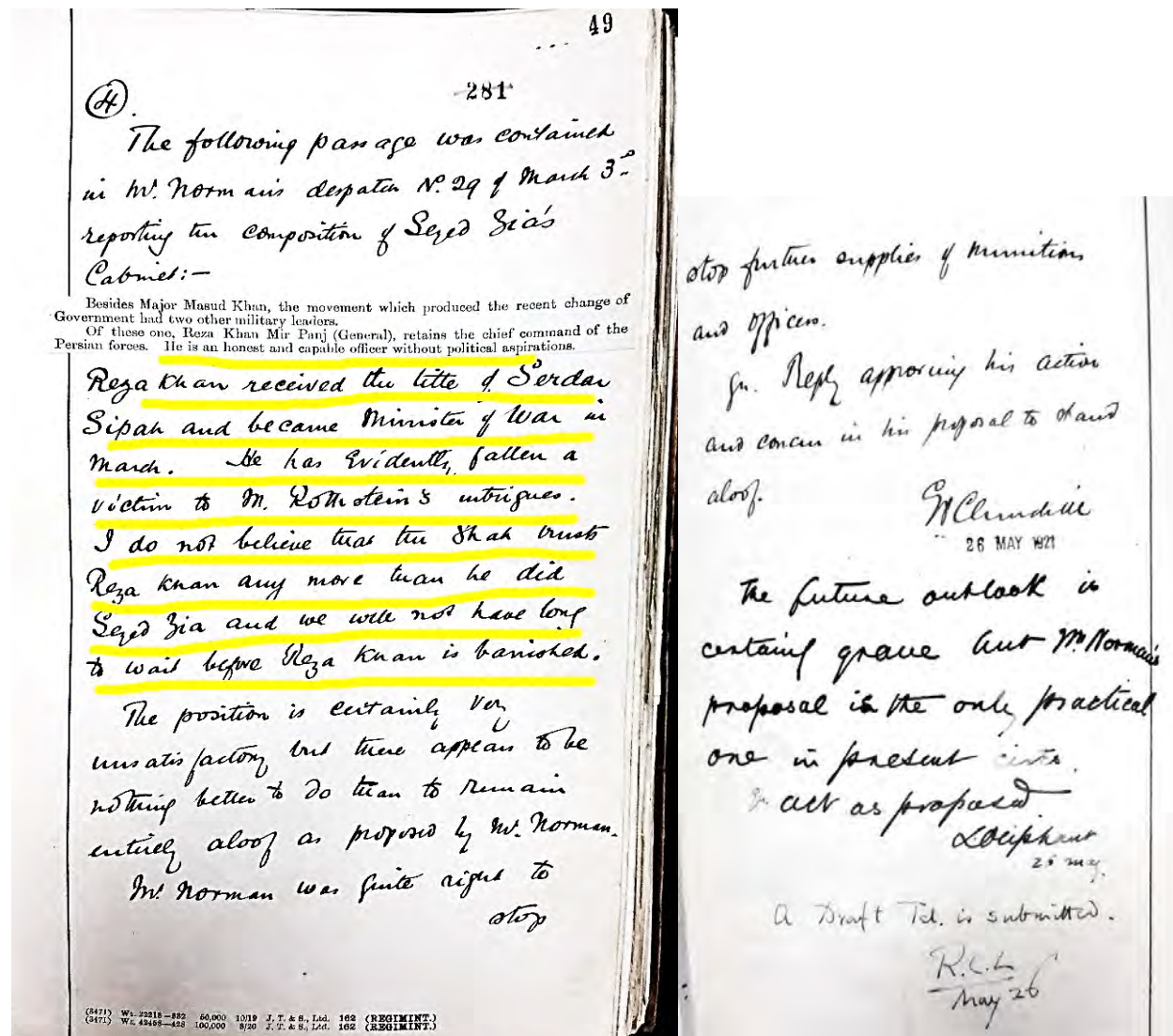
رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani

هوای سیاسی. تاریخ نشون داد که جناب کارشناس تا چه اندازه اشتباه کرده و رضا خان را نشناخته بوده.

چرچیل دوباره با خط خودش مینویسه: رضا خان در ماه مارس عنوان سردار سپه را گرفته و وزیر جنگ شد. از قرار معلوم، او به دام دسیسه های روتستاین (سفیر روسیه) افتاده. من فکر نمیکنم که شاه رضا خان را بیشتر از سید ضیاء بخواد و طولی نخواهد کشید که رضا خان طرد بشه.

وضعیت واقعاً نامطلوبه ولی بنظر میرسه همانطور که آقای نورمن پیشنهاد کرده، بهترین کار اینه که در حال حاضر دست به هیچ کاری نزنیم. کار آقای نورمن در مورد توقف رساندن مهمات و افسران کاملاً درسته.

در همون روز آقای آلیفانت در وزارت خارجه انگلیس در زیر نوشته چرچیل نوشته: افق آینده واقعاً وخیمه اما پیشنهاد آقای نورمن تنها راه حل عملی در این شرایطه. طبق پیشنهاد او رفتار کنید.



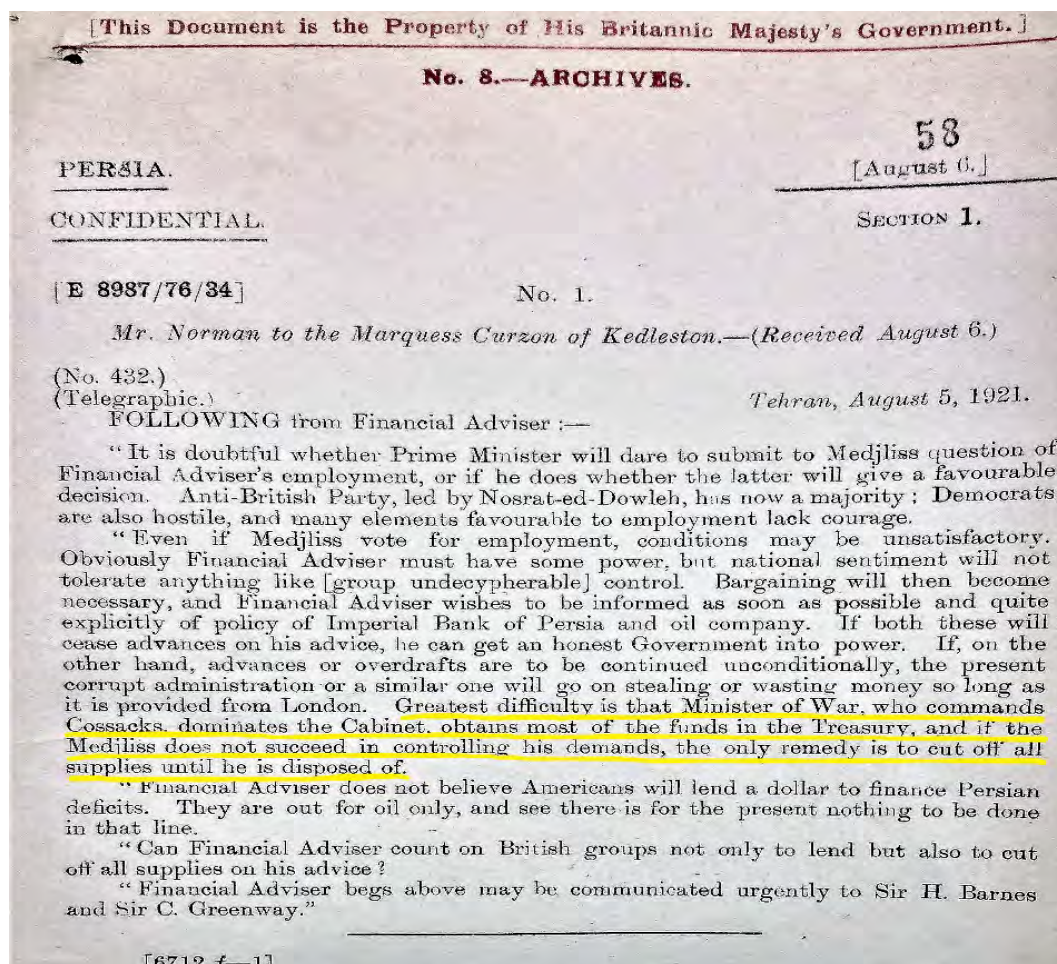
بازم در یه تلگراف محرمانه در ۲۵ خرداد ۱۳۰۰ نوشتن که رضا خان با سفیر روسیه دیدار کرده و از او درخواست سه میلیون تومن برای ارتش کرده. پائین تلگرام در دو صفحه بعد، آقای چرچیل نوشته:

کاری که از رضا خان، افسر قزاقی که حالا وزیر جنگه، گزارش شده نشون میده که او کاملاً طرفدار روسهاست!

1921	<b>EASTERN.</b>	162 E 7118
	PERSIA. 84	
Registry Number } E 7118/2/34 <b>TELEGRAM FROM</b> <b>Military Attaché.</b> <b>(Tehran) to D.M.I.</b> No. C 37/24. Dated 15th June 1921. Received 21st " 1921. E: Persia.	<u>Persian request to Bolshevika for money.</u> Reza Khan asked Rothstein for money to pay troops. Latter replied that he had Ts 3,000,000 at his disposal but must refer question to Moscow, and should Moscow agree no British Officer must remain in the force.	
<b>Last Paper.</b>  E 4024  (Print.)	(Minutes.) File 99. p. V  See minutes within. 23/6/21.	

	164 86
<p>⑤. <u>The reported action of Reza Khan,</u>  <u>the former officer who is now Minister</u>  <u>of War, shows that he is thoroughly pro-</u>  <u>Russian.</u> Mr. Norman does not          believe Rothstein has so much money          available. (file 96 page 1, final paragraph).          (E 677/2/34)</p> <p>⑥. This tends to confirm N. 2 as to the          Evacuation of the Russian troops.</p> <p>⑦. on receiving a reply, it will be          necessary to consider - decide on          pts. raised in File 98. p. VII</p> <p>⑧. The reference has been corrected and          is now intelligible.</p> <p style="text-align: right;"> <i>McMurrill</i>  <i>L. Diphant</i> 21 JUN 1921       </p> <p style="text-align: center;"> <i>R.C.L.</i>  <i>June 21</i> </p>	
SEEN BY 22 JUN 1921 SIREYRE	

در ۱۴ مرداد ۱۳۰۰ جناب سفیر نظر مشاور مالی را به لندن میفرسته که میگه: بزرگترین مشکل اینه که وزیر جنگ که فرمانده قزاقهاست، بر کابینه سلطه داره و بیشتر پولهای خزانه را میگیره، و آگه مجلس نتونه خواسته های اونو کنترل کنه، تنها چاره این خواهد بود که همه تدارکات قطع بشه تا او از بین بره!



خیلی جالبه که سندهائی که پس از چندین سال رو شدن، نشون میدن که رضا خان که در بالا دیدیم که انگلیسی ها اونو "روستائی عامی" و از نظر سیاسی "بی تجربه" میدونستن، چه جوری برای اونا و روسها گربه رقصونی میکرده و بازیشون میداده! بیخود نیست که دکتر سیروس غنی به درستی رضا شاه رو ماکیاولی ایران لقب داده. نیکولو ماکیاولی ایتالیائی، اندیشمند سیاسی، سیاستمدار، سیاس و پایه گذار فلسفه سیاسی مدرن دنیاس.



گور ماکیاولی در شهر فلورانس، ایتالیا

دیدیم که انگلیسها نوشتن رضا خان یه سرباز ساده و بدون هوای سیاسی. بعد دیدیم که گزارش دادن در بست طرفدار روسهاست. حالا، در گزارش زیر که وابسته نظامی انگلیس در تهران به رئیس اطلاعات ارتش خودشون در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۰۰ تلگراف کرده، نوشته که رضا خان بهش گفته که خیلی از دست سفیر روسیه شاکیه و در برابر تهدید روسه بهش گفته که در صورت حمله بلشویکها، او و نیروهای ایرانی با تمام قوا در برابر روسها ایستادگی خواهند کرد. بعد بهش گفته که در صورت حمله روسها، در بست با انگلیسیها دست به یکی میکنه! به وابسته انگلیس هم میگه که از اول سیاستش مخالف بوده که مشاورها و نیروهای خارجی در ایران باشن و به هیچ وجه اشغال از طرف بلشویکها رو تحمل نمیکنه!

PARAPHRASE. 81  
SECRET.  
 Despatched 1730 5/9/21.  
 Received 1000 7/9/21. 2-10171  
SEP 8 1921

From:- B.M.A.Teheran.  
 To:- D.N.I.  
 repeated Baghdad, India.

131 cipher 5/9. 1st of 3 parts.

Reference my telegram No: 129 September 2nd. I was informed by War Minister yesterday that Rotstein had told him owing to conduct of Israelenko affair (see telegram No. 477 dated 29th from Minister to Foreign Office) Rotstein has refused to take steps to secure peace settlement with K.K. He spoke very bitterly against Rotstein accusing him of having broken his word. He considers Soviet Government is supporting K.K., on advice of Rotstein, in order to maintain Revolutionary centre in Gilan and to continue uncontrolled export of foodstuffs. He stated Glykalo was at Enzeli and that he had received a report that a volunteer force was being organized in Baku for operations in Persia.

Part 2.

He told me that over the Israelenko affair Rotstein had been very abusive to him, threatening to remove Russian Legation from Persia and to take severer measures meaning of course another invasion of Soviet troops. He replied Rotstein that he and the Persian force would oppose to the best of their ability any return of Russian troops, appealing to the British for assistance and that he would put himself entirely in British hands. He told me that from the commencement his policy has been to have neither foreign advisers or foreign troops in the country and that on no account would he tolerate a Belshhevik invasion and if driven back, he, his troops and the Shah would retire south to Ispahan or Shiraz.



جالبه که تقریباً سه سال بعد، در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۰۱ لرد کرزن، جناب وزیر خارجه انگلیس، در یه نامه به لورین، درد دل میکنه که نفوذ و آبرو (پرستیژ) بریتانیا در ایران کاملاً نابود شده!

طبیعتاً میدونیم که نفوذ بریتانیا در ایران کاملاً از میان نرفته بود، ولی ترکیبی از وضع مالی خراب انگلیس و میهن پرستی و استقلال شخصیتی رضا خان وزیر خارجه انگلیس را به ناله انداخته. آدم دلش میخواد فریاد بزنه: رضا شاه، روجت شاد!

COPY.  
Confidential.  
Hackwood,  
Basingstoke,  
May 30th, 1922.

4 R8

My dear Loraine,

I have never been able to write to you, since you went to Persia, tho' I am in your debt for one letter and a recent telegram after my health.

It is the latter alone, or the want of it, that enables me to write now. For I am ill in bed, flat on my back, at Hackwood, and Mr. Balfour is acting for me for 4 - 6 weeks. Hence a certain measure of relaxation which I take advantage of (in circumstances of great physical difficulty) to send you a line.

I consider that you have played a very difficult part with much tact and ability since you arrived in Teheran. "What a topsy turvy world it is. Here we have the only country (our own) which is disinterestedly interested in Persia. We have spent or rather wasted millions upon it in the last 10 years. I gave, I think, a fair synopsis in the paper I wrote for the Americans about American advisers. Here also you have a British Foreign...

-2-

Foreign Minister who has devoted more years of labour in the last 35 years to the cause of Persian integrity and freedom than most other people have devoted days or hours. And what is the result of it all? A complete collapse for the moment of British prestige and influence in that country: and, as I judge, the universal execration of the aforesaid friend. Now from what does all this come?

(1) I have often wondered whether Sir Percy Cox, for whom I have the warmest esteem, Vossugh-ed-Dowleh and the Farman Farma family consciously deceived us when the Agreement was under discussion. Cox always avers that had he stayed none of these evil consequences would have ensued. But I surrendered him to Mesopotamia, an unselfish, and on the above theory, a suicidal act.

(2) Then came Norman's régime, about which I can scarcely speak with equanimity and which seems to me to have rattled the bricks out of a perhaps none too stable structure with a remorseless and tireless rapidity surely unequalled in diplomatic history.

(3) Next came the attitude of the Cabinet at home and particularly...

حالا اجازه بده برای زنگ تفریح هم که شده به دو سند دیگه نگاه کنیم که از دید من افشاگرانه است و میتونه درسی هم برای ما باشه. من هی با خودم کلنجار میرم که صفحه های کتابو زیاد نکنم، اما دلم نمیداد اطلاعاتی را که در دست دارم با تو در میون نذارم. خدا کنه حوصله ت سر نره. سند اول گزارشیه که سر پرسی لورین، سفیر انگلیس در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۰۱ به لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس نوشته و شما مارک یا مهر برجسته سلطنتی شیر انگلیس و اسب شاخدار را در بالای همه برگها می بینین .



## داستان بست نشستن روزنامه نگاران در سفارت روسیه

سفیر انگلیس خبر میده که بست در سفارت روسیه تموم شده و پشتیبانان پیشین آقای فرخی که بست را شروع کرده بود، اونی کاملاً تنها گذاشتن. اینجوری که سفیر نوشته عده ای تحریک کننده که به احتمال قریب به یقین از روسیه پول میگیرن، به تظاهرات بزرگ علیه دولت و به ویژه وزیر جنگ (سردار سپه) را ترتیب داده بودن که پرستیژ سفارت روسیه شوروی را بعنوان نمایندگان آزادی برای توده ها بالا ببرن و موجب سقوط وزیر جنگ بشن که تا امروز با پرستیژ و هوشیاری خودش تونسته جلوی بازیهای عوامل بلشویک را بگیره. جالبه که می بینیم که کسانی که تا چندی پیش در گزارشهاشون مینوشتن رضا خان رفیق و همدست روسهاست، حالا مینویسن که روسها علیه اون تظاهرات راه میدازن. بیخود نیست که همیشه گفتن سیاست بی پدر و مادره!

سفیر نوشته که کمی پس از تشکیل مجلس چهارم شمار زیادی روزنامه شروع به انتشار کردن و از جمله وزیر پیشین معارف یا آموزش و پرورش بنام ممتازالدوله پروانه انتشار ۳۵ (سی و پنج) روزنامه را برای انتشار در تهران گرفته! یه ذره فکر کن! یه بابائی اجازه میگیره نه یکی، نه دوتا، بلکه سی و پنج تا روزنامه منتشر کنه! حالا اینهمه روزنامه را برای چی میخواد و پول چاپشونو از کجا میاره، خدا میدونه! نوشته که عده ای فکر میکردن با تشکیل مجلس چهارم محدودیتی که توسط دولت نظامی بر رسانه ها وارد میکرده تموم میشه، اما چنین چیزی روی نمیده. اما در آغاز پائیز سردبیران روزنامه های گوناگون گمنام شروع کردن به تهمت زدن و تهدید مردمی که به اونا حق السکوت نمیدادن. سفیر اضافه میکنه که قانونی برای رسانه ها در ایران اونروز وجود نداشته و در همین وقت رابطه وزیر جنگ با نماینده روسیه خیلی سرد شده بوده و سفیر روسیه بدون تردید به بعضی از این روزنامه ها که علیه وزیران و معاونانشون و بنگاهها و حتی گاهی علیه مقامات انگلیسی هم بد می نوشتن، کمک مالی میکرده. بعد از تبعید روزنامه نگاری بنام ضیاء الواعظین توسط وزیر جنگ، سردبیران دیگه به رهبری فردی بنام فرخی سیلی از فحش و ناسزا نثار وزیر جنگ کرده و پیش از اینکه روزنامه ها بدست مردم برسه، به سفارت روسیه پناه بردن! یه دسته چهل نفری از مردم ناراضی و آتش افروز و آشوبگر به اونها پیوستن و از مردم خواستن که به اونها به پیوندن تا برای آزادی و علیه ستمگری و خفقان وزیر جنگ و دولت نظامی بجنگن. اونها حتی به مردم وعده دستمزد روزانه دادن، اما از آنجائیکه خودشون پولی نداشتن، میشه نتیجه گرفت که میزبانانشون یعنی روسها حاضر بودن پول در اختیارشون بذارن. مردم زیادی در طول روز بدیدن بست نشینا رفتن، اما فقط چند نفر به اونا پیوستن.

حالا بروشنی میگفتن که هدفشون از میان رفتن دولت نظامیه تا بتونن آزاده به هرکسی که دلشون خواست حمله کنن و همچنین با برافتادن حکومت نظامی در شمال دست میزبانانشون آزاد بمونه تا هرچه آشوبگر و تبلیغاتی میخوان از باکو وارد کنن و زیرآب حکومت مرکزی را در اون منطقه بزنن.

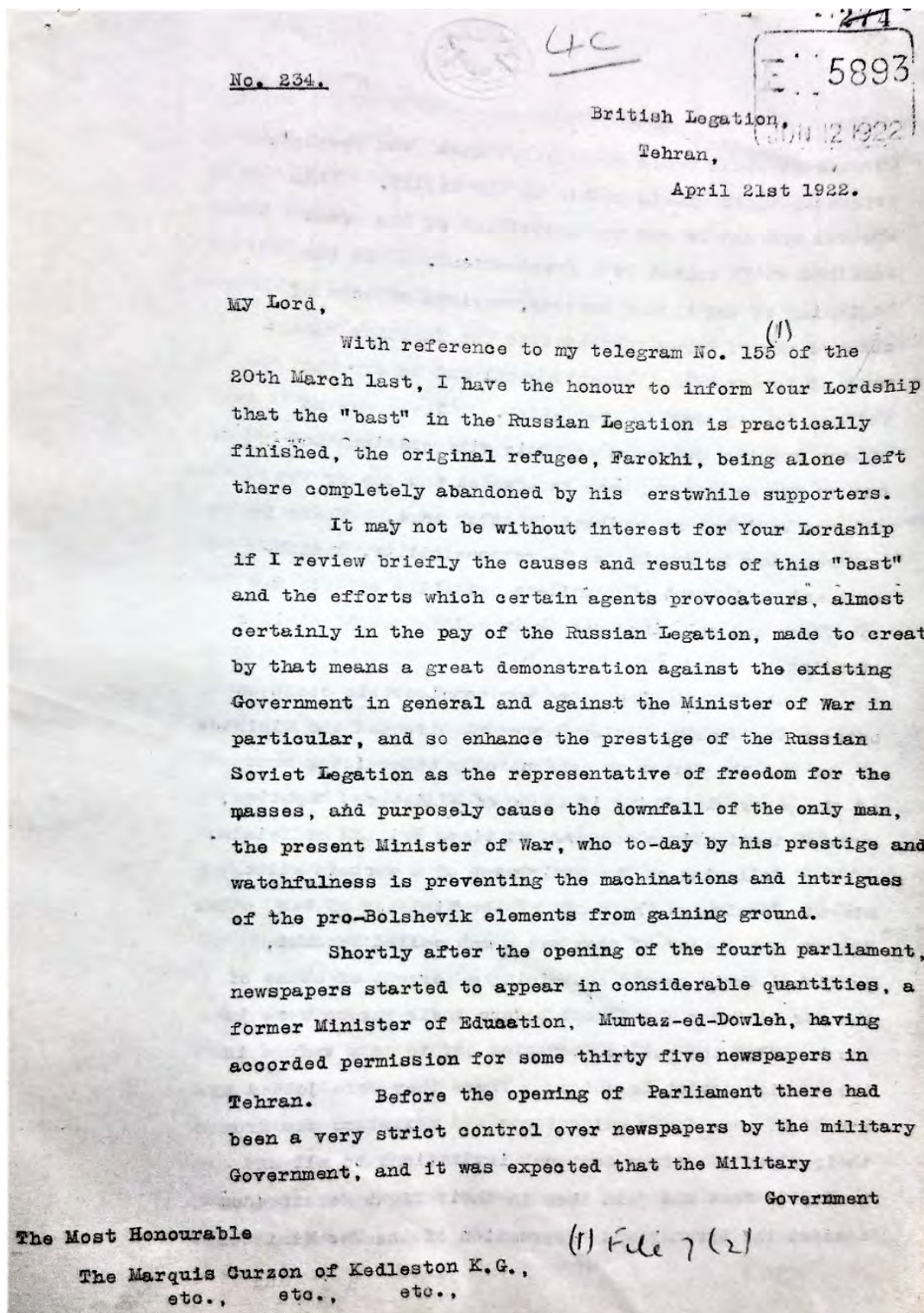
دست دولت از این بست نشینها کوتاه بود و با وجود تذکر دولت به سفیر روسیه که پناه دادن به اونا خلاف پیمان دوستی ایران و روسیه است، سفیر از تحویل دادن اونها خودداری میکرد. برای حل این مشکل از رسانه های پاکتر کمک گرفته شد و آنچنان تبلیغاتی علیه بست نشینها راه افتاد که توده های مردم را بطرف دولت روانه کرد و بست نشینها آب شدن و از بین رفتن. اما پیش از اون، آشوبگرای ایرانی و روسی تقلازی زیادی کردن. اول شروع کردن به اینکه قانون اساسی باید کاملاً اجرا بشه. این خواسته اثری روی مردم نگذاشت. بعد کوشیدن میونه مسلمانا و یهودی ها رو خراب کنن و از مسلمانا خواستن که به محله یهودی ها حمله کنن. بعد به یهودی ها گفتن که به بست نشینها بیوندن. وزیر جنگ با فرستادن نیروهای خودش برای نگهداری از محله یهودی ها این غائله رو ختم کرد. بعد بست نشینها از مسلمانا خواستن که به بهائی ها حمل کنن و از بهائی ها خواستن که به سفارت روسیه پناه ببرن. این کلکشون هم به نتیجه نرسید. در این موقع شمار بست نشینها به حدود شش نفر رسیده بود.

بست سرانجام هنگامی به پایان رسید که یکشب دیروقت، و قتیکه آخرین دوستان فرخی به چادر او رفتند تا با او گفتگو کنند، او را در حال انجام عمل شنیعی با پسر بچه ای دیدند. گویا دیدن آن صحنه حتی برای دوستان فرخی هم قابل تحمل نبود و روز بعد فرخی، این ارباب و قهرمان حقوق مردم را در ننگ و رسوائی ترک کردند.

امضاء: پرسی لورین

من نمیتونم در باره درست یا نادرست بودن گزارش سفیر انگلیس به ویژه در باره داستان آقای فرخی نظری بدم، اما در مورد بست نشستن ها در سفارتهای انگلیس و روسیه تردیدی نیست. بدبختانه در باره فحاشی و کلاشی روزنامه ها هم در رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?

اون زمان زیاد خونده ام و باید بگم که شرم آورترین بخش گزارش یعنی تحریک مردم نادان برای حمله به یهودی ها و بهائی ها را (که با دین و ایمان و باورشون اصلا کاری ندارم، چون فقط به خودشون مربوطه) متاسفانه در اول انقلاب اسلامی دیدم و از دیدن اینکه کسانیکه نام خودشونو انسان میذارن به خودشون اجازه میدن به انسانهای دیگه به دلیل باور متفاوتشون حمله کنن، من بعنوان یه انسان، بعد از چهل سال همچنان شرمسار هستم.



Government would cease to function when the people's representatives should gather in the Mejlis. This however was not so and the activities of the press remained still curbed to a great extent. At the beginning of the autumn however, various editors of obscure papers began to resort to the familiar blackmail of former times, attacking all and sundry who refused to pay them to keep quiet. There was no sphere outside the range of their vituperations and one or two newspapers were suppressed and one or two editors banished or punished in other ways. There is no Press Law in Persia and no responsibility. Banishment and punishment of penniless agitating editors had no effect and only incensed their colleagues of similar standing.

About that time there was considerable coolness between the Russian Soviet Representative and the Minister of War and the former was undoubtedly subsidising some of the papers indulging in abuse of Ministers, Deputies, British institutions and even at times British officials.

Following on the banishment of a certain editor, Zia-ul-Vaezin, at the hands of the Minister of War, other Editors the leader of whom was a man called Farokhi, published their papers containing a torrent of abuse of the War Minister and almost before their papers were in the hands of the public, scuttled off to take refuge in the Russian Soviet Legation. There they were joined by a band of some forty malcontents and agitators who from their place of refuge sent out invitations to all and sundry to come and join them in their fight for freedom against the tyranny and repression of the War Minister  
and



جناب پرسی لورین

275 <sup>34</sup>

and the existing Military Governorships. They even offered a daily allowance in money to all who would come, but being people of no means themselves, it is to be inferred that their hosts were ready to supply the money. Many people visited the refugees during the day, more for reasons of curiosity than anything else, but very few joined them.

Their object was now clearly stated to be the abolition of the Military Governorships, so that they would be entirely free from any restraint and attack whomsoever they pleased in their papers and the abolition of the Military Governorships in the North would give a free hand to their hosts who could send over from Baku as many propagandists and agitators as they pleased to undermine at their pleasure the authority of the Central Government in that part of Persia.

These refugees were obviously beyond the power of the Persian Government and despite the fact that it was pointed out to the Russian Soviet Minister that his harbouring of such people was not in accordance with the Perso Russian Agreement, he refused to turn them out. In order to solve this difficulty resort was had to the cleaner section of the Press and a violent propaganda was set in motion against the refugees with such good effect that it rallied the mass of the people to the side of the Government and little by little the refugees melted away.

It was not without a considerable struggle however that the Russian and Persian agitators saw their plan failed. They started another popular cry, that of appealing for the Constitutional Law to be fully applied, but they made no impression on the populace. They even exploited a little local trouble between Jews and Mussulmans, urging the Mussulmans to raid the Jewish quarter and the Jews to come and take refuge with their co-religionists

of the

of the Soviet Legation. This agitation was also stopped by the War Minister putting his own armed guards in the Jewish quarter and thereby assuring the Jews safety. The agitators next tried to urge the Mussulman population against the Bahais and invited the Bahais to take fright and find refuge in the Soviet Legation. This agitation also bore no fruit and in the meantime the refugees had dwindled down to a round half dozen.

The "bast" finally came to an end when one evening somewhat late, Farokhi's last few friends went round to his tent to discuss certain matters and found him engaged in an unnameable act with a small boy. The sight of that seems to have been more than even they could tolerate and the next day, Farokhi, the Lord, the Champion of the peoples' rights was abandoned to an ignominious isolation.

I have the honour to be with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient,

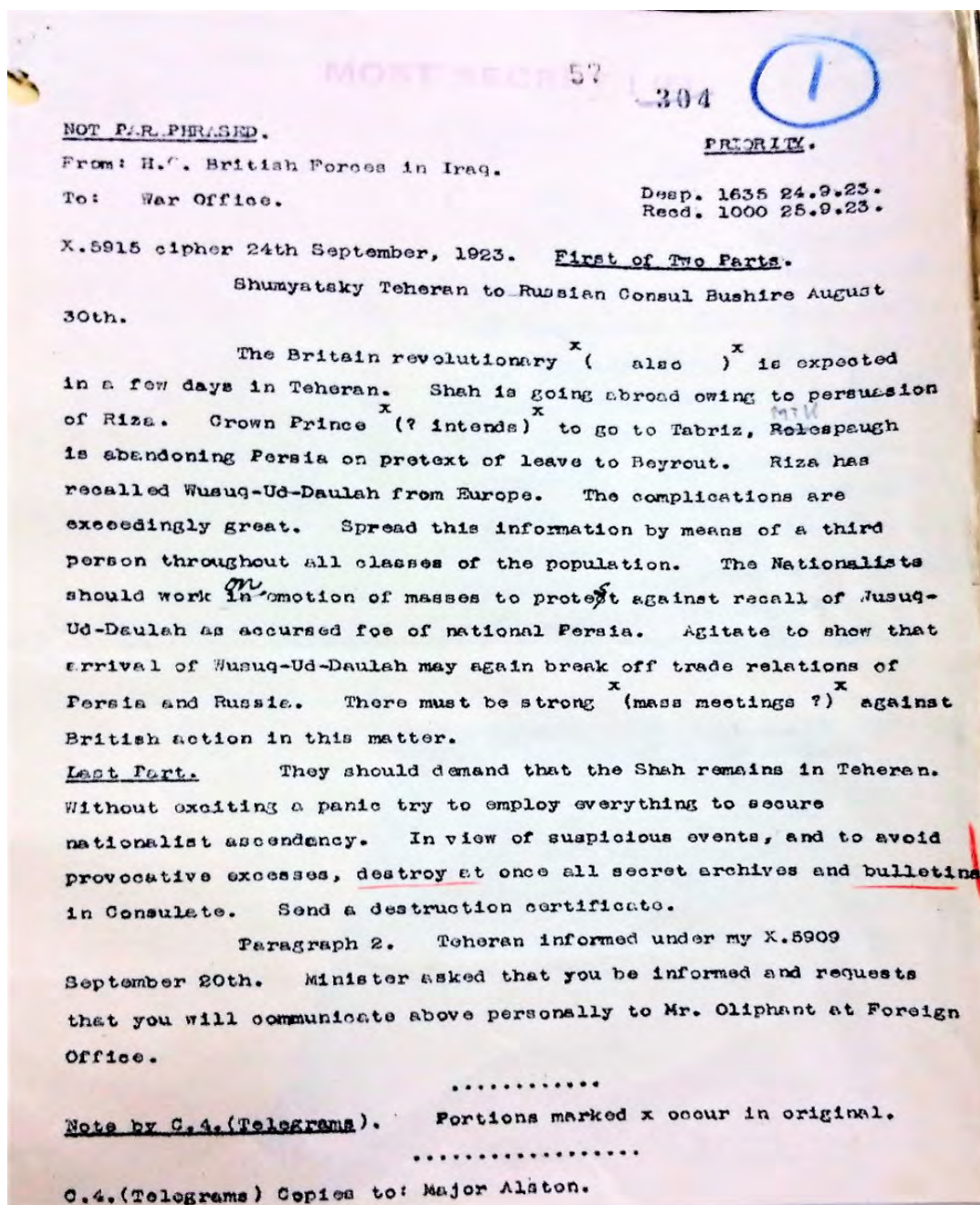
humble Servant,

*Percy Loraine*

در سند دوم می بینیم که نیروهای انگلیسی در عراق به تلگرام محرمانه از سفارت روسیه در تهران را که برای کنسول روسیه در بوشهر در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۰۲ فرستاده شده به جورائی گیر میارن و اونو بصورت خیلی محرمانه به وزارت جنگ در لندن میفرستن! در این تلگرام (اگه درست باشه و کلک خود انگلیسیها نباشه) سفیر روسیه به کنسول دستور میده که به مردم خبر بده که انقلابی های انگلیسی در عرض چند روز دیگه به تهران میرسن. احمد شاه با تشویق رضا خان به خارج میره، ولیعهد قصد داره به تبریز بره، آرتور میلیسا (ایرانی ها میگن میلیسو)، مشاور امریکائی که برای سرو سامان دادن اوضاع مالی به ایران آمده، به بهانه تعطیلات ایران را ترک میکنه، رضا خان از وثوق الدوله خواسته که از اروپا به ایران برگرده، مشکلات بیش از پیش بزرگتر میشوند.

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?

سفیر به کنسول روسیه دستور میدهد که خبرهای بالا را بوسیله اشخاص ثالث (نه روسها) در میون همه طبقات مردم پخش کند. دستور میدهد که میهن پرستان ایرانی باید روی احساسات توده های مردم کار کنند و اونارو تشویق کنند که نسبت به بازگشت و ثوق الدوله بعنوان دشمن ایران اعتراض کنند! نوشته: مردم را سراسیمه و حشترده بکنین از اینکه بازگشت و ثوق الدوله ممکنه دوباره روابط بازرگانی ایران و روسیه را قطع کنه! باید تظاهرات بزرگ در مخالفت با کارهای انگلیسیها برپا بشه. اونا باید بخوان که شاه در تهران بمونه. بعد اضافه میکنه که بدون اینکه ترس و وحشت در مردم ایجاد کنین، هر وسیله ای را بکار ببرین تا میهن پرستان استیلا و تسلط پیدا کنن. و بدلیل برخی رویدادهای مظنون و برای جلوگیری از تحریک و عصبانیت مردم، همه سندهای محرمانه بایگانی شده و بولتن های کنسولگری را نابود کنید و نابودی اونا رو گزارش بدین!



درسهائی که من از این سند گرفتم:

- کشورهای بزرگ مثل انگلیس، روسیه، آمریکا، چین و ... همیشه در کشورهای کوچکتر در حال فعالیت هستن و میکوشن با کمک هم میهن های آدمها، با شایعه و درست کردن اخبار نه چندان درست، احساسات مردم را به نفع منافع خودشون تحت تاثیر بزارن و تغییر بدن.

- کشورهای بزرگ رقیب میکوشن پنه اونها را رو آب بریزن نه بخاطر اینکه واقعاً برای کشور کوچکتر دلشون میسوزه، بلکه برای منافع خودشون. این نباید باعث دشمنی ما با اونا بشه. ما خوبه که این رو بصورت یه واقعیت قبول کنیم و بکوشیم با بازی سیاسی هوشمندانه و بدون احساسات، به نفع کشور خودمون کار کنیم و از آب گل آلود ماهی بگیریم.

- ما هرچقدر هم که بزرگ و قوی بشیم، باید همیشه این احتمال رو بدیم که دیگران علیه ما جاسوسی میکنن و ممکنه بتونن نامه ها و ایمیل ها و تلفن ها و تلگراف هامون رو بدست بیارن، همون کاری که انگلیسها با روسها کردن.

حالا بیا یه سند جالب دیگه رو بررسی کنیم. یادت میاد که سندی رو کردیم که نشون میداد کابینه جنگ انگلیس در ۶ خرداد ۱۲۹۷ موافقت کرده که انگلستان به قوام السلطنه پول ماهیانه بده بشرطیکه قوام به دوستی با انگلستان ادامه بده؟ سند زیر خلاصه تلگرام سفیر به لندن که در تاریخ ۱ آبان ۱۳۰۲ نوشته: **توطئه قوام السلطنه برای کشتن وزیر جنگ کشف شده و چهار "تروریست" دستگیر شدن و اعتراف کردن.** پرونده امر در تهران منتشر خواهد شد. قوام السلطنه به اروپا رفته.

جالبه که آقای مه لت Mallet از وزارت خارجه انگلیس در زیر چکیده تلگرام نوشته: **قوام السلطنه قسر دررفته** (جون سالم به در برده/ از مجازات گریخته). باید بگم که قوام که در اینموقع نماینده مجلس بوده، بازداشت میشه ولی پس از مدتی ظاهراً با میانجیگری احمد شاه آزاد میشه و فوراً به اروپا میره. دشمنان سردار سپه هم از اونروز تا حالا میگن و مینویسن که این یه جریان ساختگی توسط رضا خان بوده. حالا، با رو شدن این سند آدم با خوش فکر میکنه که:

- شاید مخالفای رضا شاه با دیدن این سند سرانجام قبول کنن که کار، کار رضا خان نبوده و به اقرار سفیر انگلیس و تأیید وزارت خارجه انگلیس، کار قوام بوده،

- یعنی ممکنه جناب قوام که بر اساس سند پیشتر قرار بوده تا زمانیکه به دوستی با انگلستان ادامه میده از اونا پول ماهیانه بگیره، این توطئه رو با چشمک انگلیسها ریخته بوده باشه؟

- بر اساس همون سند قبلی که نشون میداد قوام از انگلیس خواسته بوده که اگر تبعید شد، خرج زندگیش را در خارج بدن، آیا جناب قوام السلطنه سالیان درازی را که در تبعید بوده از انگلیس مقرری میگرفته؟ شاید پاسخ این پرسشها رو فقط خدا بدونه!

همون جنابی که در پائین تلگرام نوشته بود قوام قسر در رفته یا جون سالم به در برده، زیر شماره ۲ نوشته: کارهای سردار سپه نمیتونه بدتر از کارهای پیشینیانش باشه، بلکه شاید بهتر هم باشه. ولیعهد شاید برای مدتی جای شاه را بگیره. او شخصی بیفایده یا بی کفایت است، اما کمتر از برادرش بزدل و ترسوست. بعد نوشته که یک نسخه از تلگرام را به دفتر هندوستان بفرستند.

تلگرام دیگه ای هم که در همون وقت از سوی سفیر انگلیس فرستاده شده دیدنی: استعفای دولت (از سوی احمد شاه) پذیرفته شده. وزیر جنگ نخست وزیر میشه. **علیرغم اعتراض شدید وزیر جنگ** یعنی سردار سپه به آقا شاه میگه کشور را ول نکن، درنرو، شاه مطمئناً از کشور میره.

من خطر هائی را که وارد شدن به میدان سیاست متوجه رضا خان خواهد کرد برای او توصیف کرده ام.

او با دیدن بسیار موافق است، اما میگه همه چیزش را روی این ریسک خواهد گذارد. در دو سال و نیم گذشته بطور قاطع ثابت شده که هیچیک از سیاستمداران معمولی توانائی اداره کشور را ندارن و نمیتونن نیازهای حیاتی اش را برآورده کنن.

او (رضا خان) میدونه که همه شرایط علیه اونه و ممکنه که شکست بخوره، اما او این خطر را به جان میخره و همه کوشش خودشو بکار میبره تا کشورش را از بدبختی نجات بده. او میدونه که نیاز به دوستی انگلستان داره و این دوستی را میخواد و درک میکنه که مسائل موجود باید حل بشه.



43 1923	<b>E.</b>	66 E 10479 25 OCT 1923
Registry } Number } E 10479/77/34 <b>TELEGRAM FROM</b> <b>Sir P. Loraine</b> <b>(Tehran)</b> No. 343 Dated 24th Oct. 1923. Received 25th Oct. 1923. E: Persia	<b>PERSIA 312</b>  <u>Resignation of Persian Government.</u> Refers to Tehran telegram No. 337 of October 23rd (E 10452/77/34). Reports resignation of government accepted, minister of war become prime minister and that Shah will leave Persia. Has explained risks to Reza Khan, who is determined to undertake government. He wants British friendship and understands that outstanding questions must be settled. (Sent to India).	
<b>Last Paper.</b>  E 10452	(Minutes)	(Political)
	Political file 119(2) see within	

	PERSIA 313 <u>Political Situation (119).</u>	67
Papers submitted. <u>October 25.</u>	<ol style="list-style-type: none"> <li><u>Sir P. Loraine No. 342 (tel) October 24.</u> Qavam-es-Sultaneh's plot to kill Minister of War. There is little doubt as to his guilt and four terrorists who were to be employed have been arrested and have confessed. The dossier will be published in Tehran. Qavam-es-Sultaneh has left for Europe.</li> <li><u>Sir P. Loraine No. 343 (tel) October 24.</u> The resignation of the Persian Government has been accepted. The Minister of war will become Prime Minister and the Shah will leave Persia. Reza Khan desires British friendship and understands that outstanding questions must be settled.</li> </ol>	
<u>Minutes.</u>	<ol style="list-style-type: none"> <li>Kawam-es-Sultaneh has got off lightly. copy to India office</li> <li>Serdar Sepah can hardly do worse than his predecessors, and may do a good deal better. The Valiahd will probably take the Shah's place, at any rate</li> </ol>	

rate for a time. He is a poor specimen, but less cowardly than his brother.

Copy to India office.

Pattinelli

25 OCT 1923

P.C.H.  
 Oct. 25

L 25/10

SEEN BY  
 26 OCT 1923  
 SIR EYRE CRO...

314

E 10479

25 OCT 1923

PERBIAPOLITICAL

Decypher. Sir P. Loraine. (Tehran).  
October 24th, 1923.

D. 4.15.p.m. October 24th, 1923.

R. 8.30.a.m. October 25th, 1923.

No. 343.

-----oOo-----

My telegram No. 337.

Resignation of government accepted. Minister of War becomes Prime Minister. Shah will certainly leave despite vigorous protest of Minister of War.

I have explained to Reza Khan the risks which I see if he descends into the political arena.

He quite agrees with me but says that he is going to (? gr.omit.)<sup>? risk</sup> everything on this throw. Last two and a half years have proved conclusively that none of the regular politicians are capable of governing the country or doing anything to satisfy its vital need. He knows he may fail and that the odds are against him but he accepts the risk and will do his best to get his country out of her plight. He wants and needs British friendship and understands that outstanding questions must be settled.

Addressed to Foreign Office.

Sent to India.



در زیر چکیده تلگرامهای جناب سفیر که نمیدونم چرا چند خطش را دولت انگلستان سیاه کرده، آقای مه لت نوشته: شاه تصمیم گرفته که فرار کنه، و آگه سر پرسى لورین بیشتر از گذشته بخواد اونو از تصمیمش منصرف کنه باعث میشه که شاه دست رد به سینه اش بزنه. بنظر نمیرسه که سردار سپه قصد داشته باشه که فوری دودمان قاجار را براندازه.

E 10512 / 77/34

PERSIA 320 74

Political Situation (121).

Papers submitted.  
October 29.

[REDACTED]

[REDACTED]

2. Sir F.Lorraine No.346 (tel) October 26.

Conversation with the Shah in which he stated that he could not resist demand of Minister of War to become Prime Minister and that he could not remain in Persia. He will probably leave Tehran November 7th and pass straight through Irak to Damascus and Beirut thence to Marseilles. The Valiahd will remain as Regent.

3. Sir F.Lorraine No.347 (tel) Confidential Oct.27.

The Minister of War will accompany the Shah to the frontier and wishes to proceed via Bagdad to visit the Sheikh of Mohammerah. Bagdad has been informed.

4. Sir F.Lorraine No.348 (tel) October 27.

A mass demonstration is being organised for October 28th at the instigation of Khalisi junior probably financed by Russians. It is to take place near H.M.Legation as a protest against British "oppression" of Irak Ulemas.

5. British Military Attaché, Tehran to War Office, No.44 October 26.

On October 25th a force left Tehran for Sultanabad composed of 800 infantry, 200 cavalry, 100 artillery, 3 field guns, 6 machine guns.

Minutes.

2 x 3. The Shah is determined

on flight, and for Sir P. Koraine  
to do more than he has  
already done to dissuade  
him would be merely inviting  
a rebuff.

It does not look as if Serdar  
Sepah were aiming at an  
immediate overthrow of the  
Kajar dynasty.

Copies to { India Office  
Colonial Office  
Air Ministry

4. Copies to { India Office  
Colonial Office

Northern Dept to see

5. The troops are destined  
for eventual operations against  
the Lurs.

V. P. Mallet

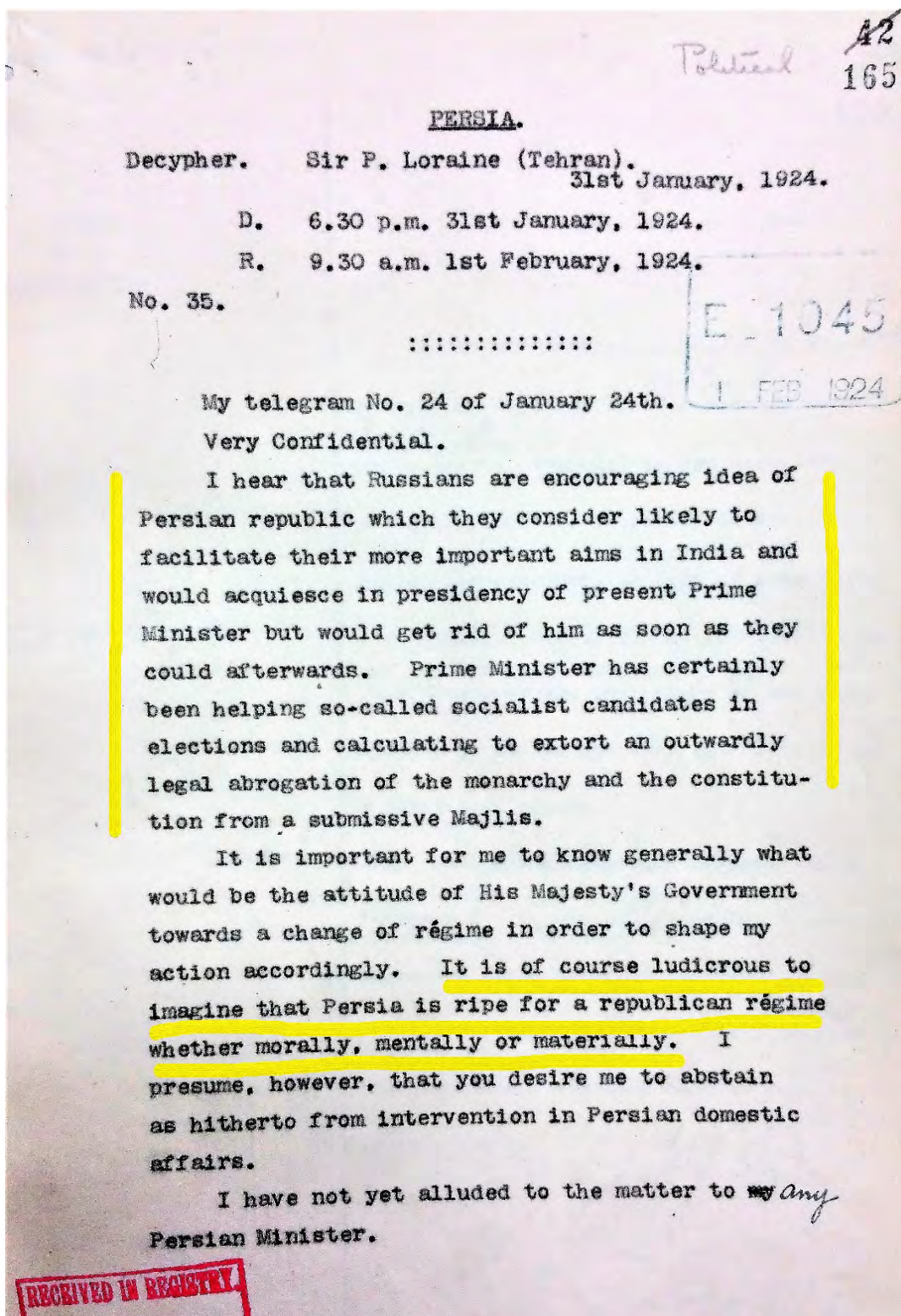
29 OCT 1923

R.C.L.  
Oct. 29

I understand that  
Kee Shah has now gone  
to see the matter  
Aytemur whether he can  
obtain  
the Kajar dynasty

SEEN BY  
30 OCT 1923  
SIREYRE CROWE

نزدیک سه ماه بعد، جناب سفیر در تلگرام خیلی محرمانه ای مینویسه: شنیدم که روسها فکر ایجاد حکومت جمهوری را تشویق میکنند چون بنظرشون به هدف مهمترشون در هندوستان کمک میکنه و موافق رئیس جمهور شدن نخست وزیر (رضا خان) هستن، اما بعد از اون، بمحض اینکه بتونن، خودشونو از شرش راحت میکنند. **نخست وزیر (رضا خان) قطعاً به نامزدهای سوسیالیست در انتخابات کمک میکنه** با این حساب که موافقت به ظاهر قانونی لغو پادشاهی و قانون اساسی را از یک مجلس فرمانبردار بگیره. جناب سفیر بعد ادامه میده که البته مسخره س که تصور کنیم که ایران از دید اخلاقی، فکری و عملی برای یک حکومت جمهوری آمادگی داره! با اینحال، من تصور میکنم که من همچون گذشته از دخالت در امور داخلی ایران پرهیز کنم.



پنج روز بعد، چرچیل در وزارت خارجه در پاسخ تلگرام مینویسه: ثابت شده که شاه کنونی ایران، که هم اکنون در پاریس است، شکست خورده و ناتوان است و غیبت او در صحنه به چیزی ضرر نخواهد زد. چون ممکن است این تغییر بر هندوستان اثرگذار باشد، به دفتر امور هند آگاهی داده شود و به لورین گوشزد شود که همچون همیشه از دخالت در کارهای داخلی ایران پرهیز کند. چند نفر دیگر هم در زیر آن نوشته اند "موافقم".

<p>4</p> <p>1924</p>	<p>E.</p> <p>PERSIA</p>	<p>E. 1045 164</p> <p>L.F.S. 324</p>
<p>Registry Number } E 1046/455/34</p> <p><b>TELEGRAM FROM</b>  <b>Sir P. Lorraine</b>  <b>(Tehran)</b>  No. 36.</p> <p>Dated 31st Jan. 1924.  Received 1st Feb. 1924.</p> <p><b>E: Persia</b></p>	<p><u>Political situation in Persia.</u></p> <p>Refers to Tehran telegram No. 24 of January 24th (E 804/455/34).  Understands Russians encourage idea of Persian republic, and would acquiesce in presidency of present Prime Minister.  Enquires what would be general attitude of His Majesty's Government towards change of régime.</p>	
<p>Last Paper.</p> <p>E 804</p>	<p>✓</p>	
<p>References.</p>	<p>The present Shah, who is now in Paris, has proved a failure and his disappearance from the scene would be no loss.</p>	
<p>(Print.)</p>		
<p>(How disposed of.)</p> <p>Age 50  Feb. 6</p>	<p>As India might be affected by the change  gn. Consult India office  and suggest a reply to the effect that Sir P. Lorraine should be instructed to abstain,</p>	
<p>(Action completed.)</p>	<p>(Index.)</p>	<p>As</p>

As in the past, from all  
intervention in Persian  
domestic affairs.

W. Churchill

1 - FEB 1924

✓ Entirely agree

W.T. 2/2

AC

Feb 2

I agree with you

سند زیر نامه یه افسر اطلاعاتی انگلیسی مامور در ایران به یه سرهنگ بالادستش. این افسر که پیشتر فرمانده تفنگداران جنوب ایران بوده، دوباره به ایران برگشته. اول اینکه امیدوارم منو بخاطر کیفیت پائین سند ببخشی. این گزارش روی کاغذ زرورقی نازک تایپ شده و در نتیجه نوشته های سند زیرش خوندنشو سخت میکنه. برگ آخرشو من مخصوصا کوچک نکردم که بتونی زرورقی بودن خودش و سند زیرشو ببینی. از دید من دو نکته مهم در این گزارش هست.

نوشته: برای مدتی ایران تونسته زندگی زیر حکمرانی مردی (سردار سپه) با ایده ها و آرزوی های میهن پرستانه و تا اندازه ای تداوم فکر و هدف را تجربه کنه، و این یه تجربه تازه س.

دیگه اینکه در پایان گزارش نوشته: متاسفانه باید بگویم که روند جریان اطلاعات امنیتی به ویژه در موارد مهم هم از دید کیفیت و هم از دید کمیت ریزش و سقوط داشته!



من که اینو خوندم، خدا رو شکر کردم برای اینکه ناله آقا از اینکه اداره کارها توسط رضا خان جوری بوده که تا اندازه زیادی جلوی جاسوسی انگلیسیها و خبرچینی و وطن فروشی برخی از ایرانیها را گرفته!

283  
181

CONFIDENTIAL.

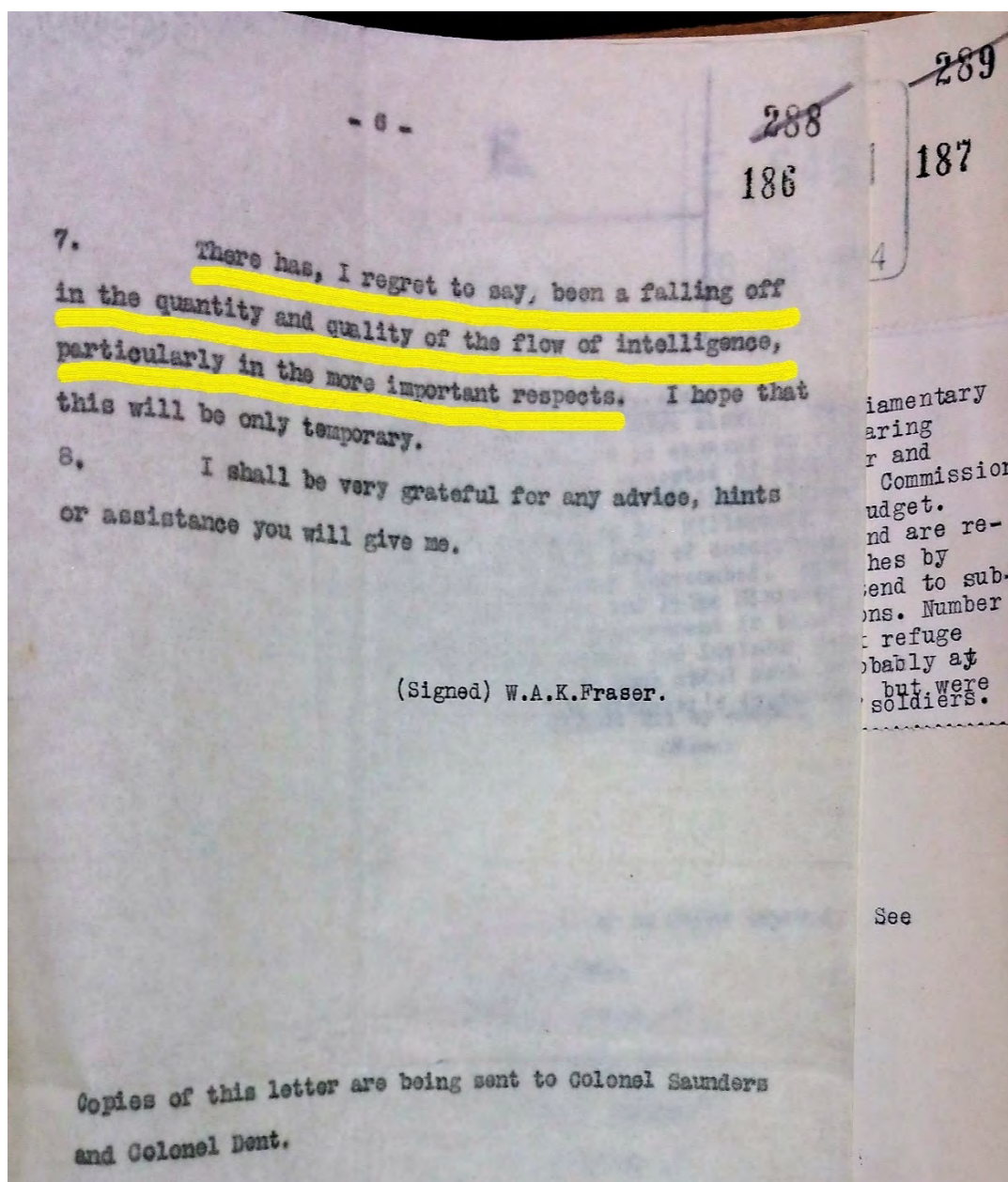
British Legation,  
Tehran.  
1st June, 1924.

Dear Colonel Muspratt,

I presume that you will wish me to continue the monthly D.O. letters which Colonel Saunders used to send and which have been discontinued since he left.

I will not attempt any review of the events of the past three months: for one thing I have been in Tehran little more than a fortnight; for another they have been generously treated in the Summaries sent in by Ranking and in the Minister's despatches.

2. My impressions on returning to Persia after 2½ years absence may perhaps not be without some small interest. I have known the country since 1911 - intimately during the years 1917 - 1921. I had hoped to see considerable changes but though there is outwardly a very marked improvement in some respects, I confess to being disappointed. Presumptuous though it is to give an opinion so shortly after my return, I have very little hesitation in saying that fundamentally little is changed; the plot of the comedy has altered little. For some time past Persia has had the novel experience of being governed by a man of patriotic ideals and some continuity of purpose; he has had the support of the Army, given solely in their own interest. Never in recent years has the Army held the position in Persia that it has today, or, perhaps it would be safer to say, had yesterday. Never have so many men of low birth and no education held posts of such authority and profit. But there are indications - perhaps still a trifle shadowy - that the people are beginning to show their resentment at the



سند دیگه ای که خدمتت ارائه میدم شرایط مجلس ایران و نماینده ها را از دید سفیر انگلیس در ایران نشون میده. روشنه که گزارش آقای پرسلی لورین از دید یه انگلیسی و شاید هم برای دفاع از کارهای خودش نوشته شده باشه، اما من می اندیشم که اگه تنها یه چهارم چیزهائی که در باره مجلس و بازیهای نماینده ها نوشته درست باشه، دل هر ایرانی میهن پرست را به درد میاره و همچنین نشون میده که سردار سپه با چه کسائی سرو کار داشته و برداشتن هر گام برای هرکسی که میخواسته کشور را از بدبختی نجات بده چقدر سخت و دشوار بوده.

من تمام سند را برات میذارم ولی تنها چند جاشو ترجمه میکنم که بیش از اندازه حالت گرفته نشه.

بحران مجلس با فراز و نشیب و با شدت ادامه داره و نیروی دولت صرف این میشه که از شکست خودش جلوگیری کنه. (یعنی دولت مجبور شده بجای اینکه همه نیروی خودشو برای رفع بدبختی های گوناگون بذاره، همه توانشو بذاره برای جلوگیری از سقوط خودش!)

هر دو طرف (هواخواهان دولت و مخالفان در مجلس) سرسختی و پشتکار و کاردانی چشمگیری در رسیدن به هدف هاشون نشون داده اند که اگر در راه سودمندی هدایت میشد میتونست این امید را بوجود بیاورد که نجات کشور میتونه از درون کشور (بدون دخالت بیگانه) انجام بشه.

در ایران باور همگانی بر اینه که، شاید هم حق داشته باشن، که دولت نفوذ زیادی در انتخابات داره. (شگفت آور نیست که هنوز که هنوز، پس از گذشت یکصد و چند سال، در ایران و بسیاری از کشورهای دنیا مردم همون باور را دارن؟ حالا، اونایی که فکر میکنن روشنفکران و دانشمندان هم حرف همدیگه رو تکرار میکنن که رضا شاه جلوی دموکراسی را در ایران گرفت!)

آقای سفیر ادامه میدهد: چون هیچگونه اصول و پایه و الگو و راهنمای سیاسی و یا همکاری سیاسی جدی و میهن دوستانه وجود نداره، عامل اصلی بازیهای پارلمانی مجلس ایران بیشتر برپایه جاه طلبی و آز و طمع شخصی سیاستمدار هاست.

تشکل حزبی شبیه آنچه که در غرب وجود داره، در اینجا تقریباً وجود نداره و شاید بجز یکی دو نفر، هیچکس برنامه سیاسی شکل گرفته ای نداره و دسته بندی نمایندگان با رهبرهای سیاسی موقتی و به امید بدست آوردن منافع شخصی خودشونه.

دسته پشتیبان دولت گروه ملی گرا به رهبری سلیمان میرزا و میرزا محمد صادق طباطبائی هست که تعدادشون به بیست نماینده میرسه. دسته مخالفان دولت به رهبری نصرت الدوله هست که فرد مهم اونها (آخوند) سید حسن مدرس هست که فردی است متکبر، تنگ نظر و متعصب. میرزا هاشم آشتیانی و قوام السلطنه رهبری بخش دیگه مخالفان دولت را دارند که با یه دسته از سیدهای آخوند گروه مذهبی مجلس را تشکیل میدن. پنج شش تا نماینده مستقل غیر قابل اتکا هم هستن که گاه با طرفدارای دولت و گاه با مخالفای دولت لاس میزنن.

بقیه صفحه یک و دو گزارش موش و گربه بازیهای سیاستمدارها و وزیرها و احمد شاه را نشون میده، اما پائین صفحه دوم از یه قانون مسخره انتخابات حرف میزنه که آدم از خوندنش شاخ در میاره! در اون زمان قانون اجازه میداده که اگه کسی که مثلاً نامزد انتخابات برای مجلس از شهر تهران میشه و رای نمایاره، میتونه در همون دور انتخابات به یه شهر دیگه که هنوز انتخابات را انجام نداده بره و از اونجا نماینده بشه!!!

سفیر گزارش میده که پس از هیجده ماه بررسی به این نتیجه رسیده که درستی و صداقت و ارزش را در دسته ملی گراها و دموکراتها بیشتر از هر دسته دیگه میشه دید و اگر سرنوشت ایران این باشه که بوسیله ایرانیها به رستگاری برسه و نجات پیدا کنه، تنها از راه این دو دسته خواهد بود... مردانی در میان آنها هستن که میخواهند نه برای منافع شخصی خود، بلکه برای کشور خدمت کنند. اما ارتجاعیون (آخوند) چنین نیستند. آنها سراپا فاسد، کاملاً خودخواه و از بیخ و بن غیرقابل اتکاء هستن. آنها خدائی بجز ثروت و انگیزه ای بجز پول و طمع و قدرت ندارند.

در اینجا جناب سفیر روباه صفت حقیقتی را اعتراف میکنه ولی با بازی کردن با کلمات میکوشه اون را پنهان کنه. مینویسه: از دید من ریشه مشکلات ما در این کشور در اینه که در ذهن ایرانی ها دولت انگلستان در زمان جنگ (جهانی اول) و سالهای پس از آن با آخوندهای ارتجاعی دمساز و هم آوا بوده که در حال حاضر مردم عمیقاً نسبت به اونها بی اعتماد و مظنون هستنند و ازشون تنفر دارن. (پدر سگ نمیکه که واقعاً اینطور بوده، بلکه میگه که این چیزیه که در ذهن ایرانی هاست).

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES.

PERSIA.

211  
[August 7.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 1.

[E 8049/77/34]

No. 1.

*Sir P. Loraine to the Marquess Curzon of Kedleston.—(Received August 7.)*

(No. 301.)

My Lord,

*Tehran, June 19, 1923.*

I HAD the honour to inform your Lordship in my telegram No. 147 of the 14th May that the Cabinet of his Highness Mustaufi-ul-Mamalek was very insecure; that his parliamentary majority, which was never very large, had been reduced to a narrow margin, and that Nosret-ed-Dowleh and Kawam-es-Sultaneh were intriguing to bring about his downfall. On the 12th June I reported in my telegram No. 185 that the Cabinet had fallen.

During the period between the two above-mentioned dates the parliamentary crisis continued in varying degrees of intensity; the energies of the Government were absorbed in endeavouring to avert defeat; the Opposition left no stone unturned to force a resignation; both sides showed remarkable tenacity of purpose and displayed a degree of energy and resourcefulness which, if directed into more profitable channels, might justify the hope that the salvation of the country may still come from within.

The crisis was undoubtedly precipitated by the approaching end of the 4th Majlis and the general election which had already begun. It is commonly believed in Persia, and probably with reason, that the Government in power has a disproportionate influence over the results of the election of Deputies to the Majlis, both in Tehran and the provinces; in the provinces its influence is exerted through the Governors whom it appoints. To this may be attributed the exceptional rivalry during the last month of the premiership of his Highness Mustaufi-ul-Mamalek.

In the absence of any political tenets, guiding principles or political co-operation of a serious and patriotic kind, the dominating factor in Persian parliamentary manoeuvres is for the most part the personal ambition or cupidity of individual politicians. Political parties, in the Western conception of the term, have not scarcely begun to take shape in the Majlis, which is split up into numerous groups of Deputies, owning, with perhaps one or two exceptions, no definite political programme, and acknowledging only temporary allegiance to various leaders in the hope of personal reward.

In this atmosphere of individual rivalry the advent of a general election supplied the motive for a more definite orientation than is customary of disconnected groups into two distinct camps; the supporters of the Cabinet and the Opposition. The result was a division of the Majlis into two parties of almost equal numbers; a few individual Deputies, rather more unscrupulous than the rest, added zest to the game by transferring their fickle allegiance from one party to another with disconcerting frequency, and with the result that the Government and the Opposition alternately claimed a majority. The mainstay of the Government support was composed of the Nationalist group under the leadership of Suleiman Mirza and Mirza Muhammad Sadik Tabatabai, numbering some twenty Deputies; the Opposition was led by Nosret-ed-Dowleh and his group, of whom the outstanding figure is Savvid Hassan Modarres, a conceited and narrow-minded bigot. Other important factors in the Opposition were Kawam-es-Sultaneh and his followers, of whom the principal member is Mirza Hashim Ashtiani; Kawam-ed-Dowleh with five or six adherents, and a small group of Sayyids who comprise the religious element in the Majlis.

The Opposition began to muster their forces in April, when strong criticism of the national budget, then being discussed in the Majlis, led to the resignation of the Minister for Finance, his Excellency Beha-ul-Mulk. Thenceforth the difficulties of the Government gradually increased in consequence of the relentless tactics of obstruction employed by the Opposition. Both parties courted the unreliable support of a half-dozen "independent" Deputies. For some time the majority of one or two was claimed alternately by the Government and the Opposition; on two occasions demonstrations were held outside the Parliament buildings by the mob on behalf of the Government, and the Deputies were able to leave the building only after the arrival of troops. Gradually, however, the Opposition succeeded in obtaining a definite majority, and finally presented a document signed by forty-four Deputies—out of a total of eighty-three—to Motamen-ul-Mulk, the President of the Majlis, demanding the

[380 g—1]

resignation of Mustaufi-ul-Mamalek. The latter refused to resign except on the direct command of the Shah, or unless an interpellation in the Majlis resulted in a vote of lack of confidence; he refused to be coerced by unconstitutional means, and he regarded the document presented by his opponents as unconstitutional. The Opposition were unwilling to interpellate the Government owing to the fact that according to article 67 of the Fundamental Law, a reply to an interpellation may be deferred for a month. In this case a month would outlive the present Majlis, and the interpellation would serve no useful purpose. A deadlock ensued. The ordinary business of Government was neglected. The supporters of the Government, in their turn, adopted obstructive tactics and refused for some days to attend Parliament, with the result that in the absence of a quorum no sitting could be held.

An attempt was now made by the moderate elements of both parties to seek a solution of the crisis; a commission of eight Deputies was appointed, including four from each party, to endeavour to reach a compromise and to effect a reform of the Cabinet. Kawam-es-Sultaneh was for a time persuaded to cease his opposition, and His Majesty lent his support to the movement. It was suggested that Mustaufi-ul-Mamalek, Mushir-ed-Dowleh and Kawam-es-Sultaneh should combine to form a coalition Cabinet under Mustaufi. The movement for a coalition was, however, speedily wrecked by Nosret-ed-Dowleh, who realised immediately the danger of isolation in this combination and the consequent destruction of his power to dominate the situation by playing one party off against another.

Nosret-ed-Dowleh now played his trump card. The policy of Mustaufi-ul-Mamalek had become identified, in the public mind, with one, if not of active sympathy, at least of benevolent neutrality towards the Russian Legation. The steady support given him by the Nationalist party strengthened this conviction; and it was now necessary to sound the alarm of growing Bolshevik influence to attract to his side the Deputies of higher social standing. This he proceeded to do vigorously, with the result that the struggle was dressed up in the character of a class fight of Conservatism against Socialism. At the psychological moment he sent his brother Muhammad Vali Mirza to see His Majesty, who was already disturbed at the protracted crisis, and whom he had already himself scared to good purpose with the Bolshevik bogey. As a consequence of the visit, His Majesty sent, on the 10th June, for Mustaufi-ul-Mamalek, who gathered from the interview that he no longer enjoyed the complete confidence of His Majesty. On the following day, the 11th June, the Opposition spokesman, Sayyid Hassan Modarres, interpellated the Government on the vague and flimsy pretext of its foreign policy, and Mustaufi-ul-Mamalek, while denying the charges brought against his Cabinet, announced his intention of presenting his resignation to His Majesty forthwith.

He did so, and His Majesty accepted his resignation on the same day.

In my opinion, the overthrow of this Government was entirely unnecessary and actually prejudicial. As usual, the whole business was engineered and stage-managed by Nosret-ed-Dowleh. He was actuated principally by a dire apprehension of losing his own election, and if he fails to become a Deputy in the 5th Majlis, that will certainly be the end of his political career and influence for some time to come—a most desirable consummation. Mustaufi-ul-Mamalek and his democrat supporters were trying to make the elections as free as possible from unfair influences. They dislike and mistrust Nosret-ed-Dowleh, and nothing would please them better than his rejection at the polls. As the slow counting of the votes cast for the twelve Tehran Deputies proceeded, and it is not yet completed, it became apparent that there was a fair chance of Nosret-ed-Dowleh not being returned for Tehran. This galvanised the Prince into an almost superhuman activity, and he hoped by overturning the Government perchance to obtain a reversal of the decision in Tehran, but certainly to make his election sure in a provincial constituency, *e.g.*, Kerman, Kermanshah, Hamadan or Shiraz. This is indeed possible owing to the astonishing electoral arrangements in Persia, which make it possible for a candidate who has been rejected in one constituency to offer himself for election in another where the polling has not already taken place.

But Nosret-ed-Dowleh had another motive also. He had come to realise that the Government of Mustaufi-ul-Mamalek was at heart friendly to Great Britain and intended to come to terms with His Majesty's Government. The Bolshevik scare was therefore a mere pretext; the blow was aimed at the British. An interesting remark of Nosret-ed-Dowleh has been reported to me by a Persian acquaintance who overheard it: "En renversant le Gouvernement, j'ai tiré ma dernière cartouche contre les Anglais." Among the Persians themselves there is no family more cordially detested than that of Farman Farma, and no individual more than Nosret-ed-Dowleh, but they

are still feared, and the other Persians are still too timid to deal with them in the only sensible way, which is to turn them out of the country. Curiously enough, however, what the Persians are most frightened of is that Nosret-ed-Dowleh should reinstate himself in the graces of this Legation and return to power in a practically unassailable position with British backing. I am taking steps, which I think will shortly bear fruit, to disabuse them of this idea, and I have not hesitated to say that I would rather see Anglo-Persian relations continue in their present unsatisfactory state than have a rapprochement through the intermediary of Nosret-ed-Dowleh.

After having watched Persian internal politics closely for eighteen months, I have formed the opinion that in spite of their doctrinaire tendencies, their petulant insistence on rights of national sovereignty and their fractious suspiciousness, there is more worth and honesty to be found among the Nationalists and Democrats than in any other group of public men. If Persia is destined to find any degree of internal salvation, I think it will come from that quarter. There is some genuine patriotism among them, though its manifestations are rarely very happy, and there are men among them who are anxious to work for the good of their country without personal profit. This cannot be said of the reactionaries, who are thoroughly corrupt, thoroughly selfish, and completely unreliable. They have no god but mammon, and no incentive but greed for money and power.

The root of much of our recent difficulties in this country has, in my opinion, been due to the fact that owing to her policy during and immediately after the war, Great Britain became associated in the popular mind with the reactionaries, who are now profoundly mistrusted and cordially disliked. What success the Bolshevik Russians obtained, and they have only lost it through their own mismanagement and obvious reversion to type, was due to their identification with the popular and anti-reactionary movement; there has at no time been any sympathy for Communism among the popular parties, nor in my conviction will there ever be, but there was a not unnatural tendency to lean towards an outside influence which professed sympathy with the popular aspirations and proclaimed itself to be the champion of the down-trodden, and the exponent of the greatest degree of popular liberty which the world has yet seen. I think, however, that the scales have now fallen from the Persians' eyes, and that they are no longer the dupes of these high-sounding professions.

If the popular parties in Persia can now be brought to understand that England is unchanged, that she is still, in spite of the most grotesque misrepresentations, representative of the truest liberties, I think they will turn much more willingly to us than they ever did towards the Russians, and that a marked change will come about in the general atmosphere.

It was in order to start this idea that I recently established contact with two of the popular leaders, Suleiman Mirza and Tabutabai. I found with them strong evidence of an almost axiomatic belief that England had withdrawn her former sympathy with the movement for popular liberties and free institutions, and I think I have already gone far to shake that belief, and to show them the singleness and consistency of British policy and the mischief which is being done by those who seek to keep Persia and England apart.

I am forwarding copies of this despatch to the Government of India and to His Majesty's Acting High Commissioner at Bagdad.

I have, &c.  
PERCY LORAINÉ.

گزارش زیر را جناب سفیر در تاریخ ۲۱ بهمن ماه ۱۳۰۲ خورشیدی برای وزیر خارجه جدید بنام مک دانلد نوشته که آگاهی ها و اطلاعاتی را میدهد که وزیر را با رویدادهای ایران آشنا کند. شماره یک در باره بدهی های ایران به انگلیسه و اینکه دولتهای گوناگون از تسویه حساب سر باز زن و گفتن ما پول نداریم که بدیم. آقا پیشنهاد کرده که تخفیف هائی داده بشه و نوشته که دستوری که بهش داده شده بوده اینه که تا وقتیکه ایرانیها رفتار شونو نسبت به انگلیس بهتر نکردن نباید چنین امیدی به اونا داده بشه!

شماره ۲ در برگ ۲ میگه که دولت ایران (سردار سپه) میکوشه که تا اونجائی که میتونه نیاز هاشو از کشورهای دیگه تامین کنه که منافعش به انگلیسیها نرسه. نمونه هائی که میاره:

قرداد نفت شمال با امریکائی ها،

گفتگو با امریکائی ها برای ساختن راه آهن،

سفارش خرید وسایل تلگراف به روسیه،

خرید کامیون از آلمان،

وارد گفتگو نشدن با سندیکای راه آهن متعلق به انگلیسیها و تسویه حساب نکردن با اونا،

بیرون کردن پزشکان انگلیسی از بیمارستان دولتی،

زیرپا گذاشتن توافق با انگلیس با انتصاب یک ایرانی بعنوان مدیرکل اداره پست،

رسیدگی نکردن به چندین فقره دعوی های بانک شاهنشاهی ایران (متعلق به انگلستان) که حتی حکم دادگاه هم به نفع آنها صادر شده،

گفتگو با فرانسه و سوئد برای دادن امتیاز ایجاد ایستگاههای بیسیم در ایران و بی توجهی به پیشنهادات انگلیس در این باره...

شماره ۳ آه و ناله و گلابیه جناب سفیره در باره اینکه دولت ایران (سردار سپه) بطور یک جانبه عملاً کاپیتولاسیون یا مصونیت کامل افراد خارجی در ایران را لغو کرده، رفت و آمد و سفر خارجی ها در ایران و دیدارهای آنها با حاکم های ولایات یا استانداران را محدود کرده.

شماره ۴ گله از اینکه دولت ایران مواضع انگلیس در عراق را ندیده میگیره مگر در جاهائی که به نفع منافع خودش باشه!

شماره ۵ میناله از اینکه دولت ایران جلوی انتشار روزنامه هائی را که علیه انگلیس مطب مینویسن نمیگیره!

به جمله بعدش هم نگاه میکنیم: رویهمرفته، و با وجود در نظر گرفتن انحراف اخلاقی شرقی ها و عادت پشت هم اندازی و عقب انداختن کارها، **من هیچ نشانه ای نمی بینم که دولت ایران حسن نیتی نسبت به پرسشها و خواسته های ما داشته باشه یا برای حل اونها با روحیه دوستانه گامی برداره!**

در برگ سوم، پاراگراف دوم، آقا به روشنی مینویسه که از ورود امریکا به میدان مالی و اقتصادی ایران احساس خطر میکنه! بعد هم به گفته نماینده ایران در امریکا اشاره میکنه که گفته بوده: **ایران میخواد خودش را "از زیر یوغ اقتصادی انگلیس و روسیه خلاص کنه".**

بعد، آقای سفیر برای رئیس جدید خودش مینویسه که در گزارشهایش در دو سه سال گذشته دولت انگلیس را آگاه کرده بوده که "رضا خان نه تنها با ارتش ملی (که خودش بوجود آورده) عملاً همه کشور را زیر کنترل خودش گرفته، بلکه فرماندهی عالی نیروی سیاسی را هم در دست گرفته! (چی شد؟ مگه دولتمردا و سیاسیون ایرانی و انگلیسی نمیگفتن رضا خان کم سواده و روستائیه و چیزی نمیدونه؟ پس چه جوری همه شون را در شترنج سیاسی و نظامی شکست داده؟)

سفیر ادامه میدهد: در حقیقت آنچه را که من در سال ۱۹۲۲ بعنوان **برنامه جسورانه و بی پروای او** توصیف کرده بودم، عملاً از هر جهت با جنگ و جدل نسبتاً کم به مرحله اجرا درآمده. کار هنوز کامل نشده و کار تثبیت باقی مانده اما نقاط خطر برطرف شده و **پیروزی کامل به احتمال بسیار زیاد قطعی است.** افزون بر این، غیرقابل تصور است که **هیچ چیزی بجز مرگ ناگهانی بتواند رضا خان را از موقعیت کنونی اش بزیر آورد یا اگر او بخواهد قدرت بیشتری بدست آورد بتواند جلوی او بگیرد...**

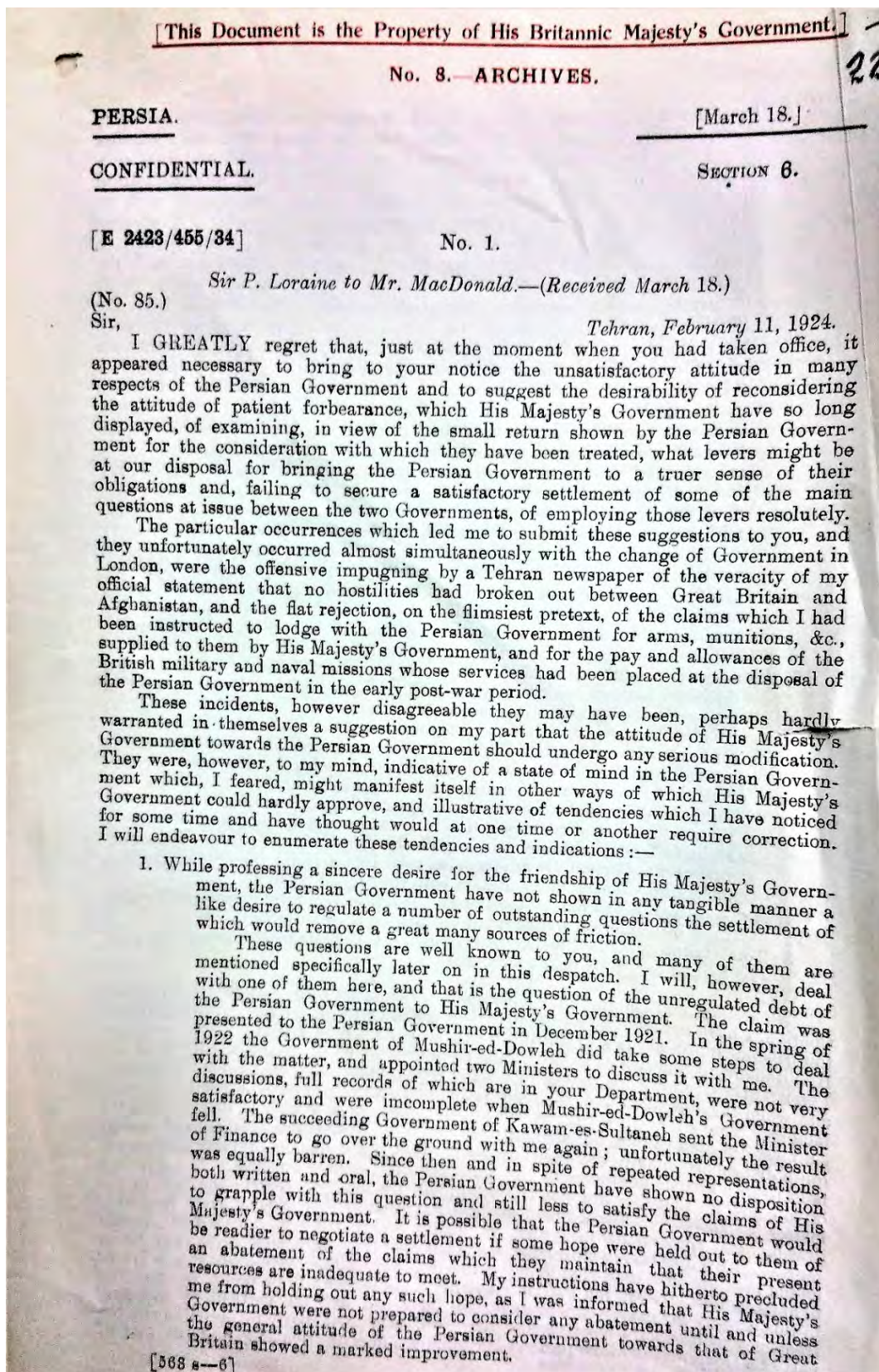
دوره گذر از خطر به سر آمده و از دید من قدرت مرکزی میتواند روی پای خود بایستد...

آقا بعد ابراز عقیده میکنه که ایرانیها در شرایط روحی کنونی نه آمادگی دارند و نه میخوان که برای انجام کارها و قراردادهای بازرگانی و غیره انگلیسیها را برابر با کشورهای دیگه در نظر بگیرن. و میگه تا زمانیکه این روحیه وجود داره آینده اقدامات اقتصادی انگلیس در ایران در خطر خواهد بود!

بعد، جناب سفیر از شخصیت و شیوه و رفتار رضا خان برای وزیر خارجه جدید مینویسه:

او مردی است که هرچه امتیاز از شما بگیرد بیشتر میخواهد، و گاه گاهی باید به روشنی به او نشان داد هر امتیازی را نمیتواند بگیرد. در حقیقت او هیچ حد و مرزی برای کارهای خود نمی شناسد مگر اینکه طرف در برابر او محکم بایستد. او اهمیت هر چیز را از دید خود می بیند و یک اخطار ناراضیاتی کلی، حتی اگر از سوی دولت پادشاهی انگلیس باشد،

برای اینکه بر او اثرگذار باشد، باید یک تهدید موثر را بدنبال داشته باشد. او یک برداشت زیرکانه از فکر و قصد طرف مقابل دارد، بلوف نمیخورد و دست طرف مقابل را میخواند.





2. A disposition to discourage British enterprise in this country, if possible to disregard British interests, and to have recourse to any other country rather than Great Britain for the purchase of Government materials and assistance in any form of economic development. This tendency has been exemplified in the case of the Northern Oil Concession; the negotiation with an American company for railway construction; the order for wireless telegraph apparatus from Russia; the purchase of motor lorries in Germany; the failure either to negotiate for railway construction with the Persian Railway Syndicate or to settle its account for the survey work undertaken several years ago; the eviction of the British doctors from the Persian Government Hospital; the vexatious delay in carrying out even their own proposals for settling the claim of a British subject in connection with the navigation of Lake Urumia; the violation, by the appointment of a Persian to be Director-General of Posts, of the conditions subject to which His Majesty's Government had agreed to negotiate for the transfer to the Persian Administration of the British post offices in the South; the failure to deal with a number of claims of the Imperial Bank of Persia, even in cases where suits had been brought in the Tribunal of the Ministry for Foreign Affairs and judgment given in favour of the Bank; the discussion of a concession for the establishment of wireless stations in Persia with France and, it is to be believed, Sweden, while British offers to carry out this work were studiously ignored; the dilatory tactics employed in settling the outstanding telegraph questions; the disclaimer of responsibility for the victims of robberies on the Persian highways; the failure to apply a uniform tariff on all the frontiers of the kingdom; the unsatisfactory functioning of the Tribunal of the Ministry for Foreign Affairs in suits to which British subjects are parties.
3. A disposition on the part of the Persian Government to settle, by a unilateral decision, matters affecting the position, rights and privileges of foreign representatives and foreign subjects enjoying extra-territorial jurisdiction; this has been exemplified in the negotiation of the protocol for the reception on first arrival of foreign diplomatic representatives; in the matter of the procedure to be followed as regards the exchange of visits between consular officers and Persian provincial governors; in the issue of regulations for the admittance and sojourn of foreign subjects in Persia; in the modification of courtesy titles hitherto accorded, by usage if not by right, to foreign representatives in the Persian language; in the disinclination of the Persian Government to take into account the special position of foreign subjects in connection with the levy of taxation.
4. A disposition on the part of the Persian Government, except in matters affecting their own interest, to disregard the British position in Iraq.
5. Total failure of the Persian Government to discourage the periodical anti-British outbursts in the local press.

Altogether, and making due allowance for oriental obliquity and habits of procrastination, I have not any impression that the Persian Government are showing goodwill towards our questions or seeking to solve them in a spirit of friendly neighbourliness. It is difficult to conceive of an institution more difficult to do business with than the Persian Ministry for Foreign Affairs. Many representations go unanswered altogether, and when they are answered, the reply is almost invariably evasive or frankly unsatisfactory. The slightest matter is subjected to the most vexatious delays, and the simplest question cannot be regulated without the expenditure of time and energy quite disproportionate to the issue involved. This accumulation of petty annoyances is in itself a serious hindrance to the transaction of serious business. The Persians often complain that they are not treated kindly by foreign Powers; the fact of the matter is that before settling the most elementary matter they exhaust every method of evasion and procrastination, and, if finally worried by a terrier-like foreign representative into taking a decision, make out that they have only given way under undue pressure, and that what he has claimed as a right they have granted as a favour to appease him. Given the Persian mentality these tactics will no doubt be employed in this country for many years to come, but their use, and the particularly annoying frequency with which I have encountered them, seem particularly inappropriate on the part of a Government which professes genuine feelings of friendship towards that of Great Britain.

It was not, however, only the inconsistency between Persian professions and Persian acts, nor even the sharp contrast between the Persian attitude towards ourselves and the helpful friendship in many difficult questions and circumstances extended by His Majesty's Government to Persia, that impelled me to lay the circumstances before you as fully as was possible by telegraph, and to seek an expression of your views. I had other considerations also in mind.

Firstly, the dangers which, in my opinion, are attendant on the entry of America into the Persian arena as a financial and economic competitor. This subject was treated in my telegram No. 41, Confidential, of the 2nd February, and I have nothing substantial to add thereto. My apprehensions may have fixed themselves on a mare's nest, and nothing would please me better than to find that such was the case; but the indications of American activity, coupled with the policy of the Persian Government, now publicly avowed by the Persian Minister in Washington, of "shaking off the British and Russian economic domination of Persia," constituted evidence of far too circumstantial a character to be ignored, and it, therefore, seemed necessary to take thorough stock of the situation if we were not to find ourselves confronted with a state of affairs by no means free from dangerous possibilities.

Secondly, I judged that the change in the general Persian situation, which in a series of reports, and notably in my despatch No. 551, Confidential, of the 4th September, 1922, and No. 31, Confidential, of the 10th January, 1923, I have led His Majesty's Government to anticipate, had to all intents and purposes been effected; for Reza Khan has not only got practically the whole country under control through the national army, but he has also gathered supreme political power into his own hands. Indeed, what I described in 1922 as his bold and adventurous plan has actually been carried out in all essential respects, and with comparatively little fighting. The task is not yet complete and the work of consolidation remains, but the main danger points have been surmounted, and entire success is, in all human probability, certain. Furthermore, it is hardly conceivable that anything short of sudden death could dislodge Reza Khan from his present position against his will, or prevent him from seizing even wider powers should he so desire.

It is not too much to say that without the forbearance of His Majesty's Government the difficulties of Reza Khan's self-imposed task would have been trebled, and his chances of success in carrying it out proportionately diminished. The forbearance has amounted to actual assistance, as which, indeed, it is regarded by a great number of the Persians themselves, and precious material assistance has also been given by His Majesty's Government in authorising the grant of advances by the Imperial Bank of Persia to the Persian Government at certain moments of extreme financial stringency, albeit their own claims on Persia remained unacknowledged and unsatisfied. Persia has thus been enabled to weather a most difficult period of her existence, and so long as there was a danger of collapse or a doubt in regard to her successful emergence, I have myself, on Persia's behalf, urged on His Majesty's Government the use of further indulgence, actuated as I was by the conviction that a collapse of the administrative machine would be far more prejudicial to British interests than the extension or consolidation of the central authority.

That transitional period is now drawing to its close, the central authority is, in my judgment, reasonably able to stand on its own legs, and it is time for us to look after our own interests rather more closely. I do not mean to suggest by this that our interests have suffered in any essential respect; on the other hand, I am of opinion that we have come through this difficult transitional period practically scatheless, and that our main interest has been best served by buttressing up the integrity of this country and encouraging its efforts towards regeneration and reconstruction. Apart, however, from the sound axioms of our general policy towards friendly States, and leaving out of discussion for the moment the vital strategical considerations from which the Persian problem can never be divorced, I take it that we must always look to Persia as a possible field for the employment of British enterprise, industry and capital, in which regard we claim no privileged position, but merely equality of opportunity.

I do not believe that the Persians, in their present state of mind, are either ready or willing to grant us this equality of opportunity, and that they will load the dice against us whenever they see a way of doing so; and I do consider that the prospects of fruitful British economic activity here in the future are being jeopardised so long as this state of mind continues.

That there are means at our disposal to bring about a change in this attitude can hardly be doubted, but the subject is a complicated one, intertwined with other

considerations of a wider range than conditions in Persia alone, and their discussion could more usefully be reserved for the personal consultation to which, Sir, you have honoured me with an invitation.

Thirdly, I had to take into account the personal character and idiosyncracies of Reza Khan. My own relations with him have certainly been more satisfactory than with any other Persian statesman, and he has, I think, a genuine personal regard for me. He is, however, a man who takes an ell for every inch he is given, and who must be clearly shown from time to time that certain inches cannot be conceded; in fact, he does not understand any barriers to his own activity unless they are made perfectly plain to him and until he has tested their solidity. Any withdrawal of the sympathy and encouragement, which he has received from us in carrying out his policy, would certainly cause him dismay, but if after some time it appeared to be unattended by any tangible consequences he would merely conclude that the sympathy, &c., could conveniently be dispensed with. He measures the importance of things by what he sees himself, and a general warning of displeasure, even of that of His Majesty's Government, would need to be followed by some visible effect to carry real weight with him. He has a pretty shrewd notion of the strength of the other man's hand, and will always call it rather than risk being bluffed. If the appeal which I am about to make to him, in compliance with your telegram No. 27 of the 29th January last, should fail of result, a tiff with him, followed by a reconciliation after some of our questions have been settled, might well possess the proverbial attributes of a stitch in time.

I have, &c.

PERCY LORAINÉ.

حالا میرسیم به یہ سند دیگہ کہ نزدیک چہار ماہ بعد از تلگرام بالا نوشته شده. در این سند از فشار روی دولت سردار سپہ و مخالفت مجلس با او نوشته شده و اینکہ شاید رضا خان برای جلب حمایت برخی در مجلس مجبور بشہ چند نفری را مثل نصرت الدولہ و مصدق السلطنہ کہ نویسنده اونارو سیاستمدارای ہمیشگی و حتی موروثی توصیف میکنہ، بعنوان وزیر بہ دولت خودش وارد کنہ. نکتہ جالب اینہ کہ یکی از بزرگان وزارت خارجہ انگلیس با خط خودش اظهار نظر کردہ کہ "اگہ رضا خان مجبور بشہ کہ کسانی مثل نصرت الدولہ را وارد کابینہ خودش کنہ طبیعتاً خیلی مہم خواهد بود و احتمالاً شروع پایان کار او خواهد بود! و اضافہ میکنہ کہ نصرت الدولہ خیلی زرنکتر از رضا خانہ (یعنی رضا خان نمیتونہ از پس اون بر بیاد!)

برای تو و من حالا جالبہ کہ بہ گذشتہ نگاہ میکنیم می بینیم کہ سردار سپہ نہ تنها از پس نصرت الدولہ براومد، بلکہ بسیاری دیگر را ہم در شترنج سیاسی شکست داد. دیگہ اینکہ نہ تنها کسی نتونست کار رضا خان را تموم کنہ (یعنی از کار بندازنش) بلکہ یہ سال بعدش شاہ شد و ۱۶ سال ہم سلطنت کرد.

ما اگر میتونستیم در تونل زمان بہ عقب بریم و بہ جناب سیاستمدار انگلیسی بگیم بابا اشتباہ میکنی، حتما بادی بہ غبغیش مینداخت و با تکبر معروف انگلیسی میگفت: خیر، شما اشتباہ میکنید!

نکتہ دیگہ در این گزارش اینہ کہ نوشته کہ شہر خرم آباد با موفقیت (توسط نیروهای سردار سپہ) آزاد شدہ. این خبر مہمہ چونکہ بر پایہ اسناد وزارت خارجہ انگلیس، شیخ خزعل در خوزستان و خان های بختیاری و والی پشتکوه و قوام الملک (والی فارس) پنهانی دست بہ یکی کردہ بودن و پیمانی بستہ بودن بنام اتحاد جنوب Southern Alliance و میخواستن در برابر دولت مرکزی سردار سپہ کہ میخواست ایران را بکپارچہ کنہ، مقاومت کنن. سند این اتحاد نامقدس را در برگہای آیندہ در اختیارات قرار میدم.

Circulated to the Cabinet.

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

303

No. 8.—ARCHIVES.

2

PERSIA.

[July 7, 1924.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 1.

[E 5863/455/34]

No. 1.

*Mr. Ovey to Mr. MacDonald.—(Received July 7.)*

(No. 293.)

*Tehran, June 17, 1924.*

Sir,

I HAD the honour to report in my despatch No. 268 of the 28th May last that no event of outstanding political interest had occurred in the preceding fortnight. A similar statement would apply to the period which has elapsed since that date.

The Prime Minister appears to realise that, with his present Government of personal protégés, he will never be able to overcome the dilatory and sullenly hostile attitude adopted by the Majlis. He is reported, therefore, to be considering whether it would not be better to reorganise his Cabinet and introduce into it certain of the routine (one might almost say hereditary) politicians, such as Nosret-ed-Dowleh, Mussedik-es-Sultaneh and, in a somewhat different category, Mushir-ul-Mulk (not at present a member of the Majlis), who would each contribute, in return, no doubt, for value received, the support of their respective coteries. This reported manœuvre will show clearly how far the strong man of Persia has lapsed from the path of autocratic government. He is still the strongest man and the outstanding personality in the country, and any review of the situation necessarily becomes a review of his personal position. He is no longer, however, able, like the Persian mountain torrent, to sweep away obstacles. On the contrary, he has apparently reached the point where he must have recourse to careful canalisation and the co-operation of minor tributaries to avoid stagnation, and even final evaporation. Criticism is rampant, both among private individuals and in the press. From time to time he makes a bid for popularity, as in the case of the presentation to him of the portrait of the Prophet Ali. After several alterations, this ceremony was finally held on the 6th June, at the garden of Bagh-i-Shah, which, being more accessible than Shah Abdul Azim, was thought more likely to attract a crowd. The ceremony was duly written up in the press, and was undoubtedly attended by a number of persons whose enthusiasm was artificially stimulated, although the provision of sherbet and other Persian delicacies was not on a scale sufficiently lavish to make up for the dust and heat of the day. Khalisseh Zadeh and some few other rampant preachers had assured the people that the portrait did not emanate from the returned ulama, but from the English, and a certain amusement was caused by the unfortunate and entirely inexplicable fact that the negative of the portrait of his Highness taken on this occasion, when developed, included, in addition to Reza Khan's well-known features, the statement, "I am a Bahai," written in flowing Arabic characters. It is reported, with what accuracy I cannot vouch, that thirty photographers have been imprisoned.

As regards the military position in Luristan, his Highness is able to show somewhat better results. The town of Khorremabad has been successfully relieved, and the presence of considerable Government forces, the natural tribal instincts of the Lurs to be content with a successful foray and the satisfaction of their personal vengeance, and perhaps the appearance of some of the recently imported aeroplanes, has resulted in a very considerable amelioration of the position.

The attitude of the Prime Minister towards the monarchy is not easy to elucidate. It is reported that a telegram, signed by forty mullahs, has been despatched to the Shah requesting His Majesty to return. It is not clear whether this telegram was actually despatched, or whether it was only presented at the telegraph office and held up by the Government. It is currently believed that the Government's attitude in this matter is that, if any such telegram is to be sent, it should be sent by themselves. The fact that the Government argue that they would gain kudos by such action, although additional proof of how far events have moved since Mareh last does not by any means indicate that they desire the Shah to accept the invitation—at least, for the present—His Majesty might, for instance, be manoeuvred into replying that he is quite satisfied with the present Government and prefers to remain abroad a little longer. In any case, it is symptomatic that a

[675 g—1]

68	E.	1 302
1924	PERSIA	E 5863 7 JUL 1924
Registry Number } E 5865/455/34 <b>FROM</b> Mr. Ovey (Tehran) No. 293 (Air Mail) Dated 17th June 1924 Received in Registry } 7th July 1924 E: Persia	Situation in Persia. Refers to Tehran despatch No. 288 of May 28th (E 5340/455/34). Describes relations between Prime Minister and Majlis, military position in Luristan, and attitude of Prime Minister towards monarchy. Discussions on Sinclair Oil Bill still continue.	
Last Paper. E 5706	(Minutes.)	
References.	✓ The King, Cabinet & Dominion. If Reza Khan is forced to accept people like Nosret-ed-Dowlah in his Cabinet, it will naturally be very significant and would probably be the beginning of the end. Nosret-ed-Dowlah is much too clever for Reza Khan. Copy to Co. W.O. in Ministry G. O'Brien 18 JUL 1924 d. Oliphant 130 2/7/24	
(Print.) Persia Printed		
(How disposed of.) 14) L.O. ✓ C.O. ✓ W.O. ✓ air thing. July 14		
(Action completed.) (Index.) Next Paper. E 6283.		
(2490) Wt 11654/187 150,000 11 parts. 9/22 140 P & S		

### لشگرکشی سردار سپه به خوزستان و بازداشت شیخ خزعل

حالا به رویدادی میرسیم که بی اندازه برای ایران اهمیت داره برای اینکه آینده استان خوزستان و سرمایه اصلی ایران، یعنی نفت و همچنین درآمدهای گمرک خرمشهر در خطر بود. در اینجا دلم میخواد ازت برای اینکه دو واژه زشت را مجبورم در اینجا بنویسم، پوزش و معذرت بخوام. در اون زمان بجای نام زیبای خرمشهر واژه تازی محمره را بکار میبردن و همچنین انگلیسها و دارودسته خزعل خوزستان را عربستان میگفتن. من هربار که مجبور میشم این دو واژه را بنویسم کلی خونم به جوش میاد.

درباره شیخ خزعل داستانهایی ضدو نقیضی میتونین بخونین، اما ما در این کتاب به زندگی جناب خزعل کاری نداریم و میکوشیم حقیقت را در باره خرمشهر و خوزستان و برگردوندن اونا به ایران از میان سندهای رسمی دولت انگلستان پیدا کنیم.

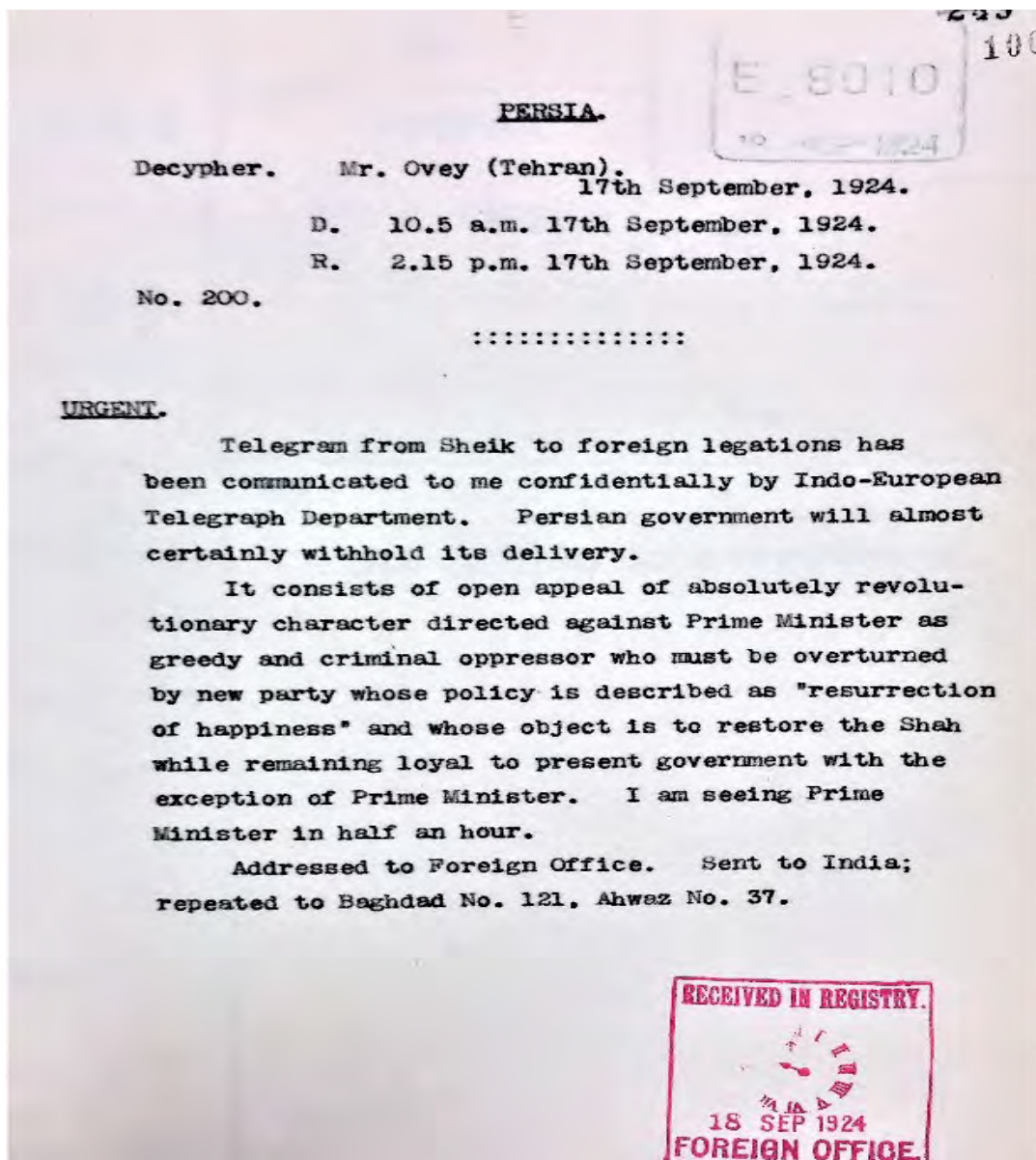
نوشته شده که نیاکان شیخ خزعل از عربستان کنونی به بصره و سپس به ایران مهاجرت کرده اند و گویا کل گمرک خرمشهر را که در آن زمان بهش محمره میگفتند، در سال ۱۲۷۹ خورشیدی برای شست سال از قارجارها اجاره کرده بودن. همچنین نوشته شده که شیخ خزعل برادر بزرگ خودش بنام مزعل را کشته بوده تا خود جانشینش بشه. باز هم نوشته شده که مظفرالدین شاه حکومت خرمشهر و دور و بر اونو به جناب خزعل داده بوده. در همین حال در سندها خواهی دید که خزعل دست نشانده انگلیس بوده و خودش را نوکر اونها میدونسته. من اینو بعنوان توهین به شیخ خزعل یا نوادگانش نمیویسم. این چیزیه که انگلیسیها (لورین به وزیر خارجه انگلیس) در سندهاشون نوشتن که وقتیکه پس از لشکرکشی سردار سپه به خوزستان می بینن که منافعشون در اینه که بجای اینکه جنگی در بگیره و چاه های نفت و لوله ها و پالایشگاه و درآمد نفت به خطر بیفته، بهتره خزعل فرمانبردار رضا خان بشه، خزعل جواب میده که "نمیتونه به دو ارباب خدمت کنه" ! همه برگهای این سند را که در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۴ نوشته شده و در ۴ فوریه ۱۹۲۵ در وزارت خارجه انگلیس ثبت شده، در برگهای آینده خواهی دید، ولی اینجا فقط اون قسمتی را که خزعل گفته نمیتونه دوتا ارباب داشته باشه را برات میذارم.

in his mind. The sheikh has a curiously obstinate mentality. It is amazingly difficult to get a new idea into his head, it is even harder to dislodge an old one. The idea that his primary duty is to His Majesty's Government and his secondary duty to the Persian Government appears to be quite ineradicable. His immediate preplexity was briefly this: if he gave his word to Serdar Sepah absolutely, he was bound by his own standards to keep it; but he had already given his word to the British Government; so long as the British Government remained on friendly terms with Serdar Sepah all would be well; but if they quarrelled or parted company, what was his position, for he could not serve two masters. The solution he had thought out, which he explained to me with much circumspection and regarding which he requested my advice, was to give his word to Serdar Sepah as binding so long as his Highness was on good terms with the British. I told the sheikh that in every situation there

کارهای رضا خان نشون داده که آرزو داشته ایران یکپارچه و دارای دولت نیرومند مرکزی باشه. همانگونه که پیشتر نوشتیم، این دقیقا همچون چیزی بوده که همه دوستداران ایران یا میهن پرستان آرزو داشتن. وقتیکه مشاور مالی دولت مرکزی بنام دکتر آرتور میلسپا، که یه امریکائی بوده، نامه ای به خزعل مینویسه و میخواد که مالیات های عقب افتاده شو بده، خزعل عصبانی میشه، میگه بدهکار نیست و اصلا میلسپا و رضا خان را به رسمیت نمیشناسه. بعد هم میکوشه با مخالفای رضا خان از جمله آخوند مدرس در تهران و همچنین خانهای بختیاری و لر دست به یکی بکنه. سند زیر تلگرامیه که از سوی ازموند اووی Esmond Ovey در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۰۳ بطور خیلی فوری به لندن و عراق و هندوستان فرستاده شده. نوشته که اداره تلگرام هند و اروپا بطور محرمانه متن یه تلگرام از سوی خزعل را که برای سفارتخانه های کشور های گوناگون قراره فرستاده بشه، بدست من رسونده که تقریبا مطمئنم که دولت ایران جلوی فرستاده شدنشو خواهد گرفت. متن تلگرام که کاملا انقلابیه، علیه نخست وزیر (سردار سپه) است که فردی طماع و ستمگری جنایتکاره که باید توسط حزب تازه ای که خط مشی اون بعنوان قیام سعادت توصیف شده، و هدفش برگرداندن احمد شاه است و وفاداری به کابینه به استثنای نخست وزیر، بر انداخته بشه!



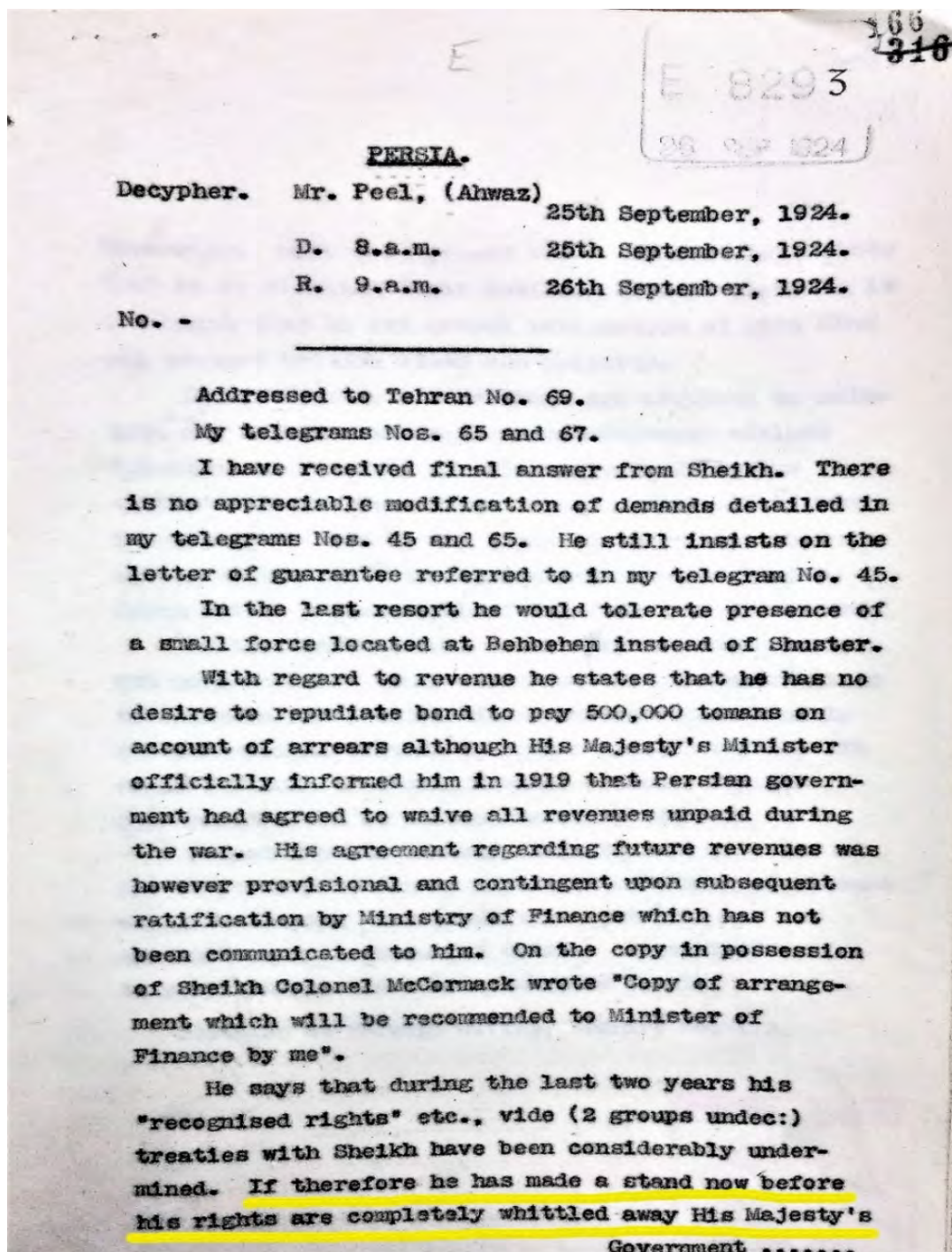
شیخ خزعل



هشت روز بعد، جناب کنسول انگلیس در اهواز تلگرامی برای سفارت انگلیس در تهران میفرسته که افزون بر اینکه دوباره حرف از قرارداد میون انگلیس و خزعل میزنه، میگه که شیخ احساس میکنه که در دو سال گذشته حقوق به رسمیت شناخته شده اش پیوسته تضعیف شده و بنابراین، حالا که پیش از اینکه همه حقوقش را ازش بگیرن به پا ایستاده، دولت انگلیس نباید او را سرزنش کنه. در حقیقت او محکم میگه که داره جنگ انگلیسها را برای اونا انجام میده. و اگر او را به حال خود رها کنن او میتونه رضا خان را مجبور به استعفا کنه و جان و مال انگلیسها را نگهداری کنه!

منو ببخش که اینو می نویسم، اما ناگهان یاد دوران کودکی و نو جوانی در چهارصد دستگاه ژاله (آزادی) افتادم که بچه های دو تیم پیش یا بعد از مسابقه فوتبال تو اون زمین خاکی، برای هم کرکری میخوندن. یه پیرمردی هم همیشه میومد با یه چرخ دستی کوچیک آب زرشک میفروخت و هر وقت یکی از بازیکنایه ادعای خیلی گنده میکرد، یهو پیرمرد با صدای بلند میگفت: زرشک! و همه بچه ها میزدن زیر خنده و از خیط شدن طرف حال میکردن! وقتی به آخر داستان خزعل میرسیم، می بینی که چرا یاد پیرمرد آب زرشک فروش افتادم.

دو روز بعدش کنسول تلگرام دیگه ای میفرسته و در اون می نویسه: شیخ خزعل میتونه ۲۵۰۰۰ عرب و چندین هزار بختیاری را برای جنگ (علیه دولت مرکزی ایران) بسیج و تجهیز کنه و به پیروزی خودش هم اطمینان داره!





167

Government must not reproach him. In fact he insists that he is fighting their battle. If left alone he is confident that he can compel resignation of Riza Khan and protect British lives and property.

If His Majesty's Government are prepared to maintain <sup>that</sup> any of his demands (~~2 groups omitted~~) violate spirit of undertaking of 1914 he is ready to bow to their decision. He asks me to communicate it to him in writing so that he may prove to his tribesmen and allies that he is not yielding to threat of Sirdar Sepah but to express wish of His Majesty's Government.

In the circumstances conditions of Sheikh appear not unreasonable. They represent the minimum required to maintain his prestige in Arabistan and adequately safeguard vital British interests in this region. It seems probable that with further pressure Persian government could be induced to accept them.

Latest reports clearly indicate that Minister of War is in no position to undertake offensive at present and that feeling throughout the country is crystallizing in favour of Sheikh. Possible danger to pipe line is therefore much more remote.

Repeated to Foreign Office, Bushire No. 112.



176

326

E 8514

29 SEP 1924

PERSIA.

Decypher. Mr. Peel (Ahwaz).  
27th September 1924.

D. 10.0 a.m. 27th September 1924.

R. 9.0 a.m. 28th September 1924.

No. -

.....

Addressed to Tehran No.72. *Flap A*  
Your telegram No. <sup>52</sup>119. (*E 8294*)

Following are my comments on your points.

One is incorrect, and therefore two does not apply.

Sheikh can mobilise 25,000 Arabs and several thousand  
Bakhtiariis. He is confident of result.

Three is not threat, because noone will believe it  
is intended as such.

Four is useless to Sheikh because it reproduces the  
very situation which has caused him to make this stand.

Five is a proposal I would hardly dare to put to  
Sheikh unless I had troops here.

Six is I believe sheer bluff. Prime Minister knows  
he would probably lose his majority if he tried to proclaim  
Sheikh a rebel.

Sheikh has not suppressed revenues demand. If you  
will consult Colonel ~~Misforn...~~ he will tell you that he  
always intended that both Sheikh and Persian government  
should have right to cancel agreement regarding future  
revenues.

If Sheikh visited Tehran he would certainly be  
assassinated.

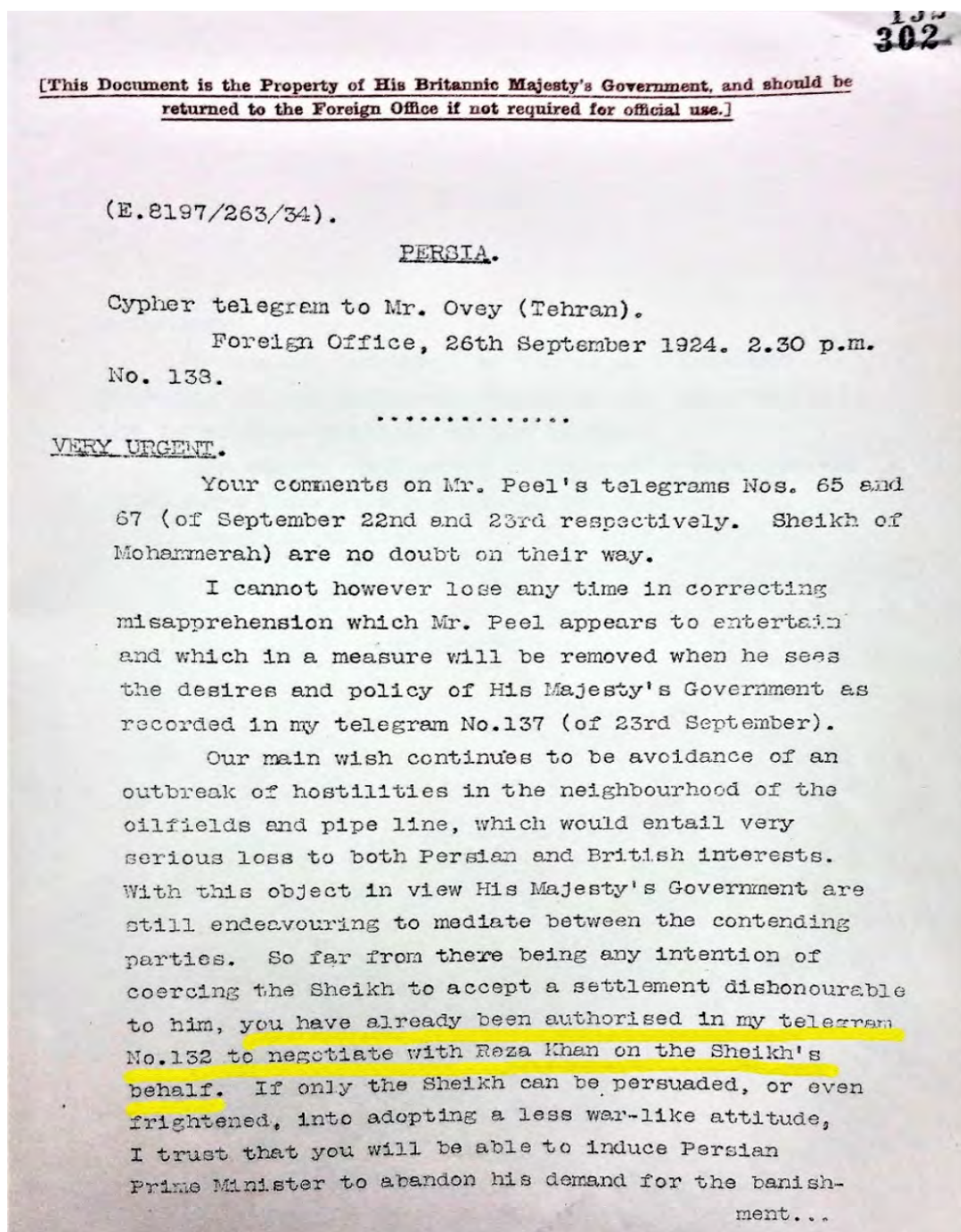
Repeated to Foreign Office, Bushire No.116.

.....



رویداد لشکرکشی سردار سپه به خوزستان که از یکسو به ارتش دستور میده که از لرستان بسوی خوزستان سرازیر بشه و از سوی دیگه خودش با نیروی زیادی از راه اصفهان و شیراز و بوشهر یک حمله گازانبوری در خوزستان را کامل میکنه در حالیکه انگلیسها را با زیرکی فریب میده، داستانی بسیار خوندنیه که خودش چند کتاب میشه. اما چند سند دیگه هست که دیدهای گوناگون انگلیسها و جریانات دیگه را روشن میکنه که برای من خیلی آموزنده بوده و امیدوارم برای تو هم جالب باشه. برای نشون دادن درستی سندها همه اونارو برات میذارم اما تنها چند خط مهمشونو برات ترجمه میکنم.

تلگرام از لندن به سفیر در تهران: بیشتر در تلگرام شماره 132 به شما اجازه داده شده که به نمایندگی از شیخ (خزعل) با رضا خان گفتگو کنید! عجیب نیست که سفیر یه کشور بیگانه به نمایندگی از یه شهروند ایرانی با دولت ایران گفتگو و میاتجیگری کنه؟



[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES.

PERSIA.

[September 1, 1924.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 1.

[E 7518/255/34]

No. 1.

*Mr. Ovey to Mr. MacDonald.—(Received September 1.)*

(No. 391. Secret.)

Sir,

*Tehran, August 16, 1924.*

I HAVE the honour to transmit herewith copy of Intelligence Summary No. 31 for the week ending the 2nd instant, compiled by the military attaché to this Legation.

I have, &c.  
ESMOND OVEY.

Enclosure in No. 1.

(Secret.)

*Intelligence Summary No. 31 for Week ending August 2, 1924.*

*Caucasus.*

IT is reported that a committee of journalists has been formed in Kars to investigate and report on the condition of Moslems under the Soviet rule.

2. It is reported that on the 6th July a band of fifty men attacked the station of Kisloyodsk and robbed a train. Some of the robbers were captured and found to be educated men, graduates of Russian universities, who said there was no other means of livelihood open to them but robbery.

*Gilan.*

3. The province has been placed under a Military Governor, the former Civil Governor, Mirza Sulaeman Khan, having been recalled to Tehran.

4. An objectionable anti-British article on the subject of Mr. Imbrie's death was published in a local Resht paper, which is subsidised by the Soviet consulate. The General Officer Commanding the Northern Brigade, when calling on His Majesty's consul to assure him that steps would be taken for the punishment of the editor, said that the article was the work of the munshi of the Soviet consulate, an individual by the name of Keshawarz.

5. A report is current in Enzeli that the Soviet Government has decided to demand from the Persian Government the return of all property previously belonging to the Russian Road Company and the Russian Banque d'Escompte.

6. A Russian gunboat arrived off Enzeli on the 29th. A report, which requires confirmation, says that a small armed party was landed to seize the products of the fisheries, but, finding the Persian guards prepared to resist, returned to their ship.

7. Between the 8th and the 19th July, 106,000 poods of petroleum were imported into Enzeli by the Naftkom.

*Azerbaijan.*

8. The General Officer Commanding the North-Western Division left Tabriz hurriedly on the night of the 23rd July for Salmas. A detachment of 150 cavalry and 200 infantry, with two mountain guns, set out on the same day and the next for the same destination. The local explanation was that Simko or Sayyid Taha was preparing to raid into Persia.

The divisional commander was reported to be at Ushnu on the 28th July.

9. It is reported from two sources in Azerbaijan that discussions have taken place between Simko and the Turkish authorities regarding the formation of a band of Kurds to raid into Mosul Vilayet. Simko's attitude to the reported proposal is not known.

10. Rumours are current along the Turco-Persian frontier of the despatch of reinforcements of Turkish troops towards the Mosul frontier. A reliable informant in Tabriz recently stated that the Turkish consul-general had said that, as the British were arming Sayyid Taha against the Turks, the latter had been obliged to send troops to protect their southern frontier.

[733 a—1]

در صفحه دوم گزارش اطلاعاتی که از تهران به لندن فرستاده شده، در شماره ۱۶ آمده: از منابع گوناگون گزارش شده، و باور همگانی بر این است، که روابط میان نخست وزیر (رضا خان) و سفیر روسیه شوروی در حال حاضر بسیار گرم و نزدیک است و سفیر اکنون از سردار سپه پشتیبانی کرده و او را تشویق میکند.

11. Goloub or Golubov took over the Soviet consulate at Urumia from Doupson on the 22nd July. The latter proceeded to Tabriz where he succeeds Slavotski.

*Kazvin.*

12. A Caucasian Bolshevik Committee is in process of being organised in Kazvin with the assistance of the Soviet consul, Hoffman. The president is said to be one Feridun Beg, and the vice-president Baki Khan.

*Tehran.*

13. The demands of the American Government regarding the murder of Mr. Imbrie have been notified to and accepted by the Persian Government without demur. The American note and the Persian reply have been published in the press.

The specific demands of the American Government for the escorting of Mr. Imbrie's body to a Persian port for embarkation on an American warship and for suitable compensation to Mrs. Imbrie will doubtless be complied with, but, as yet, the Persian Government has shown no evidence of a sincere desire to punish those responsible for the crime. Arrests continue to be made and many individuals are under investigation, but no one has as yet been put on public trial for the crime. Evidence of the presence of police and military officers, who took no steps to ensure Mr. Imbrie's protection, is understood to be conclusive, but, as far as is known, none of these have even been arrested.

14. The Minority party in the Majlis has interpellated the Government on several points connected with foreign and internal policy and the expenditure of public funds. Considerable political excitement has been aroused. Public opinion was at first inclined to believe that there was some risk of the Government's defeat in a secret ballot, but, perhaps as a result of the Prime Minister's energetic and rather minatory propaganda among the Deputies, it is now considered that the interpellation will be withdrawn by its mover, or that the ballot will result in a victory for the Government. It is not yet definitely decided when the Government will reply. The Constitutional Law allows them a month in which to do so.

15. It is reported from several sources that tentative efforts have been made, both in Tehran and the provinces, to start pro-Republican propaganda. Some Tehran newspapers, notably the "Azadi-i-Shark," which is subsidised by the Prime Minister, have published articles advocating a dictatorship as the cure for Persian ills. To close the Majlis and declare himself Dictator may be the policy under consideration by the Prime Minister for adoption if he should be defeated in the Majlis.

(Note.—The "Azadi-i-Shark" was previously published in Berlin, but since the arrival of the editor, Sheikh Abdur Rahman, in Tehran on the 14th July, it has commenced publication here.)

16. It is reported from several sources, and is commonly believed, that the relations between the Prime Minister and the Soviet Minister are very close at present, and that the latter is now supporting and encouraging the former. That M. Shumyatski is in favour is evident from the propaganda which he is allowed to make in a strictly censored press to the effect that he was chiefly responsible for the moderation of the note of the Diplomatic Corps regarding the murder of Mr. Imbrie and for the acceptance by the corps of the Persian Government's reply. An example is given in an appendix.

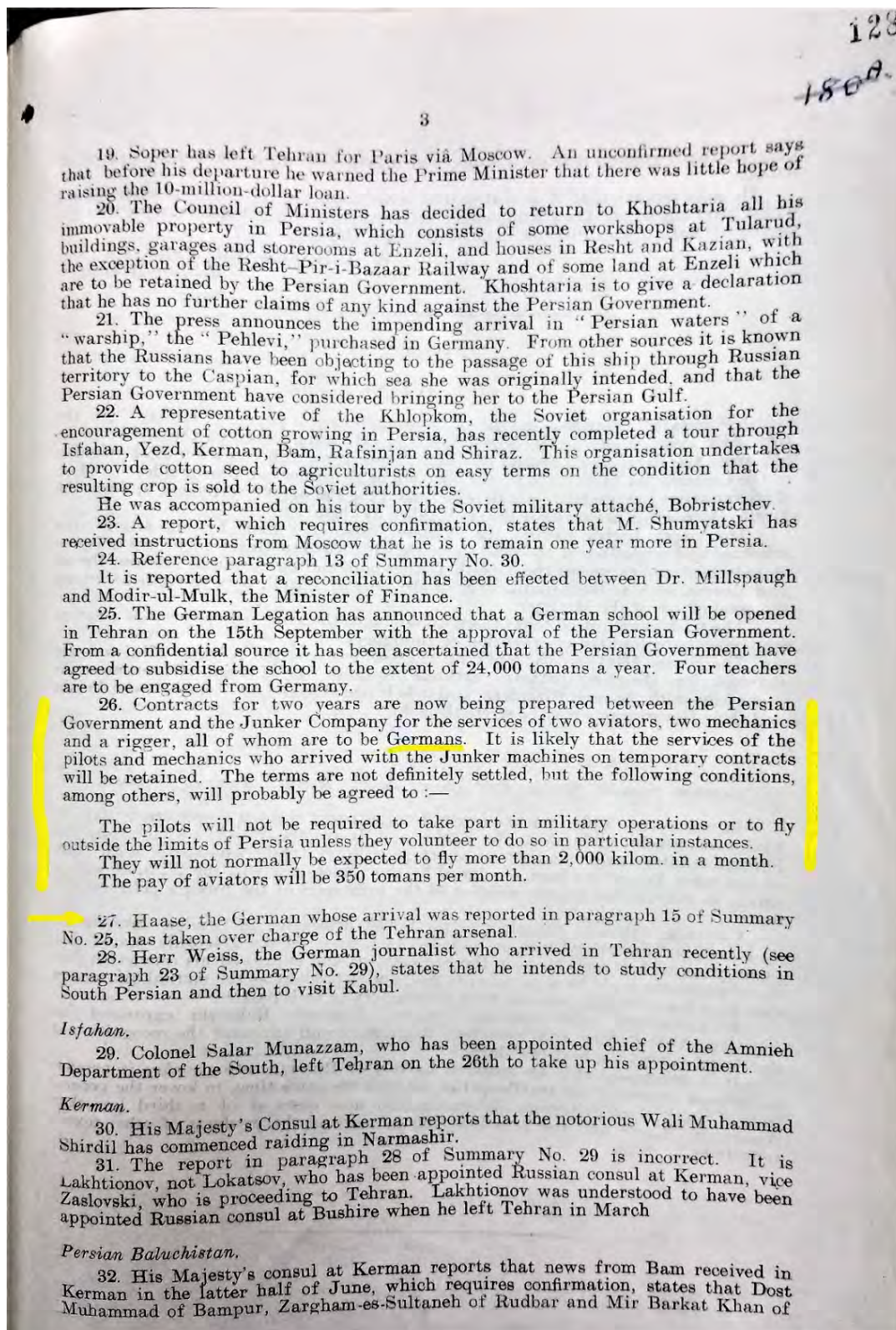
17. The press, being temporarily forced to refrain from open anti-British propaganda, has to content itself with statements of the following type:—

RELIABLE NEWS.

According to an unofficial report, . . . has received a credit of £20,000, which is to be distributed among certain of the Deputies in payment for their opposition to the Government.

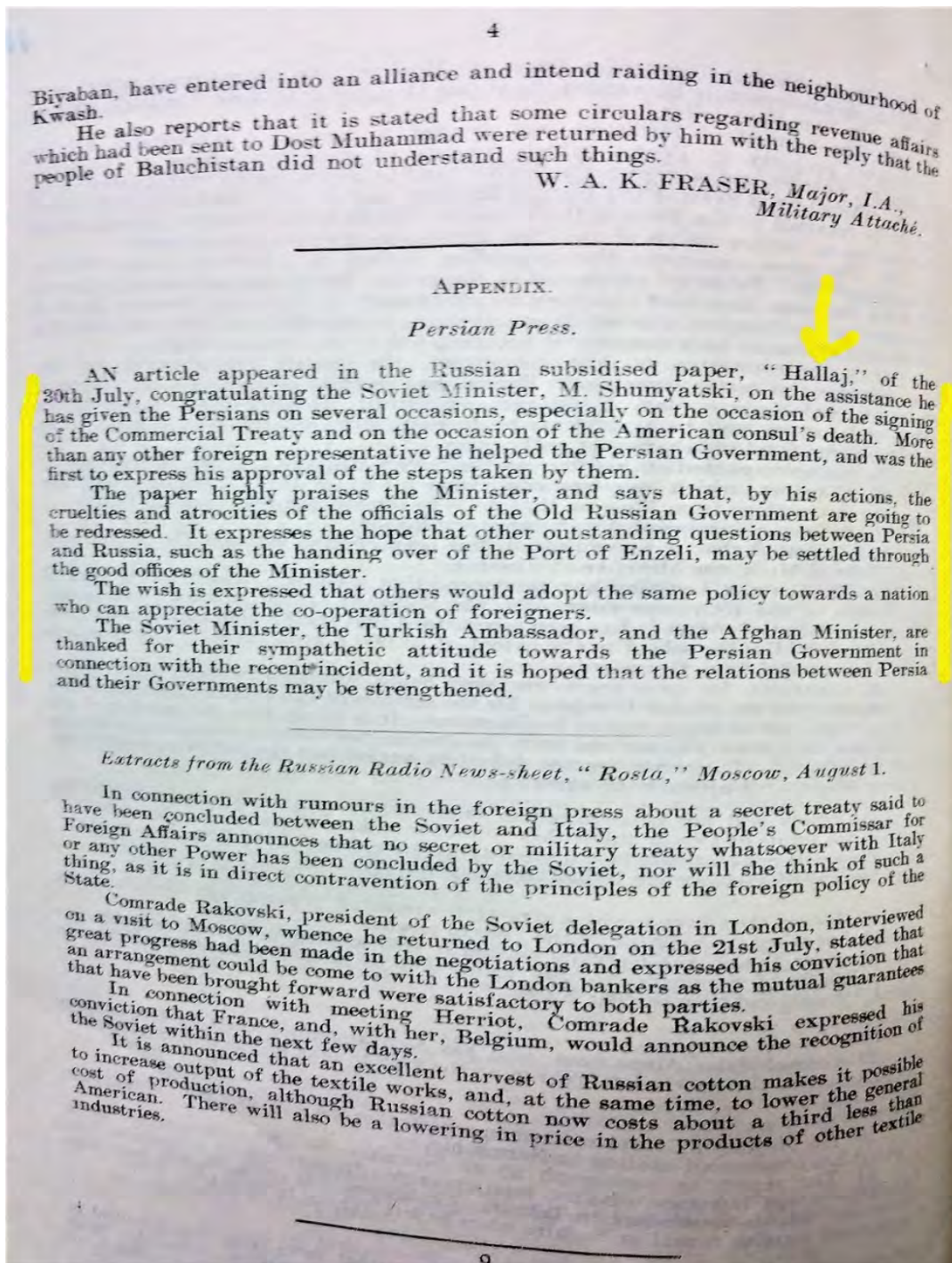
is. The Council of Ministers has decided to give to the Ulan Company an option of three months, dating from the 23rd July, to allow them to complete their consideration and survey of the Caspian Sea-Persian Gulf Railway project. (See also paragraph 23 of Summary No. 21.)

در صفحه ۳ در شماره ۲۶ نوشته که قرارداد دو ساله ای با شرکت یونکر آلمانی امضا شده که بر پایه آن دو هواپیما و دو خلبان و دو مکانیک برای دو سال به ایران بیان. پس میبینیم که سردار سپه از یکسو مشاور مالی امریکائی را میاره، از سوی دیگر هواپیما و خلبان آلمانی استخدام میکنه و در عین حال با سفیر روسیه گرم میگیره!



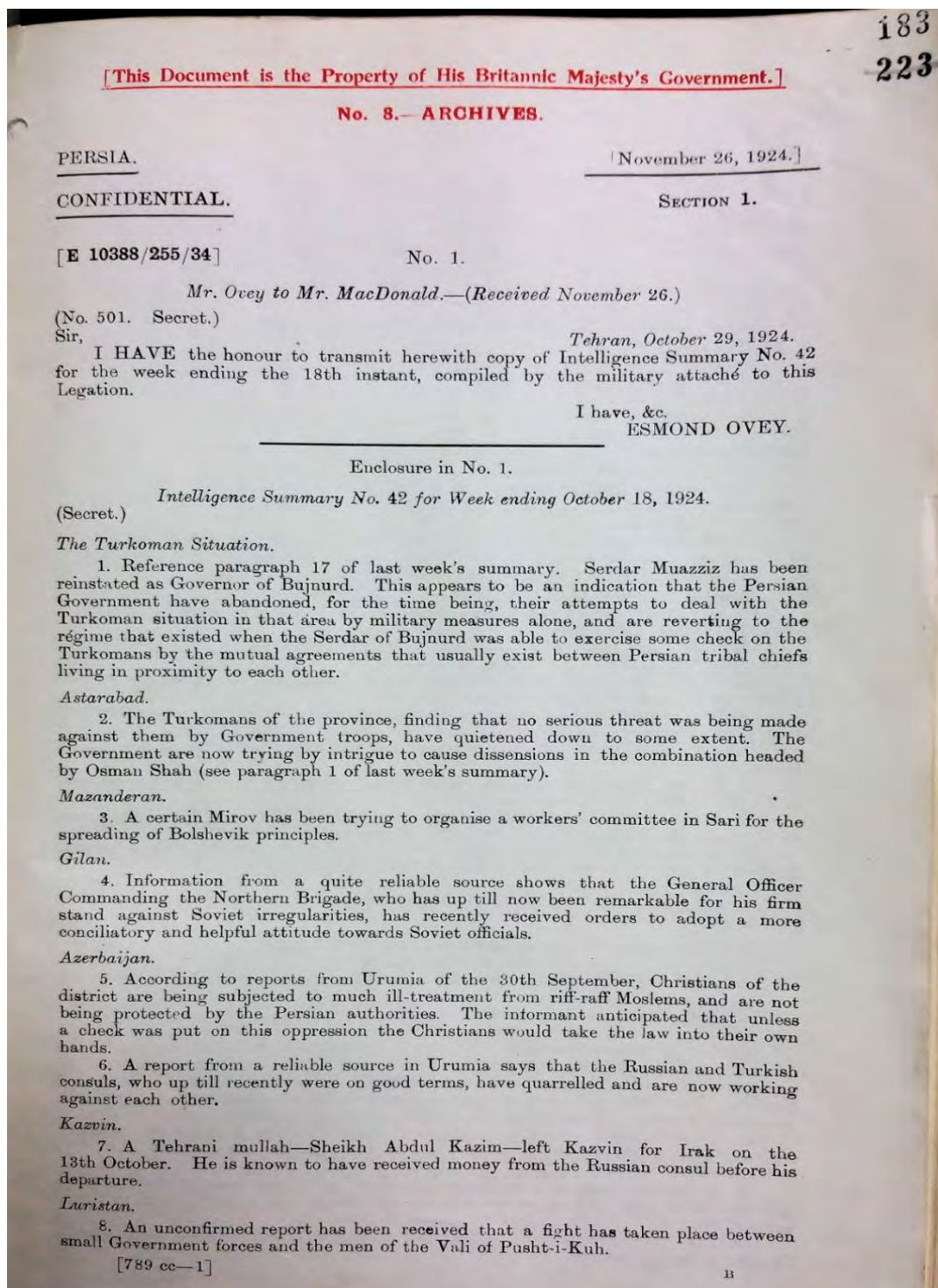
در صفحه ۴ زیر عنوان روزنامه های ایران نوشته که روزنامه حلاج که از روسیه پول میگیرد، از سفیر روسیه برای کمکهای گوناگونی که در موارد گوناگون کرده بویژه برای امضاء پیمان بازرگانی میان دو کشور، سپاسگزاری کرده و نوشته امیدواره که مسئله های میان دو کشور از جمله پس دادن بندر انزلی به ایران حل بشه.

در بخش پایانی گزارش اطلاعاتی انگلیسی می بینیم که روسیه شوروی یک برنامه رادیویی از مسکو بنام "روستا" پخش میکرد!



در صفحه دوم به گزارش اطلاعاتی دیگه که در ۲۶ مهر ۱۳۰۳ نوشته شده، در برابر شماره ۲۲ نوشته شده که روزنامه ارگان دولت بنام "کوشش" توصیه کرده که ایران باید از اختلاف میان انگلیس و ترکیه بر سر استان موصل در عراق بهره گیری کرده و در جامعه ملل ادعا کنه که بدلیل اینکه اکثر مردم موصل کردهای ایرانی و مسلمانان ایرانی تبار هستند، این منطقه باید به ایران داده بشه.

در شماره ۲۳ نوشته که بنا بر مدارک موثق بسیار، روسها از نخست وزیر (سردار سپه) پشتیبانی میکنند و با نیروی زیاد و در پنهان برای او تبلیغ میکنند!





Tehran.

9. The Majlis has voted a credit of 1,500,000 tomans for the conduct of the Arabistan operations. It was not decided whence the money was to be obtained.

10. Orders were issued by the Prime Minister withholding the payment of all civil salaries for the current month on the ground that all available cash was required for the Ministry of War. This order has since been rescinded.

11. The emissaries of the Prime Minister in the provinces have been active in securing the despatch by tribal chiefs and notables of telegrams expressing strong disapproval of Sheikh Khazal's actions, and usually asking that they may be allowed to join in his punishment. The majority of these telegrams, which have all been published in the press, are from Azerbaijan.

12. Rumours are being very assiduously spread in the town that His Majesty's Government are making the settlement of their money claims against the Persian Government a condition of their mediation with Sheikh Khazal.

13. It is reported that the troops who left Tehran for Isfahan (see paragraph 27 below) showed little enthusiasm for a fight against the sheikh. Officers were openly heard to say that it was a crime to plunge the country into war on account of the personal enmity between two men.

From a quite reliable source it is known that a warning was sent by army headquarters to the General Officer Commanding Isfahan Division to watch particularly the Naderi Regiment.

14. An anonymous leaflet has been widely distributed accusing the Prime Minister of having tried to buy British support by making the Majlis approve the payment of 320,000 tomans to Messrs. Stevens and Boudagiantz as compensation for the taking over by the Government of their Urumia Lake concession.

15. The budget for the year the 21st March, 1924, to the 20th March, 1925, is now before the Majlis. Details are given in an appendix.

16. A Bill has been submitted to the Majlis for the exemption from customs duties of agricultural and manufacturing machinery.

17. Orders have been issued temporarily prohibiting Persians from making the pilgrimage to the Mesopotamian shrines.

18. It is stated in the Government press that, according to information received from the Ministry of Public Works, it has been decided to import German locomotives via Russia for the Tabriz-Julfa Railway and that preliminary steps have already been taken.

19. Twelve Hansa-Lloyd 1½-ton lorries recently imported from Germany arrived in Tehran on the 14th October from Bushire.

20. Thirty-nine cadets recently passed out of the military school. Twenty-one were given commissions in the infantry and eighteen in the Veterinary Corps.

21. Information has been obtained from a confidential source that a certain Hadjean, a French subject, has submitted proposals purporting to be on behalf of the Henri Letellier financial group for a loan of 50 million dollars to the Persian Government. This loan is to be used for the construction of railways, and is to be guaranteed on—

- (1.) A concession for the exploitation of oil in North Persia.
- (2.) A priority right to exploit all other minerals.
- (3.) A priority right in the creation of different industries and in the development of intensive agriculture.
- (4.) The material of the projected railway.

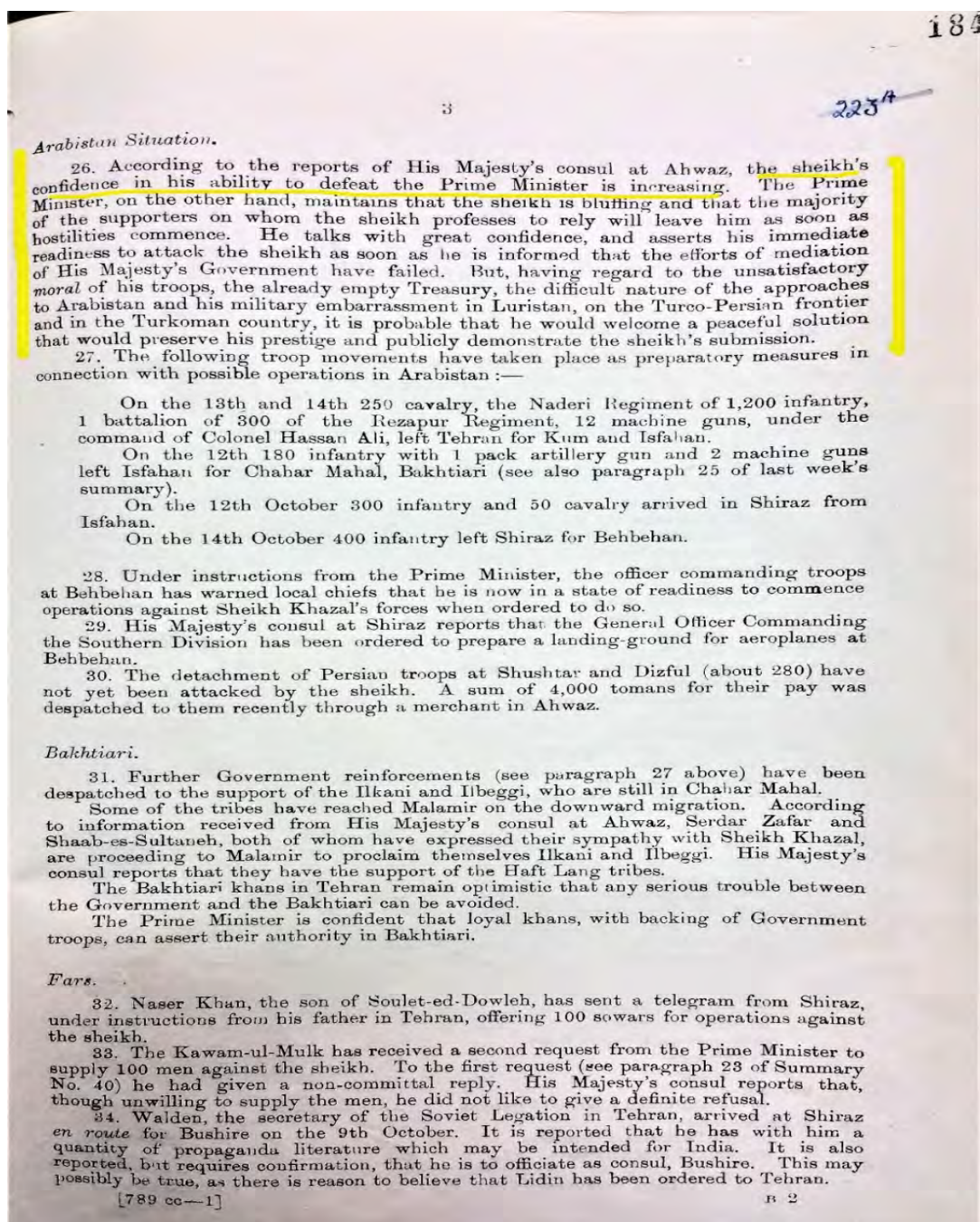
22. The Government organ "Kushish" recommends that Persia should take advantage of the dispute between the British and Turkish Governments over the question of Mosul to substantiate her own claims to the province before the League of Nations. These claims, the paper says, are based on the fact that the majority of the population consists of Persian Kurds and Mahometans of Persian descent.

23. There is much conclusive evidence to show that the Russians are strongly supporting the Prime Minister at present, and are propagating energetically, if quietly, in his favour.

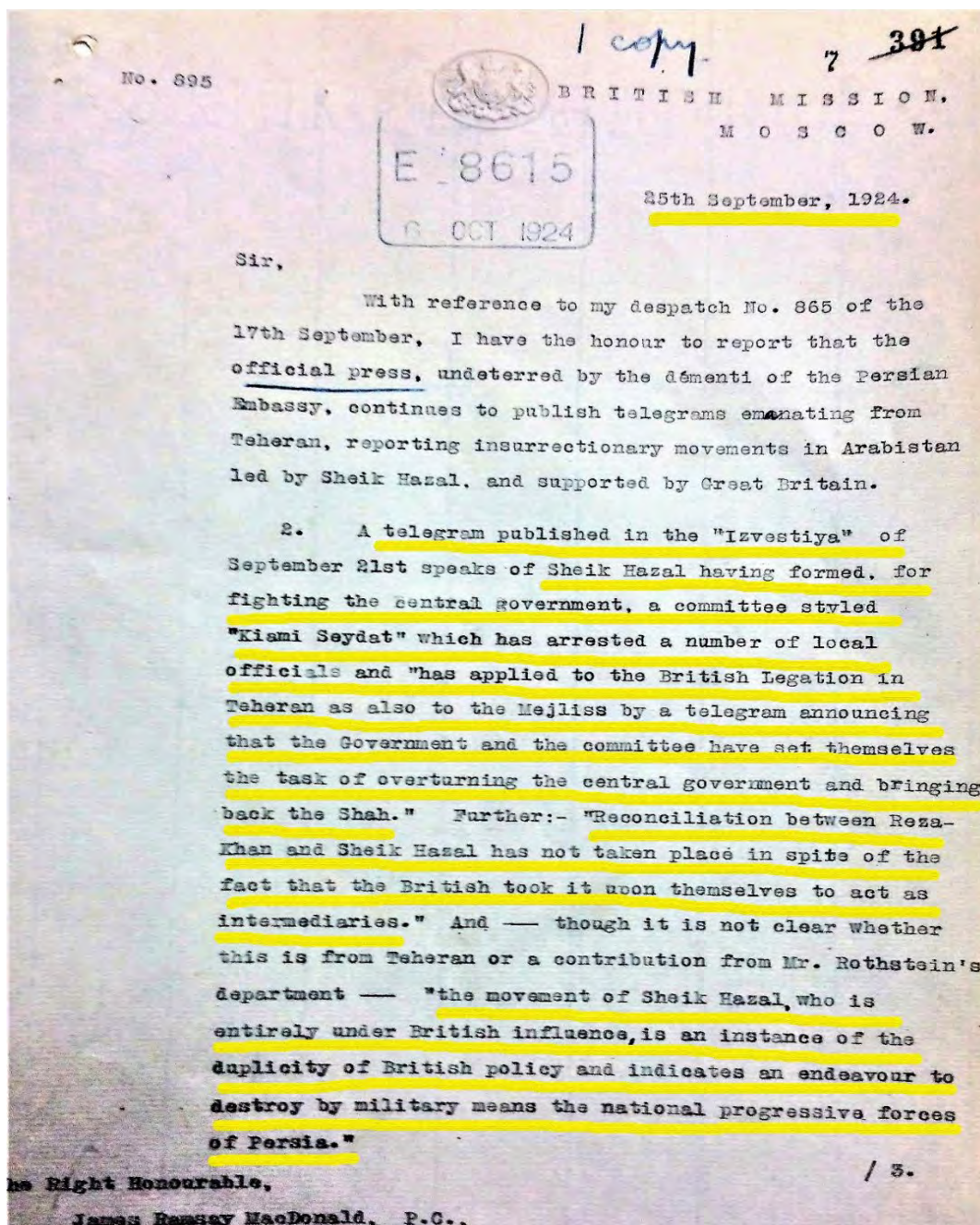
24. Recent numbers of the Russian wireless press have conspicuously avoided reference to Persian affairs in contrast to the prominence usually given to them, particularly since the beginning of the Arabistan crisis.

25. Zakki Bey, secretary of the Turkish Legation, left Tehran on the 14th October for a short visit to Angora.

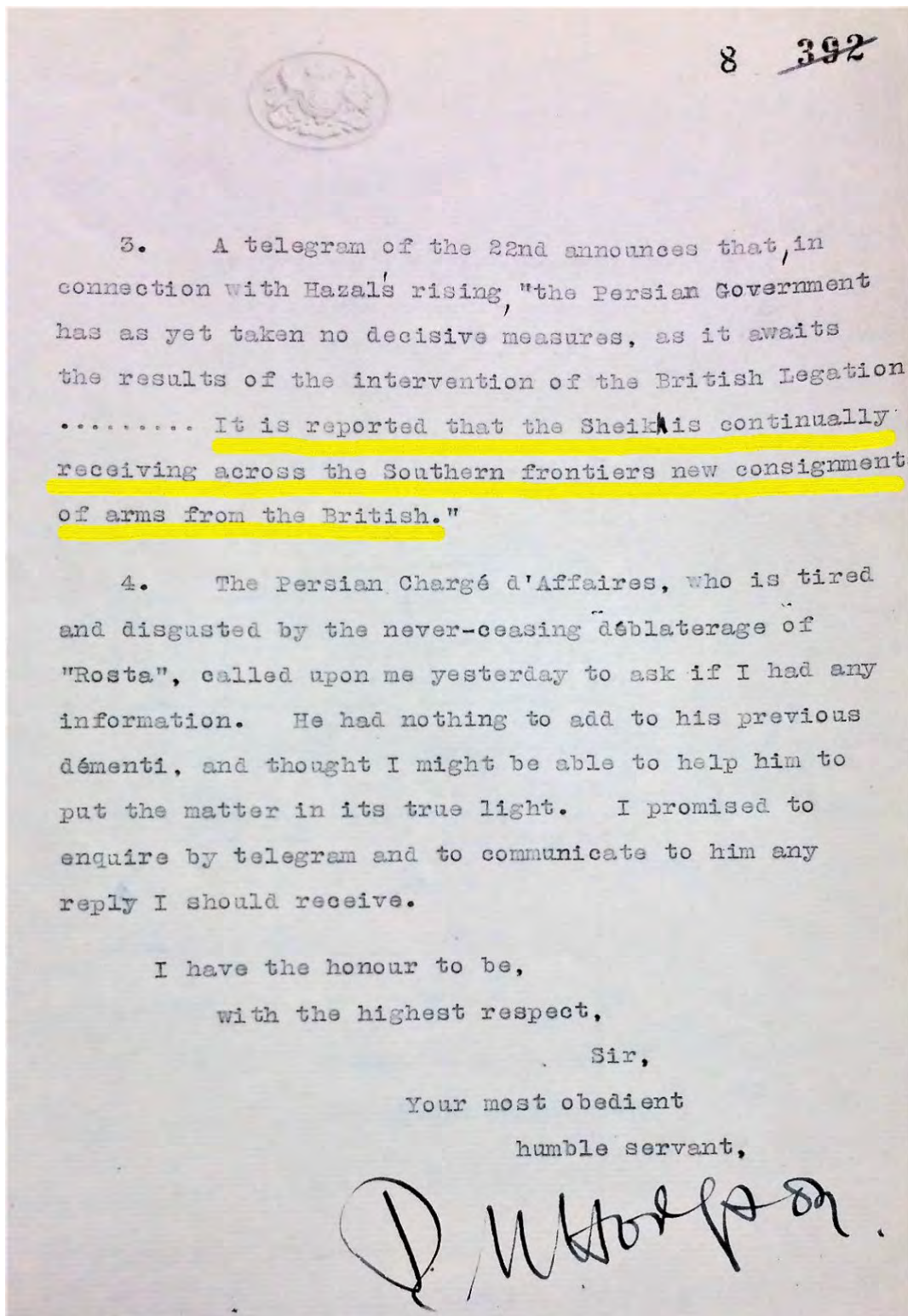
در صفحه ۳، در شماره ۲۶ نوشته: بنا به گزارشهای کنسول انگلیس در اهواز اطمینان شیخ خزعل برای شکست دادن نخست وزیر داره زیاد میشه. از سوی دیگه، نخست وزیر میگه که شیخ داره کندتر و ضعیف تر میشه و بیشتر طرفداراش به محض شروع درگیری اونو تنها میذارن. سردار سپه با اعتماد به نفس زیاد حرف میزنه و میگه که آماده حمله است که اگر میانجیگری انگلیس به نتیجه نرسه، حمله را شروع کنه. اما با توجه به روحیه پائین نیروهاش و خالی بودن خزانه دولت و شرایط ناهموار رسیدن به عربستان و شرمساری نظامیش در لرستان و ترکمنستان، احتمال داره که او از یک راه حل صلح آمیز استقبال کنه که آبرو شو حفظ کنه و به همه نشون بده که شیخ فرمانبردارش شده! جالبه که تاریخ نشون میده که سردار سپه نیروهاشو با یک حمله گاز انبری از چند سو به خوزستان میرونده، با هوشیاری و زیرکی پیش از رسیدن نماینده انگلیس با شیخ دیدار میکنه و به این ترتیب میانجیگری یک بیگانه با یک شهروند ایرانی را بی اثر و انجام نشدنی میکنه، نقشه انگلیس را نقش بر آب میکنه، شیخ را به تهران میبره و او را عملاً تا پایان زندگیش در بازداشت خانگی نگه میداره! راستی، تو میدانی چرا عرب زده های امروز بجای "بازداشت" واژه زشت عربی "حصر" را بکار میبرن؟



سند دیگه در ارتباط با جریان شیخ خزعل تلگرامیه که از سفارت انگلیس در روسیه شوروی به لندن فرستاده شده که در بخش اول نوشته که برخلاف درخواست سفارت ایران، رسانه های رسمی روسی به انتشار تلگرامهائی که از تهران میرسند ادامه میدهند. این تلگرامها از شورش به رهبری شیخ خزعل و پشتیبانی بریتانیای کبیر خبر میدهند. در شماره ۲ نوشته: تلگرامی که در روزنامه ایزوستیا (چاپ مسکو) تلگرامی چاپ شده که صحبت از این میکنه که شیخ خزعل به منظور جنگ با دولت مرکزی کمیته ای بنام قیام سیادت (سعادت؟) تشکیل داده که شماری از ماموران محلی را بازداشت کرده و در تلگرامی به سفارت انگلیس در تهران و مجلس ایران اعلام کرده که این دولت و کمیته وظیفه خود میداند که دولت مرکزی را سرنگون کرده و شاه را به کشور برگرداند. این تلگرام همچنین نوشته که برخلاف اینکه انگلیسیها خود را میانجی میان رضا خان و شیخ خزعل قرار داده اند، سازشی میان این دو نفر روی نداده است. و دیگر اینکه "جنبش شیخ خزعل، که کاملاً زیر نفوذ انگلیس میباشد، نمونه دورویی سیاست انگلیس بوده و نشان دهنده اینستکه میکوشند با بکار بردن نیروی جنگی نیروهای ملی پیشرو ایران را نابود سازند.



در برگ دوم سند، زیر شماره ۳ نوشته: ...گزارش شده است که شیخ پیوسته از آنسوی مرزهای جنوبی از انگلستان اسلحه دریافت میکند.



در سند زیر که از لندن به تهران فرستاده شده، نوشته که آقای پیل (کنسول خرمشهر) فکر میکند که سیاست حکومت مرکزی رضا خان قطعاً شکست خورده و اگر ما در این مناقشه کنار بایستیم، رضا خان شکست خواهد خورد.

<b>E.</b>	143 E 8215 1924
<p>Registry (E 8215/263/34 Number)</p> <p><b>TELEGRAM FROM</b> <u>Consul Peel, (Ahwas)</u> <u>(at Mohammerah)</u></p> <p>No.</p> <p>Dated 23rd Sept. 1924. Received 24th Sept. 1924.</p> <p>E: Persia</p>	<p><u>Sheikh of Mohammerah.</u> Addressed to Tehran No. 67. Refers to his telegram No. 65 (E 8192/263/34). Wali is starting offensive and resistance of Lurs is stiffening; Bakhtiari tribes solidly on side of Sheikh. Centralizing policy of Reza Khan appears to have failed, and if His Majesty's Legation continues to support him in face of opposition of south result will be collapse against which Sir P. Loraine sounded warning in 1922. If policy of neutrality is adhered to, predicts that necessity for sending British troops to Arabistan will never arise. (Repeated Bushire No. 110).</p>
<p><b>Last Paper.</b> E <del>8197</del> 8213</p>	<p>(Minutes.)</p> <p>Please see also E 8192/263/34 and E 8197/263/34.</p>
<p><b>References.</b> E 10149/457/34 (1922)</p>	<p>It is clear from these two telegrams from Mr. Peel and the telegram in E 8197 from the Anglo-Persian Oil Company's representative at Mohammerah that the Sheikh's attitude is viewed with more sympathy locally than by Mr. Ovey at Tehran. It is true that if we are forced by circumstances, in order to protect our interests in the oil fields, to bring serious pressure to bear upon the Sheikh of Mohammerah, we shall to a certain extent lose prestige amongst the Arab chieftains in the Persian Gulf; but, if we stand by and allow the Persian Government to oust the Sheikh on their own, it is submitted that we should equally be regarded by the Arabs as having let the Sheikh down, while at the same time getting less credit from the Persian Government. <u>Mr. Peel thinks that Reza Khan's centralizing policy has definitely failed, and that if we stand aside in this quarrel Reza Khan will be beaten.</u> We have no indication from Mr. Ovey that this appreciation of the position is correct.</p>
<p>(Print.)</p> <p>(How disposed of.)</p> <p>14) So. Co. No. Admiral Air Ministry Sept. 24.</p> <p>Tel. Tehran No 138 Sept. 26</p> <p>14) So. Co. No. Admiral Air Ministry Sept. 27.</p>	<p>(Action completed.)</p> <p>(Index.)</p> <p>14/10</p>
<p><b>Next Paper.</b></p>	

آقای مه‌لت در برگ دوم نوشته: تنها هدف ما جلوگیری از یک جنگ داخلی فاجعه‌بار در مناطق نفت خیزه، و با این هدف ما برای میانجیگری آماده‌ایم. ما همدلی خود با شیخ را با کوشش برای گرفتن دست کم دو شرط از چهار شرط پیشنهادی او نشان داده‌ایم.

correct.

If the Bakhtiaris are joining the Sheikh, we ought to lose no time in bringing the Sheikh to his senses. On the other hand Mr. Peel says that there is no question of the Sheikh's taking the field unless attacked. Mr. Ovey has told us in his telegram No. 203 (E 8049/263/34) that Reza Khan has made no military preparations and is not therefore likely to attack the Sheikh for some time.

We should, I submit, telegraph to Mr. Ovey that we adhere to our previous telegrams Nos. 132 (E 7964/263/34), 133 (E 8009/263/34) and 137 (E 8152/263/34). Our one object is to prevent a disastrous outbreak of civil war in the neighbourhood of the oil fields, and with that object we are prepared to endeavour to mediate. We have shown our sympathy with the Sheikh in attempting to obtain at least two of the four conditions which he proposes. It is absurd for the Sheikh to pretend that the small detachments at Digful and Shushtar are a menace to his position. They are outside the Sheikh's territory and have not been seriously reinforced since last year.

A draft telegram to Mr. Ovey is annexed hereto.

Copies of both Mr. Peel's telegrams to India Office, Colonial Office, War Office, Air Ministry and Admiralty.

*H. H. Hallett*  
24/9

*I agree. The situation is difficult for the local consul: but it is not for him*

در برگ دوم سند دیگری که در واکنش به تلگرام کنسول خرمشهر نوشته شده، آقای مه لت اظهار نظر کرده که اگر جنک داخلی درگیره، به هر روی، شیخ در آغاز کار پیروزیهای محدودی خواهد داشت، و احتمالاً این حقیقت باعث خوشتنداری رضا خان شده!!

64	E.	325
1924	PERSIA	E 8314 29 SEP 1924
Registry Number } E 8314/263/34. <b>TELEGRAM FROM</b> <b>Consul Peel.</b> (Ahwaz) No. Dated 27th Sept. 1924. Received 29th Sept. 1924. E: Persia	<u>Sheikh of Mohammerah.</u> Addressed to Tehran No. 72. Comments on points raised in Tehran telegram No. <del>119</del> 52 to Ahwaz (E 8294/263/34). (Repeated Bushire No. 116).	
Last Paper.	(Minutes.)	
E 8313	E Please see also E 8313/263/34. Mr. Peel's comments on the first five points in Mr. Ovey's telegram in E <del>8294</del> <sup>8294</sup> (Page A) are perhaps overdrawn but contain, I fear, an element of truth. As regards point 6 Mr. Ovey is in a far better position than Mr. Peel to judge of the Prime Minister's strength in Tehran. The revenue question could probably be settled on reasonable lines with our assistance, but we may be sure that <div style="text-align: right;">Colonel</div>	
References.		
(Print.)		
(How disposed of.)	Copies sent to ✓ Do. Co. No. admty. air hving. see E 8313.	
(Action completed.)	(Index.)	
Next Paper.		
E 8380		

Colonel MacCormack, the American  
 adviser who deals with this  
 matter, will not go further in  
 the Sheikh's favour than we  
 succeeded in inducing him to  
 go last year.

If civil war breaks out, the  
Sheikh will have <sup>at any rate</sup> initial  
successes, and it is probably  
this the knowledge of this  
which is the restraining influence  
on Reza Khan.

Copies to { Co.  
 FO.  
 Wp.  
 Air King  
 Adairty

H. H. Mallet  
 29 SEP 1924

For action proposed  
 please see jacket  
 of Mr. Orvis Tel 214 [E 8380]

d. Duphant

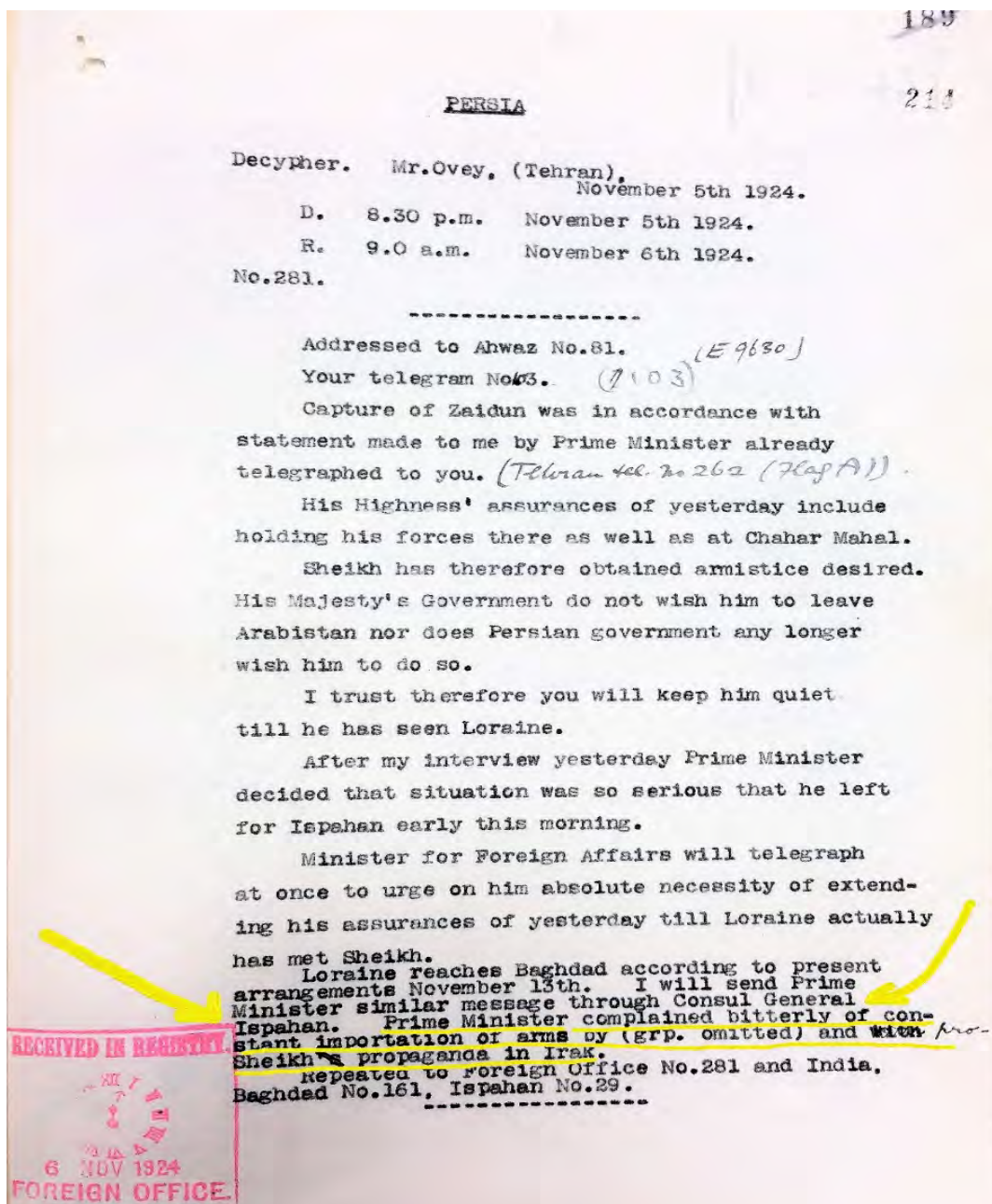
W. 30/4



در تلگرام زیر که از تهران برای پادشاه و دولت انگلستان فرستاده شده، نوشته شده که: این گزارش نشان میدهد که نتیجه مناقشه رضا خان و شیخ محمره چه تاثیر مهمی بر روابط آینده با ایران خواهد گذارد.

1924	E	91 392
PERSIA	E 9753/455/34	
Registry Number } E 9753/455/34 <b>FROM</b> <b>Mr. Ovey</b> <b>(Tehran)</b> No. 492.  Dated 23rd Oct. 1924. Received 10th Nov. 1924. in Registry E: Persia	<u>Anglo-Persian relations.</u> Refers to Tehran despatch No. 440 of September 10th, (E 8403/455/34). Reports improvement in productive diplomatic relations since appointment of Muehar-ul-Tulk as Minister for Foreign Affairs, states future relations depend on outcome of Sheikh of Mohammerah's rebellion, records impression produced on American opinion by murder of United States Consul at Tehran, Persian disappointment at failure of appeal to America and comments on prospects of Persia turning again to Great Britain for financial support. Discusses Russo-Persian relations and commercial treaty.	
Last Paper. E 9657	✓ The King. The Cabinet. Dominion.	
References.	<p><u>This despatch shows how important a bearing on our future relations with Persia the outcome of the quarrel of Reza Khan with the Sheikh of Mohammerah will have.</u></p> <p><u>The Bolsheviks hope that they may be able to persuade Reza Khan that we have helped the Sheikh in his intrigue.</u></p> <p>The Northern Department will be able to say whether Mr. Ovey's suggestion that Mr. Hodgson should ask the Soviet Government for a copy of their commercial treaty with Persia is worth pursuing. It would be useful to have the text if we could obtain it.</p> <p>By. Copy to Mr. Hodgson asking him to attempt to obtain a copy of the treaty.</p> <p>Copies to I.O. C.O. W/O. Air Ministry. Northern Dept. pp. 5-7.</p> <p style="text-align: right;">B. H. M. M. M. M. D. G. M. M. M. M. A. S. 14/11/24</p>	
(Print.) <b>Persia Printed</b>	(How disposed of) Despatch No. 1385. (conf.) Nov. 20. Mr. Peters (from Mr. Masse) Nov. 20  14/11/24 Co. Air Ministry. Nov. 21	
(Action completed.)	(Index.)	Next Paper. E 9829

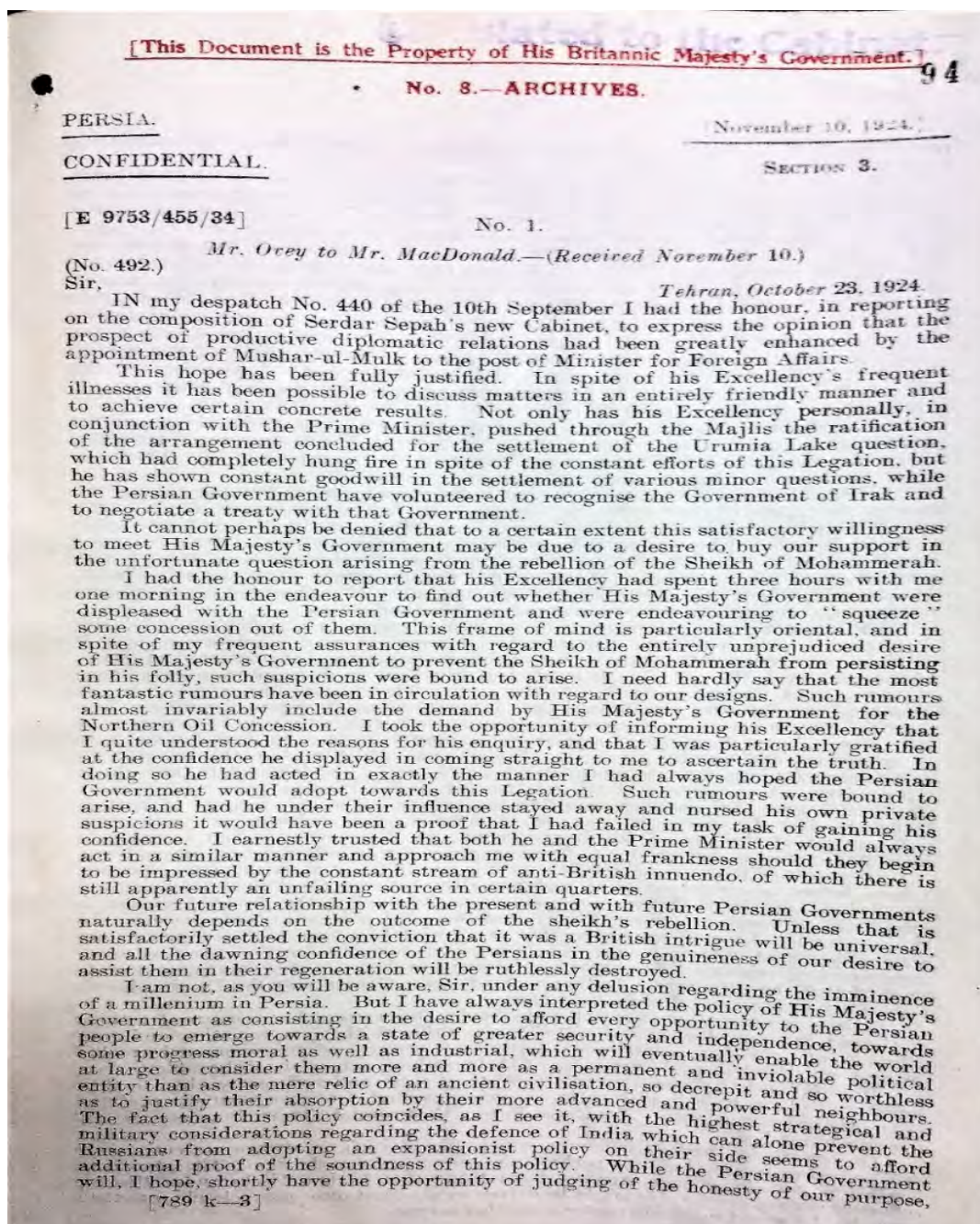
سند زیر هم که از تهران برای کنسول انگلستان در اهواز فرستاده شده نشون میده که رضا خان چه جوری انکلیسیها را به بازی گرفته بوده! نوشته: گرفتن زیدون (توسط نیروهای سردار سپه) مطابق با چیزی است که نخست وزیر پیشتر بمن گفته بود. اطمینانی را که حضرت والا (رضا خان) دیروز بمن داد شامل این بود که نیروهای او در آنجا و چهارمحل متوقف خواهد ماند. در نتیجه شیخ به آتش بسی که میخواست رسیده!!! دولت اعیضرت (پادشاه انگلستان) مایل نیست که او (خزعل) از عربستان بیرون برود و دولت ایران نیز دیگر اینرا نمیخواهد! بنا براین اطمینان دارم که شما او را ساکت نگه خواهید داشت تا لورین با او دیدار کند. پس از گفتگوی دیروزی من با نخست وزیر، او تصمیم گرفت که موقعیت آنچنان خطیر و حساس بود که او سحرگاه امروز بسوی اسپهان (خدا کنه تو هم قبول داشته باشی که واژه پارسی "اسپهان" خیلی زیباتر از اصفهان است) رهسپار شد. وزیر خارجه (ایران) بلافاصله با تلگرافی قویا ضرورت مطلق وفادار ماندن به اطمینان خاطری که دیروز داده بود را تا زمان دیدار لورین با شیخ خاطر نشان کند. لورین قرار است ۱۳ نوامبر به بغداد برسد. من پیام مشابهی بوسیله سرکنسول اسپهان برای نخست وزیر خواهم فرستاد. نخست وزیر (سردار سپه) با تلخی از فرستادن پیوسته اسلحه بوسیله (نام گروه حذف شده) از عراق و تبلیغات شیخ شکایت میکرد.



گزارش زیر که از تهران به لندن در یکم آبان ۱۳۰۳ فرستاده شده ارتباطی به جریان شورش خزل ندارد، اما فکر انگلیسها را در اون زمان نشون میده. در برگ دوم سفیر انگلیس نوشته: من کاملا باور دارم که سفارت روسیه شوروی آشکارا و با افتخار از رضا خان پشتیبانی میکند و روسها همچنان خود را تنها دوست او نشان میدهند.

... رضا خان به اندازه کافی دانا و هوشیار هست که به آنها اعتماد نکند و با وجود آگاهی از دسیسه هایشان، به آنها روی خوش نشان دهد و آنها را بعنوان آخرین سلاح دفاعی نگه دارد. برای نمونه، پیمان بازرگانی ایران و روسیه هنوز به تصویب مجلس نرسیده است.

روبهرمرفته میتوان گفت که نفوذ روسیه، که همچون نفوذ انگلیس همیشه وجود دارد، نسبت به چند ماه پیش کمتر شده است. اتهامی که در برخی جاها میزنند که رضا خان کاملا زیر نفوذ روسهاست، بی پایه است. ممکن است که در شرایطی بیشتر به آغوش آنان نزدیک شود، اما او همواره راه دیگری را ترجیح میدهد.



recent events have begun to lessen their confidence in the efficacy of extraneous sources of assistance.

The deplorable incident of the murder of Mr. Imbrie has, as far as I can judge, produced an indelible impression on the American mind. The Americans set out on their quest to reform Persia financially and morally with an unwarranted optimism. Disappointment had already succeeded this optimism when the murder took place. The peculiarly revolting circumstances attending the murder, the evasions and procrastination in the investigation of the culprits, and all the minor manifestations of cowardice and corruption put the seal on this disappointment. Dr. Kornfeld, in addition to the inherent difficulties of his position, incurred the greatest ill-will from his Christian compatriots for his alleged weakness in dealing with the Persian Government. This ill-will actually culminated in a personal telegram from the widow of the deceased consul to the President of the United States. Dr. Kornfeld, therefore, left Persia finally in a state of despair. All his schemes for the regeneration by personal influence and the gradual infiltration of ethical ideas had been prostrated.

In addition to this, the American advisers have become distinctly unpopular and the increasing discredit into which Dr. Millspaugh has fallen is well indicated by the fact that praise of the virtues and regret for the departure of Mr. Armitage-Smith has become a frequent theme in private conversation.

I dwell at some length on the position of the Americans, as Persian disappointment at the failure of their appeal to America to provide a panacea, as they thought, for all their ills, will leave a void which will cause them to direct their hopes again to Great Britain. I have recently been strongly impressed with this frame of mind on the part of the Prime Minister, who is undoubtedly now contemplating a new orientation and is prepared to look towards Great Britain for financial support, an attitude which will itself involve the necessity of welcoming a reasonable settlement of the question of our outstanding debts and claims.

The present Prime Minister is by no means averse to a policy of industrial development. He is perhaps particularly interested in road construction, and if he remains in power will encourage reasonable development of the national resources of his country. The criticism is levelled at him that so disproportionate a share of the national income is devoted to the army. This fact is indisputable, but it does not bear the same significance that it would in an European country. The Persian army is not an instrument of aggression. It fulfils the rôle of protector of the peace. Apart from the unpopularity accruing to it from its high-handed acts of oppression and venality, it is the Persian army which enables the traveller to pass in security from the frontiers of Persia to the capital and to circulate throughout the country. A comparison of the relative cost of the Persian army with that of the British army, for instance, would be misleading. The safe passage of British travellers and British goods between London and Manchester is fortunately independent of the size of the British army; in Persia the marked increase in security of travel is directly due to the existence of a relatively strong military force.

In respect of Russo-Persian relations, it is more difficult to speak with confidence. I have before now referred to an understanding between the Prime Minister and the Soviet Legation. I have every reason to know that the Soviet Legation is ostentatiously supporting Reza Khan; that they still pose as his only friends. In this connection I would emphasise that the Soviet Legation and Government are entirely personal in their policy. Their intrigues take the form of direct personal support of individuals. They make no attempt to disguise these manoeuvres or to pretend that they are merely dealing with whatever Government the Persian people may select in a normal diplomatic manner.

It is no exaggeration to say that the Soviet Government has renounced nothing of the old Russian plans to dominate Persia, although they employ other and more subtle means and have contributed a personal measure of suspicion and crooked dealing which only actual knowledge of their methods can render believable.

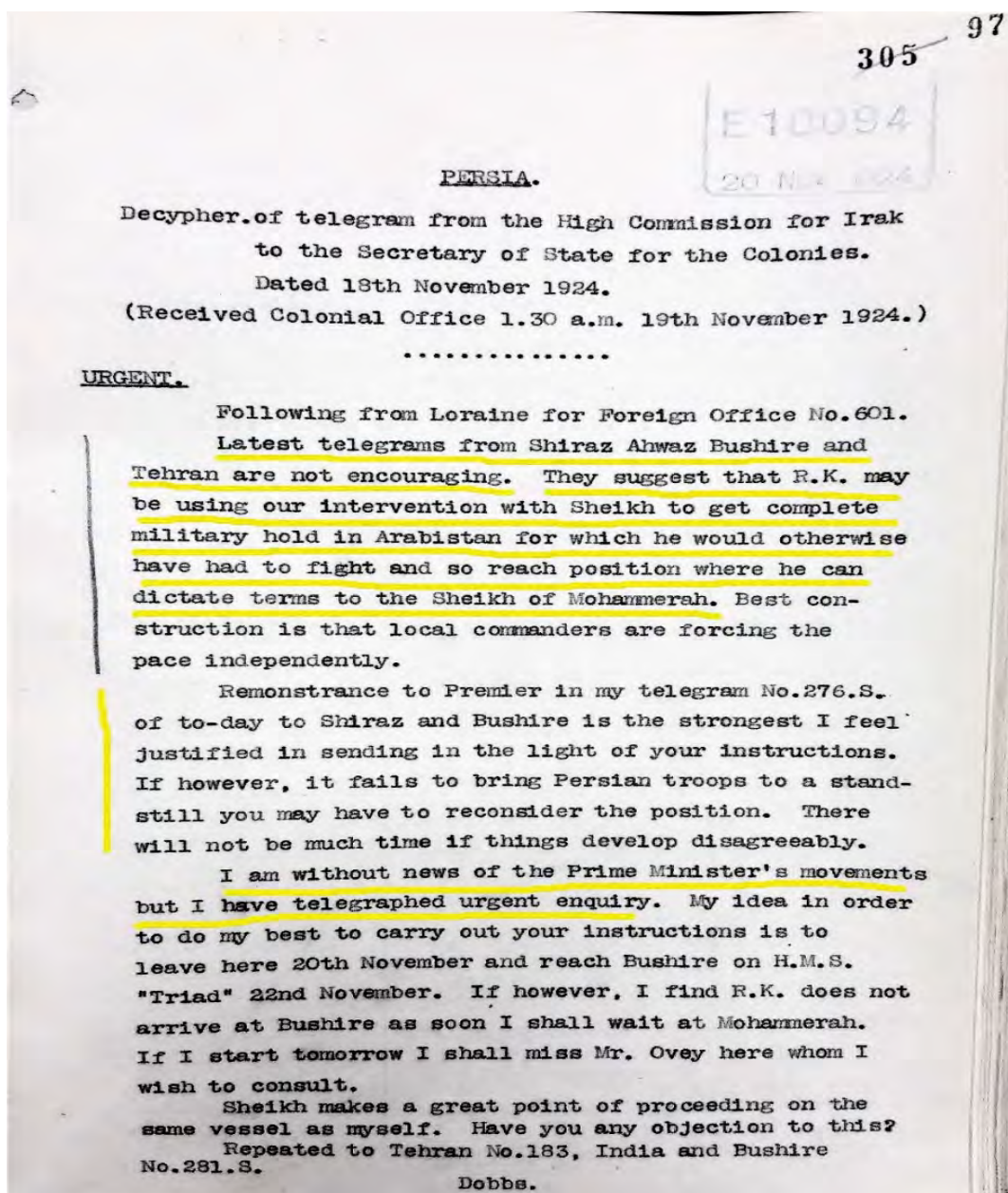
Reza Khan is sufficiently astute to distrust them and sufficiently alive to their intrigues to keep in well with them, reserving as final defensive weapon an almost indefinite procrastination. The Russo-Persian Commercial Treaty, for instance, still remains unratified.

On the whole, Russian influence, which, like British, is always present, can be said to be less potent than was perhaps the case a few months ago. The accusation levelled in certain quarters against Reza Khan that he is entirely under Russian influence is unfounded. He might be driven by circumstances more closely into their arms, but he would infinitely prefer any other course.

حالا باز برمیکردیم به بررسی اوضاع ایران در ارتباط به شورش شیخ خزعل و سندهای بایگانی ملی بریتانیا که واقعیت را نزدیک به هشتاد سال بعد از جریان (یعنی بعد از اینکه همه مردم اون زمان مردن) رو میکنه و نشون میده.

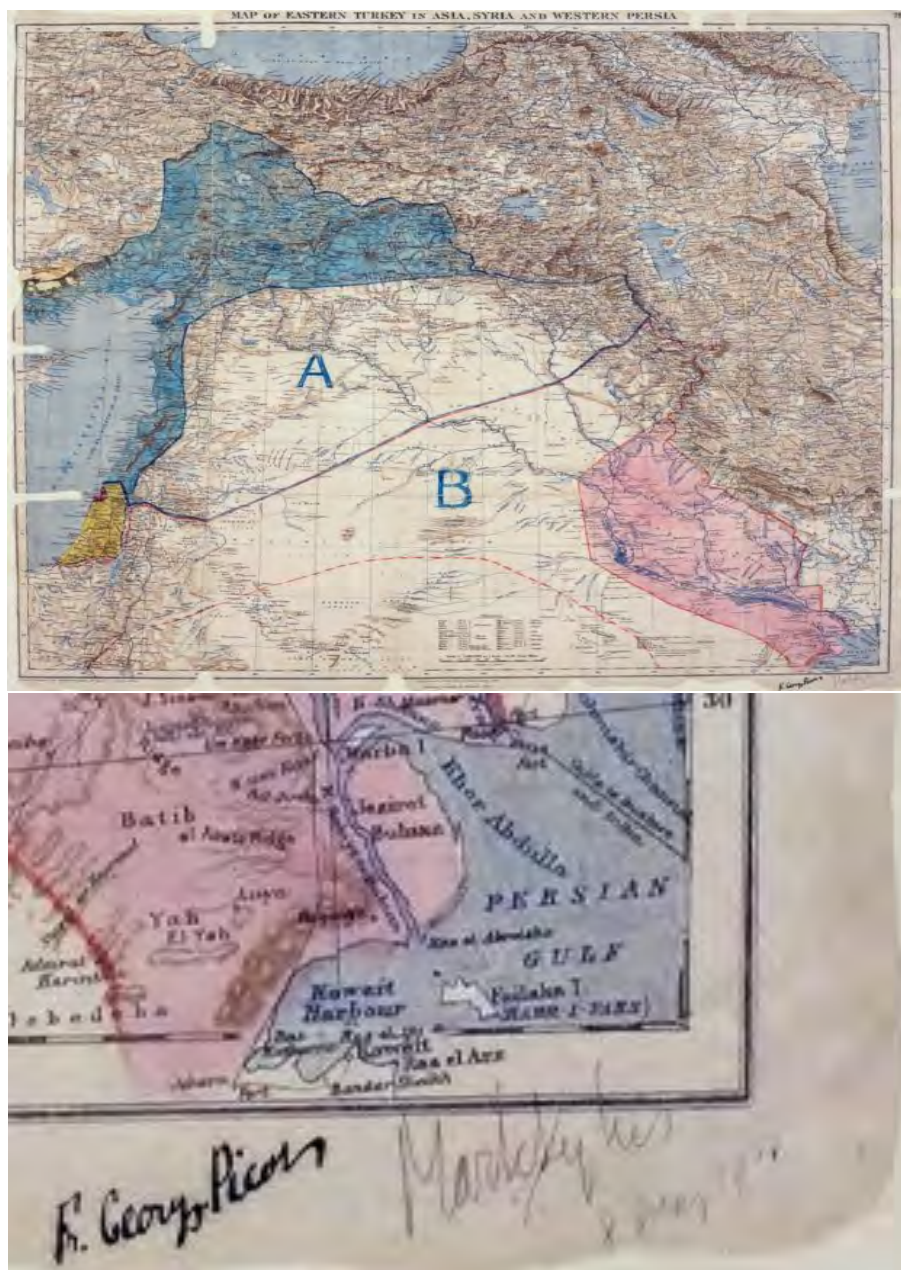
تلگرام از کمیسیون عالی عراق مینویسه: آخرین تلگرامهای رسیده از شیراز، اهواز، بوشهر و تهران دلگرم کننده نیستند. آنها نشان میدهند که احتمالاً رضا خان از مداخله ما در باره شیخ بهره برداری میکنه که بر عربستان (خوزستان) سلطه نظامی کامل برقرار کنه، که اگه مداخله/میانجیگری ما نبود، میبایست برای این سلطه دست به جنگ بزنه، که به موضعی برسه که شیخ محمره (خرمشهر) را مجبور به قبول شرایط و خواسته های خودش کنه.

تلگرام اعتراض آمیز امروز من به نخست وزیر که به شیراز و بوشهر فرستاده شد، شدیدترین لحنی بود که من در چارچوب دستورات شما جایز دانستم. اگر این اعتراض به توقف نیروهای ایرانی منجر نشود، شما باید در موضع خود تجدید نظر کنید. اگر کارها به دلخواه ما پیش نرود، زمان چندانی برای انجام کار باقی نخواهد ماند. من از نقل و انتقالات (نظامی) نخست وزیر آگاهی ندارم، ولی تلگرامی فوری برای کسب خبر فرستاده ام.



خوب، برداشت من از این تلگرام اینه که جناب کمیسر عالی عراق (که در اون موقع مدت کوتاهی بوده که پس از تکه تکه شدن عثمانی بصورت یه کشور زیر حمایت انگلیس در اومده) حالش گرفته شده از اینکه رضا خان به انگلیسیها رو دست زده و داره تقریبا بدون درگیری در جنگ و خونریزی اونا و شیخ را در موقعیتی قرار میده که به خواست او، یعنی یکپارچه شدن ایران عمل کنند و خوزستان و مناطق نفت خیز زیر فرمان حکومت مرکزی ایران قرار بگیره. تو صحنه رو چه جوری می بینی؟

چون حرف از عراق شد، حالا شاید بد نباشه نگاه کوتاهی کنیم به یکی از عجیب ترین کارهای کشورهای برنده جنگ جهانی اول. در جنگ جهانی اول انگلیسیهای زبل برای پیروزی، ناگهان با روسها هم پیمان شدن. پس از شکست امپراتوری چهارصد ساله عثمانی نماینده انگلیس بنام سایکس Sykes و نماینده فرانسه بنام پیکو Picot، نقشه منطقه را روی یه میز گذاشتن و با یک مداد و خط کش مناطق زیر نفوذ کشورهای برنده (انگلیس، فرانسه، روسیه، ایتالیا) را تکه تکه کردن و بوجود آوردن و پائین نقشه را امضاء کردن! و کمی پس از آن، کشورهای امروزی عراق، سوریه، لبنان، اردن و ... را بوجود آوردن. نقشه های زیر را از wikipedia وام گرفتیم.



برگردیم به رویداد شترنج سیاسی نظامی رضا خان سردار سپه با انگلیسیها و شیخ خزعل. سند زیر اظهار نظرهای مقامات وزارت خارجه انگلیس در لندن که پس از خوندن تلگرام لورین نوشتن. یکیشون نوشته: ما به اندازه کافی اطلاعات دریافت نکرده ایم و نمیدونیم که داره چی میگذره!

1924	<b>E.</b>	303 95
E 10094/263/34	PERSIA	E10094 20 NOV 1924
<p>Agent: E 10094/263/34</p> <p><b>TELEGRAM FROM</b> Sir P. Loraine at Bagdad (Via Colonial Office)</p> <p>No. -</p> <p>Dated 18th Nov. 1924. Received 20th Nov. 1924.</p> <p>E - Persia.</p>	<p style="text-align: center;"><u>Sheikh of Mohammerah.</u></p> <p>Comments on attitude of Reza Khan, suggests action he should take and enquires whether Sheikh may travel on same boat as himself to Bushire.</p> <p style="text-align: center;">(Repeated Tehran No. 183, India and Bushire No. 2816).</p>	
<p>Last Paper. E 10073</p> <p>References.</p> <p>(Print.)</p> <p>(How disposed of.)</p> <p>Tel. Bagdad No. 12 - Nov. 24</p> <p>Repeated Tehran No. 181.</p> <p>1/3 to CO. WO. Admty. Air Wing. } copies. Nov. 26</p> <p>(Action completed.)</p> <p>(Index.)</p> <p>Next Paper. E 10095</p>	<p>Please see also E 10095 - <u>We have not received sufficient information to be able to judge what is happening.</u></p> <p>It is quite possible that the local commanders are acting in the absence of instructions from Reza Khan. Persian Staff work is primitive and the news of the Sheikh's submission may not yet be common knowledge. We can only leave matters to Sir P. Loraine's judgement.</p> <p style="text-align: right;">He</p>	

و در برگ دوم ادامه داده: اگر رضا خان واقعا زیر قولی که بما داده بوده، زده باشه، سر لورین مجاز خواهد بود که حرفهای تندى به او بزنه!

يکي ديگه نوشته: من باورم نمیشه که رضا خان عمدا به سر لورين در لحظه ورود دوباره اش به ايران کلک زده باشه. احتمال زياد هست که زیر دستی هاش ناآگاهانه عمل کرده باشند. ما بزودی خواهیم فهميد.

و نفر آخری نوشته: فکر میکنم این درسته. من نوشتن پیش نویس به تلگرام را شروع کرده ام - اما آگه بشه، ما باید از درگیر شدن در چند بحران همزمان دوری کنیم.

بقیه نوشته اش را متاسفانه من نتونستم بخونم. تو آگه تونستی بخونی، بمن خبر بده.

He is on the spot and best able to offer advice when the full facts are available.

If Reza Khan is really breaking faith with us, Sir P. Loraine will be justified in using strong language to him.

By. Send off the Telegram, a draft of which is submitted herewith

J. A. Walker  
20 NOV 1924

Copies to Co.  
 {  
 T.O.  
 L.S.O.  
 Adm.   
 Air M.

I can hardly believe that Reza Khan would have deliberately tricked Sir P. Lorraine at the moment of his return to Persia. It may well be that his troops ~~may~~ ~~to~~ ~~act~~ have acted in ignorance or defiance of his orders. We shall soon know.

D. G. Osborne  
20/11



96 304

I think that this is right -  
 ✓ I have initialled the draft  
 telegram - but we must avoid  
 if we can too many crises at  
 one time. Well - indeed can  
 Sir P. Loraine see this question  
 in perspective? If you think  
 a word of caution wise, please  
 add it & resubmit draft urgently  
 otherwise send at once AL  
 ✓ Sir W. Tyrrell 20/11

See E 10146 Strick cancels  
 this telegram. W.S. 21/11

No action except copies.

چند روز بعد، جناب لورین تلگرامی میفرسته که در اون نوشته: رضا خان هم اکنون همه قولهای خود را زیر پا گذاشته و قانون را بدست خود گرفته. ما کلا نیروهای عربستان (خوزستان) و بختیاری را در برابر حمله فلج کرده ایم. ما حالا باید بخاطر حفظ انصاف آزادی عمل اونها را بهشان برگردانیم. بر این پایه، من به کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در اهواز دستور داده ام که به شیخ و مرتضی قلی خان آگاهی دهد که از دید من آنها دیگر از بار مسئولیت قوی که به من داده بودند، آزادند. جناب لورین بعد درخواست میکنه که سفارت انگلیس جمله های زیر فوراً به دولت ایران برسونه و بخواد که بلافاصله برای نخست وزیر (سردار سپه) فرستاده بشه:

از آنجائیکه نخست وزیر اراده کرده که زور بکار برده و قولهای مبنی بر اینکه اگر شیخ فرمانبرداری خودش را اعلام کنه ، از زور استفاده نخواهد کرد را زیر پا گذاشته، و پند و اندرز دوستانه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را رد کرده و پیشنهاد دوستانه آنرا برای بدست آوردن یک راه حل مسالمت آمیز را نادیده گرفته است، اکنون اعلام میداریم که:

۱. دولت انگلستان پیشنهاد مزبور را پس میگیرد،

۲. دولت انگلستان دیگر فشاری به شیخ محمره و بختیاری ها برای حفظ صلح وارد نخواهد کرد،

۳- دولت انگلستان دولت ایران را مستقیماً مسئول هرگونه آسیب به جان و مال انگلیسیها دانسته و خواهان غرامت کامل خواهد شد،

۴- دولت انگلستان این حق را برای خود محفوظ میدارد که هر زمان و هرگونه که لازم بداند، برای حفظ جان و مال اتباع خود اقدام کند.

PERSIA

Decypher. Sir P.Lorraine, (Baghdad),  
November 24th 1924.

D. 12.5 a.m. November 25th 1924.

R. 10.30 a.m. November 25th 1924.

No.304/S.

URGENT.

Tehran telegram No.184.

Reza Khan has now broken every pledge and has taken the law into his own hands.

We have largely paralysed Arabistan and Bakhtiari powers of defence against attack. We must in common fairness now restore their liberty of action. I have therefore instructed His Majesty's Consul at Ahwaz to inform Sheikh and Murteza Kuli Khan that I consider them released from their premises - see my telegram No.303/S.

I beg you to authorise legation at Tehran most urgently to make communication on following lines to Persian government with request for its instant transmission to Prime Minister.

As Prime Minister has chosen to resort to force and broken his promises to refrain therefrom if Sheikh sent in his submission, and as he has rejected friendly advice of His Majesty's Government and ignored offer of their friendly good offices in securing an amicable settlement His Majesty's Government now state that:-

1. Their offer is withdrawn.
2. They are unable to continue their pressure

which

141  
348

(2)

which they have been putting on Sheikh of Mohammerah and Bakhtiari to keep the peace.

3. They hold Persian government directly responsible for any injury to British lives and property arising out of their present action and liable to pay full compensation.

4. They reserve to themselves the right to take their own measures if, when and how they consider necessary to protect lives and properties of their subjects.

Addressed to Foreign Office, repeated to Tehran, India and Bushire.

-----



چهار روز بعد، جناب لورین در تلگرام دیگری که به لندن میفرسته، پیشنهاد میکند که بجای اینکه دولت ایران را از تعهد انگلستان به شیخ آگاه کنن، از تعهد شیخ به انگلستان حرف بزنن. دیگه اینکه مینویسه: من کاملاً از خطرات مداخله مستقیم در خاک ایران آگاهم و به شما اطمینان مطلق میدهم که برای اجتناب از این کار، هر کاری را انجام خواهم داد. در برگ دوم نوشته: شما میدانید که مشکل من تاکنون وارد آوردن فشار به نخست وزیر (رضا خان) بوده. شیخ در کنترل کامل منه. و باز درخواست میکند برای محکم شدن موضعش در برابر سردار سپه، یک گردان نیرو به بصره فرستاده بشه!

88

## PERSIA

Decypher. Sir P. Loraine, (Baghdad).  
November 29th 1924.

D. 1.10 a.m. November 29th 1924.

R. 9.00 a.m. November 29th 1924.

No. 328.S.

\*\*\*\*\*

Bushire telegram No. 1136 offers chance of peaceful settlement which I am exploiting see my telegrams 317 and 318.S. to Ahwaz and 320.S. to Bushire.

In the circumstances I request your authority to suspend action on your telegrams NOS. 14 and 15 and to take it later at my discretion.

In any case I respectfully suggest omission from your telegram No. 15 of passage "provided always that nomination" down to "satisfactory to that Government" this is an obligation of Sheikh towards us, whereas you propose to acquaint Persian Government with our obligations to him. Question of his successors is not vital to present difficulty, is comparatively unimportant, invites a controversial digression and lends itself to misapprehensions. Do you approve?

I am fully alive to dangers of direct British intervention on Persian soil. You can rely absolutely on my doing everything possible to avoid it. In discussing precautionary measures on November 25th with Air Officer Commanding, I used the same language as in your telegram No.14. He entirely agrees. He also agrees with me that in case of overwhelming necessity we should first endeavour to secure acceptance of Persian Government of our assistance in policing disturbed areas pending restoration of authority.

I/

4.  
13. The  
two notes to  
the Persian  
Govt regarding  
our obligations  
to Sheikh -  
basa

89

(2)

10

I have now received your telegram No. 16. I have given no fresh pledge or encouragement to Sheikh. Indeed the moment I knew that Prime Minister would receive Oriental secretary and without awaiting result of interview I sent message to Sheikh and Bakhtiari not to prejudice this last hope of peace by any provocative or aggressive action.

If meeting at Mohammerah can be brought off in manner suggested by Prime Minister I have hopes of securing satisfactory settlement and of definitely averting contingencies which you apprehend. Until we all meet there situation will remain critical. You will realise my difficulty hitherto has been to get any pressure to bear on Prime Minister. Sheikh is well under my control.

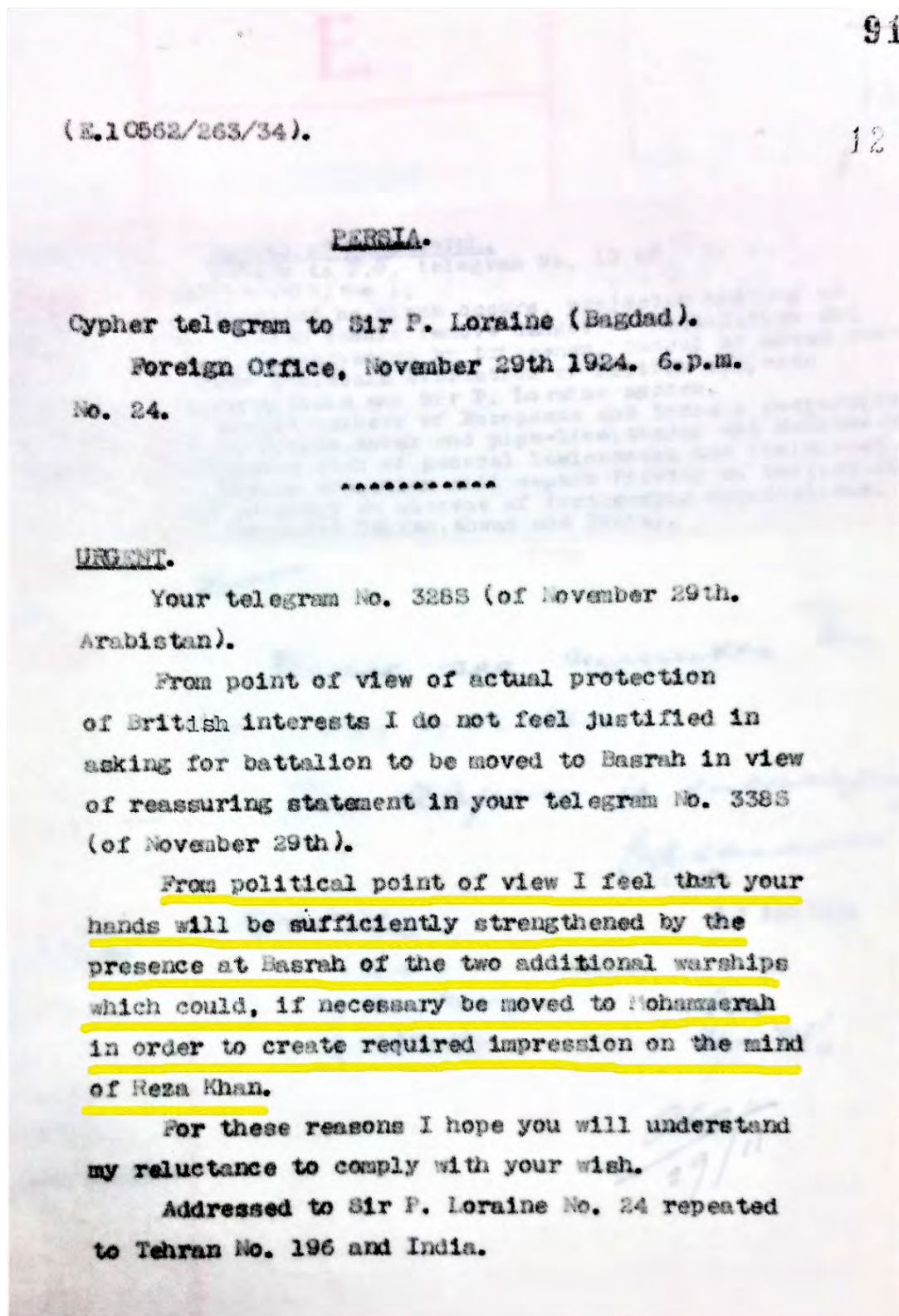
I nevertheless maintain my request for urgent despatch of one advance battalion to Basrah in order to strengthen my hands in forthcoming negotiations and be ready in case of eventualities. Its mere presence at Basrah will be a guarantee against such eventualities. Air Officer Commanding concurs.

I am most grateful for your approval and support.

Addressed to Secretary of State for Foreign Affairs, repeated to Tehran, Government of India and Bushire.



در پاسخ تلگرام بالا، از لندن به جناب لورین مینویسن: از دید سیاسی، من احساس میکنم که موضع شما با بودن دو رزمنه اضافی در بصره، که در صورت نیاز میتوانند به محمره انتقال داده شوند تا در ذهن رضا خان تاثیر بگذارند، به اندازه کافی محکم خواهد شد.



دو روز بعد آقای مه لت از وزارت خارجه انگلیس مینویسه (برگ ۲ و ۳ سند زیر): فاجعه آمیز خواهد بود آگه دولت ایران بتونه آنچنان کنترل کاملی بر مناطق نفت خیز عربستان (خوزستان) پیدا کنه که قدرت محلی شیخ محمره (خرمشهر) و خانهای بختیاری را بی رنگ کنه. برقراری کامل کنترل حکومت ایران بر عربستان (خوزستان) به این معنی خواهد بود که مناطق نفت خیز و خط لوله ها زیر خواست و اراده دولت ایران خواهد بود که ممکنه هر لحظه با تحریک بلشویک ها (روسها) با ما دشمن بشه. در وضعیتی که تا حالا وجود داشته، شیخ محمره و بختیاری ها از منافع انگلستان در مناطق نفت خیز حفاظت کردن، حتی موقعیکه دولت ایران قطعاً ضد انگلیس بوده. با وجودیکه در زمان جنگ دولت ایران طرفدار آلمان بود، قرارهای ما با خانهای محلی جنوب ایران باعث شد که مناطق نفت خیز به کار ادامه بدن و به نیروی دریایی بریتانیا نفت برسه.

یه نفر دیگه هم در وزارت خارجه انگلستان زیر تلگرام نوشته: موافقم!

230 A	<b>E.</b>	122
1924	PERSIA	46
Registry Number E 10692/263/34. <b>TELEGRAM FROM</b> <u>Sir P. Loraine.</u> (Bagdad). No 356. S. Dated 1st Dec. 1924. Received 2nd Dec. 1924.	<u>Situation in Arabistan.</u> Refers to F.O. telegram No. 24 of November 29th (E 10562/263/34). Degree of danger to British community fluctuates with situation. As regards ability to protect them if compelling necessity arises, submits that there are no means of affording protection in time. Acting Officer Commanding cannot spare ground troops from Irak command. To land parties from His Majesty's Ships destroys their mobility. Request for one battalion at Basrah is minimum precaution in state of preparation for emergency. (Sent to Tehran and India.)	
E: Persia.	(Minutes.)	
<b>Last Paper.</b> E. 10691	<p>The views of the Air Ministry on this fresh request for troops from Sir P. Loraine are given in Sir Hugh Trenchard's letter to Sir William Tyrrell which is included in this jacket below Sir P. Loraine's telegram.</p> <p>When Sir P. Loraine last appealed for a battalion to be sent to Basra (E.10562/263/34), he did so for two reasons, (a) to be ready "in case of eventualities", (b) to strengthen his hand in negotiating with Reza Khan. In this telegram Sir P. Loraine is preoccupied solely with contingency (a). As regards the danger to British lives and property it is submitted that the arguments in paragraphs 1, 2 and 3 of Sir H. Trenchard's letter are sound. Sir Arnold Wilson, whom I saw again to-day, is not personally alarmed about the danger to British subjects at this stage, although he admits, of course, that there is a certain risk. He particularly emphasised a point which has all along been made by the Anglo-Persian Oil Company, that it is impossible to divorce the question of the protection of the property of the company from that of the lives of its employees. The Company cannot afford to abandon any of its activities and must keep its men at work on the spot until the last moment. I think the fact that the Anglo-</p>	
<b>References.</b>		
(Print.)		
(How disposed of.)		
14) So. Co. W.O. Admiralty Air Ministry, Dec. 2. Tel. Sir P. Loraine (Bagdad) no. 27, Dec. 2. (Repeated Tehran no. 199 and India) 14) So. Co. W.O. Admiralty Air Ministry, Dec. 3.		
(Action completed.)	(Index.)	
Next Paper.		
E 10693.		

Persian Oil Company have not even now thought fit to evacuate the women and children of their employees from the danger area, tends to show that the local representatives of the Company do not reckon that the immediate danger to life is very great.

Moreover Sir H. Trenchard has shown Sir W. Tyrrell a private telegram which he has despatched to the Air Officer Commanding in Irak, warning him that in the event of a really grave emergency involving danger to British lives in Arabistan, steps ~~must~~ <sup>may have to</sup> be taken to send a small mixed force of aeroplanes and infantry immediately, in order to create a demonstration.

I submit therefore that, on the grounds of protection, Sir P. Loraine has not yet made out a strong enough case to justify H.M.G. in moving a battalion from India.

On the other hand, it is useful for us to know that the Air Ministry are expecting a British battalion from India a month hence to relieve one of the battalions now stationed in Irak. It may well be that Reza Khan will prove obstinate in his desire to encroach upon the local autonomy of the Sheikh of Mohammerah to an undue extent. Our undertakings to the Sheikh are definite on this point and, even apart from the need to have regard to our reputation for keeping our word in the East, it would be disastrous if the Persian Government were to obtain so complete a control of the oil area in Arabistan as to eclipse the local authority of the Sheikh of Mohammerah and the Bakhtiari Khans. The establishment of full Persian Government authority in Arabistan would mean that the oil fields and pipe line would be at the mercy of a Persian.....



126

47

Persian Government which might at any time become hostile to us at the instigation of the Bolsheviki. Under the régime hitherto prevailing, the Sheikh of Mohammerah and the Bakhtiari Khans have been able to safeguard British interests in the oil area even when the Persian Government has been definitely anti-British: this happened during the war when, in spite of a pro-German Government at Tehran, our agreements with the local chieftains in South Persia enabled us to keep the oilfields working and supply the British Navy with oil.

The moment, however, for moving troops from India with the political object of supporting the Sheikh of Mohammerah does not yet appear to have arisen, and will only arise in the event of Reza Khan proving recalcitrant in his negotiations with the Sheikh and with Sir P. Loraine.

Query. Reply to Sir P. Loraine that we are not convinced that the danger to British lives is sufficiently serious to warrant moving troops at present and that we intend to await the outcome of the meeting between Reza Khan and Sheikh Khazal.

*J. P. Mallet*

2nd December 1924.

*I agree. I think the <sup>interest</sup> disadvantages of sending a battalion outweigh its potential capacity for protecting British lives & property.*

دو روز بعد، جناب لورین تلگرام کنسول اهواز را به لندن میفرسته که در اون نوشته شده که نیروهای دولتی موفق شدن از لرستان رد بشن (یادته انگلیسها به لندن از شکست نیروهای دولتی در لرستان نوشته بودن؟) و به دزفول برسند.

... روشنه که شیخ در موقعیتی نیست که بتونه در برابر رضا خان ایستادگی نظامی نشون بده. در حقیقت او تو دست نخست وزیر و تنها امید برای یه حل و فصل منطقی بسته به حمایتی هست که ممکنه آقای لورین بتونه در میانجیگری با رضا خان از او بکنه.

بعد، در برگ ۳ آقای مه لت نوشته: آقای لورین ممکنه بدون توسل به تهدید نتونه هیچ کاری در برابر رضا خان انجام بده، از سوی دیگه تهدید هیچ فایده ای نداره اگه ما حاضر نباشیم اون تهدید را عملی کنیم. یعنی انگلیسها همه جاشون داره میسوزه که بخاطر شرایط اقتصادی و سیاسی و... نمیتونن از نیروی ارتششون در برابر رضا خان استفاده کنن!

<b>E.</b>		130 77
<p>Registry Number } E 10780/263/34  <b>TELEGRAM FROM</b>  <u>Sir P. Loraine,</u>          (Baghdad).          No. 363/S          Dated 2nd          Received Dec. 1924          3rd          E: Persia.</p>	<p><u>Sheikh of Mohammerah.</u></p> <p>Repeats Ahwaz telegram (repeated Bushire No. 179 and Tehran No. 121) reporting 1,000 Government troops have reached Dizful, to be followed by more shortly; that Sheikh insists on leaving for Mohammerah; adds that provided meeting at Mohammerah can be arranged with least possible delay and troops <del>are</del> not advance beyond Dizful, Consul is hopeful of coping with situation. Sheikh is prepared to go to HindiJan by sea provided Reza Khan definitely promises to return with him to Mohammerah. (Repeated Tehran and India).</p>	
<p><b>Last Paper.</b> E. 10776</p> <p><b>References.</b></p> <p>(Print.)</p> <p>(How disposed of)</p> <p>14) To Co. w/o Admty Air Miny. } with E 10781          See E. 10781 Dec. 3</p> <p>14) To Co. w/o Admty Air Miny. } Dec. 4          See E. 10781 Dec. 4          (Repeated Tehran no. 201 and India)</p> <p>14) To Co. w/o Admty Air Miny. } Dec. 5</p> <p>(Action completed.) (Index.)</p> <p>ABH 10/12          gol          11/12</p>	<p>(Minutes.)</p> <p>Appended below (Flag A.) is a telegram received to-day by the Anglo-Persian Oil Company, which is somewhat reassuring as regards the immediate question of the safety of their property.</p> <p>The position to-day, however, is considerably complicated by this definite news that Persian Government troops have succeeded in passing through Luristan and have reached Dizful (see annexed map). The <u>Sheikh of Mohammerah is clearly not in a position to offer military resistance to Reza Khan. He is in fact at the mercy of the Persian Prime Minister and his only hope of a reasonable settlement lies in the support which Sir P. Loraine may be able to give him in negotiating with Reza Khan.</u> In other words he will probably call upon Sir P. Loraine to implement the pledges given to him by Sir P. Cox in 1914 and previous similar undertakings. If Sir P. Loraine is not able to do this by diplomatic negotiations with Reza Khan, the <u>Sheikh and his whole family will leave the country.</u></p> <p>Sir P. Loraine's task is much complicated by the Sheikh's....</p>	

Sheikh's collapse and it is difficult to see how he can succeed without resort to threats and possibly even action against the Persian Government, unless Reza Khan suddenly shows himself to be more reasonable than we can anticipate. The effect of the Sheikh's departure with his family would be most damaging to our reputation all over the Middle East. Locally the withdrawal of the Sheikh's guiding hand might well be followed by a period of lawlessness among the Arab tribes, who might refuse to submit to the control of Persian troops and might indulge in guerilla warfare in the neighbourhood of the pipe line. Of course we have told the Persian Government already, and can do so again, that we hold them responsible for the safety of British lives and property in Arabistan. If they fail to afford us this protection we should be entirely justified in sending troops to protect our own interests and theirs. I am convinced that the disappearance of the Sheikh of Mohammerah would render the operations of the Anglo-Persian Oil Company more liable to friction with the Persian authorities than in the past. While the Sheikh remained we could, insofar as our interests in Arabistan were concerned, ignore the pin pricks of unfriendly governments at Tehran under Bolshevik influence.

I submit therefore that the time has arrived when a decision should be reached whether, in the event of Reza Khan making demands upon the Sheikh so excessive as to be unacceptable, H.M.G. are to take steps to fulfil their assurances to the Sheikh of Mohammerah or are to let him down. For the reasons given....

~~157~~

78

given above I venture to submit that it would be better to adopt the former alternative both from a moral and from a material standpoint.

It would be well to learn from Sir P. Loraine what measures he considered could be applied in order to put pressure upon the Persian Government to exercise moderation in their dealings with the Sheikh. I do not think that these measures need necessarily entail a military expedition, but this could not be entirely ruled out.

See E 10919/27/24

In the meanwhile, it might be well to ask the India Office whether they could arrange for the battalion referred to yesterday by Sir H. Trenchard to be held in readiness in India to embark at short notice if required to do so.

Sir P. Loraine may be able to do nothing with Reza Khan without resort to threats: on the other hand, it is no use to employ threats if we are not prepared to carry them out if necessary.

A draft telegram to Sir P. Loraine is annexed hereto.

(Signed) V. A. L. MALLETT.

3rd December, 1924.

I think the telegram and the request to India Office should certainly go forward. The decision as to the fulfilment of our pledges will have to be examined and adopted unless we have better news from Sir P. Loraine within 48 hours or so. It might be well that we should prepare in the Department a memorandum on the various methods of implementing our pledges in various possible contingencies?

(Signed) D. G. OSBORNE.

31/2.

I fear we have no choice but to proceed as suggested in view of Sir P. Loraine's telegram No. 366S (see E.10785) which shows that he looks upon the departure of the Sheikh as a likely contingency.

The truth is that Reza Khan probably realises our disinclination to take action if we can possibly avoid it.

W.T. 3/12

*Make the enquiries,  
but do not take action  
without the P.M.'s approval.*

*I cannot direct this  
question from Home or in the  
last hours before any  
departure.*

*as  
3/12*

In view of Sir P. Loraine's insistence on request for a battalion, & Mr Paul's hint that "a case for assistance will be answered very urgently", would it not be well to consult the P.M. at once?

*R.M.H.  
Dec 4.*

*I have explained to Mr McNeill  
that all we can do today is  
to make enquiries await the  
result of Sir P. Loraine's meeting  
with Reza Khan. W.T. 4/12*

SEEN BY  
-40661924  
SIR EYRE CROWE

تلگرام زیر هم که از تهران برای خرمشهر فرستاده شده خیلی جالبه چون دو بخش داره: بخش اول نشون میده که تلگرام سردار سپه را بدست آوردن که نوشته: من به لنکر رسیدم و گزارش شده که عربها عقب نشینی کردن. نیروهای اسپهان به بهبهان نزدیک میشن در حالیکه نخستین دسته نیروها به دزفول رسیدن و نیروهای بیشتری در راه هستن. نیروهای دیگه از شمال غرب دارن به کرمانشاه و پشتکوه میرسن که از اونجا راهی دزفول بشن. تا دو روز دیگه من از لنکر به مرکز خوزستان خواهم رسید.

در بخش دوم تلگرام به لندن نوشته شده که دولت نظامی در تهران همچنان شایعه های پیرامون شرکت نیروهای انگلیسی در شورش شیخ به ویژه آنجائیکه میگه نخست وزیر ۳۰ سرباز انگلیسی که در میان نیروهای عرب بودن را اسیر کرده و حاضر نیست اونارو به انگلیس بده، پخش میکنه. همچنین این شایعه که روسها شدیداً به دخالت انگلیسیها اعتراض کردن. من از یک منبع موثق شنیده ام که دولت روسیه شوروی پیشنهاد کرده برای حفاظت ایران در این کشور نیرو پیاده کنه.

**PERSIA**

Decode. Mr. Monson, (Tehran),  
December 3rd 1924.

D. 10.25 a.m. December 3rd 1924.  
R. 5.0 p.m. December 3rd 1924.

No. 312. (R).

-----

Addressed to Mohammerah No. 94.

Following telegram from Premier dated December 1st is published here. Begins:-

I reached advanced base at Lankir on November 30th. Arabs are reported to have retreated. Forces from Ispahan are reaching Behbahan while first troops from Khor reached Dizful on November 30th, more troops following. Troops from north-west Persia are arriving at Kermanshah and Pusht-i-Kuh whence they will advance on Dizful. In two days I will advance on centre of Khu~~z~~istan from Lankir. Ends.

Military Governor of Tehran continues to tolerate rumours of British participation in Sheikh's rebellion, one particularly persistent rumour saying that Prime Minister has captured 30 British soldiers amongst Arab forces and refuses to surrender them to British. Soviet protest against British intervention is also strongly rumoured and I hear from a good source that Soviet government offered to land troops "to protect Persia", an offer which has greatly embarrassed Persian government.

Sent to Foreign Office No. 312 and India.

-----

RECEIVED IN REGISTRY.  
4 DEC 1924

یادته چندین بار از شترنج سیاسی گفتیم؟ دست نوشته تلگرام زیر که از لندن فرستاده شده به شترنج سیاسی که ایران و انگلیس و روسیه را در بر میگیره نشون میده. آقای مه لت نوشته: یکی از عواقب احتمالی درگیری نظامی انگلیس در عربستان (خوزستان) میتونه اشغال تبریز و رشت توسط نیروهای روسی بنام کمک به بیطرفی ایران باشه که در حقیقت بنفع روسیه تموم میشه. پس میبینیم چون انگلیس بخاطر وضعیت مالی و اقتصادی و سیاسی در پارلمان جدیدش زیر فشاره، و از سوی دیگه از اشغال شمال ایران توسط روسها و نزدیکتر شدن اونا به هندوستان میترسه، مجبور میشه از لشکرکشی به خوزستان خودداری کنه. و در این میون ایران و رضا خان سردار سپه هستن که از این ترس انگلیسیها بهره میبرن و سردار سپه سرانجام ایران را یکپارچه میکنه و کار سازندگی ایران مدرن آغاز میشه.

1924	E.	E 10833 DEC 1924 93
PERSIA		
Registry Number } E 10833/263/24. <b>TELEGRAM FROM</b> Mr. Gibson (Tehran). No. 312 (R). Dated 3rd Dec., 1924. Received 4th E: Persia.	<u>Sheikh of Mohammerah.</u> Addressed to Mohammerah No. 94. Quotes text of telegram of December 1st from Reza Khan - published in Tehran - regarding movement of troops in south Persia and announcing intention to advance in two days. Reports rumours of British participation in Sheikh's rebellion, Soviet protest against British intervention and Soviet Government offer to land troops "to protect Persia." (Sent to India.)	
Last Paper. E. 10806	(Minutes.)	
References. (Print.)	I cannot find Lankir on the map, but presumably it is near Dehnullah.	
(How disposed of.) 14/12 } with Co. } (E 10834) was } Admty } air bring. Dec. 4	One of the possible sequences of armed British intervention in Arabistan might be the occupation of Tabriz or Resht by Russian troops, in reality to serve the ends of the Soviet Govt, but under a specious pretext of a desire to assist Persia to protect her neutrality.	
(Action completed.) (Index.) Next Paper.	SEEN RMM Dec 4 D.G. O'Connor W.S. 4/12	

تلگرام محرمانه زیر هم که برای جناب لورین فرستاده شده میگه: ممکنه در نهایت مجبور به انجام اقداماتی در ارتباط با تعهدمون به شیخ و به راه آوردن رضا خان بشیم: با در نظر گرفتن عدم تمایل قوی ما به فرستادن نیرو به عربستان (خوزستان) آیا شما میتونی روشهای دیگه ای را برای وارد کردن فشار دیپلماتیک به دولت ایران پیشنهاد کنی؟

[800] (92260) Wt. 11816/172 7500 7-20 W & S (W B & L)

162

OUT FILE

83

F.O.,

December 4 1924.

Despatched 7 P. M.

Following for Sir P. Loraine:-

Confidential.

We may ultimately be forced to take

steps in fulfilment of our pledges to the

Sheikh to bring Reza Khan to reason: bearing

in mind our strong disinclination for a

military expedition to Arabistan, can you

suggest other methods of bringing diplomatic

pressure to bear upon Persian Government?

Addressed to Mohammerah for Sir P.

Loraine, No. 4 repeated to Tehran

No. 201 and India.

no

Copies to C.O. ✓  
I.O. ✓  
W.O. ✓  
Air Ministry. ✓  
Admiralty. ✓

[Registry No. ]  
E 10780/263/34.

Draft.  
H.M. Consul,  
Mohammerah.

Telegram.  
No. 4 Cypher.  
Urgent. (C B & R)  
Repeat to Tehran No. 201  
and India No.

(Political Distribution)



سند بعدی گزارشیه از مصاحبه سفیر کبیر روسیه در ایران با روزنامه ایزوستیا چاپ مسکو که به انگلیسی ترجمه و برای لندن فرستاده شده.

سفیر میگه: حتی اگه دشمنی قطعی هم میون انگلیسیها و ایرانیها وجود داشته باشه، پیاده شدن احتمالی نیروهای انگلیسی در بنادر جنوبی ایران در خلیج فارس و حرکت بسوی مناطق نفت خیز همچون محمره و شوشتر و غیره با خرد جور در نمیداد.

و در حقیقت اگه نیروها اونجا پیاده بشن، کاری برای انجام نخواهند داشت برای اینکه نیروهای ایرانی بطور تحسین آمیزی شورشهای شیخ خزعل را نابود کردن و تا آنجائیکه میتوان دید، خطر دیگه ای از این نوع در جنوب ایران وجود نخواهد داشت. در نتیجه هیچ دلیلی برای حضور نیروهای انگلیسی در جنوب وجود ندارد.

با اینکه از دید مردی که ایران را یکپارچه کرده، یعنی نخست وزیر و فرمانده کل سپاه، رضا خان، عربستان (خوزستان) (جائیکه شیخ خزعل، رئیس قبیله های محلی، به کمک نیروهای بیگانه شورش را براه انداخته) و لرستان (استان فئودالی، جائیکه نیروهای دولت ایران به تازگی شورش را سرکوب کردن) چیزی بجز بخشی از میهن یکپارچه نیست، برای انگلیسیها این مناطق منبع نفت به شمار میرن (خوزستان دربرگیرنده همه مناطق نفت خیز به اصطلاح شرکت نفت ایران و انگلیس هست)، منطقه ای که سرمایه انگلیس بیشترین نفوذ را داره. برای همین که هرگونه اقدام دولت ایران برای یکپارچه کردن این مناطق فئودالی جدائی طلب و حتی هر اقدام برای سرکوب کردن فئودالهای شورش، که با نفتی های انگلیسی با صلح و صفا زندگی میکنند و با اونها همکاری میکنند، با مخالفت قطعی انگلیسها روبرو میشه.

... یه چیز روشنه و اون اینه که تاکنون رضا خان وظیفه خودش دونسته که ایران را یکپارچه کنه، و اگه به رفتار گذشته یک چنین سیاستمداری نگاه کنیم، میبینیم که او حاضر نمیشه بهترین بخش شورش تحت الحمایه بیگانه بشه.

سند دیگه یه تکه از روزنامه تایمز لندنه که خبرنگار روزنامه از ورود نمایندگان اتحادیه بازرگانی بریتانیا به باکو گزارش داده و آنقدر با اهمیت بوده که اونو بریدن و به وزارت خارجه انگلیس فرستادن که نه تنها خونده شده، بلکه به دلیل اهمیتش در بایگانی نگه داشته شده. نکته جالبش برای ما اینه که در پاراگراف پایانی (که من برای آسونتر خونده شدن بزرگش کرده ام) نوشته شده که: مسکو تازگی ها توجه زیادی به اوضاع ایران نشون میده و اعلام کرده که مقامات ایران از نغمه ای که انگلیس در باره محمره (خرمشهر) ساز کرده مضطرب شده و اونو دخالت در امور داخلی ایران دونسته اند. رسانه های شوروی همچنین نوشته اند که انگلیسیها بزودی نزدیک محمره پیاده خواهند شد و روزنامه ایزوستیا (ارگان رسمی شوروی) به بریتانیای کبیر هشدار داده که ایران دیگه مثل گذشته نیست و ممکنه جواب دندان شکنی به اولتیماتوم انگلیس بده. مقاله ایزوستیا نتیجه گیری کرده که: جنبش های میهن پرستانه ایران، عربستان، مصر و هندوستان دشمنی است که انگلیس از اون بهره ای نخواهد برد و سیاست اولتیماتوم دادن و نیرو پیاده کردن نتیجه معکوس خواهد داشت.

رسمی اعلام شده که در طول سال ۱۹۲۴ یکصد هزار پاوند در خارج در راه تشویق انقلابیون و پشتیبانی از شورش هزینه شده. پاراگراف پایانی را برای اینکه بهتر ببینی، در برگ بعدی بزرگتر میکنم که بهتر بتونی بخونی.

Interview with Comrade Shumyatsky,  
Soviet Plenipotentiary Representative  
in Persia.

"Isvestiya" December 4th, 1924.

205

Even if there is a definite antagonism between the English and Persians, commonsense somehow cannot reconcile itself with the possibility of a landing of English troops in the ports of the Southern (Persian) Gulf for the further movement into the region of the large oil fields (Mohammerah, Shuster, etc.,)

And indeed there would be nothing for them to do there if they did, as Persian troops are already dealing admirably with the task of liquidating the mutinous acts of Sheikh Khazal, and there are no other dangers of this kind so far as one can see, in Southern Persia. Consequently there is simply no reason for the presence of English troops in the South.

Though in the eyes of the man who has drawn Persia together the Premier and Commander-in-Chief, Riza-Khan, Arakistan (where the feudal lord of the local tribes, Sheikh Khazal has now stirred up a rebellion based on foreign support) and Kuristan (the feudal province where the Persian Government troops lately suppressed a movement) are but parts of a single national territory, for the English on the other hand these regions are their sources of supply of oil (Arakistan contains all the oil fields of the so-called Anglo-Persian Oil Company), as a zone in which British capital has predominant influence.

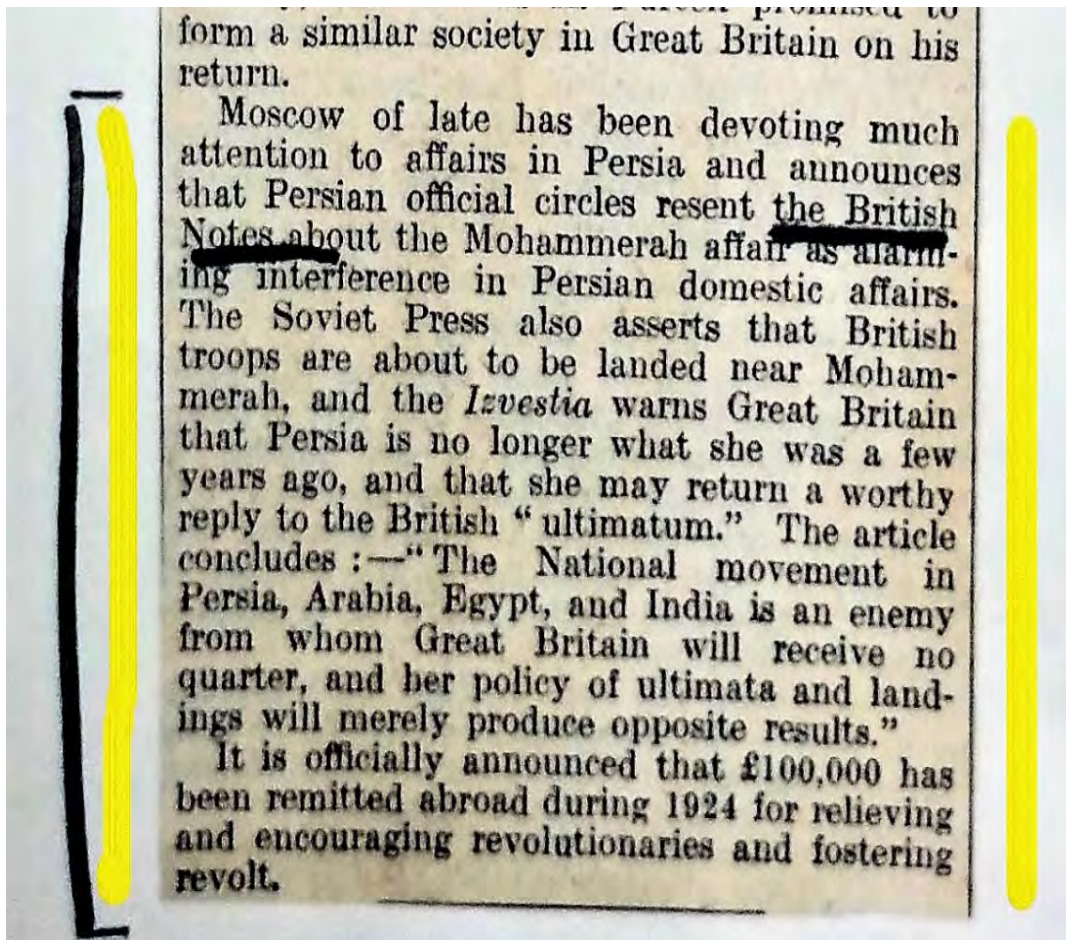
That is why every attempt of the Persian Government to centralize the separate tribal sectors of this region, and still more every attempt on their part to suppress the feudal rebels, who live in peace and concord with the English oil people and co-operate with them - encounters definite opposition from the English side.

The mechanism of the English concessions in the South of Persia - the Southern oil fields, the ports on the Southern (Persian) Gulf, the Sindh road and navigation on the Karun - has now clashed with the work of subjecting the rebellious regions to the national centre of Persia: that is to say to the Government and Army of Riza-Khan.

There are two possible alternative solutions of this contradiction - either the central Government of Persia should give up the idea of subordinating the Southern provinces to itself in matters of administrative justice, taxation etc., - which would amount to turning these provinces into a de facto British Protectorate - or else the matter must be settled by a struggle. And although Riza-Khan has chosen the second way, and although his young national army is, as you already know, now moving on the plains of Arakistan to quell the rebellious sheikh, it is, none the less still difficult to say which of these two methods he will finally choose.

One thing is certain, that up to now Riza-Khan has considered it his mission not to dismember but to unite Persia, and that if we may judge by his past conduct such a statesman as he cannot agree to hand over to foreigners a mandate for the best part of his own country.

/HAS



سند دیگه ای که خدمت میدم که ببینی به تلگرام مفصل ۷ برگیه که در اون گمونم جناب لورین به بهانه شرح دادن جزئیات کامل پیروزی رضا خان در خوزستان و شکست خزل و بازداشت خانگی او در تهران زیر نظر سردار سپه، از خودش برای وزیر خارجه تازه انگلیس تعریف کرده و به گفته بچه های شمال "من مرا قربان" کرده و فقط مونده بوده که برای خودش دسته گل بفرسته. برای ثبت در تاریخ و کسانی که میخوان همه جزئیات رو بدونن، من با اجازت هر ۷ برگ را نشون میدم، ولی نکته های مهمشو ترجمه میکنم.

اول نوشته که پیش از ترک لندن، پرونده ای بهش داده شده که کاغذهای مربوط به چیزای اتفاق افتاده و گفتگوهای انجام شده بوده و لورین در طول سفر دریائی از بندر ماری در فرانسه تا اسکندریه در مصر، اونارو به دقت خونده بوده و نکات مهمش از دید لورین عبارت بوده از اینکه:

دولت ایران اراده کرده بوده که به هر شکلی که شده حاکمیت خودشو بر استان عربستان (خوزستان) را نشون بده و اعمال کنه. لورین میگه که از ۱۹۲۲، یعنی دو سال پیشتر، این قصد دولت ایران را به دولت پادشاهی انگلیس هشدار داده بوده.

دیگه اینکه شیخ محمره (خرمشهر) بدون تردید با درپیش گرفتن روش یاغیان و سرکشانه بیش از اندازه، راه خطائی رفته و قولی را که به ما داده بوده که پند و اندرز ما را به گوش بگیره، زیر پا گذاشته چرا که اگر نصیحت من را که در تلگرام ۵ سپتامبر ۱۹۲۲ برابر با ۱۳ شهریور ۱۳۰۱ براش فرستاده بودم و یکبار دیگه هم در پائیز سال بعد در دیدارم با او در اهواز به او گوشزد کردم، و همچنین بوسیله کاردار سفارت به او تاکید بسیار شد، را پذیرفته بود، یک چنین بحران حادی بوجود نمی آمد. و موضع بی طرفانه انگلیس با تمایل بنفع دولت مرکزی که در این رابطه اتخاذ شده بود، برپایه سیاست اتخاذ شده از سوی آقای رمزی مکدانلد (نخست وزیر انگلیس که ۹ ماه بر سرکار بود) بوده.

این جمله جناب لورین از اون جمله های چند پهلوئییه که باعث میشه مردم نام "روباه مکار" را به انگلیس بدن. یکی باید بهش بگه: جانور (بیخشیید میخواستم بنویسم جان من!)، اگه "موضع بی طرفانه" است، پس دیگه "با تمایل بنفع دولت مرکزی" چیه؟ مگه میشه هم بیطرف بود و هم به یکی از طرفین تمایل داشت؟ این نکته مهم این درس را هم به ما میده که در ترجمه سندهائی که به هر زبان بیگانه است، باید بی اندازه دقت و ریزبینی داشت برای اینکه دولتهای دیگه در نوشتن قراردادهای بین المللی با ما میتونن با نوشته اینجور جمله های دوپهلوی برای خودشون جای فرار از مسئولیت بذارن و وای اگه ما حواسمون نباشه و در ترجمه ریزبینی و دقت بکار نبریم.

لورین به جمله خیلی دراز نوشته که برای روشنی بیشتر، با اجازت، اونو تیکه تیکه ترجمه میکنم: یه تلگرام از وزیر خارجه براش به بیروت فرستاده شده بوده که در شهر اورشلیم بدستش رسیده. در تلگرام به لورین دستور داده بودن که با عجله هرچه بیشتر به عربستان (خوزستان) بره و پیشنهاد آقای اووی Ovey را به اجرا در بیاره. یعنی اینکه در درجه اول با شیخ محمره (خرمشهر) دیدار کرده و او را تشویق کنه که از سردار سپه فرمانبرداری کنه. لورین به وزیر خارجه مینویسه که: بنظر من آمد که این دستور باید یک رویه جدید در خط مشی دولت پادشاهی انگلیس باشه و متفاوت با پیشنهاد قبلی چون درست پیش از اینکه انگلیس را ترک کنم، چیزی را که دولت پادشاهی برام تصویب کرده بود که انجام بدم این بود که با هردوی آنان در بوشهر یا خاتقین دیدار کرده و هردو را زیر فشار بگذارم تا به یک راهکار دوستانه برسند.

لورین مینویسه که دستور قبلی (فشار به هردو برای قبول راهکار) در درجه اول میبایست دولت ایران را خشنود کنه برای اینکه چنین موافقتی حاکمیت دولت مرکزی بر خوزستان را که شیخ قبول نداشته، تأیید میکرده. دیگه اینکه تا زمانیکه شیخ به دولت تهران وفادار باقی میمونده، موقعیت ویژه و مزایائی را که داشته، حفظ میکرده. و سوم اینکه موجب میشده که دولت پادشاهی انگلیس از درگیری مستقیم برای حفظ جان و مال و منافع انگلیسیها در مناطق نفت خیز و جاهای دیگه و همچنین حمایت از شیخ، اجتناب کنه.

(برگ ۲ پاراگراف آخر) ... به محض اینکه موافقت شیخ را برای فرمانبرداری گرفتم که به شکل تلگرامی بود که خزل میبایست به سردار سپه بفرسته، که خودم متن آنرا برای شیخ نوشته بودم، فشار روی سردار سپه را بوسیله سرپرست کنسولی انگلیس در شیراز آغاز کردم که به اطمینانهائی که به آقای اووی داده بوده عمل کنه. بعد روشن شد که آن عالیجناب حاضر نبود که همه آن قولها را اجرا کنه. و وضعیت یه جنبه خیلی منفی بخود گرفت. همچنین روشن شد که برخلاف آنچه که قرار بود، عالیجناب حاضر نیست با من و شیخ در بوشهر دیدار کنه. سردار سپه حاضر نشد هیچ راه حل

دیگه ای پیشنهاد کنه و حتی هیچ تمایلی برای دیدار با من نشون نداد. در اینجا لورین باز از ترس خودش در صورت مجبور شدن انگلیس به درگیری نظامی با سردار سپه و دشواریهای بین المللی به ویژه از سوی روسیه که برای انگلیس بوجود میومده مینویسه. از اونجائیکه رضا خان به لورین بی محلی میکرد، لورین از آقای هاوارد، نماینده انگلیس در بوشهر، میخواد که به شیراز بره و رسماً از سوی لورین از رضا خان برای دیدار دعوت کنه. جناب هاوارد تا بیاد بخودش بجنبه، سردار سپه به بوشهر میرسه. پیش از اینکه گزارش آقای هاوارد به لورین برسه، از تهران خبر میرسه که دولت در اعلامیه ای رسمی اعلان کرده که فرمان دوباره سردار سپه مبنی بر تسلیم بی قید و شرط شیخ خزعل بی پاسخ مونده و عالیجناب به فرماندهی نیروهای ارتش به خوزستان لشکرکشی خواهد کرد. لورین مینویسه: تنها نتیجه ای که بنظر میامد میتوان گرفت این بود که سردار سپه بجای انتخاب صلح و بکار گیری کوششهای دوستانه دولت پادشاهی انگلیس، راه جنگ را برای رسیده به مقصود خود در پیش گرفته است. بعد مینویسه که گزارش آقای هاوارد بدستش رسیده که بر پایه اون سردار سپه گفته بوده که با شیخ در خوزستان دیدار خواهد کرد و از دیدار با لورین هم استقبال خواهد کرد.

در اینجا لورین نوشته که رضا خان با او در اهواز دیدار داشته و روز بعد با شیخ خزعل دیدار کرده و بار دیگه هم با لورین گفتگو کرده و البته شیخ جزئیات دیدار خودش با سردار سپه را به لورین گزارش داده بوده. منابع و کتابهای دیگری را که من خوندم نوشته اند که رضا خان پیش از رسیدن لورین به اهواز با خزعل دیدار کرده و به این ترتیب با زیرکی از دیدار با لورین و خزعل در یک جلسه که نام میانجی گری انگلیس بخود بگیره، سر باز زده. به هر صورت خود لورین هم نوشته که یه جلسه سه نفری به میانجیگری او هیچوقت تشکیل نشده. در میانه پاراگراف یکم در برگ ۴ همین تلگرام هم، خود لورین مینویسه که رضا خان بدون حضور او با شیخ دیدار کرده، یعنی برنامه ای ترتیب داده که خودش مستقیماً با خزعل دیدار کرده و به این ترتیب برنامه انگلیسیها را که میخواستن جناب لورین را در جلسه سه نفره (رضا خان، خزعل، لورین) بعنوان میانجی زورچپون کنن، که مثلاً آقا مثل یه بزرگ بشینه بالا و به دو طرف دعوا بگه با هم آشتی کنین، خراب کرده.

در پاراگراف بعد در برگ ۳، لورین در باره نخستین دیدارش با سردار سپه مینویسه که او علاقه بسیار دولت پادشاهی انگلیس در حفظ صلح، ادعاهای بسیار شیخ درباره توجه و کمک دوستانه انگلیس به او، اگره بی اندازه دولت انگلیس به مداخله در کارهای داخلی ایران و ارزش کار انگلیس برای ایران در سر عقل آوردن شیخ خزعل را برای سردار سپه توصیف کرده و بر شمرده! سیاستمدار انگلیسی مینویسه: من در ادامه سخنانم گفتم که سیاست من همیشه تاکنون در ارتباط با مشکل سخت و پیچیده عربستان (خوزستان) این بوده و هست که منافع دولت ایران، بختیاری ها، شیخ خزعل و دولت پادشاهی انگلیس را در یک راستا جور کنم و بکوشم مخرج مشترک یا منافع همسوئی میان آنها بیابم و موافقت و یکپارچگی برای هر چهار طرف برقرار کنم!

جریانو گرفتگی؟ آقا از یه طرف میگه که انگلستان شدیداً اکراه داره که در امور داخلی ایران دخالت کنه. بعد بلافاصله میگه که همیشه کوشیده منافع دو دسته ایرانی، یعنی بختیاری ها و شیخ خزعلی ها را با دولت مرکزی ایران و دولت فحیمه انگلیس را یکسو کنه و همه رو با هم آشتی بده! تو اگه تو این دیدار بودی چه واکنشی به جناب لورین نشون میدادی؟ حالا نگاه کن ببین رضا خانی را که دشمناش کم سواد و بی سیاست میدونستن، چه چیزی میگه.

لورین مینویسه: او (سردار سپه) پرسید که در این سیاست پشتیبانی از تراز کردن و یکسو کردن منافع طرفهای مختلف، آیا دولت انگلستان انتظار داره که دولت ایران با شیخ بعنوان یک طرف هم تراز و مستقل و آزاد رفتار کنه؟ شترنج سیاسی اینو میگن. انگلیس میخواد میون دعوا نرخ تعیین کنه و بختیاری ها و شیخ خزعل را هم تراز دولت ایران قلمداد کنه. رضا خان که متوجه نیرنگ انگلیس شده بوده، با سئوالش سیاستمدار انگلیس را تو تله ای میندازه که هیچ راه فراری نداره مگر اینکه بگه انگلیس همیشه شیخ را تابع ایران دونسته و اطمینان خاطر ی را که انگلیس بهش داده بوده بشرط این بوده که شیخ خودش را تابع ایران بدونه!

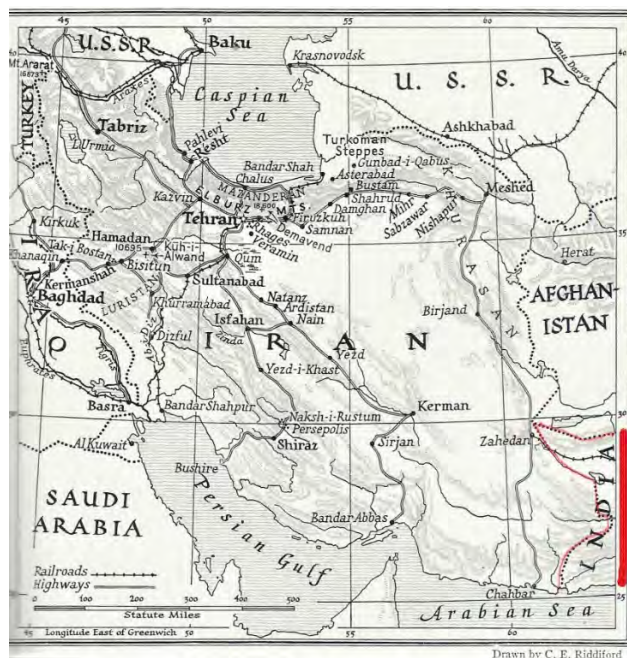
در پاراگراف ۲ برگ ۴، لورین مینویسه که از عالیجناب (رضا خان) پرسیده که حالا که نظرات شیخ را از زبان خودش شنیده، چه برنامه ای برای خزعل داره. و دوباره تمایل دولت پادشاهی انگلیس مبنی بر اینکه خزعل اختیار و اقتدار و مزایای خودش را حفظ کنه را یادآوری میکنه. سردار سپه پاسخ میده که در نظر نداره که موقعیت و امتیازهای شیخ را خیلی عوض کنه هرچند که لازمه که چند اقدام موقتی انجام بشه که حاکمیت و برتری دولت مرکزی را تثبیت کنه، و اینکه جزئیات این کارها باید بررسی بشه که رضا خان پیش از ترک خوزستان اونارو به شیخ خواهد گفت. و به لورین میگه که خیالش آسوده باشه! و از این پس، او شیخ را زیر حمایت ویژه خودش قرار میده و به همه خواهد گفت که به شیخ کمک کنن.

چند نکته جالب در این بخش هست که بد نیست با هم بررسی کنیم. یکم اینکه انگلیس هنوز میخواد که شیخ مقام و منصب خودش داشته باشه که عربهای دیگه خلیج فارس نزن انگلیس زیر حرف خودش زد و اجازه داد سردار سپه اونو نابود کنه. رضا خان تیز هوش هم میگه نمیخواد زیاد موقعیت شیخ را عوض کنه، ولی کارهایی باید بشه که حاکمیت دولت مرکزی را نشون بده. دوم اینکه میگه شیخ را زیر حمایت خودش قرار میده! جالبه که لورین انگلیسی حالیش همیشه که رضا خان چه برنامه ای داره. من فکر میکردم اگه جای سردار سپه بودم و شیخ را به زانو درآورده بودم، اونو یا میکشتمش یا زندانش میکردم. اما رضا خان با زیرکی بی اندازه، میگه شیخ از این پس زیر حمایت شخص خودش و چند روز بعد برای اینکه کسی بهش صدمه نزنه، اونو بعنوان مهمونش به تهران میبره و عملاً در بازداشت خانگی قرار میده! یعنی چی؟ یعنی شیخ دیگه نمیتونه در خوزستان حاکم باشه و دم و دستگاه و برو بیا داشته باشه. شیخ شکست خورده تا آخر عمرش در تهران مهمون سردار سپه، (که نزدیک به یک سال بعد شاه میشه) میمونه!

جناب لورین که از این برنامه سردار سپه خبر نداره، در برگ ۵ قلم فرسائی (روده درازی) میکنه که خواست دولت پادشاهی انگلیس این بوده که یه رابطه نزدیک و همیشگی میون شیخ و دولت ایران برقرار بشه. بعد میگه:

من بر این باور بودم که یک تفاهم نزدیک میان رضا خان و شیخ، افزون بر مزایائی که پیشتر نام برده شده، مستقیماً موجب مستحکم شدن موقعیت عالیجناب (رضا خان) و دولتش در تهران میشود. و من با چنین نتیجه ای موافق بودم زیرا که خواست دولت انگلستان این بود که یک ایران یکپارچه و با ثبات با رفتار دوستانه با انگلیس ببینه، و از دید من این چیزی بود که کاملاً با منافع عالیه ایران هم سازگار بود. اما من از این هم فراتر رفتم و آرزو کردم که همه دوستان انگلیس در جنوب ایران، دوست تهران بشوند، پشت سر دولت خود ایستاده و به آن کمک کنند، و آرزو کردم که دولت ایران، که نگرانی های بسیاری دارد، احساس کند که جنوب امن، وفادار به دولت و در آرامش است تا اگر خطری از جایی برخیزد، دولت ایران بتواند بر جنوب تکیه کند. صلح برقرار شود و همراه با آن پیشرفت و سازندگی و سعادت برقرار شود. روابط با شیخ محمره (خرمشهر) یک محک است و چنانچه این مسئله برپایه گفتگوهای که در بعد از ظهر انجام دادیم حل شود، من مطمئنم که بزودی نتایج بهتر و بیشتری بدست خواهد آمد که بیشترین منافع را برای همه خواهد داشت. و من نیز به سهم خود آماده ام که در این راه کمک کنم.

بنظر می آمد که سردار سپه انتظار چنین اظهاراتی را از من نداشت و کاملاً یکه خورده بود. او از من پرسید که آیا واقعاً به آنچه که میگویم صادق هستم؟ و هنگامیکه من به او از صداقت کامل خود اطمینان دادم، او قدردانی ژرف خود را ابراز کرد. او گفت کاملاً درست است که دولت ایران نگرانی هایی در موارد گوناگون دارد، و او نمیتواند همه آنها را همزمان زیر نظر بگیرد و اگر او و دولت ایران بتواند جنوب را بدون نگرانی پشت سر خود داشته باشد تا بتواند با خطرات احتمالی در منطقه ای دیگر روبرو شود، احساس راحتی خیال آن بی اندازه خواهد بود. دولت بریتانیا در پشتیبانی از آنچه من (لورین) پیشنهاد کردم، حد اعلا صدافت خود را اثبات خواهد کرد. (لورین در اینجا شاید عمدا روشن نمیکند که آیا این جمله آخر گفته رضا خان بوده یا جمله خودش، اما در جمله بعدی روشن میشه که جمله خود لورین بوده چون اضافه میکنه) با اظهار این جمله من تا اندازه ای فراتر از دستوراتی که شما (وزیر خارجه) بمن داده بودید رفتم... خطی که من دادم، یعنی یک ایران با ثبات و یکپارچه بسیار با ارزشتر از یک ایران ضعیف و تکه تکه است، فکر میکنم با منافع متقابل ما همسو است. اینکه جنوب را مجبور به توافق با تهران بکنیم، سردار سپه را وادار کنیم که تشخیص بدهد که بجای سیاست جدائی خواهانه در جنوب، ما خالصانه خواهان متحد کردن آن با تهران هستیم، و عملی کردن تدریجی این سیاست، نه تنها ایران و موقعیت ایران را مستحکم خواهد کرد، بلکه سیاست خود ما را بسیار بیشتر از گذشته قوی تر ساخته و بهترین ضمانت قابل دستیابی در حال حاضر را در برابر هرگونه کوشش روسیه برای ضمیمه کردن یا حمله به ایران بما خواهد داد. (این کار ما) به این معنی است که ما دوستان خود در جنوب و به اصطلاح "اتحادیه جنوب" که اعضای اصلی آن شیخ محمره (خرمشهر)، خان های بختیاری، والی پشتکوه و قوام الملک هستند را به رضا خان و دولت ایران پیشکش میکنیم (یعنی اینها را قربانی اجرای سیاست جدیدمون میکنیم چون یک ایران یکپارچه و قوی و بدون نیروهای انگلیسی بهانه ای برای روسیه برای مداخله و اشغال ایران باقی نمیذاره و چون روسیه وارد ایران نمیشه در نتیجه به هندوستان هم نزدیک نمیشه و منافع ما را در اونجا به خطر نمی اندازه. (یادمون باشه که در اون زمان پاکستان هنوز به وجود نیومده بود و بخشی از هندوستان بود و هندوستان هم مرز با ایران بود. انگلیسهای نامرد در سال ۱۹۴۷، یعنی هفت سال پس از برکناری رضا شاه و بعد از پایان جنگ جهانی دوم، با دزدیدن بخشهایی از بلوچستان ایران و هندوستان، کشور پاکستان را بوجود آوردن. نقشه زیر نشون میده هندوستان در سال ۱۹۳۹ هم مرز ما بوده. من این نقشه را از مجله نشنال جیوگرافیک National Geographic چاپ سال ۱۹۳۹ وام گرفته ام.



یادت میاد گفتیم که سیاست انگلیس به دلیل منافع خودشون با سیاست و خواسته های میهن پرستان ایران همسو شده بود؟ لورین این گفته رو اینجا تأیید میکنه. و این معنی این نیست که میهن پرستان ایران نوکر انگلیسها شده بودن. باید قبول کنیم که بخاطر شرایط اقتصادی و نظامی و سیاسی دنیا در اون زمان، خدای ایران به اینکشور مهر و محبت نشون داده بود که سیاست انگلیس با منافع ایران همسو بشه و رضا خان و همراهش با هشیاری و زیرکی و پشتکار و از خودگذشتگی از این همسوئی منافع برای ایران بهره گرفتن و ساختن ایران نو را شروع کردن و موجب شدن اینکشور خودش رو از عقب افتادگی و نادانی نجات بده و وارد دنیای مدرن بشه.

لورین ادامه میده همانگونه که پیشتر در گزارشهایم نوشته بودم، اتحادیه جنوب در طول سه سال گذشته به تدریج شکل گرفته و هدفش مقاومت همگانی مناطق نیمه خودمختار در برابر دست اندازی های دولت تهران بود. اتحادیه دوست داشت که خود را در زیر حمایت و سپر ما قرار دهد ولی ما نمیتوانستیم و نمیخواستیم این را اعتراف کنیم. به هر روی حقیقت دارد که اگر ما میخواستیم که از این وسیله/ابزار علیه دولت تهران استفاده کنیم، که اینکار خطر تکه تکه شدن ایران را در برداشت، این ابزار آماده در دست ما بود. اما ما وفادارانه (به ایران) از این جریان دوری کردیم (مادر قحب... یادش رفته که دولت انگلیس بر پایه سند های خودشون که پیشتر در این کتاب رو کردیم به این خوان ها و قوام الملک پول ماهیانه میدادن به این شرط که کارهاشون با سیاست انگلیس هماهنگ و همسو باشه!)، این گروه را تشویق نکردیم و وقتیکه اوضاع بحرانی شد، و میرفت که آنها هر روز دست به اقدام بزنند، غیر متعهد و از هر دید کاملاً آزاد ماندیم بجز در مورد تعهدات/اطمینان های کثیفی ای که به شیخ داده بودیم. و همانگونه که رویدادها ثابت کردند، این روش ما، نفوذ ما بر اعضاء اتحادیه را ضعیف نساخت.

گمونم این سیاستمدار کهنه کار در این گزارش هم داره به وزیر خارجه جدید انگلیس یاد میده که به دنیا چی بگه و هم میخواد رفتار و کردار خودش و انگلیسهای دیگه رو اون جوری که دلش میخواد و یکطرفه به نفع انگلیس در تاریخ ثبت کنه.

در برگ ۶ لورین چیز جالبی در باره خزل مینویسه: شیخ یه کله شقی و یه دندگی عجیبی داره. بی اندازه سخته که فکر تازه ای را تو کله ش فرو کرد، و سخت تره که فکری را که در سر داره عوض کرد. این فکر که وظیفه اصلیش در درجه اول نسبت به پادشاه انگلیس و در درجه دوم نسبت به دولت ایرانیه را بنظر میاد که همیشه از سرش بیرون کرد. گجی و پریشانی اش را میتوان اینگونه خلاصه کرد: اگر به سردار سپه اعلام سرسپردگی کند، بر پایه اعتقاداتش باید این قول را زیر پا نگذارد، اما پیشتر یک چنین قولی به دولت انگلیس داده است. تا زمانیکه دولت انگلیس با سردار سپه روابط دوستانه داشته باشه، مسئله ای وجود نخواهد داشت، اما اگر آنها درگیری یا جدائی داشته باشند، تکلیف او چه خواهد شد، چرا که او نمیتواند به دو ارباب خدمت کند!

CIRCULATED TO THE CABINET

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

84

No. 8. ARCHIVE

PERSIA.

[February 4, 1925.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 3.

137

[E 649/136/34]

No. 1.

*Sir P. Loraine to Mr. Austen Chamberlain.—(Received February 4, 1925.)*

(No. 578. Confidential.)

*Tehran, December 22, 1924.*

Sir,

THE vicissitudes of the quarrel between the Persian Prime Minister and the Sheikh of Mohammerah, and their reaction on British interests in this country, whether particular or general, have been so fully reported in the telegrams which have been exchanged, that I do not consider it necessary to add any further description of them to the already voluminous correspondence on this subject.

I have the honour, however, to submit to you in this despatch a more detailed account than has hitherto been furnished of the action which I took under your instructions to facilitate a peaceful solution of the dangerous crisis which had arisen in Arabistan, and to offer some observations of a more general character on the crisis and its fortunate solution.

Before leaving London I had been supplied by your Department with a file of the relevant papers showing the course of events and negotiations up till the 26th October, and I was able during the voyage from Marseilles to Alexandria to study this correspondence attentively. The salient points appeared to me to be the following: The Persian Government was resolved to carry out the intention, of which I had warned His Majesty's Government as long ago as 1922, of asserting its authority over the Province of Arabistan in one form or another; the Sheikh of Mohammerah has undoubtedly put himself in the wrong by his overtly rebellious and defiant attitude, and had been unfaithful to his promise to be guided by our advice, for, had he followed the advice embodied in my telegram to him of the 5th September, 1922 (see the enclosure to my despatch No. 551, Confidential, of 1922), reiterated to him in the autumn of 1923, when I visited him in Ahwaz (see my despatch No. 484 of the 30th October, 1923), and impressed on him with great insistence by His Majesty's Chargé d'Affaires, it is hardly conceivable that a crisis so acute as the recent one could have arisen. The situation, as regards British action, was governed by the policy of neutrality, with a bias in favour of the Central Government, laid down by Mr. Ramsay MacDonald.

The instructions in your telegram to Beirut, which reached me at Jerusalem, to proceed to Arabistan with all haste and carry out Mr. Ovey's proposal that I should in the first place interview the Sheikh of Mohammerah and induce him to make his submission to Serdar Sepah, appeared to me to constitute a fresh development in the attitude of His Majesty's Government, as well as a variation of the previous proposal, which had been approved by His Majesty's Government just before I left England, that I should meet Serdar Sepah and the sheikh, either at Bushire or Khanikin, and bring pressure to bear on both to come to an amicable arrangement, which should, in the first place, give satisfaction to the Persian Government, in respect of its authority which the sheikh had flouted; in the second place, should preserve the sheikh's special position and privileges so far as was compatible with his allegiance to the Tehran Government; in the third place, should avert the necessity for any direct action by His Majesty's Government for the protection of British lives and property at the oil-fields and elsewhere in Arabistan, or in support of the sheikh.

I anticipated that this deviation from the procedure at first laid down for my guidance would be to weight the scales in Serdar Sepah's favour, for the fact that in Persia and would undoubtedly be interpreted both in Tehran and Arabistan as meaning that His Majesty's Government had, in point of fact, abandoned their neutrality, were backing up the Tehran Government and were withdrawing support from the sheikh, notwithstanding the special position in which his Excellency stood towards them. It was certain that Serdar Sepah would not be slow to grasp force of such representations as I might eventually make to him; and therefore the weakened, for the more cards were placed in his hands, the better his position

[873 d-3]

B



for disregarding our representations should he be bent on employing extreme measures against the sheikh. Two results were, therefore, possible: either some amicable arrangement would be reached, in which case we should be more committed than we had previously been to countenance the centralising projects of Serdar Sepah and support his policy; or Serdar Sepah would attack the sheikh, in disregard of our wishes, and confront us with the gravely embarrassing choice between implementing our assurances to the sheikh by direct intervention, and acquiescence in a civil war, most dangerous to British lives and property, and probably ending in the military subjugation of Arabistan, the humiliation of the sheikh and the destruction of the privileged position in which we had guaranteed him.

Everything, therefore, depended on the real intentions of Serdar Sepah and their consistency. If he were willing to act with restraint, a peaceful solution was probable; if not, it was unlikely that anything short of a threat of more forceful measures, and perhaps even their employment, would avail to deter him. While, on the one hand, Serdar Sepah's attitude when in Tehran and his language on many occasions to His Majesty's Chargé d'Affaires revealed a strong inclination for a peaceful solution, it had to be remembered that the concentration of strong bodies of troops in the direction of Arabistan was being steadily proceeded with and that certain factors were urging the Prime Minister to have recourse to armed force: firstly, the opposition in the Majlis, which demanded the destruction of the "rebel" sheikh; secondly, the fear of being accused of having been "warned off" by the British and having thus capitulated to foreign interference in a Persian domestic affair; thirdly, and by no means least, the persistent pressure of the Russian Legation, determined to leave no stone unturned which might bring about a quarrel and a breach between the Persian and British Governments, and grasping eagerly at the Arabistan question as the best opportunity offered since the exodus of the ulama from Irak for the execution of this design.

The urgency of the situation was clear, and I therefore proceeded with the utmost despatch to Bagdad and Mohammerah to carry out your instructions, after outlining briefly (see High Commissioner for Palestine's telegram to Colonial Office, No. 353 of the 7th November last) the possible consequences of the new procedure.

I was fairly confident, owing to my previous relations with the Sheikh of Mohammerah, of being able to convince his Excellency of the necessity of making his submission to Serdar Sepah; I was less confident of my ability to secure from the latter terms satisfactory both to the sheikh and ourselves, without resorting to pressure of a sort which risked the necessity of our direct intervention. I felt strongly, however, that I could not be really certain of Serdar Sepah's intentions, or bring the maximum amount of suasion to bear, until I could see his Highness myself. My anticipations that this personal interview would be difficult to compass proved to be well founded, and, until it was actually achieved at Ahwaz in the early days of December, the situation passed through various anxious phases.

As soon as I had secured the sheikh's act of submission, made in a telegram which I had myself drafted for him, I put pressure on Serdar Sepah, through His Majesty's acting consul at Shiraz, to fulfil the assurances which he had given to Mr. Ovey. It then became apparent that his Highness was not prepared wholly to implement those assurances, and the situation assumed a very disagreeable aspect. It also transpired that his Highness was unwilling to meet the sheikh and myself at Bushire, as had been intended; Serdar Sepah did not suggest any alternative procedure, nor did he display any wish for a meeting with myself at all. Reluctant as I was to draw the obvious inference that his Highness wished to dispense altogether with our good offices, and intended to deal summarily with the sheikh as soon as his concentration of troops was completed, I was bound to admit that the evidences of its accuracy were very strong. Should it prove to be correct our position in the matter became exceedingly embarrassing: we should have either to leave the sheikh to his fate, after he had accepted our advice and placed his case in our hands, or stop Serdar Sepah by some methods more cogent than long-distance arguments. This last alternative was most unwelcome to His Majesty's Government, as it meant that they would be directly involved—not merely in Arabistan, but also, perhaps, in international complications of a graver kind with Russia. In the circumstances it was evidently necessary to push conciliation to the utmost limits, and indispensable to get into contact with Serdar Sepah. It seemed to me impossible, as matters stood, for me to seek him out except in response to an invitation, and I therefore despatched the Oriental Secretary, Mr. Havard, to Bushire, with instructions to visit his Highness at Shiraz and make a vigorous representation in

my name. As Serdar Sepah moved southwards Mr. Havard waited for him and caught him at Bushire. Before, however, his report of this interview, which was of a somewhat more reassuring character, reached me, news arrived from Tehran of the issue of an official communiqué stating that as Serdar Sepah's fresh demand for an unconditional surrender by the sheikh had met with no response, his Highness was going to place himself at the head of the imperial troops and march into Arabistan.

There now seemed to be no way of escaping the conclusion that Serdar Sepah had chosen war rather than peace and friendly mediation to effect his purposes, and I therefore made certain recommendations to His Majesty's Government as regards measures with which to confront this new situation, and to provide protection for the lives and properties of British subjects in Arabistan in the event of hostilities, sabotage at the oil-fields, or plundering by demoralised tribal levies. These measures, with one exception, met with your approval and were put into execution. Thereupon I received Mr. Havard's report of the Bushire interview, which led me to hope that after all the way to a peaceful solution was not yet barred, and that the Prime Minister's communiqué was really meant to stifle the opposition and silence his critics in Tehran. His Highness had agreed to meet the sheikh in Arabistan, and had said that my presence on that occasion would be welcome provided the sheikh sent a further message amplifying his previous submission. I therefore turned all my attention to bringing about this meeting: the difficulties were very considerable, and I need not here recapitulate the story of how they were gradually surmounted: it will suffice to recall the fact that Serdar Sepah and the sheikh reached Ahwaz, from different directions, on the 5th December, and that I joined them there on the following day.

My first interview was with Serdar Sepah on the 6th December. I explained to him the enormous interest which His Majesty's Government had in the preservation of peace, the great claims which the sheikh had on their consideration and friendly assistance, their extreme reluctance to intervene in Persian domestic affairs, and the value to Persia of the services they had rendered by bringing the sheikh to his senses. I went on to say that, as always hitherto, my policy in this difficult and intricate Arabistan problem had been to align and find a common denominator for the interests of the Persian Government, the Bakhtiari, the sheikh and His Majesty's Government, and to promote agreement and solidarity among all four. I added that it was entirely due to His Majesty's Government that the sheikh and the Bakhtiari had now lived for many years in amity and concord instead of strife and enmity; a sort of triangular understanding had been established and had given the best results to common interests: His Majesty's Government would be only too glad if the Persian Government came in to stabilise further the situation. Serdar Sepah replied with a very pertinent question. He asked whether, in advocating this policy of an alignment of the various interests, His Majesty's Government expected the Persian Government to treat the sheikh as an equal, and as a free negotiating agent. I said I was able to answer this question without embarrassment, hesitation or ambiguity. His Majesty's Government had always regarded the sheikh as a Persian subject, and such assurances as they had given to him in the past were conditional on the proper observance of his obligations towards the Persian Government. This reply evidently reassured his Highness. I then dealt more particularly with the crisis which had arisen, and pointed out that international as well as Persian affairs were involved. I knew by then that the Russians, and no doubt other persons also, had been deliberately employed in an endeavour to embroil his Highness in an armed conflict with the sheikh and the Bakhtiari. His Majesty's Government, on the other hand, had done everything in their power to avert it. I could myself see no reason, now that the sheikh had made his submission, for not coming to an amicable arrangement with him, which would in no way be derogatory to Persian sovereignty or independence. My constant advice to the sheikh had been to reach such an understanding; the sheikh no doubt had his faults, but we knew from experience that his word, once given, could be relied on, and I felt sure that Serdar Sepah would find the same. I finally said that I could make one statement which his Highness might quite probably regard as altogether undiplomatic, but my previous personal relations with him and my desire to enlighten him in regard to the true situation were my justification. When I heard of his last bellicose communiqué issued at Tehran I had been within an ace of informing His Majesty's Government that the time had come to implement their assurances to the sheikh. I had refrained from doing so in the almost forlorn hope

that a way might even yet be found to solve the difficulties without resort to force. I did not think that anyone cognisant of the circumstances could have blamed me had I reported in this sense. Had I done so, what, I enquired of his Highness, would have been the result? A senseless quarrel between Persia and England, aroused; a state of acute danger for the greatest material interest common to both countries—the oil-fields. Who, on the other hand, would benefit by such a state of affairs? None but those who wished to embroil Persia with England, and to weaken Persia by strife and tumult. I need not mention any names: his Highness would understand perfectly well to whom I referred.

This statement evidently made an impression on Serdar Sepah. He showed no annoyance at my having spoken to him in a personal manner with such frankness, and told me that unless he had come to Arabistan himself he would never have understood, as he then did, what a labyrinth of mystery and intrigue had been created and what deep mischief-making influences, including certain foreign ones, had been at work to foment trouble and misunderstanding; he admitted then that the sheikh's plea of having been misled by evil counsel was far more true than he had at first supposed. Earlier in the conversation he had given me the assurances reported in my telegram No. 8 of the 6th December, from Ahwaz, and he told me now that he was going to see the sheikh alone the following morning, and have a close discussion with him, and he hoped I would see the sheikh and talk to him myself as soon as possible afterwards. This I agreed to do. His Highness further explained that at his first interview with the sheikh there had been too many people about to admit of any real discussion; he himself had been obliged to maintain a rather stiff and formal attitude and to check the sheikh's attempts to give such a public interview a more intimate character.

I met Serdar Sepah again by arrangement in the afternoon of the 7th December at His Majesty's consulate, having learnt meanwhile from the sheikh what had passed between his Excellency and Serdar Sepah in the morning. I dwelt once more on the interest possessed by His Majesty's Government in the maintenance of the sheikh's position of authority, and asked his Highness, now that he had had the opportunity of hearing the sheikh's own views, to let me know what his design was. The substance of his reply was as reported in my telegram No. 9 of the 7th December from Ahwaz, the main point being that he did not intend substantially to alter the sheikh's position and privileges, though he considered it necessary to take certain temporary measures to assert the supremacy of the Central Government. There would, he said, be many points of detail to be worked out, and these would be discussed later on with the sheikh before he left Arabistan. I could, he assured me, be quite easy in my mind. He had given his word to the sheikh, as the sheikh had done to him; he considered the sheikh thenceforward to be under his special and personal protection, and he would instruct all his people, not merely to discourage persons who intrigued against the sheikh and made trouble, but even to give the sheikh all the assistance he might require in dealing with them.

I said that this seemed to me satisfactory, and the basis chosen was, I had long been convinced, the only sound and durable one. His Highness, however, during the few previous weeks had changed his mind more than once, and in circumstances which had given cause for the gravest anxiety; how then could I be assured that in this matter also he might not find some grounds for reconsidering his present statements? His Highness replied that his present assurances were quite positive, and that he intended to carry them out, even if his policy in so doing was criticised in Tehran.

I then said that I should be very glad to report these assurances to you, and felt sure they would be received with satisfaction by His Majesty's Government.

Now that a basis of settlement by agreement and friendship had been found, I wished, however, to make some concluding remarks. If by the action I had taken under instructions from His Majesty's Government I had contributed to a peaceful and lasting solution, that in itself was a great source of satisfaction to me, for I believed the result to be no less beneficial to Persia than to my own country. I had been through times of doubt and anxiety whether after all my efforts would not be unavailing; but, if ultimately successful, I saw the way open to an even more important result than a fortunate emergence from a serious situation. Among the friends of England in South Persia the Sheikh of Mohammerah occupied the most important position, and, indeed, a unique one, owing to the special relation in which he stood towards His Majesty's Government. Thus, the most serious danger of friction in South Persia between England and Persia would arise from friction

between the sheikh and the Persian Government. The possibility of such friction was therefore one of the greatest bars to closer relations between London and Tehran; if the possibility could be removed altogether, that bar would disappear. The efforts of His Majesty's Government, through the instrumentality of His Majesty's representative in Tehran, had throughout been directed towards bringing the sheikh into a close and regular relationship with the Persian Government, and if the results of that morning's meeting between his Highness and the sheikh and of the interview that afternoon with myself were to consummate those efforts, a very definite step would have been taken in the improvement of Anglo-Persian relations. I believed that a close understanding between Serdar Sepah and the sheikh would, besides having the very considerable advantage already mentioned, directly strengthen the position of his Highness and his Government in Tehran. I welcomed this result; it was in accordance with the desire of His Majesty's Government to see a united, stable and friendly Persia, and it seemed to me wholly compatible with Persia's own best interests. But I went further than that. I wished all the friends of England in South Persia to be the friends of Tehran, to stand by and help their own Government; I wished the Persian Government, who had many anxieties, to feel that the south was safe, loyal and peaceful, so that, should danger arise from other quarters, the south could be relied on. Then peace would ensue, and with it would come progress, development and prosperity. Relations with the Sheikh of Mohammerah were the test case; if this were solved on the lines we had discussed that afternoon, I firmly believed the wider results would shortly follow, with the greatest benefit to all concerned; for my part I was willing to contribute to that result.

Serdar Sepah was evidently not expecting a statement of this sort, and it quite took him aback. He asked whether I really meant what I said, and, when I assured him of my complete sincerity, he expressed the deepest gratitude. He said it was quite true that the Persian Government had anxieties in many directions, and that he could not keep his eyes turned to all the points of the compass at once; if he and the Persian Government could feel that they could safely turn their back on the south with perfect freedom from anxiety, to meet possible danger from another quarter, the feeling of relief would be immense. The British Government could give no more convincing proof of their sincerity than by encouraging what I had suggested.

In making this statement I went somewhat beyond any specific instructions which you had given me, but in view of the extent to which Serdar Sepah had shown his willingness to adapt his policy to suit our interests I felt confident that my language would meet with your approval. The line indicated therein is, I am persuaded, the one most consonant with our abiding interests, for a stable and united Persia is a far more valuable asset to us than a weak and divided one. To bring the south into agreement with Tehran, to make Serdar Sepah himself realise that, so far from supporting a separatist policy in the south we are genuinely desirous of uniting the south with Tehran, and to carry this policy into effect gradually, will make not only Persia's position, but also our own far stronger than hitherto and will give us the best guarantee obtainable in present circumstances against any attempt by Russia at absorption or aggression. What it amounts to is making Serdar Sepah and his Government a present of our friends in the south, and of the so-called "Southern alliance," the principal members of which are the Sheikh of Mohammerah, the Bakhtiari Khans, the Vali of Pusht-i-Kuh and Kawam-ul-Mulk. This alliance, as my previous reports have shown, has been gradually evolving itself during the last three years, and its object was collective resistance to encroachment on semi-autonomous positions by the Tehran Government. The alliance wished to place itself under our ægis, but this we could not and did not admit. It is nevertheless true that had we ever wished to use this instrument against the Tehran Government, at the risk of a partitioning of Persia, the instrument was ready to our hand. But we stood loyally and scrupulously aloof, we gave this combination no encouragement, and, when matters came to a head, in the recent crisis, as they were bound to do one day or another, we stood uncommitted and perfectly free in every respect, except that of our written assurances to the sheikh. Nor, as events have proved, did this attitude weaken in any way our influence with the members of the alliance, did this turning point come with the reconciliation between Serdar Sepah and the Sheikh, the formation at Ahwaz of a personal friendship between the two protagonists. The will take some time no doubt for this friendship between the two protagonists. It factor, but so long as Serdar Sepah keeps his promises and we give our encouragement, there is no reason why it should not succeed. In that case the whole situation in the south will have improved almost beyond recognition and instead of seeing our

relations with the Persian Government perpetually embarrassed by having to take up the cudgels on behalf of our southern friends, and risk the ever damaging accusation of interfering in Persian domestic affairs, we shall actually be able to influence Tehran through those same friends and entirely turn the tables on those—and I mean principally the Russians—who are perpetually seeking to embroil our relations with Persia and, in nine cases out of ten, are taking our "Separatist policy" in the south as the text of their unfriendly insinuations.

I must apologise for having dwelt at such length on this point, but I have done so in the firm belief that it must be a fundamental principle in the future conduct of our policy in this country. It was not possible so long as Serdar Sepah and the sheikh remained apart and full on either side of jealousy and suspicion; it becomes possible now that we have succeeded in bringing these two important personages together on a basis of friendship and mutual understanding. At Ahwaz we secured a happy issue out of many present afflictions, and averted a defeat and a loss of prestige which could only have been retrieved by a form of intervention which was thoroughly repugnant to the wishes of His Majesty's Government and no less alien to the ruling principles of their policy. The policy herein advocated, of which I staked out the main lines in my interview with Serdar Sepah, should, if consistently carried out, lay the foundations of a much happier future and a far more stable and welcome basis for British influence and enterprise.

I must now turn to the sheikh. Once he had made up his mind to meet Serdar Sepah and, heartened by my return to Arabistan, had overcome his fears of personal danger and public humiliation at the hands of the Prime Minister, he played his part and carried out my recommendations with skill and dignity. When he found that he was treated with real kindness and consideration by Serdar Sepah, he realised even more fully the folly of his previous behaviour and in this way the Prime Minister scored a real personal success. The sheikh accepted our advice to make friends with Serdar Sepah, but it soon became apparent that he was revolving certain reservations in his mind. The sheikh has a curiously obstinate mentality. It is amazingly difficult to get a new idea into his head, it is even harder to dislodge an old one. The idea that his primary duty is to His Majesty's Government and his secondary duty to the Persian Government appears to be quite ineradicable. His immediate perplexity was briefly this: if he gave his word to Serdar Sepah absolutely, he was bound by his own standards to keep it; but he had already given his word to the British Government; so long as the British Government remained on friendly terms with Serdar Sepah all would be well; but if they quarrelled or parted company, what was his position, for he could not serve two masters. The solution he had thought out, which he explained to me with much circumlocution and regarding which he requested my advice, was to give his word to Serdar Sepah as binding so long as his Highness was on good terms with the British. I told the sheikh that in every situation there were always some risks, but that I did not think that any qualification of his promise to Serdar Sepah was wise or desirable, for the reservation would certainly wound his Highness's patriotic feelings and would be a wedge driven into the roots of the friendship which he wished to see initiated and cultivated; moreover, this friendship would itself remove one of the most important sources of difference between us and the Persian Government and its firm establishment was therefore necessary. If other situations arose they could always be considered; his duty was to carry out the advice now tendered to him by me on behalf of His Majesty's Government and do it wholeheartedly. I furthermore pointed out to the Sheikh that I wished him in future to deal personally with the Prime Minister in regard to his difficulties and any grievances he might have; we had extricated him from a very serious scrape and had set him on the right path again; we did not wish to be perpetually troubled with his affairs, and, by bringing him together with Serdar Sepah, we had opened to him a much easier road, both for him and ourselves, for getting his affairs settled. That did not mean that we disinterested ourselves in him or his affairs, but we found that his constant requests for our mediation with the Persian Government did neither him nor us any good. We were accused of interference; he of disloyalty. A working agreement between himself and the Prime Minister would put an end to this unsatisfactory state of affairs, and I thought it more than probable that he would often get more from Serdar Sepah first-hand than his Highness might be willing to concede under British pressure. I reminded him that he could be of use to Serdar Sepah and that the friendship need not be a one-sided one, but he should remember that in the same way as he himself had enemies and difficulties in Arabistan, so did the Prime Minister have enemies and difficulties in Tehran, and he

would probably find that by taking account of Serdar Sepah's difficulties he would predispose Serdar Sepah to help him in his difficulties. The sheikh promised to bear what I had said in mind and do all he could to place his relations with Serdar Sepah on a firm basis.

I have omitted from this despatch the mention of a great many matters of detail which cropped up during these interviews at Ahwaz because they are not essential to the main line of argument. It will be time enough to revert to them if they should assume enough importance to have a bearing on the general situation.

I do not, however, wish to conclude this report without an expression of my sincere gratitude to His Majesty's High Commissioner at Bagdad, not only for the generous hospitality which he and Lady Dobbs extended during the month in Bagdad, but also for the friendly counsel and support which he gave me at moments of great difficulty and anxiety. I also desire to express my high appreciation of the willing assistance given to me by all the members of Sir Henry Dobbs's staff, and especially the cypher officers, whose burden of work was more than doubled by the number of urgent telegrams, in and out, in connection with Arabistan. They were often working till late into the night, long after their regular hours, and they carried out the work with precision and regularity. It would give me the greatest satisfaction to learn that you are disposed to grant these officers some reward for the extra work involved and placed on them by another Department of His Majesty's Government than the one which they directly serve.

Copies of this despatch are being forwarded to the Government of India and to His Majesty's High Commissioner for Irak at Bagdad.

I have, &c.

PERCY LORAINÉ.

سند دیگه ای که فکر میکنم دیدن داره تلگرام سری ایه که نزدیک به سی روز بعد، جناب لورین از تهران به لندن فرستاده. بیا باهم بخشهای جالب تلگرامشو بخونیم.

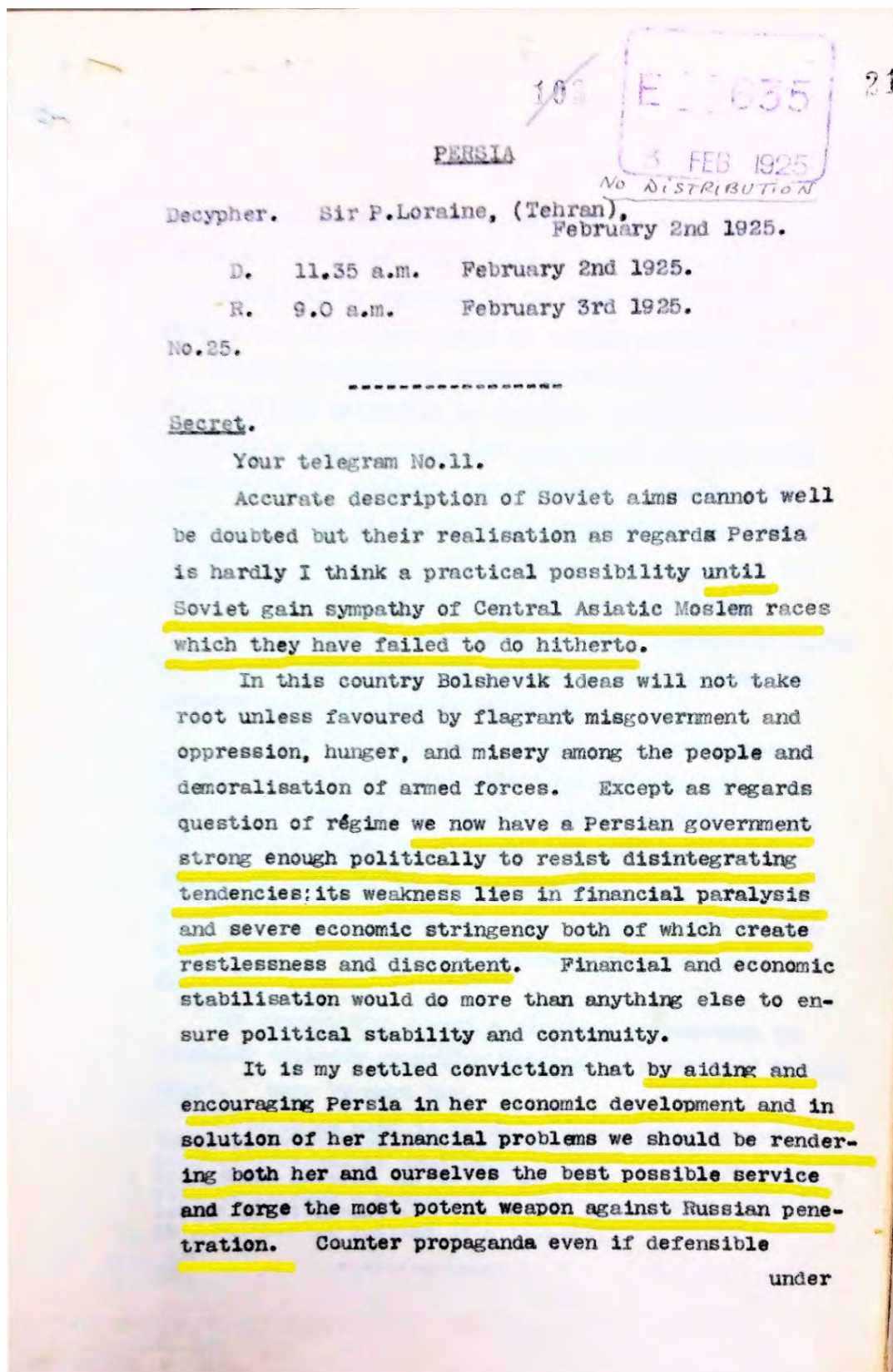
در پاسخ تلگرام شماره ۱۱ شما. توصیف دقیق هدفهای روسیه را همیشه زیر تردید برد، اما تحقق بخشیده شدن آن در ارتباط با ایران را من فکر میکنم عملی نیست مگر اینکه روسیه بتونه همدلی و همراهی نژادهای مسلمان آسیای مرکزی را بدست بیاره که تاکنون در این راه شکست خورده.

... حالا در ایران دولتی داریم که به اندازه کافی قوی هست که در برابر افکار جدائی طلبانه ایستادگی کنه. ضعف این دولت در بی پولی فلج کننده و کساد اقتصادی است که هر دوی این دو عامل موجب نا آرامی و نارضایتی میشه.

... باور من اینه که با کمک و تشویق ایران در راه گسترش اقتصادی و با گره گشائی از مشکلات مالیش، ما بهترین خدمت ممکن را به خودمون و اونها میکنیم و قوی ترین سلاح را در برابر رسوخ روسیه میسازیم. تبلیغات و پروپاگاندای متقابل (علیه روسیه) - حتی اگه بشه اونو زیر نام قرارداد بازرگانی یا هرگونه کمک خرجی توجیه کرد، مثل ریختن پول توی یه چاه بدون ته است. به عقیده من، هدف ما باید باز کردن درها و سازندگی ایران و بوجود آوردن همبستگی منافع مادی باشه. توجه ما باید به ویژه به پیوستگی و آمیزش ایران با منافع بریتانیا در هر پروژه سرمایه گذاری و تشکیلات اقتصادی نو باشه و مخصوصا باید مراقب باشیم که از به وجود آوردن این شبهه که بدنبال امتیازهای ویژه و انحصاری هستیم، اجتناب کنیم.

یک چنین برنامه ای که سه سال پیش غیر ممکن بود، حالا شدنیه به این دلیل که نخست وزیر شالوده امنیت داخلی را ساخته.

و سرانجام در پاراگراف پایانی برگ ۲ نوشته: چکیده برنامه من اینه که پیش از اینکه روسیه دوباره قدرت پیدا کنه، یک ایران با ثبات ساخته بشه که با ما همبستگی منافع داشته باشه. اگه بتونیم امریکا را با خودمون در این برنامه همراه بکنیم، چه بهتر، در غیر اینصورت، باید خودمون تنها اینکارا انجام بدیم. در اون صورت، ایران بجای اینکه برای ما یه مسئولیت و دردسر و بدهی باشه، میتونه یه دارائی باشه.



104

22

(2)

under trade agreement or subsidies of any kind would be merely throwing money into a bottomless pit. Our aim should in my opinion be to open up and develop Persia and to create bonds of common material interest. We should particularly encourage association of Persians with British interests in any new enterprises and especially avoid giving the impression that we seek any special or exclusive privileges. Couple with this a thoroughly friendly and sympathetic attitude to Persian government and constant encouragement to better methods of government and social reform.

A programme of this (<sup>? sort</sup> grp. undec.) impossible three years ago is possible now because Prime Minister has created basis of internal security.

I think Consular tours should on general grounds be undertaken more frequently than hitherto but I do not regard them as a radical or even a primary remedy of situation under discussion. I doubt whether increase of Consular establishment would give adequate return for extra expenditure but I should like to consider this and question of philanthropic work more (~~grp. undec.~~) fully.

On January 9th I sent a circular instruction to consular officers regarding general attitude they should adopt. Copy by next bag.

Briefly my plan is to build up a stable Persia bound to us by ties of common interest in the (~~grp. undec.~~) interval <sup>whatever</sup> ~~remains~~ before the resurrection of Russian power. If we can get America to associate with us in such a programme so much the better. If not let us do it ourselves. Persia should then become an asset for us instead of a liability.

-----



نامه خصوصی زیر هم که از سفارت بریتانیا در تهران برای جناب داری فرستاده شده چند نکته شنیدنی داره: آگه ایران به اندازه کافی اراده داشته باشه که کشوری یکپارچه بشه، داشتن یه ایران یکپارچه بعنوان همسایه (هندوستان) برای ما خیلی بیشتر رضایت بخشه.

*Colleagues etc  
Iranian*

British Legation,  
Teheran.

1925 - 28

Private. 7th February 1925.

My Dear D'Arcy,

*See Fx (29)*

Very many thanks for your letter of December 25th, just received - and your welcome congratulations about the Arabistan business. As regards the future, I cannot say much more than in my despatch, which will now be in your hands. I hope it presents as clear an analysis of the situation as I think it does. The main point is that if Persia feels strong enough to unify herself, an unified Persia is a very much more satisfactory neighbour for us than a divided Persia which, in the south and south-west loads us with a number of encumbering and undesirable responsibilities and is always liable to place us again in the predicament in which we found ourselves the other day. Other considerations must therefore be made subsidiary to the main consideration. An unified Persia will inevitably be attracted

D.C. Osborne, Esquire.

FOREIGN OFFICE.

در برگ ۲ نوشته: یه ایران ضعیف و تکه تکه افزون بر ضررهائی که اشاره شد، سرانجام ما را مجبور به یه درگیری با روسیه برای قدرت و نفوذ میکنه که از حرکت اونا بسوی جنوب و بسوی هندوستان جلوگیری کنیم.

-2-

tracted to us rather than to Russia: our Persia weak and divided, besides the disadvantages to which I have already alluded, inevitably leads us into a struggle with Russia for power and influence to prevent a Russian move southwards and towards India. There is one idea, however, which I should like to stamp out altogether, and that is that there is any danger of our losing our hold over the Sheikh. Only the loss or abdication of our sea power could bring about that result. If Persia again relapses into a state of dislocation, the stronger local elements in the South will automatically gravitate towards British power. You might be able to get definite guarantees for the Sheikh from Reza Khan himself, for Reza now understands the situation, but you won't get them from the Majlis. It is possible, however, that Reza Khan by himself will get them or create their equivalent: but the more we appear in the foreground, the worse are his chances of settling the matter. We must therefore let the situation evolve and I shall try from time to time

-3-

to influence Reza Khan personally. But I want to keep in the background and I especially want to establish direct contact between the Sheikh and Reza and get the former out of the pernicious habit of referring his every grievance, etc. to us. We have been far too long the Sheikh's diplomatic representative at Tehran, and it is not a comfortable or profitable position. The letters given to the Sheikh by Reza, copies of which go to you officially by this bag, are all to the good, and if the Sheikh's firmans are confirmed, the basis of what we want will be even more firmly established.

Also we must now attend to our own affairs, and especially concentrate on the settlement of the debt question. A recrudescence of the Sheikh difficulty - if it involves us - will merely set back the clock again, and check the revulsion of opinion in favour of good relations with England which is growing every day.

I must therefore ask you to leave the Sheikh's business as largely as you can in my hands and not ask me to commit myself too closely as regards procedure: we must, I think, keep the main considerations in mind and, as questions arise, bring our action and attitude

در برگ ۴ نوشته: حقیقت اینه که اگه خطری برای جان و مال (نفت) انگلیسی ها بوجود می اومد، ما برای نگهداری و حفاظت به موقع از اونها وسیله ای نداشتیم. در اون موقع اگه خطر واقعی شده بود، ما ضعیف و زبون می بودیم.

و در پایان نوشته: موافقم، شیخ عوضی و امل و کهنه فکر است!

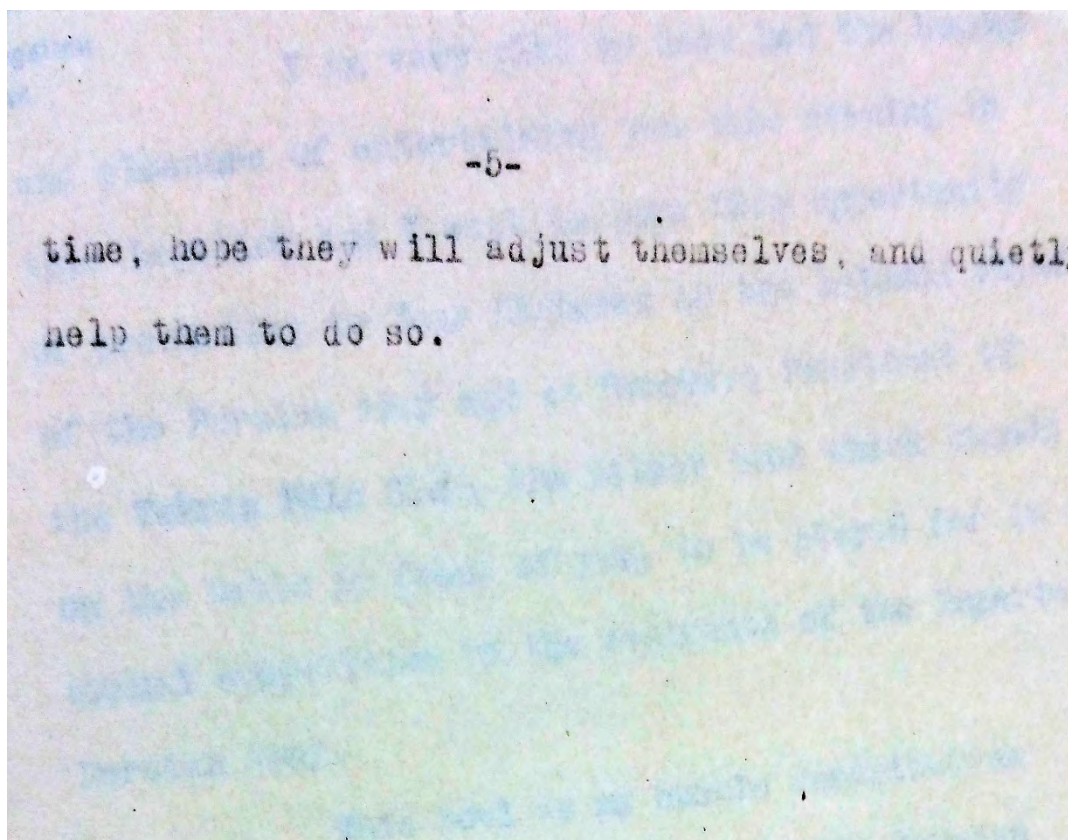
-4-

attitude into relation with those considerations.

As regards my request for ships and battalions. The fact was that if danger arose to British lives and properties, we had not the means to afford protection in time. Had the danger materialized we should have been powerless to act in time. The request for battalions was not a bolt out of the blue, but a logical outcome of the resolutions passed by the Committee of Imperial Defence for the protection of the oilfields: moreover, I did not ask for troops to be sent to a foreign country, but to British mandated territory; nor to act, but to be in readiness.

Fortunately, however, all this is now a matter of speculative historical interest; it is easy to be wise after the event; it is not so easy to carry responsibility for protecting the lives of fellow-subjects without the means to do so at your back.

Lastly, the Sheikh is, I agree, an anomaly: also an anachronism. We must give things /time



این یکی سند در بهمن ماه ۱۳۰۳ از لورین به وزیر خارجه انگلیس فرستاده شده که چند نکته جالب داره:

نوشته: در تلگرام سری پیشین که برای شما فرستاده بودم، کوشیده بودم که در حد امکان اندیشه های خودم پیرامون کارهایی که میتونه در راه مقابله و خنثی کردن برنامه های اخلاص گرانه روسها در ایران مفید باشه را بنویسم. این دیده ها نیاز به بیان گسترده تر داره که میکوشم در این گزارش بنویسم.

از دیرباز من بر این عقیده بوده ام که راه حل برای مشکل ایران را (از دید ما، و فکر میکنم منطقاً باید از دید ایرانی ها هم همینجور باشه) باید در اقتصاد جستجو کرد نه سیاست. همچنین من فکر میکنم بدیهی است که عاقلانه ترین سیاستی را که ما باید در پیش بگیریم اینست که به خاطر بدن نیمه جان ایران، به یک جنگ با روسیه کشانده نشویم، بلکه تا آنجائیکه میتوانیم جان تازه در آن بدمیم و آنرا پرستاری کنیم تا به اندازه کافی نیرو بیابد تا خود بتواند در برابر ضربه های سهمگینی که یقیناً سرانجام همسایه شمالی بر آن وارد خواهد ساخت، مقاومت کند. برای انجام این کار، ما باید ایرانیان را با حرف و عمل خود متقاعد کنیم که برخلاف جاه طلبی های روسیه (چه روسیه تزاری، چه روسیه بلشویکی و چه هر روسیه دیگری) که نقشه تکه تکه کردن ایران را دارد، ما خواهان یکپارچگی ایران هستیم. غیر منصفانه نخواهد بود که بگوئیم که نه رویارویی نظامی با روسیه پیش از ۱۹۰۷ و نه توافق با آنها در زمینه ایران هیچکدام نتیجه رضایت بخشی برای انگلیس نداشت و شاید اتحاد ما با روسیه در طول زمان جنگ بزرگ (جهانی اول) بدترین نتیجه ممکن را برای ما در ایران داشت. در دو دوره اول، وضعیت ایران برای دولت پادشاهی انگلیس پیوسته مایه خجالت و تشویش بود، و هنگامیکه جنگ در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، شرایط به حد اختلاف جدی با روسیه در باره ایران رسیده بود. پس از جنگ یک برنامه همکاری میان انگلیس و ایران پدید آمد و بصورت پیمان ۱۹۱۹ شکل گرفت. متأسفانه، این پیمان، نه بدلیل نقص درونی خود، بلکه بدلیل شرایط و پیشامد های گوناگون که من در گزارش ۲۷۲ در ماه مه ۱۹۲۲ نوشتم، از هم پاشید. پس از آن سخت ترین دوره رابطه میان ایران و انگلیس پدید آمد، که اکنون خوشبختانه در حال برون رفتن از آن هستیم. ویژگی اصلی این دوره، یک بد بینی و سوء ظن فوق العاده در سر و ذهن ایرانیان نسبت به انگیزه های انگلیس و همچنین کوشش ایرانیان برای بوجود آوردن منافع امریکا در ایران بود تا امریکا بتواند سنگ توازی در برابر روسیه و انگلیس در ایران بشود.

~~The Secretary of State for Foreign Affairs~~  
 [This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES. 115

PERSIA.

[March 16, 1925.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 13.

[E 1597/81/34]

No. 1.

*Sir P. Loraine to Mr. Austen Chamberlain.—(Received March 16.)*

(No. 85.)

Sir,

*Tehran, February 13, 1925.*

IN the reply which I had the honour to return on the 2nd instant (telegram No. 25) to your telegram No. 11, Secret, of the 23rd January, I endeavoured to express in as compressed a form as possible my views on the measures most likely to be useful in counteracting the disruptive tendencies of Russian policy as regards this country. These views need some amplification, which I beg leave to offer in the present despatch.

I have for long held the opinion that the solution of the Persian problem, as it presents itself to us, and, if I may presume to say so, as it ought rationally to present itself to the Persians themselves, is to be sought rather in the sphere of economics than in that of politics. It is also, I think, axiomatic that by far the soundest policy for us to pursue is not to be drawn into a duel with Russia over the body of a semi-derelict Persia, but so far as we are able to infuse fresh vitality into that body and nurse it into a state of sufficient robustness to be able to withstand the fresh shocks from the northern neighbour to which it will with certainty be eventually exposed. To do this, however, we must convince the Persians by deed as well as by word that we are an integrating factor, standing out in sharp contrast to the disintegrating factor which Russian ambitions, whether Tsarist, Bolshevik or other, will always represent. It is not unfair to say that neither the duel with Russia which went on before 1907 nor the system of agreement with Russia as regards policy in Persia which was attempted after that date gave altogether satisfactory results; and perhaps the alliance with Russia, during the period of the great war, gave the worst results of all so far as our own position in Persia was concerned. In the two first periods Persian affairs were a constant source of embarrassment and anxiety to His Majesty's Government, and, when the war broke out in 1914, matters had very nearly reached the point of a serious breach with Russia in regard to Persia. After the war a scheme of Anglo-Persian co-operation was evolved, and took shape in the agreement of 1919. This agreement, unfortunately, broke down, not on account of any intrinsic defects, but owing to a variety of circumstances, which I attempted to describe in my despatch No. 272 of the 7th May, 1922. Thereafter followed a most difficult period in Anglo-Persian relations, from which we are now, fortunately, emerging. Its main feature was an extraordinary suspiciousness in the minds of Persians as regards the motives of Great Britain, and a Persian attempt to introduce and establish American interests in this country as a counterpoise to those of Great Britain and Russia. The report which I made to Mr. Ramsay MacDonald on arrival in England last spring and Mr. Ovey's despatches during my absence on leave have described the modification which has slowly occurred in these two respects.

In my opinion the time has now come again to inaugurate a policy of Anglo-Persian co-operation; not by means of a formal agreement, but by the gradual creation of ties of common material interest. I should add, too, that I see no objection, and indeed possible advantage, in securing American co-operation in carrying out this policy if the Americans are themselves disposed to co-operate. Should American interests wish to enter the field in opposition to British interests, we shall certainly have to defend our own interests and let the Americans understand clearly that we intend to do so, but I submit that such a situation, which would be deplorable in the highest degree, is totally unnecessary and should not prove difficult to avoid.

As stated in my telegram, what Persia most sorely needs to buttress up her political stability is financial reconstruction and economic development, these being the only sound remedies for the prevailing penury, the miserably low standard of living, the commercial stagnation and the general economic stringency. Persia, even if she were to husband her resources with the utmost skill and with a fixity of purpose which has not been discernible in her past history, would be unable to apply these remedies herself for a long term of years. She must therefore have recourse to foreign assistance to improve her situation. Taking the position on its intrinsic merits,

[901 q—13]

در نخستین پاراگراف برگ دوم، لورین مینویسد: تفاوت بزرگی میان رابطه ایران و انگلیس در حال حاضر و روابط پیشین وجود دارد و آن اینستکه میهن پرستی و ملی گرایی ایرانی یک عامل خروشان و دائمی شده که نمیتوان آنرا در معاملات با اینکشور ندیده گرفت. ایران خواستار داشتن سهم و مشارکت در همه تشکیلات و برنامه های اقتصادی در این سرزمین است؛ میخواهد حرف برنده را در برنامه هائیکه برای کشور با اهمیت هستند بزند؛ و روز به روز اراده اش در برابر دادن امتیازات انحصاری بازرگانی تازه به کشورهای بیگانه سخت تر میشود، حتی آنهاییکه بهترین امتیازات را برای کشور دارند چرا که براین باور است که انحصارگران بیگانه بیشترین سود را برده و درصد ناچیزی برای ایران میگذارند و اینکه وجود این شرکتهای صد در صد بیگانه حاکمیت ملی کشور را به خطر می اندازند.

Great Britain is the country to which she should most suitably turn for such assistance, and the country most likely to be interested in granting it. There is, of course, nothing new in this statement, but what is new is the growing realisation by the Persians themselves that such indeed are the facts of the situation. Since the denunciation of the convention of 1919, Persia has had her flirtations, firstly with Russia, secondly with America; neither have brought her the advantages or the profits which she rather optimistically discounted, and she is now wondering whether, after all, the old friends are not the best friends.

There is this important difference, however, in the situation of to-day, as compared with previous similar phases in Anglo-Persian relations: Persian nationalism has become a permanent and active element which cannot be left out of account in any dealings with Persia. Persia wants a share or a participation in all new enterprises on her own soil; she wants to have a controlling voice in those which are of importance to the State; she is hardening her heart day by day against the grant of fresh concessions, even on really most favourable terms, in the belief, however erroneous in many cases, that the foreign concessionaire reaps a rich harvest of gain, leaving but a miserably small percentage for Persia or her Government, and that these purely foreign enterprises are in some way an encroachment on her sovereignty.

As regards Russia, the disillusionment is very nearly complete. I cannot myself see any trace of confidence or cordiality in the relations of the Persian Government with Russia, though the old reluctance to displease her still lingers on. On the other hand, Persian merchants and traders find their dealings with the Soviet State trading institutions highly unsatisfactory and often actually unprofitable, and their complaints of the way in which the Russians abuse their position to force down the prices of goods and produce unexportable except to Russia, and to control consignments by their monopoly of the Caspian shipping, are loud and numerous. This, indeed, is one of the reasons underlying the desire to create better communications with the south, which, it is hoped, will bring some liberation from the economic bondage to which the Russians are endeavouring to reduce the Persian provinces adjacent to their own frontiers. I am therefore of opinion that any measure which tended to make Persia economically less dependent on Russia would be heartily welcomed by the majority of influential Persians.

We desire, it is true, some more concrete evidence than is at present available of Persia's goodwill and desire to stand well with us. I am not without hope that this evidence may be produced in the next few months by the settlement of the Persian debts to His Majesty's Government on the lines of the compromise terms which the latter have agreed to accept. Should this come about, and should the Persian Government, as I anticipate, thereafter show a continued desire to treat British interests with friendly consideration, the time will have come, and should be immediately employed, to give active help to Persia in re-establishing her financial position and in creating productive economic activities. I should myself like to lay down a programme of principle, as follows:—

1. A loan for the final discharge of Persia's current liabilities, and the funding of her foreign indebtedness.
2. A loan for specific productive enterprises, in which the Persian Government should themselves be directly interested and Persian shareholders admitted.
3. A sympathetic attitude by His Majesty's Government towards any legitimate efforts of the Persian Government to increase their sources of revenue, so long as British interests received due consideration and no attempt was made to discriminate against them.

The proposal may seem a rather far-reaching one, and admittedly it presupposes a set of circumstances which have yet to come about, but my purpose here is rather to indicate the ends towards which we should shape our course, rather than any steps which can actually be achieved at the present moment. We do not wish to fight Persia's battle with Russia, but to endow her with sinews to enable her to fight her own battle, and so to relieve us to the greatest possible extent of ulterior responsibilities. Political action by us need not, in my view, be extended beyond its present limits; if extended it would only be pro-Persian to the extent that it was anti-Russian; and anti-Russian it would essentially be. Finance and economics are far more potent weapons, and these weapons we possess while the Russians lack them. We are therefore in a position of great superiority, and it only needs a friendly disposition on the part of Persia to give us the full advantage of that superiority. The programme

لورین در پایان گزارش، تلگرافی را که برای همه کنسولهای انگلیس در ایران فرستاده بوده، پیوست کرده که نکات مهمشو در برگ زیر با هم بررسی میکنیم.

which I have roughly sketched would give us the friendly Persia, and its fulfilment would, I believe, found British influence and prestige on a firmer and more durable basis than they have ever yet enjoyed in this country.

As regards the use of the personal influence of His Majesty's consuls in Persia, I have the honour to enclose herein copy of the circular instruction issued to them by me, to which allusion was made in my telegram under reference. This instruction, though anterior to your telegram No. 11, conveys to His Majesty's consuls, in a more developed form, the idea which you express in regard to the advantageous use of their personal influence in inspiring confidence in His Majesty's Government.

As regards consular tours, I confirm the view expressed that these could be usefully undertaken more frequently than at present: it may be that in order to ensure this some increase would be required in consular establishments, and I will enquire into this. I doubt, however, whether the creation of a vice-consulate at Astarabad would give an adequate return for the considerable expense entailed by its establishment. I do, however, most emphatically maintain that the numbers of Levant consular officers in Persia require strengthening, for, as I have pointed out on several previous occasions, it is extremely difficult with the present establishment to keep the consulates manned and the consular service properly maintained in the various provincial centres, while there is less than no margin for any extra duties or for any emergency. My view is therefore that an increase of personnel rather than an increase of consular posts is needed.

The matter of philanthropic or educational work is a difficult one. The Persian Government will always claim a voice in the management of any new hospital or school in which Persian patients are treated or Persian students educated; furthermore, if funds were granted to maintain or develop an existing institution, the Persian Government would undoubtedly claim the right to control those funds. It has occurred to me that the institution most useful here in Tehran and most likely to be welcomed by the Persians would be a modern technical school for the teaching of handicrafts, engineering and, may be, science, which must be free from any denominational character. I even think that the Persian Government would themselves be willing to contribute towards the expenses of such a technical school. A question of this sort, however, requires careful elaboration, and may for the present be left in abeyance.

I shall be anxious to learn whether the views expressed in this despatch meet with your general approval, and I shall meanwhile continue urging the Persian Government to co-operate in settling the questions which have so long proved an obstacle to more cordial relations.

I am forwarding copies of this despatch to the Government of India in the Foreign and Political Department and His Majesty's High Commissioner for Irak, Bagdad.

I have, &c.  
PERCY LORAINÉ.

Enclosure in No. 1.

*Circular Telegram No. 1, dated January 7, 1925, to His Majesty's Consular Officers.*

FOLLOWING is for confidential information and personal guidance:—

Although not yet counting any chickens, I anticipate during next few months a marked improvement in Anglo-Persian relations. Persian Government seems at last genuinely desirous of liquidating outstanding difficulties with us, and may quite likely turn to us again for help in economic reconstruction. Among Persians here generally there is a wish for closer and more friendly relations with England, but they want their faces saved in the transition stage. In this we can and should help them.

If good results which I anticipate mature, they will be due to our patience during last few years and our steadfast dissociation from Persian internal affairs and local politics. This policy must be strictly continued.

It is obvious that Prime Minister's recent visit to South Persia and the happy issue out of the Arahistan crisis have been the turning point. Reza Khan, who is now stronger and more popular than ever, has realised himself how loyal and helpful our attitude has been and how perfidious that of the Russians, whose one object was to promote civil strife, make a quarrel between us and Persian Government, and fish in the troubled waters.



در بخش پیوستی که پائین برگ ۳ در بالا آورده شده، لورین مینویسه:

نتیجه نهائی بحران عربستان (خوزستان) اینه که ما نه تنها سوء ظن های رضا خان را برطرف کردیم، بلکه به او نشون دادیم که ما میخوایم که دوستای ما در جنوب، دوستای او باشن ... با پیروی از این سیاست ما اتحادیه به اصطلاح جنوب را پشت سر رضا خان قرار میدیم و ورق را عوض میکنیم و به روسها رودست میزنیم. (یادت میاد روسها هیاهو راه انداخته بودن که انگلیس با پشتیبانی از خزعل میخواد ایران را تکه تکه پاره کنه؟ لورین میگه حالا با وادار کردن خزعل و بختیاری ها و پشتکوهی ها و ایل خمسه قوام در فارس به اطاعت از رضا خان و یکپارچه شدن ایران، ما روسها را سنگ رو یخ کرده ایم و نشون دادیم حرفاشون غلط بوده و بهانه اونا برای اشغال ایران را از شون گرفتیم. خوبه که یادمون باشه که بر پایه سند های انگلیسها که نشون دادیم، سردار سپه هم با گرم گرفتن با روسها موجب شده بود که برق از انگلیسها بپره و مجبور شن به خزعل و بقیه خانهای جنوب فشار بیارن که از رضا خان سردار سپه فرمانبرداری کنن، و این در حالیه که احمد شاه در فرانسه است و ایران عملاً شاه نداره و رضا خان سردار سپه قدرتمندترین شخص ایرانیه.)

در پاراگراف بعدی لورین به همه کنسولها تاکید میکنه که: اراده ما بر این است که در امور داخلی ایران دخالت نکنیم.

4

The upshot of the Arabistan crisis is that we have not only dispelled Reza's suspicions, but also shown him that we want our friends in the south to be his friends, that we will use our influence to make the south a source of strength to Tehran instead of a source of weakness, so that he can attend to dangers from other quarters with the knowledge that the south is loyal, solid and peaceful. If this policy is pursued, and I rely on all consular officers in the south and south-west to forward it, we put the so-called Southern Alliance behind Reza and entirely turn the tables on the Russians.

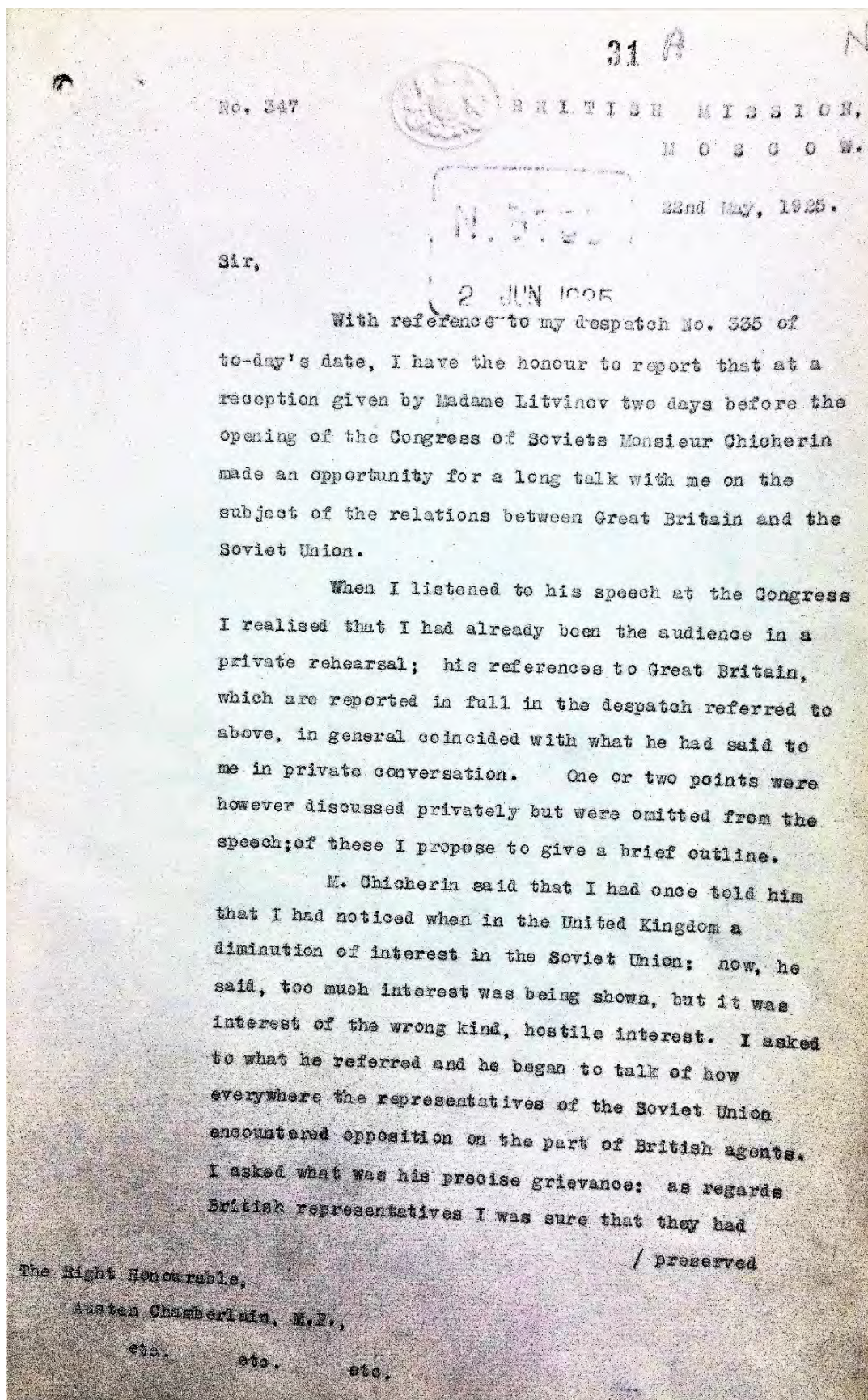
We do not want to strike any triumphant note, and best attitude as regards the Russians is a rather contemptuous indifference to their sordid and shifty intrigues. Points for us to insist on when conversing with Persians are: essential community of main Persian and British interests; friendly British attitude towards Persian difficulties and our strong desire to see Persia emerge therefrom a stable, peaceful, prosperous and friendly neighbour; our desire to strengthen the old friendship by new bonds of common economic and commercial interests and to have a strong Persian Government with which to deal; our determination not to interfere with Persian internal affairs; our sympathy with all genuine attempts at reform, and with all Persians who have the welfare and progress of their own country at heart; our wish to see Persia united and not divided.

You can in your own intercourse help events by constantly emphasising these points. I wish you to do your best to convince all Persian officials with whom you have to deal that you are fundamentally friendly and conciliatory, ready to adjust differences equitably if you are met in a like spirit, and never to exacerbate them. Try to confirm those who are friendly in their friendship and wean those who are not from their attitude. But do not compete with Russians; stand on a higher level.

PERCY LORAINÉ.

سند بعدی یه گزارش از سفارت انگلیس در مسکو، پایتخت روسیه، است که تنها برگ ۵ و اول برگ ۶ مربوط به ایران و بویژه محمره (خرمشهر) میشه. تنها دلیلی که به این گزارش اشاره میکنیم اینه که نشون میده که کشور های بزرگ مثل روسیه و انگلیس همیشه در شترنج سیاسی بین المللی با هم سر کشور های کوچکتتر یا ضعیفتر معامله میکنن، و خوبه که ما این واقعیت را بدونیم. ما هم اگر روزی بزرگ و نیرومند بشیم، به ما هم پیشنهاد معامله میکنن و ما هم می پذیریم. البته من آرزو میکنم که ایران یه روزی مثل کشور سوئیس بشه که نزدیک هفتصد ساله جنگ ندیده و کشور های بزرگ هم سرش معامله نمیکنن.

همه سند را با وجود اینکه چهار برگ اولش به ایران ربطی نداره برات میذارم که آگه خواستی بخونی. امیدوارم منو بخاطر کیفیت پائین سند ببخشی. در پاراگراف پایانی برگ پنجم، سفیر میگه که وزیر خارجه روسیه، (گرگوری) چیچه نین، بهش پیشنهاد کرده که خوبه که دو کشور همه مسئله هاشونو، از جمله آسیا و ایران، را با هم حل کنن. سفیر انگلیس می پرسه: منظورت اینه که یه چیزی مثل قرارداد ۱۹۰۷ (در باره ایران) را به شکل دیگه ای انجام بدیم؟ سفیر روسیه میگه دقیقا، البته از واژه منطقه نفوذ حرف نمیزنیم ولی با هم به توافق میرسیم، مثلا دولت شوروی میگه آگه انگلیس در دریای خزر حضور نداشته باشه، در عوض شوروی دست انگلیس را در محمره (خرمشهر) باز میذاره! به همین شکل، در مورد چین از منچوریا بعنوان منطقه زیر نفوذ شوروی حرف نمیزنیم، ولی توافق میکنیم که انگلیس در کار راه آهن خاوری چین حضور نخواهد داشت و در برابرش روسیه در کارهای انگلیس در منطقه دیگه چین، مثلا شانگهای دخالت نخواهد کرد. مبینی؟ فلان فلان شده ما مثل اینه که ارث باباشون یا حلوا ی نذری را دارن قسمت میکنن! و بدبختی کار در اینه که حتی امروز هم این برنامه ها ادامه داره.



preserved a correct attitude, the Soviet Government had been recognised by the British Government and naturally representatives of that Government would do nothing inconsistent with the fact of recognition. As regards his hint at some concerted action against the Soviet Government he had already been told by you through Monsieur Rakovski that it was not true that you had been engaged on the work of building up an anti-Soviet bloc. When M. Chicherin went on to refer to statements to the contrary made by M. Sauerwein in the "Matin" and by the Polish Foreign Minister M. Skrzynsky, I told him frankly that he must really decide whether he believed the plain direct statement he had received from you or preferred to rely on press reports of speeches by third parties. But if he preferred the latter course I honestly did not see that there could be much prospect of arriving at the agreement which the Soviet Government, as he said, was anxious to reach with Great Britain.

What exactly, I asked, did the Soviet Government want? The Soviet Government, he replied, wanted to conclude an arrangement as a result of which the Soviet Union would cease to encounter British unfriendliness all over the world. Here — as inevitably happens when the relations of the Soviet Government with the outside world are concerned — the question of the Communist International crept in. I said that what he suggested was an agreement with the Soviet Union as a concrete geographical and political unit with definite frontiers.

/ He

He had said that all attempts to reach an agreement broke down over the question of propaganda. He was quite right in assuming that the question of propaganda was of fundamental importance, but the British attitude in this matter was quite simple: all that Great Britain asked was to be left alone.

M. Gicherin declared that the Soviet Government was most scrupulous in refraining from interfering in the internal affairs of foreign states. If any agent of the Soviet Government transgressed this rule and his action became known to the Government disciplinary measures were at once taken (He instanced the recall of M. Volin, First Secretary in Paris). If the British Government had any complaints to make regarding the actions of Soviet representatives, they would be examined and action would be taken. As an example of the kind of thing he meant, he said that Soviet representatives were careful to respect the desires of the governments to which they were accredited as regards the circles with which they should have direct contact. For example in Great Britain the Soviet Government recognised the Trade Unions as playing a more or less official part and M. Rakovski had been in relations with them. In other countries, for example in Poland, the Soviet official representatives did not enter into contact with the Trade Unions. If by any chance the British Government objected to M. Rakovski's actions in regard to the Trade Unions it was open to the Government to say so and the Soviet

/ Government


government would give corresponding instructions, although, he added with a smile, he did not think M. Rakovski's speeches did much harm.

M. Chicherin repeated over and over again that the Soviet Government would give absolute undertakings not to engage in, nor in any way to assist or facilitate, propoganda against Great Britain. But no Government could demand that the Communist Party should cease to be communist.

When I remarked that what he asked was that we should recognise a divorce between the Soviet Government and the Communist International he seized on the expression and declared that given recognition of the divorce — which involved that no representative of the Soviet Government would in any way support or lend assistance to any individual who might be sent by the Communist International to the country to which the representative was accredited — the Soviet Government would be prepared to go a very long way to meet the British Government (he said, 90% of the way).

M. Chicherin proceeded to argue on the ground of historical precedents that there was nothing new in the relative positions of the Soviet Government and the Communist International: his references ranged from the Second International in London to the Pope in Rome and I cannot pretend that I was able to cross swords with him, as I was simply ignorant of many of

/ the



the facts or alleged facts which he quoted (M. Chicherin's memory is prodigious and his knowledge of Modern History astonishingly wide). I contented myself with the remark that he must try to imagine how matters appeared to the ordinary man in the street: there had been a congress of the Communist International recently; was it not held in the Kremlin, in the same hall in which the Central Executive Committee of the Union meets, and were not special facilities provided for all the delegates ?

M. Chicherin talked of the necessity of coming to a general arrangement on all matters outstanding between the two Governments (see his speech of 14th May on this question) and mentioned in particular Asia, as a sphere where difficulties continually arose. I told him I could not even after all that he had said quite grasp what precisely he had in view when he talked of an agreement regarding Asia. To take a concrete example, he had mentioned Persia: well, did he propose that what should be arrived at was a kind of 1907 Agreement expressed in another form. He said this was precisely what he had in mind. There could of course be no talk of spheres of influence but concrete questions could be settled by arrangement. For example the Soviet Government might say that in exchange for absence of British representation on the Caspian Great Britain would be given a free hand in Mohammerah. In the same way in China it could not be put in an agreement that Manchuria was a Soviet sphere of influence,

/ but

but it might be arranged that British abstention from interference in the affairs of the Chinese Eastern Railway would be balanced by Soviet abstention from action in some other area in China -- say Shanghai.

(I can give only the sense and not the precise wording of his remarks).

M. Chicherin was obviously desirous of impressing me with a sense of the earnest desire of the Soviet Government to reach an agreement with Great Britain, and he indeed emphasised the desirability of your being acquainted with the true position of affairs. In other words he desired to utilise the friendly atmosphere associated with caviare and champagne cup to lend support to action taken in London in more official surroundings.

In submitting this report of the conversation I wish to make the following comments.

(1.) I believe that the Soviet Government is indeed anxious to come to an arrangement with Great Britain.

(2) The Soviet Government being what it is, this desire on its part is the result of the pressure of circumstances.

The main plank in the foreign platform of the Soviet Government has been the commercial advantages to be derived from close economic relations with the Soviet Union. That there are advantages to be derived from trade with the Soviet Union it would be foolish to deny, but there seems to be a general and growing opinion in foreign business circles that these advantages

/ have





37

have in the past been exaggerated. This sense of disappointment on the part of foreign countries is the counterpart of the disappointment of the Soviet Government to which M. Rikoff referred in connection with recognition by France (see my despatch No. 333 of today's date).

In these circumstances it is natural that the Soviet Government should feel alarmed at its position: M. Chicherin's speech might almost be summarised as stating that where the Soviet Union is not ignored, it is disliked.

The Soviet Government above all things cannot bear to be ignored.

I have the honour to be,

with the highest respect,

Sir,

Your most obedient

humble servant,

*William Peters*

سند زیر که در ۷ مهرماه ۱۳۰۴ از سوی لورین به وزیر خارجه فرستاده شده و به دستور او میان همه وزیران دولت انگلیس پخش شده، رویدادهای روزهای پایانی دودمان قاجار را نشون میده، که چون گمون میکنم که برات جالب باشه، همشو بطور ساده و غیر رسمی برات ترجمه میکنم.

جناب لورین از آشوبهایی که در تهران ظاهرا بدلیل کمبود نون برپا شده یاد میکنه و به تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی ایران می پردازه. می نویسه که آشوبهای تهران رابطه مستقیم با پرسش بازگشت (احمد) شاه به کشور داره. میگه دولت ایران، و از دید لورین، مردم مهم صحنه سیاست ایران مسلم میدونن که دست کم تا وقتیکه رضا خان قدرت و موقعیت کنونی اش را داره،

اعلیحضرت (احمد شاه) بدون تضمین یک قدرت خارجی به ایران برنمیگرده! همین آدما باز مسلم میدونن که تضمینی که احمد شاه میخواد باید فقط بوسیله انگلیس یا روسیه داده بشه. همینها فرض را بر این قرار میدن که احمدشاه احتمالا این تضمین را از لندن میخواد، و وقتیکه خبر به تهران رسید که احمد شاه تصمیم داره روز ۱۰ مهرماه از بندر ماری (فرانسه) با کشتی راهی ایران بشه، همه فکر کردن که یا تضمینی را که میخواست از انگلیس گرفته، یا به انگلیس تضمین داده که وفادارانه با دولت کنونی ایران همکاری کنه.

لورین ادامه میده: من شخصا بطور محرمانه به نخست وزیر و وزیر امور خارجه ایران آگاهی داده ام که احمد شاه با سفارت انگلیس در پاریس تماس گرفته و نظر انگلیس را پرسیده که آیا به ایران برگرده یا نه. و همون پاسخی را که سال پیش بهش داده بودن، دوباره بهش دادن مبنی بر اینکه مسئله برگشت به ایران مسئله ایه که میون احمد شاه و دولت خودش و دولت انگلیس نمیتونه در این مورد نظری به او بده و به هیچ وجه نمیخواد که در این مسئله درگیر بشه. این اطلاعات بدون تردید به وزیران و پشتیبانان سیاسی دولت رسیده. بنابراین، اونها میگن بدلیل اینکه موافقتی میون شاه و دولت انگلیس وجود نداره، دو حالت میتونه وجود داشته باشه: یا اعلام احمد شاه برای بازگشت به ایران برای این بوده که بفهمه اثر برگشتنش به تهران در کشور چه خواهد بود. در این صورت، باید دید آشوبهای اخیر چه اثری روی تصمیمش داشته. یا اینکه او با مسکو به توافقی رسیده. من از منبع نسبتا موثقی شنیده ام که حزبهای دست راستی که اصولا طرفدار سلطنت هستن، و حتی مدرس دست از پشتیبانی از سلطان احمدشاه بر میدارن آگه ثابت بشه که اون با روسها زوبند کرده.

من اینجا باید توضیح بدم که حزبهای دست راستی از رضا خان حمایت میکنن و در مجلس به اکثریت با ثبات برایش درست کردن، با وجود اینکه هیچ نه از نظر سیاسی و نه از دید شخصی از او خوششون نیامد، اینه که او بهترین دولتمردیه که با موقعیتش میتونه کشور را از بلشویکیها و کارهای تنفرانگیز انقلابی های مسکو حفاظت کنه. به این ترتیب دیده میشه که پاندول سیاسی از نقطه ای که در سال ۱۹۲۱ بوده دور شده و اکنون ما یک دولت با سیاست یکپارچه در امور داخلی و خارجی داریم که مورد پشتیبانی مجلس شورای ملی هست و کمر همت بسته که در برابر رخنه براندازنده روسیه و رشد نفوذ اونا در کشور مقاومت کنه.

در حقیقت این تنها چیزی است در حال حاضر عوامل سیاسی مخالف را یکپارچه کرده. آگه جنجال و هیاهوی حسادت های شخصی و جاه طلبی های متضاد را که همیشه در این کشور مسائل سیاسی را تحت الشعاع قرار میده، کنار بذاریم، میتونیم بگیم که در حال حاضر سه گونه تفکر وجود داره. پیشتر باید بگم که به سختی حتی به ایرانی حالا پیدا میشه که پشتیبان سلطان احمد شاه باشه. به دسته سیاسی که از رضا خان و روشهای خودکامه و جاده صاف کنی او خوشش نیامد، آرزو میکنه که شاه برگرده و رضا خان از تخت قدرت بیفته. اینها سلطنت طلب های سفت و سخت و مخالف رضا خان هستن. دسته دیگه میخواد که ولیعهد به تخت نشونده بشه و جانشین برادرش بشه. اینها برایشون فرق نمیکنه که دولت رضا خان بر سر قدرت بمونه یا نه، بلکه میخوان که شاه جدید تصمیمی بگیره که بهترین دولت برایش کدومه. دسته سوم طرفدار رضا خان و هر دولتی که او تشکیل بده هستن و شاه و ولیعهدش و تمام خاندان قاجار را فرسوده و ازکارافتاده و بیفایده میدونن که بهتره ایران از شرشون راحت بشه.

بنا براین؛ از دید به ناظر خارجی و هر دولتی که علاقمند به آینده اینکشور باشه، دو موضوع اصلی در ایران در حال شکل گرفته که بنظر میاد احتمالا در آینده نه چندان دور با هم برخورد کنن. به مسئله داخلی و در ارتباطه با نگه داشته شاه و دودمان قاجاره. دومین مسئله خارجی و مرتبطه با جهت گیری سیاست خارجی ایران. اون جوری که چیزها حالا شکل میگیرند، بوجود اومدن به تمایل روشن نسبت به ایجاد دوباره روابط دوستانه با انگلستانه که احتمالا موجب مشکل و تنش با روسیه میشه.

نسخه های این گزارش به دولت هندوستان، کمیسر عالی پادشاهی انگلیس، بغداد، و سرپرست کنسولی انگلیس در بوشهر فرستاده خواهد شد.

Circulated to the Cabinet by direction of  
 The Secretary of State for Foreign Affairs.  
 [This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

132

128

No. 8.—ARCHIVES.

PERSIA.

[November 3, 1925.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 3.

[E 6723/18/34]

No. 1.

*Sir P. Loraine to Mr. Austen Chamberlain.—(Received November 3.)*

(No. 508.)

Sir,

*Gulhek, September 29, 1925.*

IN my despatch No. 507 of to-day's date, I had the honour to describe the recent disturbances in Tehran which resulted from an apparent shortage of bread, and to analyse their causes and development. These events offer a suitable occasion for summarising the general internal political situation in this country and for indicating its inflexions and tendencies.

2. As will be understood from my despatch under reference, the question of the return of the Shah to his own country was intimately connected with the disturbances in Tehran. The present Persian Government and, I think all, the important people on the Persian political stage regard it as axiomatic that His Imperial Majesty will not return to Tehran without a guarantee from a foreign Power, at least so long as Reza Khan retains his present position of power in this country. It is for these persons equally axiomatic that the only assurances which His Majesty would regard as satisfactory would be those given by Great Britain or by Russia. They assume that the Shah is more likely to seek them in London than in Moscow, and when the announcement reached Tehran that the Shah intended to sail from Marseilles on the 2nd October it was generally assumed, either that he had obtained some assurances from His Majesty's Government, or that he had given His Majesty's Government guarantees that he would work in loyal co-operation with the present Persian Government.

3. I have explained personally and confidentially to the Prime Minister and the Minister for Foreign Affairs that the Shah had approached His Majesty's Embassy in Paris with a request for British advice whether he should return to Persia or not, and that the same reply had been returned to His Majesty as was given to him last year, viz., that the question of his return to Persia was a purely internal one which lay between His Majesty and his own Government; that the British Government were unable to give him any advice in the matter at all and unwilling to be involved in any way in the issue. This information has now doubtless become the common property of the other Cabinet Ministers and the political supporters of the present Government. They therefore argue that one of two explanations must be the right one, it being certain that there is no kind of an arrangement between the Shah and His Majesty's Government. Either the Shah's announcement of his return to Persia was in the nature of a feeler to ascertain the effect produced in Tehran of his impending arrival—in which case it remains to be seen in which direction the recent disturbances have influenced his decision—or that he has reached some arrangement with Moscow. I have it on fairly good authority that the parties of the Right, who are essentially Monarchical, and even Modarres, will abandon the cause of Sultan Ahmed Shah if the second assumption prove to be the correct one.

4. I must here explain that the underlying ground on which the parties of the Right are giving their support to Reza Khan, for whom they have no especial personal or political affection, and are finding him a stable majority in the Majlis, is the conviction that he is the statesman best fitted and in the best position to protect and save this country from Bolshevism and the insidious processes of the Moscow revolutionaries. It will thus be seen that the pendulum has swung a long way since 1921 and that we now have a Government, homogeneous in respect of its internal policy and seeking homogeneity in its external policy, supported by a regular majority in the National Assembly, and pledged to resist subversive Russian penetration and the growth of Russian influence.

5. Indeed, this is the one consideration which at the present time binds together these otherwise heterogeneous political elements. Setting aside the jangle of personal jealousies and conflicting ambitions, which always obscure political issues in this country, it is fair to say that at the present time there are three main currents of thought. I will preface this analysis by saying that hardly a single Persian can now be

[1125 c—3]

found who is in favour of Sultan Ahmed Shah as an individual. One set of political influences, animated by dislike of Reza Khan and his rather autocratic steam-roller-like methods, wish the Shah to return and Reza Khan to be swept away from power; this might be styled the ultra-Royalist and anti-Reza party; another set would like the Valiahd to be brought to the throne in his brother's place and are indifferent whether the Reza Khan Government remains in power or not, rather leaving to the new Shah to choose what Government suits him best; the third set is frankly in favour of Reza Khan and any Government that he may form round him, and regard the Shah and Valiahd and the whole Kajar dynasty as an effete and useless institution of which Persia would well be rid.

6. Therefore, from the point of view of the outside observer and from that of any Government intimately interested in the future of this country, two main issues are shaping themselves in Persia and seem likely to come to a head in not distant future. The one issue is internal and is concerned with the retention of the Monarch and the Kajar dynasty; the second issue is external and is concerned with the general orientation of Persian foreign policy. As things are developing now there is a distinct tendency towards rapprochement with England and perhaps resultant difficulty and tension with Russia.

Copies of this despatch are being forwarded to Government of India, His Majesty's High Commissioner, Bagdad, and to His Majesty's acting consul-general at Bushire.

I have, &  
PERCY LORAINÉ.

و اما سند خیلی محرمانه زیر در ۳۰ مهرماه ۱۳۰۴ از سوی لورین به وزیر خارجه فرستاده شده که نشون میده که لورین با وزیر خارجه ایران گفتگو کرده تا با آنچه در سر نخست وزیر ایران یعنی رضا خان سردار سپه میگذره آشنا بشه. ظاهرا وزیر خارجه گفته فکر میکنه رضا خان میخواد شر خاندان قاجار را بکنه ولی نگران مخالفت دولت انگلیسه، و اینکه دولت انگلیس در باره تصمیم احمد شاه به برگشت به ایران ساکت مونده را دلیل پشتیبانی احتمالی انگلیس از این کار میدونه.

از دید من مهمترین نکته این تلگرام چیزیه که لورین در پائین برگ دوم از وزیر خارجه ایران نقل قول میکنه:

نخست وزیر نمیتونه این فکر را از خودش دور بکنه که در همه بحرانهای ایران، مثل برکناری محمد علیشاه و غیره، دست و نفوذ انگلیسیها در کار بوده و پیروز هم شده اند.

PERSIA.

E 6473

22 OCT 1925

Decypher. Sir P. Loraine, (Tehran).  
21st October 1925.

D. 2.30 p.m. 21st October 1925.

R. 9.0 a.m. 22nd October 1925.

No. 332.

.....

Very Confidential.

My telegram No.328.

Further conversation with Minister for Foreign Affairs has made workings of Prime Minister's mind rather clearer. His Highness wants to get rid of Kajars, but fears disapproval of His Majesty's Government. He cannot believe our aloofness is genuine nor rid himself of the idea that without some encouragement from us Shah would never have dared to announce his intention to return. Till then he was confident of British friendliness. Now he has laid his ears back. He is conscious of having inflected Persia's policy ever since his advent to power towards England and away from Russia, and thinks that he has thereby rendered His Majesty's Government no inconsiderable service. If we saw him through this crisis he could come out into the open with a frank policy of friendship and co-operation with England in which he really believes. But he interprets our silence as an inconstancy and an indication that mediation of Kajars might have support. Foregoing are Minister for Foreign Affairs' own conclusions. According to my own information they are

very.....

11

~~113~~

117

2.

very likely to be correct. I told Minister for Foreign Affairs he must really try to clear these mists away from mind of Prime Minister, who was fighting shadows. If His Highness preferred his own ideas about our attitude towards the Shah to my statements made to him with full responsibility I really could not help him very much. If Reza Khan wished to see me I was quite ready, but I really could not seek an interview with him merely to protest sincerity of my own statements. If he wanted to know whether we thought his plans were in accordance with our interests we must at least know what the plans were. At present I had no knowledge and it was not my business to ask him. I did not myself see what Reza Khan could hope for more than our loyal and friendly attitude of strict non-intervention. Minister for Foreign Affairs said that Prime Minister was obsessed with the idea that in all Persian crises British influence had been felt and had prevailed, e.g. constitutional deposition of Mohammed Ali Shah etc. and could not believe that in this case it would be otherwise.

Sent to India.

.....



در همون روز جناب لورین گزارش دیگری هم فرستاده که نوشته بنفش رنگ بالاش نشون میده که به دستور وزیر خارجه، میون همه اعضاء دولت انگلیس پخش شده. نکته های جالب این گزارش دراز پنج برگی را با هم بررسی میکنیم:

اول گزارش اشاره میکنه به گزارشهایی که از بهمن ماه سال پیش داده بوده و اشاره کرده بوده که رضا خان پهلوی در فکر مقامی بالاتر و غیر قابل حمله و یورشه. همچنین میگه که پس از اون نوشته بوده که مسئله وضعیت احمد شاه و خاندان قاجار حل نشده و سرگردانی در این باره اثر زهر آلودی روی وضعیت کشور داره و میگه من همچنین عقیده ام را بیان کرده بودم که رضا خان این مسئله را برای بار سوم مطرح نخواهد کرد و منتظر میشه که ببینه چه پیش خواهد اومد.

آقای لورین اظهار نظر میکنه که بعد از اینکه احمد شاه ناگهان بعد از دو سال اعلام میکنه که از فرانسه به ایران برمیگرده، رضا خان تصمیم میگیره که مسئله بازگشت شاه و دودمان قاجار باید بار دیگه مطرح بشه. اینه که به عقیده لورین رضا خان پهلوی نا آرامی هائی را در تبریز و رشت و اصفهان و مشهد راه میندازه و چندین نفر هم به اتهام مظنون به کمونیست بودن در تهران و تبریز و مشهد دستگیر میشن. آقا ادامه میده که کل جریان فوق العاده پیچیده است و تجزیه و تحلیلش بسیار سخته. بعد چند نکته را بر اساس گفتگوهای که با وزیر خارجه ایران داشته و آگاهی هائی که از منابع قابل اعتماد بدست آورده، می نویسه:

**هیچکس از نیات و نقشه های واقعی نخست وزیر و اینکه تا چه اندازه میخواد روی اونها پافشاری کنه خبر نداره و هیچ ایرانی پیدا نمیشه که به اندازه کافی شجاعت و جیگر و احساس امنیت شخصی داشته باشه که مستقیماً ازش بپرسه که برنامه اش چیه و مصرأ ازش بخواد که به این پرسش پاسخ بده!**

همه کارهای جدی، چه در زمینه داخلی و چه خارجی، معلق هستن و خواهند بود تا مسئله شاه و دودمانش حل بشه. و نخست وزیر هر موضوعی را در ارتباط با این مسئله مورد بررسی قرار میده، نه در ارتباط با ماهیت و اهمیت خودش.

بیهودگی اینکه یک کابینه یکپارچه وجود داشته باشه که با تماس نزدیک با اکثریت مجلس به رهبری مدرس راهنمای استواری برای نخست وزیر باشه و او را در راه یک سیاست روشن داخلی و خارجی رهنمون باشه، آشکار شده. اکثریت پارلمانی به چیز ساختگی و دروغیه و همیشه با انگولک کردن انزجارها و حسودی های میان رهبران فراکسیون ها یا دسته ها کوچک مجلس، میشه این اکثریت را از هم پاشید. **نخست وزیر (رضا خان سردار سپه) سرور و ارباب وضعیته (بر سر کار سواره)، هینت وزیران را کاملاً زیر حکم خودش داره و میتونه هر جوری که بخواد با نیروهای مجلس بازی کنه.**

این فکر در سر نخست وزیر فرورفته که تا هنگامیکه از نفوذ دربار علیه خودش چه بصورت مستقیم و چه از راه بکار بردن اهرم سیاسی، رها نشده، نمیتونه برنامه هاشو برای پاکسازی سیاسی و بازسازی اقتصادی کشور جلو بیره.

وزیر امور خارجه ایران در چهارده ماهی که بر سر کار بوده، هیچگاه ندیده که در اراده نخست وزیر در راه جلوگیری از پیشرفت نفوذ بلشویک ها در ایران کاسته بشه یا در بی اثر کردن کارهای ویرانگر و خرابکارانه آنها کوتاهی کنه ...

وزیر خارجه ایران بر این باوره که احمد شاه احتمالاً قبول میکنه که از سلطنت کناره گیری کنه به شرط اینکه به مقرری ماهیانه زیاد از دولت ایران بگیره، و این پرداختی ها توسط به منبع سوم (انگلیس؟) تضمین بشه!

جناب لورین در پاراگراف بعدی مینویسه که میانه روها و روشنفکرها و وزیر خارجه، روابط با انگلستان را در بالاترین درجه خواست قرار میدن و خیلی تمایل دارن که از انگلیس اشاره ای در ارتباط با بهترین راه حل برای مشکل کنونی (سلطنت یا برکناری احمد شاه) بگیرن و اگر چراغ راهگشائی از انگلیس بگیرن، خودشون باید موضوع را حل کنن، و از این بدتر اینکه ممکنه به تله روسها بیفتن.

گمونم روباه انگلیسی داره میکوشه روباه های انگلیسی لندن را بترسونه و تشویق کنه مستقیماً در کار موندن یا برکناری احمد شاه نظر بدن.

در پاراگراف بعدی مینویسه که نظر رضا خان بدون تردید مبهم و مرموزه. من ممکنه آگه به دیدنش برم، شاید ازش بخوام که نظراتشو و قصدشو بدون ابهام برام بگه.

خوب دقت کن. انگلیسها همیشه جمله هاشونو با "ممکن" و "شاید" پر میکنن و ما اگه حواسمون جمع نباشه و به این "ممکن"ها و "شاید"ها و "اگر"ها ... توجه نکنیم، روزی که به ما رودست بزنن، نمیتونیم از خودمون دفاع کنیم برای اینکه اونا میگوین: ما که گفتیم و نوشتیم "اگر"، "ممکنه"...

ولی در حال حاضر بگمانم دیدار با او عاقلانه نباشه. کار من نیست که وارد گفتگویی بشم که فرض را بر این قرار میده که تغییرات بنیادی در این کشور روی خواهد داد، یا برکناری پادشاه و دودمانش که من در دربارش سفیر هستم. اگه بخوام با رضا خان تماس بگیرم که در باره مسائل اصلی که میان ما و ایران وجود داره، مثل مسئله بدهی های ایران، به رسمیت شناختن عراق، تفاوت تعرفه های مرز شمالی، به پایان رسوندن کارهای شیخ محمره (خرمشهر) و غیره، روشنه که در شرایط پر تنش کنونی، هیچ پیشرفتی بدست نخواهد اومد... بنابراین تصمیم گرفته ام که در حال حاضر بدنبال دیدار با رضا خان نباشم به ویژه با توجه به این نکته که او خودشو با این فکر فریب داده که دولت انگلستان به شکلی با احمد شاه نظر موافق داره و نسبت به عملی شدن برنامه های رضا خان در ارتباط با دودمان (یعنی اینکه خودش شاه بشه) دشمنی داره.

در اینجا باز هم جناب لورین دو پهلوی حرف میزنه. از یه طرف مینویسه که بهتره رضا خان با افکارش تنها گذاشته بشه، و از طرف دیگه از این تشویش که ممکنه رضا خان به آغوش روسها بره حرف میزنه. و سرانجام مینویسه: فکر میکنم رضا خان بیش از اون باهوش و زرنگه که چنین کاری را بکنه!

در برابر شماره ۵ در برگ ۳ مینویسه: من در باره صداقت باور نهایی رضا خان نسبت به اینکه ایران با داشتن رابطه نزدیک با انگلستان بیشتر از داشتن رابطه نزدیک با روسیه منفعت می بره، شکی ندارم، اما روشنه که نمیتونه بپذیره که سیاست دولت انگلیس واقعا چیزیه که در ظاهر نشون داده میشه و یا اینکه نسبت به خود او دوستانه است. بنا بر این، روسها را در بازی شترنج نگه میداره تا اگه روزی میون نظرات انگلیس با نظراتی که اون مهم و اساسی میدونه، تضادی پیش اومد، از روسها بعنوان وزنه تعادل در برابر انگلیس استفاده کنه...

در شماره ۶ مینویسه: از دید منافع انگلیس وضعیت کنونی مایه خجالت انگلیسه. وضعیت کنونی بدون شک نامطلوبه...

بعد از راه حلهای گوناگون مثل کناره گیری داوطلبانه احمد شاه، به تخت نشستن ولیعهد قاجار، تشکیل شورای سلطنت، پادشاهی رضا خان، پدید اومدن جمهوری و رئیس جمهور شدن رضا خان مینویسه، و اینکه ملاها با جمهوری مخالفند.



Circulated to the Cabinet by direction of  
The Secretary of State for Foreign Affairs  
This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.

149

No. 8. ARCHIVES.

145

PERSIA.

[November 11, 1925.]

CONFIDENTIAL.

SECTION 4.

[E 6930/18/34]

No. 1.

*Sir P. Loraine to Mr. Austen Chamberlain.—(Received November 11.)*

(No. 550. Most Confidential.)

*Tehran, October 22, 1925.*

Sir,

IN my despatch No. 76 of the 10th February, and especially in the latter half of that despatch, I described so far as I was able the conditions and considerations which were urging Reza Khan Pahlavi to seek a higher and more unassailable position than the one which he now occupies. The solution of the crisis which then arose in that connection was reported in my despatch No. 107 of the 26th February. In my despatch No. 317, Confidential, of the 16th June, I pointed out that, notwithstanding the solution of February, the question of the Shah, and perhaps of the dynasty also, was not solved, and that the uncertainty in that regard was exercising a baneful influence on the situation here. I further expressed the opinion that Reza Khan would not attempt to raise the question a third time, but would rather bide his moment and await events.

2. As I have had the honour to report in a series of recent telegrams, this expectation has not been fulfilled, and the issue as regards the Shah and the dynasty has been reopened. It will be remembered that an invitation to His Imperial Majesty to return to Persia was issued several months ago, and that nothing but evasive replies were received. The inference drawn here was that the Shah did not intend to return, at all events unless he received some assurances of guarantees from a foreign Power (see my despatch No. 508 of the 29th September). In these circumstances the sudden and unexpected announcement of His Majesty's resolve to sail from Marseilles on the 2nd October came as somewhat of a bombshell. Failing that announcement, I think that Reza Khan would have been content to leave matters where they stood; in the presence of the announcement he evidently made up his mind that the issue must be raised again. His first step in that direction was presumably the so-called bread riots which were described in my despatch No. 507 of the 29th September. This manœuvre fell rather flat. The second attempt was through an agitation got up in Tabriz, as reported in my telegram No. 313 of the 10th October, against the return of the Shah, and later on against the retention of the Kajar Dynasty, which was reflected in other provinces such as Resht, Isfahan and Meshed, the agitation being accompanied by a round-up of suspected Communists and their agents in Tabriz and Meshed, following the one which had already taken place in Tehran. My telegrams No. 317 of the 13th October, Nos. 327 and 328 of the 19th October and No. 332 of the 21st October have acquainted you with the subsequent course of events and with the most reliable information I can obtain, throwing light on their causes and the motive forces at work.

3. The whole situation is extremely complicated and very difficult to analyse. I think the following points, which have been elicited from the Minister for Foreign Affairs in personal and confidential conversation with myself, are pretty reliable:—

- (a.) No one is really acquainted with the Prime Minister's true intentions, nor with the extent to which he is prepared to press them; and there is no Persian with sufficient courage or sense of personal security to ask him point-blank what he means to do, and insist on an answer.
- (b.) All serious work, whether in connection with internal or external questions, is in suspense, and will remain so until this question of the Shah and the dynasty is cleared up; and all other questions are being examined by the Prime Minister in their bearing on the main question and not on their intrinsic merits or importance.
- (c.) The expectation that a homogeneous Cabinet acting in close contact with the Majority bloc of the parties of the Right under Modarres would act as a steadying and guiding influence on the Prime Minister, and would lead to a clearer definition of Persia's policy, both internal and external, has been falsified. The parliamentary majority is a sham majority and can always be split up by manœuvring the fraction leaders on the lines

[1125 1-4]

B

of their personal jealousies and antipathies. The Prime Minister is the master of the situation; he has got his Cabinet in complete subjection and can play on parliamentary forces as he wishes.

- (d.) The Prime Minister has got the idea wedged into his head that until he reaches a position where he is free from the influence of the crown being used against him, either directly or as a political lever, he cannot press forward his projects for the political cleansing and economic reconstruction of this country.
- (e.) During his fourteen months of office the Minister for Foreign Affairs has never seen the Prime Minister really falter in his determination to prevent the extension of Bolshevik influence in Persia, to frustrate Russia's attempts at subversive action, whatever its form, and to conduct the foreign relations of Persia with a bias in favour of Great Britain.
- (f.) The desire frequently expressed by Reza Khan to settle outstanding questions with His Majesty's Government is a genuine one, but he knows that he has opponents in regard to what are believed to be his personal ambitions, and he therefore will not use his position of power to put these questions through, for fear lest these opponents should make them a battleground, either for the big internal question or for their own personal squabbles. When these questions with England come up, as they constantly do, in the Council of Ministers, Reza Khan fails to give a clear lead, and he acquiesces either in a fresh reference back to some commission or in the examination of objections, usually unintelligent or obstructive, raised by a particular Minister, and thus evades engaging his own responsibility. The Minister for Foreign Affairs consequently apprehends that our main questions with the Persian Government will remain in a state of suspended animation until the issue between Reza Khan and the dynasty is solved.
- (g.) The Minister for Foreign Affairs and other enlightened and moderate Persians recognise that the position with an obstinately absentee Shah hostile to Reza Khan cannot continue indefinitely and is harmful to the country. They are not averse from a change, provided that stability and continuity be not endangered; but what kind of change would be best, how to effect it, or what would satisfy Reza Khan, they frankly do not know. If left to themselves and not overshadowed by the dominating personality of the Prime Minister, they would probably favour the abdication of the Shah in favour of his brother, the present Crown Prince Regent.
- (h.) The Minister for Foreign Affairs considers that the Shah would probably consent to abdicate in return for a handsome allowance payable by the Persian Government; he anticipates, however, that His Majesty would stipulate that regular payment should be guaranteed by a third party. (I can hardly doubt that this amiable rôle of guarantor is, in the view of the Shah, reserved for His Majesty's Government.)
- (i.) These same moderates put Persia's relations with England absolutely in the forefront of their desiderata; they would be quite willing to take their cue from England in regard to the best solution of the present difficulty; they are rather nonplussed by the refusal of His Majesty's Government or their representative here to express a preference for any course, and are apprehensive lest, in the absence of some guiding light from England, the Persians should make a hash of the matter themselves or, still worse, fall into a Russian trap or follow a Russian lead.

4. The attitude of Reza Khan is certainly enigmatic. I might, perhaps, if I went to see him, elicit some more definite expression of his ideas and intentions. I have not, however, considered it advisable to seek an interview with him at this juncture; it is not for me to undertake a conversation which postulates any fundamental change in this country, and still less the dethronement of the Sovereign to whom I am accredited or the elimination of the dynasty to which he belongs. Were I to approach Reza Khan in regard to the principal questions outstanding between ourselves and the Persian Government, such as the debt question, the recognition of Irak, the differential tariff on the northern frontier, the settlement of the Sheikh of Mohammerah's affairs, &c., it is obvious that in the present state of tension no useful progress could be made with these questions, and something indeed

might be lost by urging them at an inopportune moment, when his Highness's mind is occupied with a totally different set of considerations. I have therefore decided for the present not to seek any interview with Reza Khan, more especially in view of the fact that he still seems to be deluding himself into the belief that His Majesty's Government are in some way sympathetic to the Shah and hostile to the realisation of his own projects in regard to the dynasty. I feel it to be more becoming that Reza Khan, if he wishes to hear what is the attitude of His Majesty's Government, should himself seek an interview with me in order to ascertain it. If he considers that attitude to be a matter of indifference to him, it would evidently be useless for me to volunteer any further exposition thereof. I therefore think it best to leave him alone; there is perhaps some risk of his being thus subjected to Russian influence, but unless my estimate of his character and ideas is altogether astray, he must realise that any suggestion of collusion with the Russians, or that he were seeking Russian assistance for the furtherance of his own plans, would wreck his popularity in the country, where it is already shaken by these recurrent perturbations brought about by the friction between himself and the Royal Family. If he were to thrust himself into a position where the only choice lay between a complete recoil or the aid of a foreign Power, there might be some risk of his throwing himself into the arms of the Russians; but I do not judge that matters have reached that point, and I think he is too shrewd to commit himself to such an eventuality.

5. I do not myself doubt the sincerity of his ultimate belief that more benefit is likely to accrue to Persia from a close connection with Great Britain rather than with Soviet Russia; he evidently cannot convince himself, however, that the policy of His Majesty's Government is quite what it appears to be or that it is entirely friendly disposed towards himself, and he therefore keeps the Russians in play in order not to lose that possible counter-weight should he find that British views and his own do not coincide on some matter which he considers of essential importance. I suspect that he does not wish to sacrifice this Russian pawn, except in return for some positive assurance of assistance or tacit support by His Majesty's Government which, like all other orientals, he would largely interpret in a personal sense. His argument undoubtedly is that he has to a very large extent created order out of chaos in this country, and that he has frustrated Russian attempts to acquire a preponderating influence in Persia. He would regard these two achievements as being so favourable to British policy as to outweigh the failure to settle certain questions at issue between the two Governments, and it may perhaps be at the back of his mind to keep these same questions in suspense until His Majesty's Government show him in some way or another that they are not going to oppose him in his struggle with the Kajars. If this reasoning be correct it follows all the more, in my opinion, that we should stand steadfastly on our present positions and refrain from any step which might lead him to believe, even indirectly, that our sympathies lay with one camp or one solution rather than another. He wants us to show our hand, but I think our best tactics are to make him show his. This is not, I think, in contradiction to the suggestion which I had the honour to make you by telegraph, that it would be desirable for an authoritative statement to be made in London of the firm resolve of His Majesty's Government not to intervene or be involved in this internal question, accompanied by an explanation of the considerations on which this attitude is based. Such a statement would, in my opinion, give some moral support to the political forces in this country, which shrink from sudden changes and the disorders and anxieties which are likely to accompany them, and prefer, if new departures are found necessary, to see them effected without danger to legality and constitutional continuity. At the same time, such an announcement would help to forestall any suggestion being made that we are not as disinterested in the question as we wish to appear, and of such suggestion being used to influence any solution in a manner which might be disadvantageous to our interests.

6. From the point of view of British interests the situation is certainly an embarrassing one. The present situation is unquestionably unsatisfactory, for, so long as this obscure struggle exists, a sense of uncertainty and perplexity necessarily prevails, and the chances of Persia adopting a clear and definite policy are small. On the other hand any change opens up a number of undesirable possibilities, each of which would have its necessary reaction on British interests. Even if the issue were one in which we considered we had a voice we should be rather on the horns of a dilemma. As it is one in which we have renounced any say, we can only wait upon events and carefully watch their developments.

7. As, however, we cannot ultimately be indifferent to a change if and when

made, it may be useful to examine the various possible solutions. The easiest one would undoubtedly be the voluntary abdication of Sultan Ahmed Shah in favour of his brother, the Prince Regent. I am inclined to think that the country as a whole is not anti-Kajar, and I think still more definitely that the establishment of a Pahlevi Dynasty, even if acquiesced in by politicians, would not be popular and might even encounter sooner or later popular resistance and raise a reaction in the favour of the Kajars. The query mark to be placed against the replacement of the Shah by the Valiahd—apart from the question of securing the abdication and a legal transfer of the Imperial authority—is whether Reza Khan would accept this arrangement and, if he did, whether a fresh campaign would not start before many months were passed against the new Shah and the Kajars generally. I must say that in my own personal opinion, and postulating Reza Khan's willing acceptance of the position, this solution would be the best one, and I believe that if only Reza Khan would give it a chance, it would work quite tolerably well. I must add that I have been particularly careful to abstain from giving the slightest indication to anyone here, whether Persian or foreign, that such is my own view.

8. Another solution is the creation of a regency, likewise after securing the abdication of the Shah and presumably the renunciation of the Royal power by the heir apparent. The regency could hardly be confided to other hands than those of Reza Khan, and in that case the personality of the titular Sovereign would never offer much importance. It might be one of Mohamed Ali Mirza's two younger sons, aged about 20 and 22, who are now returning to Persia from France with their mother. If, however, Reza Khan is bent on getting rid of the Kajars, this solution would likewise probably prove unworkable.

9. Another solution is the elimination of the Kajar Dynasty and the creation of a new dynasty. This is the solution which the large majority of people here believe that Reza Khan intends to pursue, planting himself on the throne as the first member of the Pahlevi Dynasty.

10. Lastly, there is the solution of a republic, with Reza Khan as its first President. This one has rather been lost sight of lately, but there is no guarantee against its cropping up again.

11. As I have said above, I greatly doubt whether the assumption by Reza Khan of the Imperial Crown, even if means were found to bring that actually about, would commend itself to the feelings of the country or be assured of the country's support. If Reza Khan forces the issue in that direction I think he will not succeed, or that, if he does so, it will only be by force and by physical repression of opposition. The republic is a more insidious idea; once Persia was launched on that course and had shed the monarchy with the reigning dynasty, there would, in my opinion, be very little likelihood of the republic functioning satisfactorily, and a very serious danger of its becoming weak and inefficient and falling an easy prey to the Moscow revolutionaries.

12. It would, I think, be a fair summary of the foregoing considerations to say that any change would be welcome to the Russians as giving them a fresh chance to achieve the designs with regard to this country which they have hitherto been unable to bring to fruition. On the other hand, while the present position is by no means satisfactory and cannot continue indefinitely with an absentee Shah, some changes might be beneficial to British interests in this country, but all changes have a dangerous aspect, both on account of the immediate disturbances they will create and of the impossibility of being certain that they will not go a great deal further than their authors intend.

13. In this connection the attitude of the clergy will have to be taken into consideration. Since Sayyid Hassan Mudarris undertook the leadership of the Majority *bloc* in the Majlis, a split had occurred in the ranks of the clergy by reason of the Sayyid's action, but since the present effervescence broke out and it became known that Sayyid Hassan is not favourably disposed towards the aims which Reza Khan is believed to have in view, attempts at a general reconciliation between the conflicting elements of the priestly body have been made and are likely to be successful. The attitude of the clergy was late in crystallising in March 1924, but when it did it became clear it carried in its train the masses of the ignorant populace and made short work of the Republican movement. Already in Tabriz the clergy have shown opposition and have telegraphed, it is said, to their colleagues in Tehran, who will, at the time considered best and most suitable to themselves, most probably follow the lead given by Tabriz. The reason of the clergy's opposition is fundamental, as any basic change which would seem to

promise progress for the country must of necessity mean loss of influence for that body and even be accounted a menace to its means of livelihood. The masses are still ignorant and prone to fanatical agitation; they thus fall easily under the influence of the priests, who would not be human were they to fail to take advantage of this power at a time when their future authority seems to be threatened.

14. Although the possibility of a legal and generally acceptable solution cannot be altogether excluded, there is at present no very bright hope of any such being found.

15. The course of events may, therefore, depend on the passing mood or caprice of a single individual, Reza Khan. Those who might offer him good counsel fear that their advice would not be welcome, or are far too timorous of his possible displeasure to tender it. Those who give him bad advice, who perpetually flatter him to the top of his bent, for the furtherance of their personal interests and the satisfaction of their petty ambitions, are capable of urging him to any folly, and no great man in the East, few perhaps elsewhere, is without his swarm of parasitical sycophants, humouring his fancies, pandering to his whims, cloying his mind with their contemptible adulation, and preying on his judgment with their crapulous but treacherous protestations of loyalty and devotion. If the wise men hold their peace, the counsel of knaves and time-servers may prevail. That is the danger. It is quite possible that if Reza Khan sought a frank exchange of views with me, I should be able to clear his mind and make him see the dangers lurking ahead; but, for the reasons which I have explained above, in paragraph 4, I feel myself debarred from broaching the subject with him. At the same time I am conscious of numerous sinister influences striving to keep him away from me and to poison his mind in regard to the British attitude. There is nothing novel in that, it is a difficulty with which I have always had to contend, but on other occasions when he has shown a tendency to fly off at a tangent I have always expected, and have been justified in my expectation, that he would come back from his excursion and return to a saner appreciation of the position; on this occasion I cannot feel so confident, for he may take some irrevocable step which will compromise the whole future.

16. I propose, nevertheless, to maintain my present attitude of reserve, unless any emergency arises which appears to me to need personal intervention on my part in order to counteract a challenge to British interests. I trust that such a juncture may not occur, and that Reza Khan's better nature and judgment may prevail and permit a continuance of the conspicuous services which, in spite of many mistakes and lapses, he has rendered to this country.

I am forwarding copies of this despatch to the Government of India and to His Majesty's High Commissioner at Bagdad.

I have, &c.  
PERCY LORAINE.

جالبه که دیده‌ها و نظرهای انگلیسیهای لندن نشین در وزارت خارجه اونها را با هم ببینیم. جناب مه لت در روز دوازدهم نوامبر یعنی ۲۱ آبان ۱۳۰۴ در زیر گزارش لورین با دستخط خودش مینویسه: بعد از نوشته شدن این گزارش رضا خان دودمان قاجار را برانداخته، بنا براین به برخی از پرسشهای لورین پاسخ داده شده، اما این پرسش هنوز مطرحه که آیا رضا خان خودش را شاه ایران میکنه یا اینکه بعد از همه اینها اعلام جمهوری میکنه. پادشاهی بیشتر به عقل نزدیک میاد بدلیل اینکه همانگونه که جوت Jowett بار گفته: جمهوری بدون وجود جمهوریخواه نمیتونه وجود داشته باشه.

آقای الیفنت نوشته: برای کسی که رژیم گذشته را بیاد میاره، سخته که باور کنه که شاهزاده های قاجار و پشتیبان هاشون با آرامی یک چنین غاصبی را بپذیرند! حتی اگه اولش بنظر بیاد که (غصب قدرت توسط رضا خان) شدنی، اگه واکنشی بعدا دیده نشه، چیز مظنونی خواهد بود. ممکنه رضا خان بعنوان نخست وزیر خیلی سودمند بوده باشه- نگاه کنید به پاراگراف ۳ در باره ضد روسی بودنش- ولی اگه قدرت عالیه را بعنوان شاه در دست بگیره، سودمندیش از میان خواهد رفت. روزهای سختی در پیش است! این جمله نشون میده آقا با شاه شدن رضا شاه موافق نبوده!

و سرانجام نفر سوم که فقط حروف اول نام و نام خانوادگی را با خط خیلی بد (قدیما میگفتیم خط خرچنگ قورباغه- شیرازی ها میگفتن قلم قورباغه) تا اونجائیکه من تونستم بخونم نوشته: من چشم انداز آینده را دوست ندارم، اما نظر لورین درسته. هم میهنان ما هیچ مسئولیت تازه ای نمیخواهند و از همه ماجراجونی ها دوری میکنند. همزمان با تشکیل جامعه ملل (سازمانی که در سال ۱۹۱۹ پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد و در سال ۱۹۴۵، پس از جنگ جهانی دوم جای خود را به سازمان ملل متحد داد) دگرگونی هائی در صحنه روابط بین المللی به وجود آمده، و ما میکوشیم که از بکار بردن نیرو و قدرت خودداری کنیم. بنا براین ما باید خود را با موقعیت وفق داده و در این نبرد بخود بگوئیم: صبر و بردباری تا دیگران ورق را بر بزنند.

این جناب لندن نشین وقتی میگه که چشم انداز آینده را دوست نداره یعنی اینکه ایشان هم با شاه شدن رضا شاه موافق نبوده، اما به گمان من جمله آخرش برنامه انگلیس در باره راه اومدن موقتی با رضا شاه را نشون میده و اینکه از همین آغاز پادشاهی رضا شاه، انگلیسیها بدنبال فرصت و موقعیتی بودن که زیر آب اونو بزنن، همونجور که دیدیم که ۱۶ سال صبر کردن تا موقعیت مناسبی پیش بیارن و با اشغال نظامی ایران از جنوب و اشغال روسها (همون دشمنهای سابق انگلیسیها که حالا باهاشون دست به یکی کرده بودن) در شمال، رضا شاه را مجبور به کناره گیری از سلطنت بکنن. شترنج سیاسی عجب بازی کثیفیه!

72 1925	E PERSIA	E-6930 143 11 NOV 1925 117
Registry Number } E 6930/18/34 <b>FROM Sir P. Lorraine.</b> (Tehran) No. 550 Dated } (most confidential) 22nd Oct. 1925 Received } in Registry } 11th Nov. 1925 E: Persia.	<u>Political situation in Persia.</u> Refers to Tehran despatch No. 76 of February 10th (E 1593/18/34) Discusses events resulting in deposition of Shah, part taken by Reza Khan therein, attitude of His Majesty's Government towards question, and probable outcome. (Copies sent Government of India and Bagdad)	
Last Paper. E 6928	(Minutes)	
References. 6473 } 6429 } 6413 } E. 6723 } 18/34 6205 } 6185 } 3920 } 3591 } 3722/18/34 (Print)	The King ✓ Cabinet ✓ Dominion ✓	
PRINTED Persia (How disposed of.) 14/30. 30. Nov 23	Since this despatch was written Reza Khan has overthrown the Kajar dynasty. Some, therefore, of Sir P. Lorraine's questions have already been answered, but there still remains the question whether Reza Khan will make himself Shah or whether, after all, he will go in for a republic. The former course seems the more likely, for,	
(Action completed.)	(Index.)	

for, as Jowett once remarked, a republic cannot exist without republicans.

W. T. 12/11

Copies to } E.O. ✓  
                  } C.O. ✓

12/11

It is difficult for anyone who remembers the old régime to believe that the old Princes or their supporters can tamely accept such a usurper.

Even if it appears to work at first, it will be surprising if a reaction does not follow.

Reza Khan may have been of great use as Prime Min<sup>r</sup>.

- See para. 3 (E) about his anti-Soviet attitude - but if he assumes supreme power as Shah, his utility will vanish.

There are difficult times ahead.

L. Giffant 12. Nov.

I agree W.T. 12/11

118  
~~144~~

No. I do not like the prospects, but I think that Sir Percy's attitude has been the right one.

Our countrymen want no new responsibilities & are averse from all adventures. Concurrently a change has come over international relations with the advent of the League & we could not if we would carry off a situation by the right hand. So we must adopt or adept <sup>the</sup> battle & say: Patience whilst they shuffle the cards.

As  
12. 11.

سند بعدی چکیده تلگرام هشت روز بعد جناب لورین هست که نوشته: یادداشت را بدست وزیر خارجه ایران داده و پس از اون با نخست وزیر دیداری داشته که ظاهراً نتیجه اش خوب بوده. نخست وزیر (سردار سپه) گفته که اکنون برای سرنوشت دودمان (قاجار) تصمیم گرفته خواهد شد، او از واکنش مردم ترسی نداره ولی ارتش جوان ممکنه در دسترس درسته کنه. لورین به او گفته که شرایط بی تصمیمی اثر منفی بر روابط بریتانیا و ایران گذاشته، اما دولت پادشاهی انگلیس مصممه که اجازه بده ایرانیها میون خودشون مسائلتشونو حل کنن (انگلیس مداخله نمیکنه) و در برابر اینکار، انتظار داره که مسائل موجود میان دو کشور حل بشه، و سردار سپه قول داده که بزودی اینکار انجام بشه.

دستخط زیر گزارش نوشته: اگه کودتای رضا خان واقعاً پیروز بشه، ممکنه به حل بسیاری از مسائل میون دو کشور مثل بدهی های ایران، فرق گذاری تعرفه ها (امتیازی که روسها دارن) در مرزهای شمالی برسیم. اما ریسک و خطر زیادی در اقدام رضا خان برای براندازی قاجاریه وجود داره و آسون نیست که ببینیم که چرا او وضعیت کنونی را غیر ممکن میدونه.

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani  
Reza Shah: Puppet or Patriot? Copyright © Badi Badiozamani



این حرف یعنی اینکه جناب لندن نشین می‌گه چه عیبی داره که فساد و رشوه و عقب افتادگی و بیسوادى و بیماری و شیر تو شیرى اوضاع ادامه پیدا کنه!

<b>E</b>	114 E. 6649 113 30 OCT 1925
1925	PERSIA
Registry Number } E 6649/18/34. <b>TELEGRAM FROM</b> Sir P. Lorcine, (Tehran). No. 340. Very Confidential. Dated 29th Oct. 1925 Received 30th Oct. 1925. E: Persia.	<b>Attitude of His Majesty's Government towards towards question of Kajar dynasty.</b> Refers to Foreign Office telegram No. 228 of October 26th (E6515/18/34). Has handed message personally to Minister for Foreign Affairs and since had interview with Prime Minister, with apparently good results. Prime Minister stated question of dynasty will now be brought to decision, he did not fear public but young army might be troublesome. Sir P. Lorcine informed him uncertain situation adversely affected Anglo-Persian relations, but His Majesty's Government were determined to let Persia settle own affairs, expecting in return to have outstanding questions settled, which he promised to see to as soon as possible. (Sent Government of India).
Last Paper. <i>E. 6552</i>	(Minutes) <i>No distribution.</i>
References.	
(Print.)	
(How disposed of.)	<i>If Reza Khan's coup d'état is really successful, we may look to a solution of many of the major points at issue between us and Persia, such as the debt question and the tariff differentiation on the northern frontiers.</i>
(14) } and amended Co. } copy of F.O. tel. no. 225 to Tehran (E 6429) Oct. 31.	<i>But there is considerable risk in Reza Khan's move to supplant the Kajars, and it is not easy to see why he finds the present position impossible.</i>
(Action completed.) <i>AA 2/4</i>	(Index.) <i>502/5/4</i>
Next Paper.	
<i>F 6664.</i>	

impossible.

By. copies to { C.O.  
                          } L.O.

(altering the reference at the beginning to read "your telegram no. 225")

Jahmali  
30/10

L. Ouphant

WT 30/10

For further minutes and action see E 6683/18/34.

و سرانجام، آخرین سندی را که دارم که باهات در میون بذارم، گزارش آقای لورین در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۰۴ هست که بخش هائی از قلمفرسائی های ایشان را برات ترجمه میکنم، ولی همه سند را میذارم که آگه حوصله داشتی بخونی. برگ پایانی سند را مخصوصا بدون تدوین عکس برات گذاشتم که یادآوری بشه که از همه سند هائی که پیشتر در کتاب گذاشتم، در بایگانی بریتانیا در لندن عکس گرفته شده و برای خسته نشدن چشم تو، تا اونجائی که میشده بصورت پاکیزه درآورده شدن.

لورین در برابر شماره ۲ نوشته: اصل رویدادها (برکناری احمد شاه از سلطنت، براندازی دودمان قاجار و شاه شدن رضا شاه) خیلی تند و زود و خیلی بی سروصدا انجام گرفته.

در شماره ۳ نوشته که فکر نمیکنه کسی برای قاجارها اشکی ریخته باشه و آهی کشیده باشه برای اینکه اونا در بهترین شرایط دسته آدمای متوسط بودن، و احمد شاه هیچ کاری انجام نداده که موجب بشه مردم دوستش داشته باشن و برایش احترام قائل بشن. مردم از اون بخاطر بزدلی و ترسو بودنش تنفر دارن و بخاطر هوس بازیهایش و خودخواهی هاش و بی عاطفه و سنگدل بودنش محکومش میکنن.

... مردم میدونستن که به تغییر و دگرگونی هر روز اجتناب ناپذیر تر میشه، و منتظر بودن که آیا کسی با قدرت و شجاعت و دلیری پیدا میشه که این تغییر را ایجاد بکنه یا نه! به این پرسش حالا پاسخ داده شده برای اینکه رضا خان هم دلشو داشته و هم انجامش داده.

شماره ۵: شاید بیش از نیمی از روشنفکران کمی پشتیبان این دگرگونی هستن، ولی شمار کمتری عملاً کمر می بندن. بیشترشون تنها بله قربان میگن چون خدا بدور که کسی بخواد جرات کنه که با رضا خان، که کارهای بی رحمانه ای مثل درست کردن ارتش جنگاور و برانداختن سلسله پادشاهی ای، را انجام میده، مخالفت کنه! جناب انگلیسی در اینجا اشاره زیرکانه ای به روشنفکران ترسو و کارائی و دلیری رضا شاه میکنه.

شماره ۶ سخن از مرد رند بودن و زرنگی نابخردانه بزرگان ایران دوران قاجاره که میگن چون رضا خان همه کارها را خودش بدست گرفته، چه رئیس جمهور بشه، چه شاه، ما قضاوت را به نتیجه ای که بدست میاره موکول میکنیم. آگه کامیاب و پیروز شد، ما اونو بخاطر از خانواده بالا نبودنش می بخشیم و تحسینش میکنیم، و آگه شکست خورد، احتمالاً پدر ما درمیاد برای اینکه دیگه دودمان پادشاهی ای نداریم که بهش اتکا کنیم، ولی در عوض اینکه هيجانی نسبت به رضا خان نشون ندادیم موجه به نظر خواهد رسید و سرزنش و ملامتی متوجه ما نمیشه! می بینی؟ معنی این حرف اینه که بزرگان بجای اینکه مثل رضا خان بفکر نجات و سربلندی ایران باشن، بفکر خودشون هستن.

در شماره ۷ حرف از اینه که ملاها و آخوندها اعتراض و مخالفتی نکرده اند. و در جای دیگه نوشته که رضا خان اصلاً طرفدار آخوندها نیست.

در شماره ۹ جناب انگلیسی که گویا هنوز فلانش از پیروزی رضا خان بر شیخ خزعل و نجات خوزستان، دادن قرار دادها به کشورهای گوناگون، به استخدام درآوردن خلبان و هواپیمای آلمانی، ساختن یک ارتش یکپارچه جنگاور، جلوگیری از فساد و... میسوزه، میگه که دوران نخست وزیری سردار سپه کمی بهتر از نخست وزیران پیشین بوده! یعنی اینکه پیر انگلیسی گویا فراموش کرده که همه نخست وزیران پیش از رضا خان حد اکثر پس از ۳ ماه غزل خداحافظ را میخوندن و این تنها رضا خان بود که چندین سال نخست وزیر بود و حتی در بیش از دو سالی که احمد شاه در فرانسه خوشگذرانی میکرد، اداره کشور را کاملاً در دست داشت.

در شماره ۱۰ لورین اقرار میکنه که رضا خان همیشه در گفتگوهای که با او داشته از عقیده محکم و راسخش در باره راهبری سیاست ایران بسوی سیاست انگلیس فقط در راه منافع ایران پشتیبانی کرده. لورین در اینجا مینویسه که دلایل بسیاری داره مبنی بر اینکه رضا خان در گفته هاش صداقت داره... همچنین وسواس داره که بصورت یک میهن پرست مطلقاً مستقل دیده بشه، کسیکه میخواد ایران را در میان کشورهای دیگه سربلند کنه و از هیچ کسی بجز از ایرانی و برای ایران حرف شنوی نداشته باشه.

در شماره ۱۱ به جایگاه پایانی سندها میرسیم که پس از نزدیک یکصد سال، من نمیدونم که اون چیزی را که لورین نوشته چه جوری به بینم. اینه که ازت خواهش میکنم این بخش را با دقت و حوصله بیشتری بخون و بمن بگو آیا تو هم مثل من می بینی، یا من زیادی بدبینم.

داستان از این قراره که لورین میگه: فرض ما بر اینه که هنگامیکه رضا خان جایگاه و قدرت کامل را بدست بگیره، مانع هائی را که در برابر انجام برنامه هاش داره از میان برداره. این منافع در عین اینکه صد در صد به نفع ایران و سربلندی ایران هست، همسوی منافع انگلیس هم هست.

یادمون بیاد که پیشتر دیدیم که بدلیل وضعیت جدید سیاسی جهانی پس از جنگ اول جهانی و ضعف اقتصادی انگلیس و خستگی مردم انگلیس از جنگ، دولت تازه ای پس از انتخابات بر سر کار اومد که سیاست تازه ای را در پیش گرفت. بخشی از سیاست جدید این بود که برای جلوگیری از رسیدن روسیه به هندوستان (که هنوز مستعمره انگلیس بود) و به خطر افتادن منافع انگلیس، خوبه که ایران که هم مرز با هندوستان بود (هنوز پاکستان از هند جدا نشده بود)، کشوری قوی بشه و به وضعیت اقتصادی خوبی برسه که بتونه سدی در برابر روسیه بشه. این سیاست به خاطر چشم و ابروی ایران نبود، بلکه تنها چاره ای بود که انگلیسها در اون زمان داشتن، و همونجور که دیدیم، در پارلمان اینکشور از دولت خواسته میشد نیروهاش را از ایران فرا بخونه و خرج بیخودی نکنه. در چنین شرایطی، در ایران هم که به پست ترین شرایط سیاسی و اقتصادی افتاده بود و احمد شاه هم بجای نجات کشور همش در اروپا خوشگل بازی میکرد، یه فرزند خلف ایران

بنام رضا خان، که دلش از این شرایط خون بود و پدرسوخته بازی های روسها و انگلیسها را از نزدیک دیده بود، آرزو داشت که کشورش را از بی آبرویی و زبونی و بدبختی و فقر و فلاکت نجات بدهد و بصورت کشوری یکپارچه و نیرومند و مدرن و سربلند در بیاورد. از خوشبختی ایران، این دو فکر و سیاست ایرانی میهن پرست و انگلیسی فلان شده همسو و همخوان شده بود.

جناب لورین انگلیسی، همچون همیشه، دو دوزه بازی می‌کنه که هیچوقت مورد سرزنش قرار نگیره. مینویسه: با اینکه امید دارم که چنین بشه، اما کاملاً مطمئن نیستم چرا که سردار سپه به هر حال یه شرقیه، و یه شرقی ذاتاً تنفر داره از اینکه همه ورق هاشو رو میز بذاره! (ارواح عمه ش، انگلیسیها و دیگران همیشه صاف و ساده ورق هاشونو رو میکنن!) اگه بخواد بهانه ای بیاورد برای اینکه یک سیاست روشن را اعلام نکنه، به اندازه کافی هوش و کاردانی داره که بهترین بهانه را جور کنه. اگه نشون داده بشه که او شهامت نداره که به اعتقادات خودش پایبند باشه، البته برای ما رنج آور خواهد بود، اما به هیچ وجه فاجعه آور نخواهد بود. در چند سال گذشته ما دشمنی های زیادی دیده ایم و با لحظات اضطراب آوری روبرو بوده ایم (داستان خزل و اخراج فرماندهان انگلیسی از ارتش ایران توسط رضا خان؟)، اما وضعیت ما نسبتاً محکمتر است، نه ضعیف تر چرا که با آنها بگونه ئی سیستماتیک با صراحت و روشنی، بدون اینکه خونسردی خود را از دست بدهیم، روبرو شده ایم. ( اینجا یه جورائی باید بهش حق بدیم برای اینکه انگلیسها همیشه و در هر شرایطی در هر جای دنیا خونسردی خودشونو حفظ کردن و مثل ما خاورمیانه ای ها هیاهو و اغتشاش و مرگ بر این و مرگ بر اون نکردن. دیگه اینکه انگلیسیها همیشه نشون دادن که غیرت و تعصب و آبرو و این جور چیزها برایشون اهمیت نداره، در نتیجه به محض اینکه می بینن اوضاع پسه، با طرف قوی از در رفاقت و دوستی در میان که تا اونجائی که ممکنه امتیاز بگیرن. مجبور کردن شیخ خزل به فرمانبرداری کامل از سردار سپه و همدست شدن با روسها در کمتر از یک شبانه روز در جنگ جهانی اول علیه امپراتوری عثمانی، دو نمونه روشن از این دسته.)

لورین ادامه میده: اما فکر میکنم برای ایران موضوع یک موضوع مرگ و زندگی است. ایران باید دوستانی در خارج داشته باشد، و فقط بهترین دوستان میتوانند بیشترین کمک را به این کشور بدهند... رضا خان اکنون باید تصمیم بگیرد، و پیش از گذشت چند ماه، راه خود را از دیگران جدا سازد، و بگمان من تصمیم خواهد گرفت. پشت گوش انداختن تصمیم گیری به او کمک نخواهد کرد؛ اگر تصمیم نادرستی بگیرد، ممکن است بزودی غرق نشود و از پا نیفتد، اما غرق خواهد شد، و احتمالاً همراه با او آخرین امید به زنده و جوان کردن ایران هم غرق خواهد شد. از سوی دیگر، اگر برنامه هائی را که به آنها اعتقاد دارد، بدون ترس و دلهره و با جان و دل اجرا کند، من فکر میکنم کامیاب خواهد شد، و امیدوارم که به این وسیله شالوده یک ایران با ثبات تر از چندین نسل گذشته را بنیان نهد.



[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES. 12

20

165

PERSIA.

[November 23, 1925.]

CONFIDENTIAL

SECTION 5.

[E 7222/18/34]

No. 1.

Sir P. Loraine to Mr. Austen Chamberlain.—(Received November 23.)

(No. 592. Confidential.)

Sir,

Tehran, November 6, 1925.

IN my despatch No. 587 of to-day's date I have had the honour to offer an account of the events which led up to and have followed the fall on the 31st October of the Kajar dynasty, which has held the throne of Persia continuously since the coronation in 1796 of Aga Mohammed Khan Kajar, the eunuch Shah.

2. The actual events passed off so rapidly and so quietly that to record them is easy enough; to peer into the future is a much harder task, and I think I must content myself with an appreciation of what has happened and a survey of the possibilities which this momentous change opens up.

3. My immediate impressions, which may very possibly need correction later on, are that the change as regards the disappearance of the Kajars is final. There are doubtless many Persians who regret and are bewildered at the summary dismissal of a long-established dynasty and at losing from one day to another the sense of continuity which it represented; for the Kajars themselves I do not think a single tear has been shed, nor even a sigh heaved; they have been a mediocre lot at best, and Sultan Ahmed Shah, the present head of the house, has done nothing to earn either the affection or the respect of his people, who despise him for his cowardice and condemn him for his avarice and callous selfishness. In spite of this, there has been a general reluctance to contemplate a change; side by side with that reluctance a feeling that a change was getting more and more inevitable and an attitude of expectancy to see whether anyone would be strong and bold enough to effect it.

4. That question has at all events been answered, for Reza Khan has dared and done. The belief that everything can be settled by negotiation, in course of time, and that force is a rather unfair argument, however conclusive a one, has become so ingrained in the Persians that a rapid and decisive act leaves them in a state of resigned bewilderment, even though in this case they anticipated it and have been asking each other for months past whether it is not on the point of happening. The general feeling is therefore a mixture of numbness and apathy; they are not at all displeased at having been rid of the Kajars, but they are by no means reassured as regards the future; they cannot be sure that they have not merely exchanged King Log for King Stork, but they think, in a faint sort of way, there may be a chance of better things—in a more definite way, of more taxes.

5. Probably more than half the *intelligentsia* is slightly in favour of the change, but only a considerably smaller proportion will commit themselves definitely to supporting it except by lip service. Far be it from them, however, to oppose a man like Reza Khan, who does ruthless things like making armies that fight and deposing dynasties that do not!

6. This, I think, accounts for the lack of enthusiasm and opposition alike. The same considerations apply roughly to the choice between a monarchy with Reza Khan as Shah, or a republic with Reza Khan as President. The argument is more or less this: rather something else instead of the Kajars, provided it succeeds; rather the Kajars even than a republic; but, as Reza Khan has taken the decision into his own hands, let him keep the responsibility, and we will judge him by results; if he succeeds, we will forgive him his humble origin and applaud him; if he fails, we are probably done for, for we have not even a dynasty, however bad, to fall back on, but our wisdom in showing no enthusiasm will be justified and no blame can be fixed on us.

7. In these circumstances the whole initiative and the decision rests with Reza Khan. I have it on first-class and first-hand authority that Reza Khan had determined, should the Majlis fail to pass an Act abolishing the Kajar dynasty, himself to form and proclaim a provisional Government. It may be assumed that the Deputies were aware

[1125 z—5]

of this resolve, and that their deliberations were correspondingly influenced. It seems likely that similar circumstances will govern the action of the Constituent Assembly, now about to be convoked, when the time comes to fix the final form of government. In my opinion, if Reza Khan intends to have himself crowned as Shah, the sooner he does it the better, for the longer the transition period the more numerous are the hostages given to fortune. As the first phase has passed off so quietly, and has been acquiesced in all over the country, so the second phase may likewise be accomplished smoothly, so long as the interval between the two is not too long and does not give time for oppositions to crystallise or counter-manceuvres to develop. It is significant that the clergy have hitherto uttered neither protest nor dissent, and it must be supposed that Reza Khan's proclamation regarding the observance of the Islamic laws, reported in my despatch under reference, has largely conciliated them. Certainly, if Reza Khan can avert opposition in that quarter, he becomes more secure against it from any other, but he will be remarkably astute if he succeeds in doing so without incurring some obligations towards the priesthood which are likely to embarrass him later on. He is of course anything but pro-clerical, and the probability is that he is humouring the clergy until he has safely ascended the throne and feels himself in a strong enough position to disregard them.

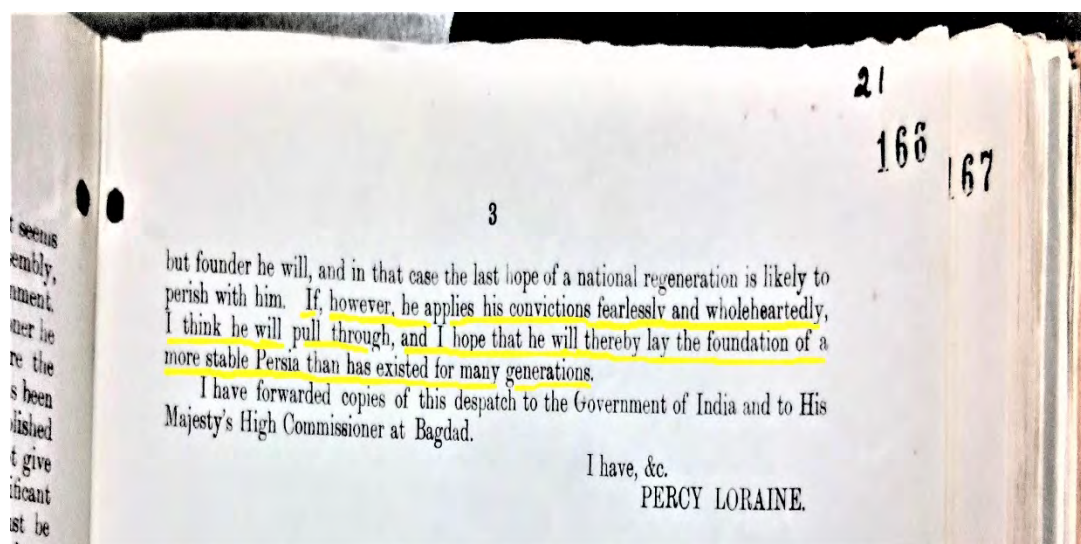
8. The general attitude of the country is, I think, tolerably well depicted in a leading article published in the "Iran" of the 2nd November, a French abstract of which I have the honour to enclose herein.\* It might roughly be described as a marked tendency towards optimism, qualified by some serious doubts.

9. The future trend of events, no less than the immediate decision to be taken, likewise depends on Reza Khan. His Government as a Prime Minister has been somewhat better than those of his immediate predecessors, but not very conspicuously so. Where it, like the other ones, has principally failed has been through the lack of a clearly defined policy, especially as regards foreign relations. This is the issue on which, in my opinion, the new régime will stand or fall, and it is an instance of the abnormally close interconnection between foreign and domestic affairs which is so characteristic of the Persian body politic, and has been such a terrible trap in the past for foreign diplomatists accredited to this court.

10. Reza Khan has, as you are well aware, always maintained in speaking with me his firm belief in an orientation of Persian policy, in Persia's own interests, towards Great Britain. I have many reasons for thinking that his professions in this respect are genuine. He has equally maintained hitherto that neither the time nor the circumstances were ripe for giving that definite inflection to Persian policy in a clear and open manner. It has been evident to me for some time that the main barring circumstance was the question of the dynasty and his own personal position, that is to say, he feared to take the open country lest his doing so should provoke unpopularity or oppositions, at home or abroad, which would prejudice his own position; there has also been his obsessing anxiety to appear as an absolutely independent patriot, holding Persia's head high among the other nations, and taking counsel with or for none but Persia; in fact, a rather demagogic turn, which became more pronounced the nearer he approached his final tussle with the Kajars.

11. When, as we may assume, he has gathered supreme position as well as supreme power into his own hands, and need call no man in this land even his titular master, one might suppose that the bars to the inception of the policy in which he believes would be removed. Though I am hopeful that such may be the case, I cannot be entirely confident. He is, after all, an Oriental, and an Oriental constitutionally detests putting his cards on the table. If he wants to find excuses for not coming out with a clear policy he is fully resourceful enough to make out a most excellent and plausible case for himself. It will of course be rather irritating for us if the event shows that he has not the courage of his convictions, but by no means disastrous. We have faced in the last few years a good deal of unfriendliness and a great many anxious moments, but our situation is rather stronger than weaker for having faced them frankly, openly, sympathetically and without losing our temper. For Persia, however, I think the issue is a vital one. She must have friends abroad, and only the best ones can be of any real assistance to her. She is too apt to think that others should make sacrifices to win her friendship, and that any sacrifices to earn theirs are unnecessary and undignified. Reza Khan will now have to decide, and he will, in my opinion, find himself at the parting of the ways before many months have passed. Evading the decision will not help him; he may not founder so soon as if he took a wrong decision,

\* Not printed.



به گمان من که نزدیک به صد سال بعد نشستم و با آشنائی از نتیجه کارها دو دوتا چهارتا کنم، انگلیسها وجود میهن پرستی مثل سردار سپه را که هم شخصیتی قوی داشته، هم نترس و بزین بهادر بوده، هم چاپلوس و ترسو و زبون مثل احمدشاه نبوده، و هم با تیزهوشی از جریانات دنیا باخبر بوده را به هدیه خدا دادی میدونستن و آرزو میکردن که برنامه هائی را که برای ایران داره انجام بده. اگه سردار سپه ای در تاریخ ایران پیدا نمیشد و امثال احمد شاه ها و سلطنه ها و دوله ها همچنان به مکیدن خون ایران میخواستن ادامه بدن، انگلیس مجبور میشد خودش بار بهبود اقتصادی و نظامی و ایجاد راهها و ... به دوش بکشه. در اینجا بد نیست بیاد بیاریم که یکسال پیش از این تاریخ، لورین در گزارشی به لندن در باره رضا خان نوشته بود:

**در دو سال و نیم گذشته بطور قاطع ثابت شده که هیچیک از سیاستمداران معمولی توانائی اداره کشور را ندارند و نمیتونن نیازهای حیاتی اش را برآورده کنن.**

رضا شاه میاد و در عرض ۱۶ سال، که در تاریخ یک کشور مثل یه چشم به هم زدن، با ساختن فرودگاه، راه آهن سراسری، دانشگاه، ارتش، دادگستری، آموزش و پرورش نوین و ... ایران مدرن را پایه ریزی میکنه.

چون از ساختن راه آهن سراسری گفتیم، دلم نمیاد یه نکته دردآور را باهات در میون نذارم. روانشاد دکتر محمد مصدق در مجلس با برنامه ساختن راه آهن مخالفت میکنه و میگه بهتره که بجای اون کارخونه قند بسازیم! یادت باشه که دکتر مصدق یه نفر از شاید کمتر از صد ایرانی ای بود که این شانس را پیدا کرده بود که در فرانسه و سوئیس درس بخونه. این فرنگ رفته ها چشم و چراغ کشور و روشنفکر به حساب می اومدن و همه بهشون احترام میداشتن. حالا بیا یه مقایسه کوچیک بکنیم میون دکتر مصدق و رضا شاه. کسی که دشمنانش میگفتن بیسواده و چیزی از دنیا نمیدونه این بینایی و دید و بصیرت را برای کشورش داشت که بفهمه که ساختن راه و راه آهن چقدر برای یه کشور مهمه. اما دکتر مصدقی که چند سال در اروپای پیشرفته زندگی کرده بود و بدون شک راه آهنهای اونجا را دیده بود و سوار شده بود، این دید و بصیرت را نداشت که بدونه راه آهن چه نقش بزرگی در پیشرفت کشور و بهتر شدن بازرگانی کشور بازی میکنه. البته این برای دکتر مصدق که ویژگی های دیگه داشت، عیب نیست، بلکه یه افتخار بزرگه برای رضا شاه که با وجود ندیدن اروپا، چه آگاهی و دید بزرگ و درستی برای کشورش داشت. روان هردوشون شاد.

چند سال بعد، جنگ جهانی دوم شروع میشه و رضا شاه، مثل همیشه میکوشه در شترنج سیاسی، توازنی میون انگلیس و روسیه و آلمان ایجاد کنه. متأسفانه یه نابغه سیاسی و نظامی بنام وینستن چرچیل نخست وزیر انگلیس میشه و اول پای امریکا را به جنگ باز میکنه، بعد با استالین دیکتاتور روسیه زد و بند میکنه و سرانجام اونه که سران کشورهای متفقین را قانع میکنه که بهترین راه برای شکست دادن هیتلر و آلمان نازی فرستادن نیرو از راه ایران به سن پترزبورگ یا استالینگراده. برای اینکار جنابان چرچیل، نخست وزیر انگلیس، و روزولت، رئیس جمهور امریکا و استالین، دیکتاتور روسیه شوروی همگی در نوامبر ۱۹۴۳ برابر با آبان ۱۳۲۲ برای گفتگو به تهران سفر میکنن که عکس زیر از اونموقع است.



حالا اینو داشته باش تا یه داستان یا فرضیه تازه رو شده در باره نیروهای آلمانی هیتلری برات بگم که به اشغال ایران هم ربط پیدا میکنه. بر اساس جدیدترین پژوهشها، انگلیسیها در زمان جنگ در شگفت بودن که چه جوریه که آلمانیها بدون خستگی، با شهامت و جدیت زیاد همیشه در میدان جنگ هستن. حتی خلبانهای آلمانی ساعتی زیاد در پرواز بودن در حالیکه همه خلبانهای دیگه نیاز به استراحت داشتن. سرانجام در جیب یه خلبان آلمانی که هواپیماش سقوط کرده بوده، یه چیزائی مثل شکلات پیدا میکنن. اونو که در آزمایشگاه تجزیه میکنن می فهمن که دانشمندی آلمانی یه نوع مواد مخدر انرژی زا ساخته بودن که برای همه ارتش آلمان در همه جبهه ها میفرستادن و سربازا با خوردن اونا به گفته امروزی ها "های" یا نشئه میشدن و ساعتها با انرژی زیاد و بدون احساس خستگی می جنگیدن. فرضیه جدید اینه که آلمانها با خوردن این شکلاتهای مخدر با سرعت زیادی کشورها و سرزمینهای زیادی از جمله بخشهای بزرگی از روسیه را میگیرن. این پیروزی های آلمانها به چرچیل در قانع کردن امریکا و متفقین برای اشغال ایران از شمال و جنوب کمک میکنه. انگلیسی که همیشه نگران ورود روسها به خاک ایران بود، حالا روسیه را تشویق میکنه که شمال ایران را اشغال کنه. همزمان نیروهای متفقین هم از راه خلیج فارس از جنوب وارد ایران میشن تا برای کمک به روسیه در جبهه استالینگراد اسلحه بفرستن. عکس زیر نشون میده تکنیسین ها و خلبانهای روسی در آبادان هواپیماهائی را که امریکائیها با کشتی فرستاده بودن سوار میکنن تا به استالینگراد پرواز کنن!



چون سندهای بایگانی ملی بریتانیا برای سالهای پادشاهی رضا شاه در دسترس نیست، من اصل کارمو تموم شده میبینم و فقط چند نقل قول پیرامون رضا شاه و خدماتش را از دو مجله و یک کتاب برایت میذارم. و در پایان، کتاب "یادبود اجتماع سران ایلات و عشایر در تهران هنگام تشییع جنازه شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر" را که همونجوری که پیشتر گفته بودم، سر چشمه کتاب من شد، برات میگذارم. پاینده ایران و جاوید باد فرهنگ انساندوستانه و چندین هزار ساله ایرانی.

مجله تایم چاپ یازده اپریل ۱۹۳۸ برابر با ۲۲ فروردین ۱۳۱۷ خورشیدی روی جلدش را به تصویری از رضا شاه اختصاص داده که در زیر اون نوشته: رضا شاه پهلوی و از او نقل قول کرده: "من یه سربازم و عاشق کارم هستم." آغاز نوشته مجله تایم با این جمله است: "هیچ کشوری بیشتر از ایران اشتیاق نداره که استقلال خودشو نشون بده. و هیچ فرمانروائی بیشتر از اعلیحضرت رضا شاه پهلوی، شاهنشاه ایران، آگاه به شان و منزلت خود و غیور نسبت به حاکمیت ملی کشور خود نیست."



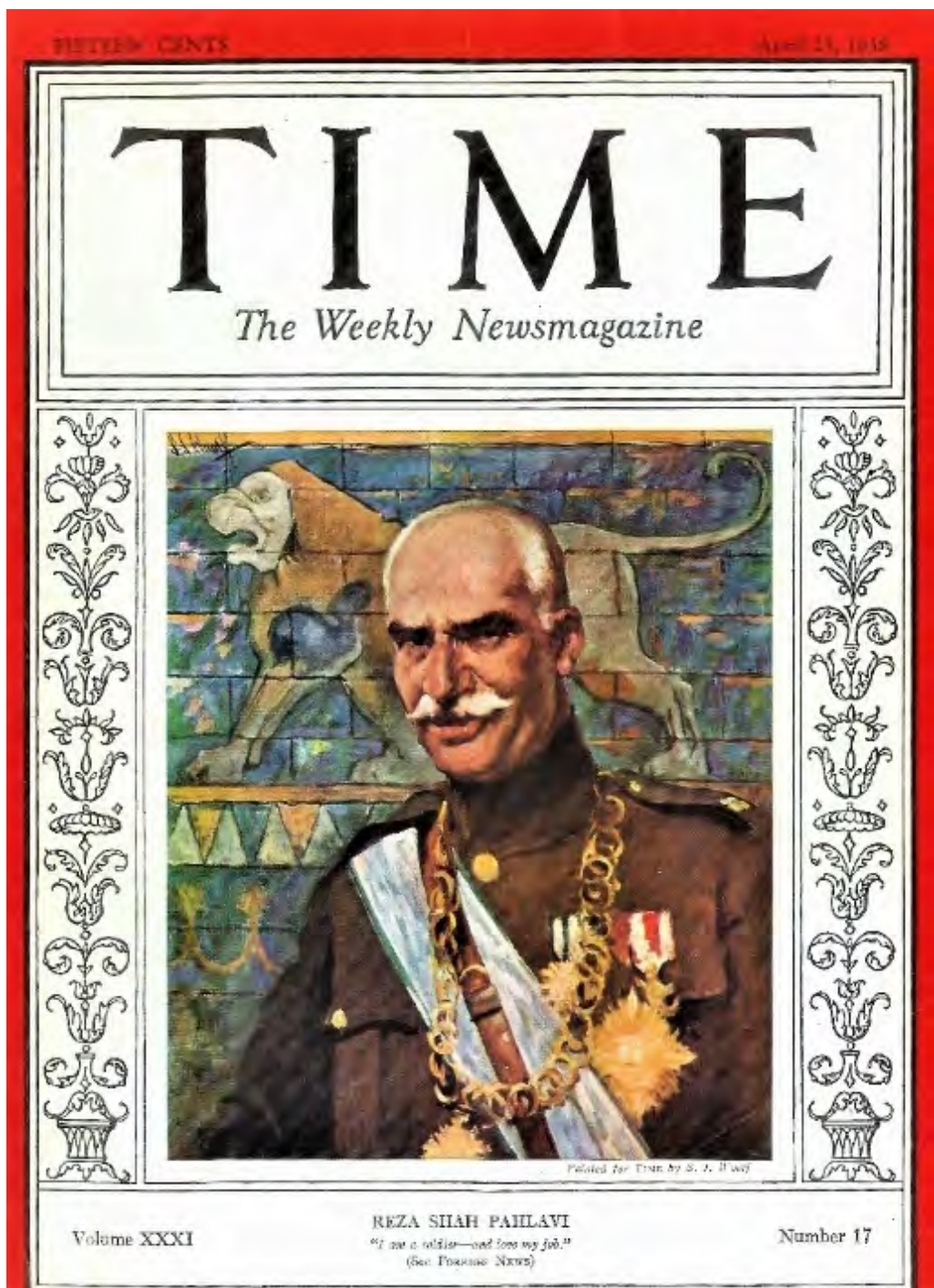
... Emancipator of his country from British domination, Shah Reza has commanded world attention during the last twelve years by deeds which, in other times, would have spurred British naval and military forces to action. Fresh proof that once-helpless Persia, now aggressive, heavily-soldiered Iran, could stand manfully up to her former master came early this month. A giant, tri-motored Junkers low-wing monoplane, with swastikas gleaming on tail, roared down to Teheran airport, inaugurating Lufthansa's new commercial

... "رضا شاه، که کشورش را از زیر یوغ انگلستان آزاد کرده (ببین، اینو من از خودم نمیگم، این دقیقاً ترجمه چیزیه که نویسنده مجله تایم امریکا نوشته و چاپ کرده)، با کارهایی که در دوازده سال گذشته انجام داده، توجه جهانیان را به خود جلب کرده، کارهاییکه در زمان دیگری نیروهای دریائی و نظامی انگلیس را به واکنش می انداخت. نشان تازه از اینکه ایرانی که روزی بیچاره بود، اکنون در برابر ارباب سابقش (توهین نویسنده را ببخشین) قد علم کرده، اوائل همین ماه دیده شد. یک هواپیمای غول آسای سه موتوره خطوط هوائی آلمانی لوفت هانزا با فرود آمدن در فرودگاه تهران، خط پرواز از اروپا و خاورمیانه به ایران را آغاز کرد و بازرگانان امریکائی و اروپائی با به ایران گذاردند. این خود شکست بزرگی برای هواپیمائی بریتانیا بشمار می آمد زیرا که اجازه برپا کردن این خط به هواپیمائی آلمانی داده شده بود. اما شوک واقعی که به دولت بریتانیا خورد لغو ناگهانی و یک جانبه قرارداد نفت ایران و انگلیس توسط رضا شاه بود. دولتمردان انگلیسی که ناگهان متوجه شده بودند که حفاظت قرارداد لغو شده با زور نیاز به لشکرکشی بزرگ و هزینه بسیار دارد، به گفتگو روی آوردند. اختیارات انگلیسیها بسیار کمتر شد و سهم ایران از درآمد نفت بالا رفت.

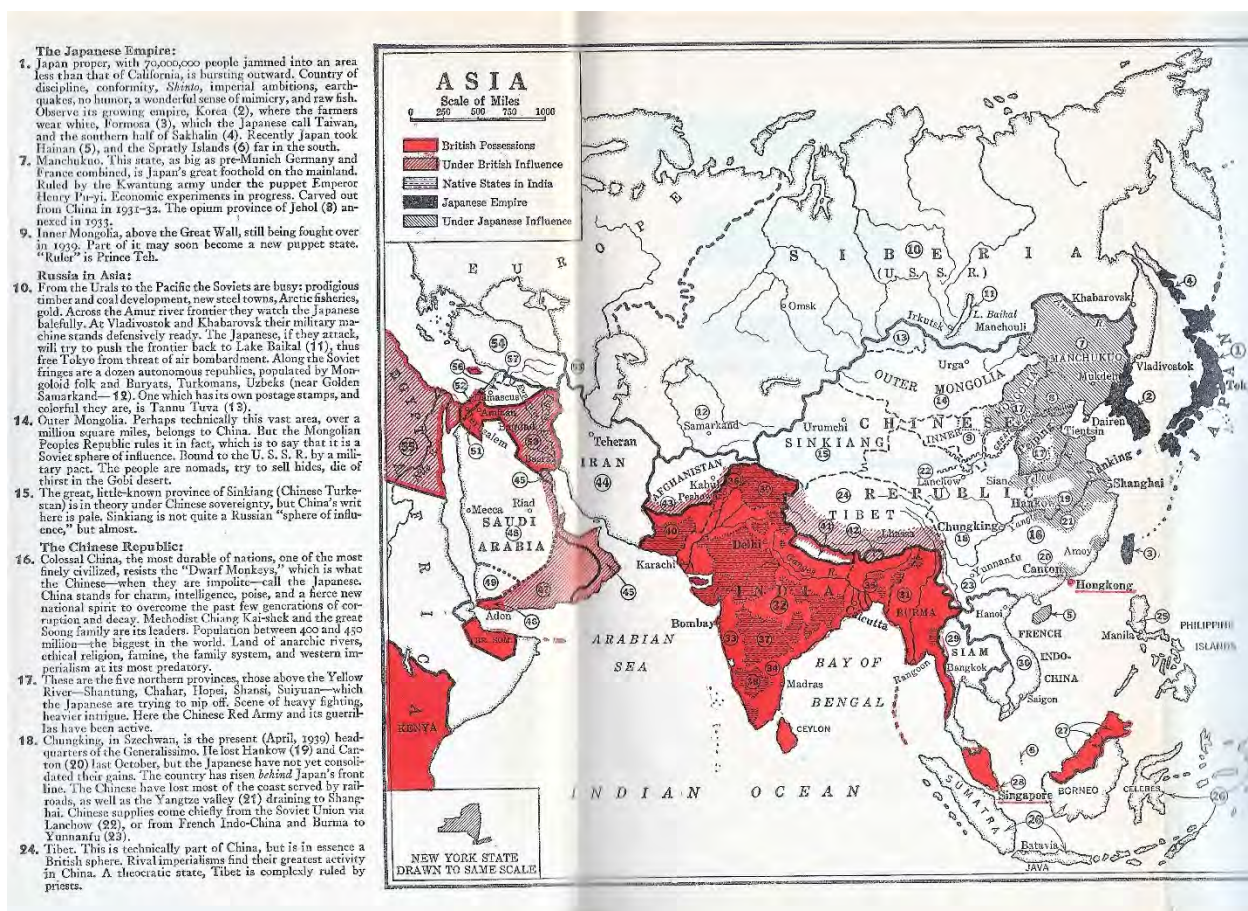
رویداد دیگر این بود که ایران به انگلیس فهماند که دیگر پایگاههای نیروی دریائی سلطنتی نمیتواند در آبهای ایران باشد. از آنجائیکه ایران اراده کرده بود که استقلال خود را نشان دهد، مشاوران و شرکتیهای انگلیسی به کنار رانده شدند. کشتیهای جنگی از ایتالیا سفارش داده شد و افسران ایتالیائی به آموزش دریانوردی به ایرانیان پرداختند. بازرگانی پایپای با روسیه برپا شد و ساخته های آلمانی به بازار ایران سرازیر شد که در میان آنها یکصد هواپیمای جنگی ساخت آلمان برای نیروی هوائی تازه تاسیس ایران بچشم میخورد. دانمارکی ها، چکها، سوئدی ها و ایتالیائی ها برای ساخت کارخانه های قند، برق و پارچه بافی به ایران رفتند. کارشناسان راه سازی هم از اروپا و هم از امریکا برای ساختن راه های مدرن به ایران ریختند. افزون بر این، ساختمانهای بسیار بزرگ و عالی (با نمای الهام گرفته از تاریخ افتخار آفرین هخامنشی) برای سازمانهای دولتی در کنار خیابانهای پهن و تازه ساز، برپا شدند. از جمله اینها ساختمان وزارت جنگ است که به اندازه ای بزرگ است که همه اعضاء ستاد ارتش آلمان، فرانسه و انگلیس را با هم در خود جا میدهد.

مجله تایم با نوشتن اینکه رضا شاه اشتیاق بی اندازه ای به اصلاحات دارد، چند نمونه از کارهای او را بر می شمرد: ممنوع کردن عبا و عمامه برای مردان، مجبور ساختن آخوندها به گرفت پروانه، برانداختن حجاب زنان، برپائی مدرسه ها و آموزش و پرورش مدرن بجای مکتب های ملا ها، برپائی پیش آهنگی، برپائی وزارت دادگستری برای رسیدگی و اجرای قانون مدنی و جنائی مدرن بجای احکام شرعی. رضا شاه تدرست، میخواست کشیدن تریاک را ممنوع کند، اما از آنجائیکه تخمیناً نیمی از جمعیت بالغ کشور معتاد بود و کشیدن تریاک تسکینی برای قربانیان خشکسالی، کودکان بیمار و دور از دسترسی به پزشک و بیمارستان بود، از این کار صرف نظر کرد.

پر هزینه ترین برنامه مدرن سازی ایران، راه آهن سراسری به طول ۸۶۵ مایل یا ۱۳۹۳ کیلومتر بود که یکصد و شست میلیون دلار (سه برابر درآمد سالانه ایران) بدون وام از بیگانه و یا مالکیت بیگانه بود.



یکسال بعد، در سال ۱۹۳۹ در کتابی که بنام "درون آسیا" Inside Asia که در لندن و نیویورک منتشر شد چند چیز جالب را میبینیم: نخست یہ نقشه است که مناطق زیر مالکیت و زیر نفوذ انگلستان را نشون میدهد. از خاور که نگاه کنیم، از بندر هنگ کنگ در خاک چین گرفته تا سنگاپور و برمه و هندوستان (که پاکستان امروزی بخشی از اون بود) و اسرائیل و اردن امروزی و یمن و سومالی و کنیا همه جزئی از املاک جناب انگلیس محسوب میشدن. بعد، سرزمین تبت، نوار جنوبی افغانستان، عراق امروزی، شیخ نشینهای خلیج پارس، و مصر "زیر نفوذ" انگلستان محسوب میشدن. همونجوری که می بینی، در این سال، ایران نه در میون "سرزمینهای زیر مالکیت" انگلیسه و نه در میون سرزمینهای "زیر نفوذ" این کشور! فکر نمیکنی این تنها بدلیل سیاستهای رضا شاه بوده؟



دیگه اینکه امپراتوری ژاپن در همون سال مالکیت کره شمالی و جنوبی و تایوان امروزی را داشته و بخشهای بسیار بزرگی از کشور چین را هم "زیر نفوذ" خود داشته. درسهائی که من میگرم اینه که چین، تایوان و کره جنوبی که روزی زیر استعمار کشورهای بیگانه بودن، حالا چه پیشرفته و نیرومند و مرفه شدن. پس این به من امید میده که ما هم با جوونهای مثل تو میتونیم سرنوشت کشور خودمونو در دست بگیریم و در آینده نزدیک با سرافرازی یک کشور آزاد و پیشرفته و نیرومند بشیم. تنها پرسش از تو، دوست من، دخترم و پسر، اینه که: میتونی رضا شاه بشی؟

آقای جان گونتر John Gunther که بیشتر کتاب دیگری بنام درون اروپا نوشته بوده، در کتاب درون آسیا نوشته که ایران

۱۵ میلیون جمعیت داره که بیشترشون روستا نشین و ایل های کوچ کننده هستند. اونها از نژاد آریا هستن و با بقیه مردم خاورمیانه فرق دارن. شیعه هستن و متعصب و مرتجع و عقب افتاده. بعد اضافه میکنه که رضا شاه همواره با ملاحا و آخوندها مبارزه کرده. خانه های گلی دهات هنوز مثل زمان خشیار شاه هستن. ولی با ساخته شدن راه ها، زندگی مدرن به روستاها راه پیدا میکنه. بچه هائی را دیدم که بطور منظم بسوی مدرسه میرفتن. دخترا یه اونفورم ار مک خاکستری با یقه و سردست سفید میپوشن، و دخترکی با افتخار کتاب نوی جغرافی اش رو بمن نشون داد!

یه نوع سزار مدرن که در چهل سالگی به افسر گمنام بود ولی در پنجاه سالگی بدلیل داشتن ویژه گی هائی مثل دلیری و سرسختی و پایداری به شاهنشاهی رسید. گفته شده که چهره ملکه پهلوی در هنگام دعا در حرم قم از زیر حجاب بیرون افتاده و باعث شده که سردهسته آخوندها از او ایراد بگیره و جماعتی در شهر علیه ملکه راه پیمائی کردن. رضا شاه تانک و زره پوش میفرسته به قم و خودش با چکمه نظامی وارد حرم میشه و آخوند را زیر مشت و لگد قرار میده!

میهن پرستی رضا شاه حد و اندازه نداره. همه تابلوها، حتی سنگهای میان جاده ها که کیلومتر را نشون میدن به فارسی هستن. پلاک در خونه مردم، حتی خارجی ها، باید به فارسی باشه. اگر دچار بیماری بشه، که به ندرت اتفاق میفته، فقط به پزشکان ایرانی اجازه میده به دیدن و مداواش برن. بی اندازه زیاد کار میکنه، هر روز ساعت پنج صبح بیداره، در جلسه

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani

Reza Shah: Puppet or Patriot? Copyright © Badi Badiozamani

های دولت وزیرانش را با حرفاش به زیر تازیانه میکشه و بعد اونها را با سرزندگی و انرژی و نیروئی که خودش داره، پر میکنه، اونارو مجبور به کار میکنه، اونارو وادار میکنه به کار کردن و به ایرانی بودن افتخار کنن. او اونقدر کار میکنه که وقتی برای سرگرمی نداره. تنها سرگرمی اون ساختن راه آهن سراسری ایرانه. شراب فرانسوی را دوست داره و گاهگاهی کمی تریاک میکشه. روزانه مردم بسیاری را می بیند و خودش بی نهایت به همه جزئیات کارها توجه میکنه. با دیپلمات های خارجی با احترام رفتار میکنه و به کسانی که برای اولین بار او را می بینن میگه: "من یه سرباز ساده هستم." او پیوسته به همه نقاط کشور سفر میکند تا خود از نزدیک شرایط را به چشم خود ببیند و اوضاع را بررسی کند.

ایران جای ناجوریه. نه تنها آخوندها با رضا شاه مخالفت میکنند، بلکه قرنهای عقب افتادگی و اشکالتراشی مردم هم جلوی کارهای او را میگیرند. حزب های سیاسی وجود خارجی ندارند، مجلس که پس از انقلاب مشروطه بوجود آمد، جایی نیست که حتی نمایندگان به گفتگو و مناظره پردازند، و قانون اساسی چیزی تقریباً بی معنی است. اما رضا شاه با وجود همه اینها، اصلاحاتی را که برای ایران خوب میدونه با پشتکار و زیرکی دنبال میکنه. کابیتولاسیون یا قانون مصونیت افراد بزهکار خارجی در ایران را لغو میکنه، کنترل خارجی ها روی گمرک ایران را لغو میکنه، آموزش به شکل مدرن را در آموزش گاه ها و مدرسه ها برپا میکنه تا جایگزین مکتب خونه های ملا ها بشن، برنامه سوادآموزی برای بزرگسالان بنام "اکابر" را برپا میکنه تا مردم از نکتب بیسوادی خلاص بشن، قانون مدرن بازرگانی و مدنی و وزارت دادگستری بر پایه قانون های مدرن اروپا برپا میکنه تا جایگزین قضاوت اسلامی توسط آخوندها بشه، لقب های فلان الدوله و بهمان السلطنه را لغو میکنه و برای نخستین بار برای مردم شناسنامه با نام خانوادگی درست میکنه، اجازه میده برای اولین بار در دانشکده های پزشکی کلاس آناتومی یا ساختمان بدن درس داده بشه.

نویسنده کتاب درون آسیا ادامه میده: "حقوقی که زنان در ایران قدیم داشتن برابر با حقوقی بود که گله های گاو و گوسفند داشتن. رضا شاه از اول دست بکار آزادی زنان شد. اول اجازه داد که زنان بتونن به رستوران ها و محل های عمومی بروند. چیزی که در اون زمان سابقه نداشت. سن ازدواج برای زنان را از ۹ سالگی (سنی که قرآن مجاز دونسته) به ۱۵ سالگی افزایش داد و به زنان این حق داده شد که شوهران خود را طلاق دهند و سرانجام زنان را از حجاب آزاد کرد.

جالیه که بدونی که ۹ سال پیش از اینکه رضا شاه دستور بده که نزدیک به نیمی از مردم ایران، یعنی زنها و دخترها، از زیر چادر و چاقچور بیرون بیان و عضو فعال جامعه بشن، خانم جنت پیکرینگ رنکین Jeannette Pickering Rankin در انتخابات مجلس نمایندگان امریکا برنده میشه و بعنوان اولین زن وارد مجلس میشه!



عکس از ویکیپدیا

Wikipedia

و دیگه اینکه ۳ سال پیش از بدور انداختن حجاب در ایران، خانم امیلیا ارهارت Amelia Earhart، یک شیرزن خلبان، در یک پرواز تنها، بمدت پانزده ساعت از قاره امریکا به قاره اروپا پرواز میکنه!



عکس از موسسه اسمیتسونین

Smithsonian Institution

"دشمنان شاه میگویند که او بی رحم، پنهانکار و خودکامه است... اما بیشتر انسانهای با انصاف فکر میکنند که صفات خوب شخصیت شاه برتری زیادی نسبت به کاستی های او دارند، کاستی هایی که معلول آموزش کم و محیط شرقی هستند. شاه شجاعت دارد، سرزندگی و انرژی و بصیرت و آینده نگری دارد. او به ضعف و ناتوانی و سستی و وحشتناک رژیم پیش پایان داده و جان تازه ای به کالبد کشوری فاسد و در حال مرگ دمیده. هر روز هفته و هر هفته سال او با مردانگی و پشتکار میکوشد مردم را نسبت به خودشان آگاه و نسبت به تاریخشان سرافراز کند. او یک میهن پرست است، فردی کاملاً ایثارگر، از خود گذشته و بطور چشمگیری جلو تر و پیشرو تر از مردم کشورش. تنها جاه طلبی و آرزویی که دارد این است که کشورش را بسازد و بکار ببندد، آنرا به دنیای مدرن برساند و آنرا به پسرش تحویل دهد."

و سرانجام، کتاب درون آسیا، بخش نوشتار خود پیرامون ایران را با اینکه رضا شاه ناگهان و بدون هیچ پیش آگاهی، در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ برابر با ۶ آذر ماه ۱۳۱۱، قرارداد نفت ایران و انگلیس را بگونه یکجانبه لغو میکند چرا که درصد بیشتری از منافع نفت را برای ایران میخواهد. برای شش ماه انگلیسیها رضا شاه را زیر سیلی از اتهام و سرزنش و بدگویی قرار میدن و حتی به جامعه ملل شکایت میکنند. شاه محکم ایستادگی میکند لیست بلند بالایی از شکایات ایران، از جمله اینکه قرارداد از اول زیر فشار امضاء شده، مقدار حق امتیاز ایران ناعادلانه حساب شده بوده و شرکت نفت مالیات بر درآمد نپرداخته بوده، را به دادگاه جامعه ملل میدهد. شرکت نفت که از سوی دولت انگلیس پشتیبانی میشده مجبور به مصالحه میشه که با اینکه نامش را مصالحه یا سازش میزارن، رضا شاه عملاً برنده میشه. قرارداد تازه کمتر از یکسال بعد امضاء میشه که بر اساس اون منطقه امتیاز شرکت نفت انگلیسی نزدیک به نصف میشه، و قرار میشه که پنج سال بعد همون مساحت هم به صد هزار مایل مربع کاهش پیدا کنه؛ حق انحصاری لوله گذاری نفتی از شرکت گرفته میشه؛ و بسیاری جزئیات دیگه که نشون میده در سال پیش از لغو قرارداد درآمد ایران که ۳۰۶۸۷۲ لیره استرلینگ یا پوند بود، سه سال بعد به بیش از دو میلیون پوند افزایش پیدا کرد.

جمله پایانی این نوشتار را میکوشم کامل ترجمه کنم چون خیلی معنی داره:

"این پیروزی ممکنه بنظر برسه که هیجانش کمتر از راه آهنه، اما به همون اندازه دیدنی و خارق العاده است. شاه کاری کرده که تقریباً بی نظیره. هر کسی نمیتونه اینقدر پیروزمندانه گلوی بریتانیا را بگیره و اونقدر تکونش بده تا لیره انگلیس ازش بیرون بریزه."

This achievement may seem less exciting than the railroad, but it is spectacular just the same. The Shah has done something almost unique. It isn't everybody who so successfully grabs Britain by the throat and shakes until the sterling flows.

و سرانجام همون مجله تایم در ۱۷ شهریور ۱۳۲۰ دوباره روی جلد خودشو به رضا شاه اختصاص میده و چون بگمان من نوشته هاش مهمه، و با وجود اینکه ترجمه برخی از جاهاش جیگرمو آتیش میزنه، با اجازت میکوشم برای گرفتن درس از تاریخ، همه شو خودمونی ترجمه کنم و همه صفحه هاش را هم بعد از ترجمه برات میدارم که آگه خواستی بخونی.

رضا شاه: مزدور یا میهن پرست؟ حق طبع محفوظ © Badi Badiozamani Reza Shah: Puppet or Patriot?

FIFTEEN CENTS

SEPTEMBER 8, 1941

# TIME

THE WEEKLY NEWSMAGAZINE



Ernest Hamlin Baker

IRAN'S REZA SHAH PAHLAVI

He played both ends until they met.

(World War)

رضا شاه پهلوی ایران  
او هر دو طرف را آنقدر به بازی گرفت تا به هم رسیدند  
(جنگ جهانی)

برداشت کلی ای که من از این نوشته مجله معتبر تایم داشتم اینه که رضا شاه برای چندین سال از یه سو انگلیس و از سوی دیگه روسیه را برای تامین منافع ایران به بازی میگیره. جالبه که به نظر نویسنده مجله هیچکوم از این دو کشور این توانائی را نداشتن که به تنهائی از پس رضا شاه بر بیان، و سرانجام به دلیل شرایط سیاسی و نظامی دنیا، هردو با هم متحد میشن و اینجاست که میتونن با کمک هم (و متفقین دیگه از جمله امریکا) او را از صحنه بدر کنن. شاید در آینده، و پس از آزاد و علنی شدن اسناد وزارت خارجه انگلستان از آغاز پادشاهی رضا شاه (۱۹۲۵) به بعد تاریخ نگاه تحسین آمیز و احترام انگیز بیشتری نسبت به این میهن پرست پیدا کنه. به هر روی، این تو و این ترجمه نوشته. پاینده ایران.

یه روز در هفته گذشته، ناگهان چهار بمب افکن روسی در آسمان حومه تهران دیده شدن و شش بمب انداختن که در چند صد متری خونه سفیر امریکا منفجر شد. در عرض ۳۰ دقیقه، نخست وزیر جدید، محمد علی فروغی، دستور داد نیروهای ایرانی از مقاومت در برابر پیشروی نیروهای روس و انگلیس دست بردارند. روز بعد روسها که گویا گوششون سنگین بود و دستور اونو نشنیده بودن، قزوین را بمباران کردن و موجب سوختن هزاران لیتر بنزینی شدن که خودشون میتونستن بعدا استفاده کنن! اما ۱۵۰۰ مایل شرق قزوین، ژنرال انگلیسی فرمانده نیروهای هندی و انگلیسی در عملیات ایران، در بالای کوه سیمل، دوربین تلسکوپی خودشو جمع کرد و برای خودش یه مشروب سفارش داد برای اینکه:

متفقین حالا یه راه برمه به روسیه بر اشون باز شده بود،

به روسیه عملاً نشون داده شده بود که انگلیس (با اشغال ایران از غرب و جنوب) حقیقتاً متفق روسیه شده و به این ترتیب امکان اینکه روسیه بدلیل نداشتن اطمینان به دموکراسی ها (غربی ها) جداگونه با هیتلر یه قرارداد صلح امضا کنه، کمتر شده بود،

یه سوراخ دیگه در سدی که غربی ها دور و بر نیروهای محور (آلمان و متحدهاهاش) ایجاد کرده بودن، بسته شده بود،

اگه آلمانها از دنپپر رد میشدن، نیروهای امپراتوری انگلیس میتونستن در دفاع از مناطق نفتخیز گرجستان همکاری کنن،

با بیرون کردن چهار هزار "متخصص" آلمانی، از تماس اونها با قبیله های قابل اشتعال در شمال غربی هندوستان جلوگیری شده بود. (وجود نیروهای محور در مرز ترکیه در هفته گذشته، این کشور را نگران کرده بود که نازی ها از ترکیه بخوان که "متخصص" های انگلیسی و روسی را اخراج کنه و اگه نکنه، آلمان ها ترکیه را اشغال کنن و بکوشن تنگه داردانل را بگیرن. همون کاری که انگلیس و روسیه با ایران کردن و به بهانه وجود "متخصص" های آلمانی، ایران را اشغال کردن!) منابع نفتی انگلیس در خاور اکنون در محافظت بود.

در مقایسه با غرّش توپها و بمبارانهای روسیه و آلمان، عملیات هشتاد ساعته اشغال ایران که همه هدفهای با ارزش یاد شده بالا را فراهم کرده بود، مثل ترکیدن یه دونه ذرت روی آتش بود. روسها از دو سوی دریای خزر بسوی ایران سرازیر شدن و بندر شاه در خاور و تبریز را در باختر گرفتن. در جنوب، انگلیسها از مرز عراق گذشتن تا بزرگترین منطقه نفتخیز موجود در دنیا (کرمانشاه) را اشغال کنن. در خلیج فارس، نیروی دریائی انگلیس نیروی دریائی نوپای ایران را نابود کرد و هفت کشتی جنگی نیروهای محور را غرق کرد. سربازان هندی وارد بند شاهپور شدن تا بزرگترین پالایشگاه نفت دنیا را محافظت کنن.

انگلیس و روسیه که بار دیگر با هم در یک جبهه می جنگیدن با دمشون گردو می شکستن که باز با هم هستن و تونستن ایران را بدون دردسر زیاد بگیرن. اما کسی در ایران بود که در شادی اونها شریک نبود و اون شاهنشاه ۶۵ ساله ایران بود. هفته پیش، شاه از هرگونه اظهار نظر در باره اشغال کشورش خودداری کرد. تنها چیزی که رسماً اتفاق افتاد این بود که نخست وزیر علی منصور، که اولتیماتوم یا ضرب العجل روس و انگلیس را برای اخراج نازی ها نادیده گرفته و دستور مقاومت داده بود، از کار برکنار شد و در عرض بیست و چهار ساعت محمد علی فروغی نخست وزیر شد و جنگ تموم شد.

در مورد تصمیم علی منصور گفتگوهای بسیاری هست از جمله اینکه او اولتیماتوم را به رضا شاه خبر نداده بود. و اینکه شاید برنامه این بوده که اولتیماتوم نادیده گرفته بشه تا نیروهای روس و انگلیس عملاً وارد ایران بشن. از سوی دیگه، خیلی عجیبه که سفیرهای روس و انگلیس، که همیشه مستقیماً به دیدن رضا شاه میرفتن و میدونستن که او همه کاره است، در یک

چنین حالت فوق العاده ای، خواستن که مثلا ظاهر دیپلماسی را رعایت کنن و به نخست وزیر کشور اولتیماتوم بدن! شاید آگه زنده بودم، روزی در آینده، اسناد وزارت خارجه انگلیس را وقتی که آزاد شد، بدست بیارم و با شما در میون بذارم!

به هر حال، مجله تایم از شخصیت سیاسی و فرهنگی فروغی مینویسه، و جالبه که حرف منو تکرار میکنه، یعنی می نویسه: اما این او نیست که دستور میده، شاه همه دستور ها را میده.

مجله ادامه میده: آگه یه مرد باشه که از آنچه برای ایران اتفاق افتاده میهوت، ناراحت و خشمگین و پریشان شده باشه، اون مرد اعلیحضرت رضا شاه پهلوی است. برای بیست سال آزرگار او لندن و مسکو را به بازی گرفته بود و همیشه با کلک هاش برنده میشد. در بیشتر این مدت مسکو و لندن نسبت به هم دشمنی داشتن، اما حالا، یه جور، دیوانه وار و بطور غیر قابل تصور، این دو دشمن آشتی ناپذیر، در خاک کشور عزیزش ایران شونه به شونه هم ایستاده بودن و در اونجا برای گفتگوهای کمک رسانی به همدیگه با هم دیدار میکردن. شاه در طول زندگیش تغییرات ناگهانی عجیب و غریبی در ارتباط با رابطه روسیه-انگلیس-ایران دیده بود، اما هیچکوم مثل این یکی نبودن.

در اینجا نویسنده مجله تاریخچه کوتاهی از زندگی نظامی رضا شاه و دست اندازی های روسیه و انگلیس به ایران میده و رویای لرد کرزن برای زیر سلطه گرفتن ایران (قرارداد ۱۹۱۹) و آمدن رضا خان به تهران میده و احمد شاه را یک کوتوله چاق و احمق و عوضی توصیف میکنه که از دودمان قاجاره که از قرن هیجدهم خون مردم ایران را مثل زالو مکیده بودن. نوشته: ادعا میشه که احمد شاه برابر با دویست میلیون دلار جواهرات با خودش به فرانسه برده، یک هفته در شهر نیس در جنوب فرانسه کارناوال راه انداخته و هر شب هزار نفر را مهمان کرده و به هر خوشگلی که دلش براش قیلی ویلی میرفته یه مشمت جواهر میداده، و در سی و دو سالگی بر اثر بیماری کبد از دنیا رفته. هنگامیکه کلنل رضا خان قدرت را بدست میگیره خزانه کشور خالی بوده، ارتش مثل یه دسته کوچک ارذل و اوباش بوده، راهزنی و شورش قبیله ها همه جا گیر بوده، راه ها مثل راههای مال رو و آنقدر وضعیت خرابی داشتن که اتفاق می افتاد که در یه جا گندم و جو اضافی بخاطر نبودن حمل و نقل می پوسید در حالیکه هزار کیلومتر اونطرف تر، مردم از قحطی می مردن. مردم کشور در فساد، نادانی و بیماری غرق شده بودن.

در این فلاکت و به هم ریختگی وحشتناک، ناگهان گردباد رضا خان همچو خشم خدایان ایران را درنوردید. اول بعنوان وزیر جنگ، سپس نخست وزیر و سرانجام بعنوان شاهنشاه. او با تمام وجود ارتش را مثل نیروهای غربی سازماندهی کرد، راهزنی را پایان داد و سران قبایل شورشی را سرنگون کرد، قدرت قضاوت و سیاسی ملاها را از آنها گرفت، قانون مدنی بوجود آورد، سن ازدواج را برای دختران به پانزده سالگی افزایش داد، حجاب را از سر زنان برداشت و وضعیت آنها را در اجتماع بهبود بخشید، آموزش را ارتقا داد، آموزشگاه ها و کالج ها بنیاد کرد، گدامحله ها را خراب و ساختمانهای زیبا ساخت، کشاورزی را مدرن کرد، خدمات پزشکی و بهداشت را بهبود بخشید، پیش آهنگی دختران و پسران را بنیاد کرد، راه ساخت و بازرگانی و صنعت را رواج داد. بزرگترین موفقیت او (بعد از به پا ایستادن ایران) ساختن راه آهن سراسری بود که صد و شست میلیون دلار هزینه برداشت و ساخت آن یازده سال طول کشید.

**مخالف ها و موافق ها.** هر کسی که مثل شاهنشاه اینقدر خشمگینانه نیرومند و زورمند باشه، حتما مخالفانی هم خواهد داشت. مخالف ها میگن که او یه مستبد شرقی دیگه س که مخالفهای خودشو زندانی کرده، شکنجه کرده و سر به نیست کرده. اونها ادعا میکنن که به صورت وزیرهای کابینه سیلی میزنه، آخوندها را لت و کوب میکنه، و به تهیگاه زیردستانی که عصبانیش میکنن لگد میزنه. (گفته شده که او حتی یه بار ولیعهد محمد رضا را که از وراجی ش خسته شده بود، با اردنگی پرت کرده توی حوض کاخ.) مخالفان میگن که ایران کاملا با وحشت اداره میشه، رشوه گیری هنوز ادامه داره، مالیات طاقت فرساست، مجلس شورای ملی با ۱۳۶ نماینده ش و همه کابینه ها کاملا دست نشانده هستن. اونا اضافه میکنن که برنامه نوین یک نفره حالا تبدیل شده به یه شرکت یه نفره که مالک همه چیز با ارزش ده و بالاخره تریاک هم میکشه.

اینجا بد نیست یه درس تاریخی به مخالفان ایرانی و خارجی رضا شاه که او را دیکتاتور یا مستبد میدونستن و از نبود آزادی و ... گلایه میکردن، بدیم. منو ببخش که ظاهرا دارم حاشیه میرم، اما چیزی را که اینجا میخوام برای تو بنویسم چند واقعیت تاریخیه که تا حالا در هیچ کتاب یا مقاله ای در هیچ جای دنیا در ارتباط با رضا شاه و ادعای مستبد بودنش و عدم آزادی در زمان او، نوشته و گفته نشده. بر پایه آنچه در کتاب تازه منتشر شده در امریکا که در وقت نوشتن این بخش (شهریور ۱۳۹۸) بیش از پانصد هزار نسخه (۵۰۰۰۰۰) فروش کرده و برای مدت ۱۴ هفته س که پر فروشترین کتاب نیویورک تایمز بنام "عدم آزادی رسانه ها" Unfreedom of the Press نوشته مارک آر. له وین Mark. R. Levin:



در دوره ابراهام لینکلن (کسیکه برده داری را برانداخت و برای همیشه نامش پر افتخار و جاودان شد) در جنگ داخلی امریکا (سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵) " ارتش و دولت شروع کردن به مجازات کسانی که با نوشتن سرمقاله با جنگ مخالفت میکردن. مقامات دولتی روزنامه های پشتیبان صلح را از بکار بردن خدمات پستی ممنوع کردن، دفترهای روزنامه ها را بستند، و وسائل چاپ اونارو مصادره کردن.

در زمان ریاست جمهوری ویلسن در دوره جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ یعنی ۷ سال پیش از پادشاهی رضا شاه)، " ... بیش از ۲۰۰۰ نفر زن و مرد بخاطر سخنانی های "ناسپاسانه" بازداشت و بیش از ۱۲۰۰ نفر به زندان افتادن.

فرنکلین روزولت (۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵) رئیس جمهوری که برای دیدار با چرچیل و استالین در کنفرانس تهران، به ایران آمد، یک "جنگ با رسانه ها" را آغاز کرد و کار به جایی رسید که شبکه خبری ان بی سی NBC پخش برنامه هائی را که مخالف سیاستهای دولت ایالات متحده باشه، محدود میکنه. معاون شبکه سی بی اس CBS هم میگه که هر برنامه ای که به هر شکل از هر سیاست دولت انتقاد کنه اجازه پخش نخواهد گرفت.

و جالب و دردناک اینکه باراک حسین اوباما (۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶) هم همچون روزولت (هر دو از حزب دموکرات) به شکل های گوناگون و چشمگیر علیه رسانه ها اقدام کرد. "وزارت دادگستری بطور محرمانه سابقه گفتگوهای تلفنی دو ماهه بیش از ۱۰۰ خبرنگار خبرگزاری اسوشیتد پرس را احضار و توقیف کرد. دولت اوباما ... سابقه گفتگوهای تلفنی و ایمیل های رد و بدل شده میان چندین خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز و مقامات دولتی و یک خبرنگار فاکس نیوز و یک تحلیلگر پیمانی وزارت خارجه امریکا را احضار و توقیف کرد..."

اینها در امریکا اتفاق افتاده که به کشور نورسته و مهد آزادی بود. خوبه پیرسیم آیا تزار روسیه، یا استالین، رهبر روسیه شوروی که همزمان رضا شاه بود، آزادیخواه بود؟ آیا دموکراسی، آزادی فردی و رسانه و ... در روسیه هیچوقت وجود داشته؟ آیا در آلمان نازی همزمان با رضا شاه، دموکراسی و آزادی رسانه وجود داشت؟ فرانسه و هلند و بلژیک و اتریش و بسیاری از سرزمینهای اروپائی هم که اصلا وجود خارجی نداشتن برای اینکه در اشغال آلمان نازی بودن. در ایتالیا و اسپانیا هم دو دیکتاتور حکومت میکردن. آیا در کشورهای قاره افریقا هرگز دموکراسی و آزادی وجود داشته؟ در اون زمان هند هم که مستعمره انگلیس بود. در چین هم که بخشی از اون زیر چکمه ژاپن و بخشهای دیگرش هم زیر تاخت و تاز روس و انگلیس بود، نه تنها اونموقع، بلکه حالا هم از دموکراسی و آزادی رسانه خبری نیست. کشورهای امریکای جنوبی هم که هنوز هم که هنوز از دموکراسی و آزادی نصیبی نبرده اند. کشورهای نزدیکتر خودمون هم مثل عربستان و افغانستان و تاجیکستان و ترکمنستان و قزاقستان و قرقیزستان و آذربایجان هم که یا زیر سلطه قاجار و یا زیر سلطه تزار و بعد هم زیر سلطه کمونیستها بودن. پس این جنابان روشنفکر ایرانی و غیر ایرانی انتظار داشتن و دارن که رضا شاه مثل کدوم کشور دموکرات منش و آزاد عمل کنه؟ به این ترتیب، گمونم با من موافق باشی که نشستن توی دانشگاه استنفورد در کلیفرنیا یا کافه های پاریس و دم از دیکتاتوری و آزادی زدن در زمان رضا شاه از واقعیت های دنیا انقدر دوره که بنظر میاد فقط برای خود ارضائی فکری و جل... روشنفکرانه س! ببخش که به کمی بی تربیتی شد!

حالا برمیگردیم به بقیه نوشته مجله تایم در سال ۱۹۴۱.

از سوی دیگه، خاورشناسان دانا و هوشیاری هستند که کارهای شاه را برای چند سال زیر نظر قرار دادن و او را بی اندازه ستایش میکنند. اول اینکه به گلهای تمدن که از سال ۱۹۳۳ تا حالا در غرب شکوفا شده اشاره میکنند و میگن نامنصفانه و نا عادلانه است که ایران را با محک و استانداردهای غربی بسنجیم. اونها یادآوری میکنند که رضا شاه، برخلاف آتاتورک، مشاوران نخبه تحصیلکرده اروپا نداشت که بهش مشاوره بدن. با شناختی که از ایران و ایرانی ها دارن، با قاطعیت میگن *Reza Khan made Iran* که زور تنها راه برای ساختن ایران نوین بود. بعد هم اضافه میکنند که ۶۰ درصد مردم ایران تریاک میکشن. و سرانجام میگن اصطلاحی را به کار می برن که میگه *out of nothing*

و از دید من شاید ترجمه ش این باشه که *رضا خان ایران را از هیچ آفرید یا رضا خان ایران را با دست خالی ساخت.*

## WORLD WAR



LAVAL AND DÉAT  
Collaborated on by Nazi surgeons.

Sted Jones, International

was helped into Ambassador de Brinon's car and sped to the Versailles municipal hospital. Two German surgeons, whom the Nazi Army of occupation obligingly dispatched from Suresnes, arrived to help dig the German slug out of his chest. They decided not to, but collaborated on M. Déat's case and both men were given a good chance to pull through. Laval felt well enough to phone his wife at their dark little castle down in Auvergne and to receive Otto Abetz, the Nazi Ambassador to France.

Locked up in jail, as so many of his countrymen had been in the past few weeks since they began to get up off their knees and strike back at their Nazi tormentors (TIME, Aug. 25), Paul Colette was cheerful enough, although he kicked himself for not having "finished the job." He probably did not realize that what he and many other courageous Frenchmen had started last week was something terrific. They were showing that terrorism cuts both ways, that there are some men who will die before submitting to a conqueror's brutality and kill rather than see their country sold out. The news of the Versailles shooting reached Vichy that evening while old Chief of State Pétain was attending Berlioz' opera *The Damnation of Faust*.

**Up France!** The Nazis' attitude toward the Versailles shooting showed clearly that they regarded the case as a case of dynamite. They first said that Paul Colette was a Communist, later admitted that he was just another De Gaullist, had in fact tried to escape to Britain and join the Free French forces. He had been incited to the shooting, said the Nazis, by the treacherous British radio. (They blandly added that Admiral Darlan, Laval's successor as Vice

Premier, was next on the assassination list.) A part of the Nazi-controlled Paris press was permitted to recommend leniency for Paul Colette. So was Pierre Laval. More amazingly, so was the Volunteer Legion to Combat Bolshevism.

The shooting seemed to turn the Nazis sour on the Legion idea anyhow. Formed to confuse and demoralize the French (and possibly to serve as a tough band of mercenaries if the Nazis decided to fake an anti-Vichy revolution), the Legion was suddenly told it was not going to the Eastern Front. There might be a lot of other Colettes in the Legion.

On less spectacular French patriots, the Germans spared no mercy. Day before the shooting at Versailles, three men were decapitated for operating an underground printing press and anti-Nazi agitation. Nazi justice was especially revealing here. One man had originally been given a light sentence and fines. He made the fatal error of appealing.

Following the Versailles shooting, 16 other French and Belgians went before German firing squads, including Henri Louis Honoré Count d'Estienne d'Orves. He was a 40-year-old naval lieutenant, had served with distinction in the Mediterranean, joined the De Gaullists, landed secretly in Brittany to do underground work and got caught crossing the demarcation line on his way to see his wife and five children. Chief of State Pétain tried to save him. The Germans not only turned thumbs down but ordered that the news of the executions be prominently headlined in the French press.

It took more than headlined executions to handle the aroused French. In Paris there had been an anti-German demonstration in front of the Montparnasse

station one day and a train wreck outside it on another. Someone had pulled up a double length of rails. At near-by Poissy, saboteurs dynamited the right-of-way and the subsequent train wreck tied up the line 30 hours. In downtown Paris young men sang the *Marseillaise* and near the Porte St. Denis three enthusiasts jumped out of a car with a bundle of patriotic leaflets the size of a cotton bale, slit it open and whizzed away. Twenty thousand German troops were concentrated in Paris at week's end and the Germans began taking all the radios in France—from Jews first, as usual.

If the Germans let reports like this out of France, it was safe to say they suppressed plenty more. The French were hearing that the Germans were not finding Russia a push-over; they were hearing of British raids on Berlin and the heroic resistance of the Yugoslav mountain men. The French were hungry, out of work; prices were soaring and what money they had the Germans were systematically debauching. The French were at last aware that what Naziism grasps it must utterly destroy.

## IRAN

### Persian Paradox (See Cover)

Over a suburb of Teheran, Iran's capital, suddenly appeared four Soviet bombers one day last week and dropped six bombs which exploded a half-mile from the home of U.S. Legation Secretary James S. Moose Jr. Within 30 minutes the Cabinet of new Premier Ali Furanghi ordered Iranian troops to cease resistance to the Anglo-Russian advances. The order took a while to filter through. Next day hard-of-hearing Russians bombed Kazvin, set afire thousands of gallons of gasoline Russia could have used. But 1,500 miles to the east on a mountaintop at Simla, General Sir Archibald Wavell, commanding the Indian Army and the British share of the Iranian operation, could collapse his figurative telescope, order himself a great big literal drink. Because:

- 1) The Allies now had a Burma Road to Russia.
- 2) Russia was given her first concrete evidence that Britain was an actual ally. Diminished was the possibility that Russia might make a separate peace with Hitler out of distrust of the democracies.
- 3) One more hole in the dike around the Axis was plugged.
- 4) Empire troops could cooperate in the defense of the Caucasus oil field if the Germans pass the Dnieper.
- 5) Four thousand German "specialists" were hustled away from contact with the inflammable tribes of India's Northwest Frontier.\*

\* With an Axis army on the Thracian border, Turkey last week worried lest the Nazis demand she eject all British and Russian "specialists" within her borders, then, if she did not, invade her and try to seize the Dardanelles.

# WORLD WAR

6) Britain's oil supplies in the East were safeguarded.

Beside the *Götterdämmerung* thunders of the Russo-German War, the 80-hour campaign to achieve all these desirable things sounded like the popping of a little corn. Down either side the Caspian came the Cossacks—horsed, mechanized and propellered. Their western column rapidly took Tabriz; their eastern the port of Bandar Shah (see map). To the south the British crossed from Iraq and made sure of the richest single oil field in existence; their warships in the Persian Gulf squashed Iran's minuscule Navy, sinking two sloops, capturing seven Axis ships. Indian troops landed at Bandar Shahpur and, after a brief brush, made sure of the world's largest oil-cracking plant, at Abadan. Not needed were more Indian troops poised on the border of Baluchistan, where shaving the head and varnishing the skull is the poor man's pith helmet.

Fighting on the same side again, Brit-

ain and Russia were delighted to have Iran, and with so little trouble. But there was one party to the taking who could not have shared their delight, and that was Iran's 65-year-old Shah in Shah ("King of Kings").

Last week the Shah held aloof from any official notice that his country was occupied. All that officially happened was that Premier Ali Mansur, to whom the Anglo-Russian ultimatum demanding the Nazis' expulsion had been handed, turned down the ultimatum and ordered resistance. Twenty-four hours later Ali Furanghi was in and the war was off. This week he was arranging peace terms.

Ali Furanghi is a prominent Iranian. Prime Minister once before, thrice Foreign Minister, onetime Ambassador to Turkey and onetime President of the Council of the League of Nations, he is a historian and economist of considerable local note. But he does not give the orders in Iran. The Shah does.

Minus Times Minus Equals Plus. If ever a man had reason to be bewitched, bothered and bewildered by recent history's queer swerves, it was His Majesty Reza Shah Pahlavi. For 20 long years he had played with London, played with Moscow and never lost a trick. Actually he never played both ends against the middle, for he never needed to. During most of the 20 years, London and Moscow felt towards each other much as Georgia's Governor Eugene Talmadge feels towards Negro Ph.D.s and vice versa. But now, somehow, crazily, incredibly, these two irreconcilables stood shoulder-to-shoulder on the soil of his beloved Iran, using it for a meeting ground of mutual assistance. Within his lifetime the Shah has seen some strange quirks in Russo-British-Iranian relations, but never one like this.

Flashback. Scion of an Army-officer family, the Shah was born in 1876 in the Firuzkuh district east of Teheran. Iran was Persia then; and in the '80s Russia,



TIME, September 8, 1941

## WORLD WAR

which had steadily picked off Persia's northern provinces, conspicuously strengthened her position at Teheran by organizing under Tsarist officers the Persian Cossack Brigade, most effective military force in the country. This rough & tough outfit Reza, a youngster of 24, joined as a trooper in 1900.

While the Russians staked out their bailiwick in the north, the British did beautifully for themselves in the south. Oil had been smelled, and in 1901 for \$20,000 bleak-brained Shah Muzaffar-ed-Din gave an English financial adventurer named William Knox D'Arcy a 60-year monopoly to explore and exploit all Persia for petroleum except the five northern provinces in the Russian stake-out.

Britain worried about possible Russian encroachments on India, and there was much talk about the Bear that Walks Like a Man. To lubricate diplomatic friction, in 1907 an agreement was solemnly signed which defined each country's sphere of influence in Persia. Britain was to influence in the southeast; Russia in the north. As for the poor Persians, their attitude was aptly summed up in a *Punch* cartoon of the period. It showed a Persian cat apprehensively sitting between a lion and a bear. "I will pat its head," says the bear, "and you shall stroke its tail." Pleads the cat: "But I have not been consulted!"

Ten years later the Tsar fell, and this ended the agreement. Britain's Foreign Secretary, the suavely arrogant Lord Curzon of Kedleston, then had a lovely dream. He dreamed of extending British control from the Persian Gulf to the Caspian Sea, thereby adding a magnificent frontier province to British India. The Mesopotamian campaign had slopped over into always neutral Persia, but in 1918 the British drove the Turks out and garrisoned Persia's strong places. The next year Shah Ahmad, even bleaker-brained than Shah Muzaffar, had no alternative but to submit to an agreement by which his country came under Britain's political and military control.

In 1920, however, Lord Curzon's lovely dream was rudely shattered. The Bolsheviks overran large chunks of northern Persia. Along the shores of the Caspian the British, assisted by the Persian Cossack Brigade, vainly tried to stop them. Those of the old Tsarist officers who were not killed, fled; the brigade started to fall apart.

The story is told that a British colonel at Kazvin, whither the anti-Bolshevik forces had retreated, spotted among the Cossack Brigade's remaining officers a striking six-foot Persian with hard grey eyes. His name was Reza Khan. The colonel knew him for a brave man and, in a last desperate attempt to keep the brigade together, he put him in command. Had he not done so, the future King of Kings might have died an unknown old horse bully.

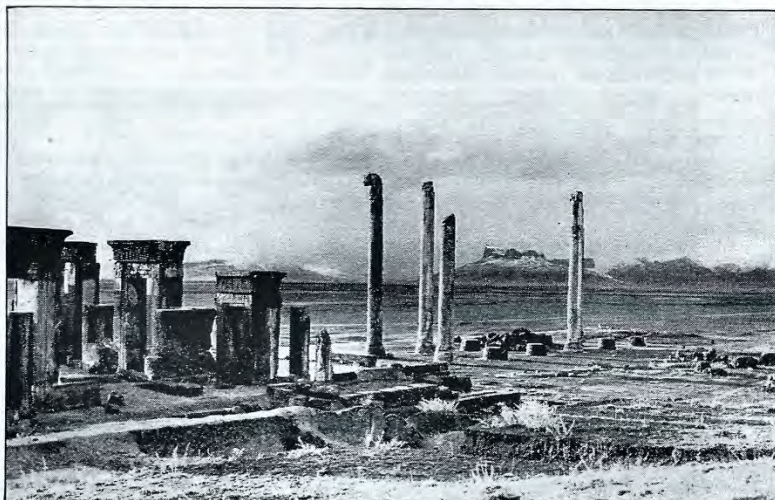
Persia into Iran. But luck intervened.

The U.S.S.R. decided against sovietizing northern Persia, fearing that Britain would grab the rest of the country. The British decided against grabbing the rest of the country, fearing that the U.S.S.R. would sovietize the north. For the time being, it was a stand-off. Taking advantage of the lull, on Feb. 21, 1921, Colonel Reza Khan rode into Teheran at the head of 2,000 Persian Cossacks and took over.

Shah of Persia then was the squat, pillowy royal jerk, Ahmad (height 5 ft., 2 in.; weight 275 lb.), a member of the Kajar Dynasty which had leached on the Persian people since the late 18th Century. Ahmad's most solemn edicts, when there were any, were not obeyed outside of Teheran. He was known as the Grocery Boy Shah because he once cornered his country's entire grain crop during a famine

portation that fields of surplus wheat and barley might rot in one section while 600 miles away a bread famine would rage. The citizenry was saturated with corruption, ignorance and disease.

Through this horrible mess Reza Khan swept like God's wrath: first as War Minister, then as Premier, finally (1925) as Shah in Shah. He reorganized the Army on western lines, put down brigandage, overthrew rebel chieftains, stripped the mullahs of their judicial and political powers, drew up a code of civil law, hobbled child marriage by raising to 15 the age at which a girl might marry, removed the veils from the womenfolk and bettered their status in life, ran the royal Grocery Boy out of the land, fostered education, set up schools and colleges, tore down slums, erected beautiful build-



DARIUS' PALACE AT PERSEPOLIS  
*History kicked it down.*

Oriental Institute

and sold it to his starving subjects at colossal prices.

The night boxes and gambling joints of France were Ahmad's sole passion. When he left Persia he took an alleged \$200,000,000 worth of jewels with him; gave an Oriental carnival for the whole town of Nice which lasted a week, and every night banqueted a thousand guests. On every damsel who tickled his fancy he bestowed a handful of precious stones. In 1930, aged 32, Ahmad died of cirrhosis. Gossip said that he had a liver like an old Spanish saddle. Provision for eight wives was made in his will (executed by Manhattan's Guaranty Trust Co.), but two more turned up whom he had apparently mislaid.

Of such kidney was the ruler of Persia when Colonel Reza Khan took over. The treasury was empty, the Army little more than an armed rabble. Brigandage and tribal disaffection were rampant. The country's roads were hardly better than camel tracks, and so dreadful was trans-

ings, updated agriculture, improved medical service and public health, founded Boy and Girl Scout movements, reconstructed roads and fomented trade and industry with all his being. His greatest accomplishment (next to getting Persia up on its feet) was the 870-mile railroad, which took eleven years to build, cost \$160,000,000 and runs from the Persian Gulf to the Caspian.\*

A fanatic nationalist, in 1935 he changed Persia's name to Iran, which had been its name as a nation even before the great days of Cyrus and Darius and Xerxes. Persia ("Pars") was merely one of Iran's provinces. In the same spirit, he chose to add Pahlavi to his name. It means "the Parthian." In classic times, the Parthians were famed mounted bowmen.

**Critics and Defenders.** A man so furiously vigorous and drastic as the Shah in Shah is bound to have his detractors. They contend he is nothing more than another

\* It has standard gauge track. Russia's has broad gauge.

## WORLD WAR

Oriental despot who has caused shoals of his enemies to be murdered, tortured, kidnapped, imprisoned. They claim he slaps Cabinet Ministers in the face, beats up priests, kicks irksome subjects in the crotch. (It is said that for tiresome gabbling he once booted even Crown Prince Mohammed Reza into a palace fountain.) Iran is ruled entirely by fear, they insist; bribery is still prevalent, taxation over-powering; Iran's 136-man National Assembly, the *Majlis*, and all Cabinets are solidly enstooled. By this time, they add, the One-Man New Deal has turned into a One-Man Corporative State, owning everything worth owning and, furthermore, smoking opium.

On the other hand there are astute Occidentals who have watched the Shah work over a period of years and admire

never to interfere in Persia's internal affairs, but reserved the right to occupy it temporarily in the event another power used Persia for an attack on Soviet Russia.

As the Shah grew in power, his mistrust of British Imperialism grew with it and he began to spit in the Lion's eye. In 1931 he forbade Imperial Airways to fly over Iranian territory. Spit most staggering to the Lion was his sudden cancellation in 1932 of the old William Knox D'Arcy contract which had now burgeoned into the monster British Government-subsidized Anglo-Persian (later Anglo-Iranian) Oil Co. Iran was getting 16% of the net profits. The Shah wanted 21%. The British took the squabble before the League of Nations. The Shah got what he wanted; the British 30 more years on their concession. Things were great. He began hiring

was as heavy punishment as the Japanese could inflict.

But the Chinese no longer felt alone, as they did a year ago. Then the Burma Road was closed. Then the western democracies were trying to appease Japan. Then Japan seemed unbeatable.

Last week China was in the front of the anti-Axis fight. Over the Burma Road moved supplies from her western allies. A U.S. military mission was going to Chungking. Last week Chinese land forces launched an offensive that carried them to the gates of Nanchang and Foochow, the latter on the coast 880 miles east of Chungking. China's minuscule but growing Air Force bombed Hanshan and Tsingteh, nearly 700 miles from Chungking, and returned without a casualty. By 1943 China expected to be strong enough in the air to bomb the Japanese on their own soil.

Doubtless there were worse bombings yet in store for Chungking. But to China 1943 is barely tomorrow.

### PROPAGANDA

#### Goebbels Hits Der Snag

Little Paul Joseph Goebbels, the lying official mouthpiece of the world's No. 1 liar, had some interesting remarks to make on lies by radio last week:

"Some Germans say they are strong-minded enough to listen to British lies and not be harmed by them. I reply this is not true. British lies get into the blood, making listeners weak and tired of carrying on, thus showing that the poisons transmitted by the British Broadcasting Corp. are beginning to work."

This little difficulty was nothing to the trouble experienced by the German long-wave station *Deutschlandsender*, which suddenly found its official news broadcasts interrupted by a voice from Russia that laughed, sang and injected in German such cracks as "Lies!" "A fairy tale!" "Hitler guilty!" This improvement of the jamming technique was quickly traced to the powerful transmitter RWL at Noginsk, 30 miles from Moscow, but the Nazis could do little about it. Sample broadcast, with interruptions by the voice, which Britons promptly christened *Der Snag*:

*Announcer*: New German victories have been won. . . .

*Der Snag*: In the grave.

*Announcer*: Fifteen Soviet planes were destroyed. . . .

*Der Snag*: And what about German losses?

*Announcer*: The *Luftwaffe* again attacked British airfields. . . .

*Der Snag*: Says you!

*Announcer*: German bombers went into action last night. . . .

*Der Snag*: Have you got any left?

*Announcer*: British bombers attempted to raid. . . .

*Der Snag*: You bet!



REZA SHAH'S PALACE AT TEHERAN  
A cossack kicked it up.

Hecker-Black Star

him greatly. First of all they argue that it is unfair to apply Western standards to Iran, and then they point to some of the flowers of civilization which have blossomed in the West since 1933. They recall that, unlike Kamāl Atatürk, he had no elite of European-educated intellectuals to help him.\* "Reza Khan made Iran out of nothing," they say and, knowing Persia and Persians, they insist that force was the only way. As for opium, 60% of the population smokes it. Descended from generations of opium smokers, it is said they are largely immune to its effects.

*Kismet, etc.* One of the first acts of the new Government after the 1921 ride-in to Teheran was to tear up the treaty the bleak-brained Ahmad had signed with the U.S.S.R. The Bolsheviks condemned the aggressive policy of the Tsar, promised

\* The Shah called in U.S. Economist Arthur Chester Millspaugh to unsnarl the country's appalling financial tangle. For a time Iranian petitions began: "Oh, Allah! Oh, Shah! Oh, Dr. Millspaugh!"

German technicians to work his railroads, install his industrial plants and operate them. He detested Communism, but kept up friendly relations with Russia. Then came August 1939 and the Russo-German Pact. Things were greater. The war started. His British oil royalties waxed. Russia and Germany bought more goods and products. Nothing could harm Iran now. More & more Germans entered the country.

But eleven weeks ago Adolf Hitler turned on Joseph Stalin. Last week the two ends the Shah thought would never meet closed in on him.

### FAR EASTERN THEATER

#### Waiting for 1943

Chungking withstood its 33rd bombing of the 1941 season last week. Of 135 Japanese planes that swarmed over Szechwan Province, 27 blasted the capital. Chinese huddling stoically in their shelters could tell by the way the earth shook that this raid, like those of the last few weeks,